سیمای جهان افروز

حماسه نامه حضرت سید الشهداء (ع)

بسم الله الرحمن الرحیم

سیمای جهان افروز : حماسه نامه حضرت سیدالشهداء علیه السلام

نویسنده:

محسن طیب نیا

ناشر چاپی:

رسالت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سیمای جهان افروز : حماسه نامه حضرت سیدالشهداء علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : طیّب نیا ، محسن

عنوان و پدیدآور : سیمای جهان افروز : حماسه نامه حضرت سیدالشهداء علیه السلام / سید محسن طیّب نیا

مشخصات نشر : قم : رسالت ، ۱۳۹۳ .

مشخصات ظاهری : ۳۸۱ ص .

شابک :۶ -۶ ۶ - ۶۸۳۸ - ۹۶۴ - ۹۷۸ : ISBN

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه : ص ۷۰۳ - ۷۲۰

موضوع : حسین بن علی علیهماالسلام ، امام سوم ، ۴ - ۶۱ ق .

موضوع : حسین بن علی علیهماالسلام ، امام سوم ، ۴ - ۶۱ ق . -- سرگذشتنامه .

رده بندی کنگره : ۱۳۹۳ ۹ ح ۹۳ ط / ۴ / ۴۱ Bp

رده بندی دیویی : ۹۵۳ / ۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی : ۳۵۸۳۹۱۸

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

سیمای جهان افروز

سید محسن طیّب نیا

چاپ دوم ۱۳۹۳ / ۱۵۰۰ نسخه / ۳۸۴ صفحه / چاپخانه گل وردی

شابک : ۶ - ۶۶ - ۶۸۳۸ - ۹۶۴ - ۹۷۸

قیمت : ۱۶۰۰۰ تومان

تلفن مرکز پخش قم : ۳۷۷۳۵۲۵۶ - ۳۷۸۳۲۳۳۲ (۰۲۵)

صندوق الکترونیکی مؤلف : mohsentayyeb۱۱۰@gmail.com

این کتاب را هدیه می کنم به ارواح شهدای والامقام هشت سال دفاع مقدس

که با ذکر « لبیک یا حسین » در خون خویش غلطیدند .

توضیحات فصل پنجم :

فصل ششم :

توضیحات فصل ششم :

فصل هفتم :

توضیحات فصل هفتم :

عظمت نامه

حمد و ستایش و ثنای بیرون از حد و شمارش ، تو را سزاست که سایه ی لطف و موهبتت را بر جهانیان گسترانیدی و با ظهور نقطه ای از هنرنمایی خود در ایجاد موجودات ، عظمت خود را آشکار ساختی .

گواهی می دهم که تو خدای با عظمت و یگانه و ستوده صفاتی هستی که هر چه در عالم مُلک و ملکوت و ناسوت موجود است ، یا خود آن را ایجاد کرده ای و یا به اذن تو ایجاد شده اند و فرض سومی دیگر نیست .

گواهی می دهم که مخلوقات تو ، ذرّه ای با تو مشابهت و سنخیت و وحدتی ندارند و تو آن خدای صاحب اختیار ، شوکت ، عزّت و اقتداری هستی که بین تو و تمام عالمیان ، مباینت حکم فرماست .

آری ،

تو خدای بی مِثل و مانندی هستی که هیچ شباهتی به مخلوقات خویش نداری و هرکس که بگوید بین تو و مخلوقاتت ذرّه ای تناسب ، سنخیّت و تشابه برقرار است ، او از معرفت تو به کلّی به دور است .

ما با تمام وجود خود سخن شاهکار آفرینشت ، اسداللّه الغالب ، مولانا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را شنیده ایم و تصدیق کرده ایم که می فرماید :

و کُنهُهُ تَفرِقَهٌ بَینَهُ وَ بَینَ خَلقِهِ .(۱)

کنه او (ذات او) فرق بین وی و آفریدگان اوست .

و نیز می فرماید :

۱- تحف العقول ، ص ۱۰۴ .

الّذی بانَ مِنَ الخلقِ فَلا شَی ءَ کَمِثلِهِ .(۱)

خداوند موجودی است که با مخلوقات خویش مباین است و هیچ موجودی مثل او نیست .

و گواهی می دهم که ذات مقدّست ، یگانه ذاتی است که همیشه بوده است و تا ابد هم خواهد بود ، و بقیه ی موجودات نبوده انـد و تو آنان را با علم و قدرتت ، - در حالی که معدوم و هیچ بودند - به عرصه ی وجود آوردی و دوام و قرار آنان نیز فقط به اراده ی تو می باشد .

و گواهی می دهم که علم بی نهایتت ، بر تمام موجودات احاطه دارد و تو می دانی در آسـمان ها چه می گـذرد ، در بیابان ها چه میزان ریـگ و ماسه های نرم ، موجود است ، در دشت ها هر لحظه چنـد میلیارد دانه می شـکافد ، در جنگل ها در هر ثانیه چه تعداد برگ ها فرو می ریزد و در عمق اقیانوس ها و دریاها هر روز چه تعداد آبزیانی به اذن تو متولد می شوند و می میرند که خود در کلام جاویدت فرموده ای :

« وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ لا یَعْلَمُها إِلاّ هُوَ وَ یَعْلَمُ ما فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَهٍ إِلاّ یَعْلَمُها وَ لا حَبَّهٍ فی ظُلُماتِ الْأَرْضِ وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ إِلاّ فی کِتابٍ مُبینٍ » .(۲)

کلیدهای غیب ، تنها نزد اوست و جز او ، کسـی آنها را نمی داند . او آنچه را در خشکی و دریاست می داند ؛ هیچ برگی (از درختی) نمی افتد ، مگر این که از آن آگاه است و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین ، و هیچ تر و خشکی وجود ندارد ، جز این که در کتابی آشکار ثبت است .

۱- توحید صدوق ، ص ۳۲ .

۲- سوره ی انعام ، آیه ی ۵۹ .

آری ،

هیچ چیز از دایره ی علم تو خارج نیست و تو همه چیز را می دانی و می دانی که در قلوب هفت میلیارد انسان چه می گذرد و چه وسوسه می شود که فرموده ای :

« وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاءِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ »(۱)

ما انسان را آفریدیم و وسوسه های نفس او را می دانیم ، و ما به او از رگ قلبش نزدیکتریم !

و هر کاری که بشر انجام دهد و هر اندیشه سوئی که در قلب خود کتمان کند ، همه را می دانی و در روز رستاخیز که وعده فرموده ای محاسبه می کنی .

« لِلّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْاءَرْضِ وَ إِنْ تُبْدُوا ما فی أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحاسِبْكُمْ بِهِ اللّه ُفَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ اللّه ُعَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ »(۲)

آنچه در آسمانها و زمین است ، از آنِ خداست . و اگر آنچه را در دلهایتان دارید ، آشکار سازید یا پنهان ، خداوند شما را مطابق آن ، محاسبه می کند . سپس هر کس را بخواهد (و شایسته باشد) می بخشد و هر کس را بخواهد ، مجازات می کند و خداوند بر هر چیزی تواناست .

۱- سوره ی ق ، آیه ی ۱۶ .

۲- سوره ی بقره ، آیه ی ۲۸۴ .

آری ، قیامت کبری وعـده گاه خلق است که در آن عرصه ی هولناك و عظیم ، تمام انسان ها را مجددا زنده می گردانی تا به خوبـان پـاداش دهی و مجرمـان را مجـازات نمـائی ، زیرا تو عـالَم را بیهوده و عبث خلق نکرده ای که خود در کلام جاویـدت فرموده ای :

« وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْاءَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما لاعِبِینَ »(۱)

ما آسمان و زمین ، و آنچه را در میان آنهاست به بازی (و بی هدف) نیافریدیم .

« وَ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْاءَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما إِلاّ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ السّاعَهَ لَآتِیَهٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِیلَ »(۲)

ما آسـمانها و زمین و آنچه را میان آن دو است ، جز بحق نیافریدیم ؛ و قیامت به یقین فرا خواهد رسید (و جزای هر کس به او می رسد) ؛ پس ، به نحو شایسته ای از آنها صرف نظر کن .

آری ، برپایی قیامت و حساب و کتاب دقیق با ترازوهای عـدالت که ذره ای خطا در آن راه نـدارد و سـپس جاودانگی ، نشانه ی گویای این مطلب است که : آفرینش تو بیهوده و عبث نیست .

تو از عصـاره ی خـاک ، نطفه ی بشـر را خلق نمودی و سـپس در رحم مادران ، نطفه را به خون تبـدیل کردی و از خون بسـته گوشت و استخوان ایجاد کردی ، و آن گاه روح را در آن دمیدی و بشر را به عرصه ی دنیا وارد ساختی ؛ آری ، تو آن خدای بزرگ و بـا عظمتی هستی که می توانی همین بشـر را بعـد از مرگش در رسـتاخیز مجـددا حیـات بخشـی که خود در کلاـمت فرموده ای :

۱- سوره ی انبیاء ، آیه ی ۱۶ .

۲- سوره ی حجر ، آیه ی ۸۵ .

« أَيَحْسَبُ الْاءِنْسانُ أَنْ يُتْرَکَ سُدیً * أَلَمْ يَکُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنی * ثُمَّ کانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوّی * فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّکَرَ وَ الْاءُنْثی * أَلَيْسَ ذلِکَ بِقادِرٍ عَلی أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتی »(۱)

آیا انسان گمان می کند بی هدف رها می شود ؟ ! آیا او نطفه ای از مَنی که در رحم ریخته می شود نبود ؟ ! سپس بصورت خون بسته درآمد ، و خداوند او را آفرید و موزون ساخت ،و از آن ، دو زوج مرد و زن آفرید . آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند ؟ !

و بشر که در عصر حاضر ، غرور او را فرا گرفته است و از یاد تو غافل گشته است ، باید به ابتدای خود بنگرد که نطفه ای بی قدر و بی ارزش بیش نبوده ، و تو به آن نطفه ی آب نظر کردی و حیاتش بخشیدی و استعداد ، توانایی ، زیبائی ، قدرت و حریّت ، عنایت فرمودی .

آری ،

بشر باید به ابتدای خود بنگرد و بیندیشد تا از مَرکب هلاک کننده ی غرور پیاده شود و بفهمد که تو ولی نعمت اوئی که در کلام جاویدت فرمودی :

« فَلْيَنْظُرِ الْاءِنْسانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ ماءٍ دافِقٍ * يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرائِبِ ، إِنَّهُ عَلی رَجْعِهِ لَقادِرٌ »(۲)

انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است ؟! از آبی جهنده آفریده شده

۱- سوره ی قیامت ، آیه ی ۳۶ تا ۴۰ .

۲- سوره ی طارق ، آیه ی ۵ تا ۸ .

است ، آبی که از میان پشت و سینه ها خارج می شود ! به یقین او (که انسان را در آغاز اینگونه آفرید) می تواند او را (در قیامت) بازگرداند .

و گواهی می دهم که هر یک از مخلوقات ، آیه و نشانه ای از وجود مقدّس توست ؛

آری ،

هر یک از پدیده هایت ، دلیل گویائی است بر پاک فطرتان و هوشمندان که با نظر نمودن به آن اعتراف کنند که : توئی خدای بی مِثل و با عظمت که سلطنت عالم را فرا گرفته است .

در کلام جاویدت فرمودی :

« إِنَّ فی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ وَ الْفُلْکِ الَّتی تَجْری فِی الْبَحْرِ بِما یَنْفَعُ النّاسَ وَ ما أَنْزَلَ اللّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ ماءٍ فَأَحْیا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ بَثَّ فیها مِنْ کُلِّ دابَّةٍ وَ تَصْریفِ الرِّیاحِ وَ السَّحابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ »(۱)

در آفرینش آسمانها و زمین ، و آمد و شد شب و روز ، و کشتی هایی که در دریا به نفع مردم در حرکتند ، و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده ، و با آن ، زمین را پس از مردنش حیات بخشیده ، و انواع جنبندگان را در آن گسترده ساخته ، و در وزش بادها و ابرهایی که میان زمین و آسمان قرار گرفته اند ، نشانه هایی است برای گروهی که عقل خود را به کار می گیرند .

هرکس که نسبت به وجود مقدّست در نظام عالم ذرّه ای تردید کند ، بی شک شقاوت بر قلب او چیره گشته و دیدگان وی را کور ساخته است !

آری ،

۱- سوره ی بقره ، آیه ی ۱۶۴ .

با آن همه آیات و نشانه های گویای تو در عالم ، هیـچ قلبی منکر تو نمی شود جز آن قلبی که از شـدت قساوت سـیاه گردیده باشد .

در کلام نورانی و جاویدت ، برای تذکر عالمیان فرمودی :

« أفَلا یَنْظُرُونَ إِلَی الْاءِبِلِ کَیْفَ خُلِقَتْ * وَ إِلَی السَّماءِ کَیْفَ رُفِعَتْ * وَ إِلَی الْجِبالِ کَیْفَ نُصِبَتْ * وَ إِلَی الْاءَرْضِ کَیْفَ سُطِحَتْ * فَذَکِّرْ إِنَّما أَنْتَ مُذَکِّرٌ ، لَسْتَ عَلَیْهِمْ بِمُصَیْطِرٍ »(۱)

آیا آنان به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده است ؟! و به آسمان که چگونه برافراشته شده ؟! و به کوه ها که چگونه در جای خود نصب گردیده ؟! و به زمین که چگونه گسترده و هموار گشـته است ؟! پس تذکّر ده که تو فقط تذکّردهنده ای ! تو بر آنان سلطه نداری که مجبورشان به ایمان کنی .

به عظمتت قسم ! یک هسته ی خرما - به تنهایی - خدائی تو را در عالم ثابت می کند .

بیداردلان به من بگویند :

یک هسـته ی خرما که به انـدازه ی یک بند انگشت است ، چه کسـی آن را تبدیل به یک درخت با صـلابت بیست متری می کند که ریشه های تنومندش خاک های سِفت و سنگ های سخت را می شکافد و در آن فرو می رود و ثمرات نرم و پر آبش ذائقه ها را شیرین می گرداند ؟!

آری ،

همه می گویند : خدا ! خدا !

و چه کسـی خورشـید را در آسـمان فروزان ساخته و سـتارگان بی شـمار را در آن پراکنـده نموده و آبی پاک را بر زمین نازل نموده است ؟ !

۱- سوره ی غاشیه ، آیه ی ۱۷ تا ۲۲ .

آری ،

همه می گویند : خدا ! خدا !

و کدام دست با عظمت است که پنج میلیارد سال ، زمین را در مداری حفظ نموده و پیوسته آن را به دو گونه می چرخاند که با ایجاد فصول و شب و روز ، حیات در بستر زمین تداوم یابد ؟ !!

آری ،

همه می گویند : دست با عظمت خدا ! دست با عظمت خدا !

من با نظر نمودن به یک موجود کوچکت ، که وجودش را سرشار از عظمت ها قرار داده ای به خالقیّت و ربوبیّت تو در عالم ، معرفت کسب می کنم .

و آن موجود ریز شگفت آور ، زنبور عسل است !

تو یکی از سوره های کلام جاویدت - قرآن کریم را - به نام این موجود نام گذاری کرده ای ، و برای بیان نعمت و تذکر به بندگان ، در آن سوره فرموده ای :

« وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبالِ بُیُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَمِمّا یَعْرِشُونَ * ثُمَّ کُلِی مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ فَاسْلُکِی سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلًا یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ فِیهِ شِفاءٌ لِلنّاسِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَهً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ »(۱)

و پروردگار تو ، به زنبور عسل وحی نمود که : از کوه ها و درختان و داربست هایی که (مردم) می سازند ، خانه هایی برگزین . سپس از تمام ثمرات بخور و راه هایی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده است ، براحتی بپیما . از درون (چینه دان) آنها ، نوشیدنی با رنگ های مختلف خارج می شود که در آن ، شفا و درمانی برای مردم است . به یقین در این امر ، نشانه روشنی است

۱- سوره ی نحل ، آیه ی ۶۸ و ۶۹ .

برای گروهی که فکر می کنند .

زنبور عسل ، دارای زندگی بسیار منظم و توأم با برنامه ریزی و تقسیم کار و مسئولیت و نظام بسیار دقیق است . شهر زنبوران از پاک ترین ، منظم ترین و پرکارترین شهرهاست ، شهری است که برخلاف همه ی شهرهای انسان ها بی کار و فقیر ندارد و از تمدّن درخشانی برخوردار هستند . از افراد متخلّف و وظیفه نشناس در این شهر کمتر اثر دیده می شود و اگر زنبورانی ندرتا در بیرون کندو بر اثر سهل انگاری از گل های بد بو و زیان بخش استفاده کنند ، در همان دروازه ی کندو بازرسی و ضمن یک محاکمه ی صحرایی محکوم به اعدام می گردند .

عسل یکی از هدیه های ارزنده و پر ارزش این حشره ی شگفت انگیز می باشد که عبارت است از شهد گل ها که زنبور عسل توسط خرطوم کوچک خود آن را مکیده و از راه دهان به کیسه ی بسیار کوچک خود موسوم به کیسه عسلی وارد می کند ، وقتی میزان شهد جمع آوری شده به حدود چهل میلی گرم رسید ، گل ها را رها کرده و به سمت کندو پرواز می کند . زنبور برای تهیه ی یک کیلو عسل ، باید شهد بیست میلیون گل را جمع و بیست و پنج هزار بار پرواز کند و جالب این است که زنبور عسل خاصیت ثابت گل دارد ، یعنی تا وقتی که مشغول جمع آوری شهد یک گل است ، روی سایر گل ها نمی نشیند . بال های زنبور در هر دقیقه شانزده هزار مرتبه تکان می خورد .

محصول این موجود شگفت انگیز (عسل) ، یک محصول غذایی بسیار مفید و یک اکسیر پر ارزش است که هم جنبه ی درمانی فراوان و هم جنبه ی پیشگیری و نیرو بخش فوق العاده دارد .

در ماجرای برنامه ی زندگی زنبور عسل و ارمغانی که آن ها برای جهان انسانیت می آورند ، که هم غذاست و هم شفا و هم درس زندگی ، نشانه ی روشنی از عظمت و قدرت و ربوبیت خداست برای جمعیتی که اهل اندیشه می باشند .

یکی از دانشمندان زیست شناس بلژیکی به نام « مِتِرلینگ » که مطالعات فراوانی

در رابطه با زندگی زنبور عسل کرده است ، درباره ی نظام عجیبی که بر شهر آن ها حکم فرماست ، چنین می گوید : ملکه در شهر زنبوران عسل آن طور که ما تصور می کنیم فرمانروا نیست ؛ بلکه او نیز مثل سایر افراد در این شهر مطیع قواعد و نظام های کلّی می باشد . ما نمی دانیم که این قوانین و نظامات از کجا وضع می شود و به انتظار این هستیم شاید روزی بتوانیم به این موضوع پی ببریم و واضع این مقررات را بشناسیم ؛ ولی فعلاً به طور موقت آن را به نام روح کندو می خوانیم !

اگر دانشمند مزبور به خاطر رسوباتی که از مکتب مادی گرایان در فکر او وجود داشته چنین سخن می گوید ، لیکن ما با راهنمایی های تو ای خدا ، بسیار خوب درک می کنیم که این همه آوازه ها و برنامه ها از کجاست و تنظیم کننده و فرمان دهنده کیست ؟

چه تعبیر زیبایی در قرآن به کار برده ای :

« وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ ... »

پروردگارت به زنبور عسل وحی و الهام فرستاد ...

آری ، از این رساتر و جامع تر و گویاتر تصور نمی شود !

و ای خدای بزرگ !

همین مقدار کم را - که از این موجود - گفتیم ، برای پی بردن به عظمت تو ، برای آنانی که اهل فکر و اندیشه اند کافی است .

آری ،

« إِنَّ فی ذلِکَ لَآیَةً لَقَومٍ یَتَفَکّرون » .

ستایش بی منتها مخصوص تو است که با لطفت ما را آفریدی و انواع و اقسام نعمت ها را بی منّت در اختیارمان قرار دادی .

تو ما را از عدم به صحنه ی گیتی آوردی و فراوان نعمت بخشیدی در حالی که هیچ به ما نیازمند نبودی .

البته ما بندگان هرگز قادر نیستیم که شکر و سپاس تو را به جای آوریم ، که اگر شبانه روز به ستایش و سپاس تو مشغول گردیم ؛ هرگز نخواهیم توانست شکر یکی از الطافت را به جای آوریم !

پس تو ای خدای مهربان ! ای خدای بزرگ ! ای خدای بزرگوار ! ما را ببخشای که بندگانی ناسپاس و درمانده ایم .

و تو ای خدای مهربان ! با آن که دنیا را سراسر آیه و نشانه ی قدرت و عظمت و ربوبیّت خود قرار داده ای و آن را زیبا آراسته ای و در آن نعمت های بی شمار را برای بشر خلق نموده ای ؛ اما دنیا را محل بقای ما قرار نداده ای و فرموده ای :

« وَ الْآخِرَةُ خَیْرٌ وَ أَبْقی »(۱)

در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است .

و دنیا را در برابر نعمت های بی منتها و ماندگار آخرت ، بسیار ناچیز معرفی فرمودی .

بار الها ! تو خود با لطف و کرم بی شمارت از تقصیرات و خطاهای ما در گذر و ما را بیامرز و توفیق معرفت و بندگی را به ما عنایت بفرما .

و سلام و درود تو بر تمام انبیاء و رسل باد ، بالأخص سید و سالار ما ، محبوب قلوب ما ، شفیع ذنوب ما ، مولانا و سیدنا ابوالقاسم المصطفی محمّد صلی الله علیه و آله وسلم ، همان عزیزی که وجود مقدّسش را « رَحْمَةٌ لِلْعالَمین » قرار داده ای و مقام و مرتبتش را از همه ی مخلوقات خود بالاتر گردانیده ای .

و سلام و درود تو بر خاندان پاک و مطهّر وی بالأخص دروازه ی علم نبی صلی الله علیه و آله وسلم و اولین وصیّ او ، مولانا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام .

همان خاندان معصومی که شجره ی طیبه ی قرآنند و راه هدایت و رستگاری بعد از وجود مقدّس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در وجود مبارکشان ساری و جاری گشته و ولایت آنان

۱- سوره ی اعلی ، آیه ی ۱۷ .

کشتی نجات بشریت است .

مصیبت نامه (مقدّمه)

الحمدللّه ربّ العالمین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین

پس از شهادت جانگداز سالار شهیدان حضرت حسین بن علی علیهماالسلام بسیاری از اهل دل چکامه ها سروده اند و مقتل ها نگاشته اند و از سر سوز و گداز ، احساس درونی خویش را بر صفحات کتاب به یادگار نهاده اند .

طبق روایات وارده از معصومین علیهم السلام گریستن و گریاندن و محزون شدن و محزون ساختن بر بلایای اهل بیت علیهم السلام موجب رستگاری و رفعت درجات انسان می گردد .

مرحوم علامه ی مجلسی در دیباچه ی « جلاء العیون » در تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام در این زمینه اظهار می دارد :

چون به مقتضای اخبار متواتره و آثار متظاهره ، تذکر و تذکیر و گریستن و گریان گردانیدن و محزون شدن و محزون ساختن بر بلایا و سختی اهل بیت رسالت ، که از مصیبت های جمیع متقرّبان بارگاه احدیّت عظیم تر است ؛ و شرکای این مصائب از ملائکه مقرّبان و انبیای مرسلان و شایستگان بندگان ارض و سما و مرغان هوا ، و ماهیان دریا ، و وحشیان صحرا ، از همه ی مصیبت ها بیشتر است ؛ اعظم طاعات و اشرف قربات است ، و سبب نیل سعادات و رفع درجات می گردد . و اطلاع بر احوال سعادت مآل پیشوایان دین ، و مقرّبان ربّ العالیمن ، موجب قوّت ایمان و یقین می شود ؛ و در هنگام نزول حوادث دوران و حدوث نوائب زمان ، تفکر در آلام و مصائب ایشان و راضی شدن به قضای ربّانی و دفع وساوس شیطانی تأثیر عظیم دارد .

از این روست که مرحوم علامه ی مجلسی سوگنامه ای حزین می نگارد و در این اثر ، پس از حمد و ثنای الهی ، اندوه و غم موجودات جهان چون : سیارات و ستارگان

آسمان ، پرندگان و مرغان هوا ، جن و انس و فرشتگان و پیامبران ، شب و روز و صبح و شام ، کوه و دشت و دمن و گونه های مختلف گل های رنگارنگ را در مصیبت حضرت سیدالشهدا علیه السلام با وصف های آبدار به تصویر کشیده است و خود در پایان گوید : از آدم تا به خاتم ، و از عرصه ی خاک تا عالم افلاک و از تحت ثری تا فوق ثریا ، داغ ماتمش بر ناصیه ی کل اشیاست ...

در اینجا ابتدا رساله ی زیبا و ادیبانه و رسا و حزین انگیز مرحوم مجلسی را می آوریم ، و سپس توضیح مختصری درباره ی کتاب « سیمای جهان افروز » مطرح می کنیم ؛ اما متن رساله ی مرحوم مجلسی در سوگ مولانا حسین بن علی علیهماالسلام به قرار ذیل است :(۱)

حمد و ستایش و ثنای بیرون از حد و احصا ، مالك المُلکی را سزاست که به مضمون آیه ی کریمه ی « وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَیْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَالثَّمَراتِ »(۲) صلایِ ابتلا بر گوشِ هوشِ باریافتگان(۳) بارگاه احدیت خود رسانیده .

نخست از برای انبیا و اوصیا مائده ی غم و شیلانِ(۴) اَلَم کشانیده .

و از نوای « وَ بَشِّرِ الصّابِرینَ أَلَّذینَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصیبَةٌ »(۵) به سربازان و جانسپارانِ جاده ی عبودیّت ،(۶) نویدِ « وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللّه ِ أَمْواتا بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُون »(۷) داده .

و جرعه های زهرِ ریاضت و جام های شربت شهادت بر کامِ جانِ ایشان چشانیده .

۱- از این رساله دو نسخه ی خطی می شناسیم ؛ یکی در کتابخانه ی مجلس شورای اسلامی به شماره ۹/۳۰۵۹ (فهرست ، ج ۱۰ ، ص ۵۰۹) و دیگری در کتابخانه ی دانشکده ی الهیات تهران به شماره ی ۷/۷۸ (فهرست ، ج ۱ ، ص ۷۱۳) . چنین می نماید که نویسنده ی آن علاّمه محمّد باقر مجلسی - رحمه اللّه علیه - می باشد ؛ چه آن که مؤلّف در پایان رساله نام خود را چنین ضبط نموده است : محمّد باقر بن محمّد تقی خادم خدمه ی اخبار . این رساله بدون عنوان بوده و فهرست نگار کتابخانه ی مجلس از آن رو که مضامین آن در مصیبت امام حسین علیه السلام است ، نام « مصیبت نامه » بدان داده است .

۲- سوره ی بقره ، آیه ی ۱۵۵ .

۳- اصل : بازیافتگان .

۴- شیلان : سفره ی اُمرا و بزرگان ، طعام .

۵- سوره ی بقره ، آیه ی ۱۵۶ .

۶- اصل : عبودیت را .

۷- سوره ی آل عمران ، آیه ی ۱۶۹ .

و کامل عیارانِ بَری از نقص و عیب را در بوته ی پُر تاب بی شک و ریب ، به سوز رنـج و اَلَم و گداز(۱) محنت و ستم از تاب بر آورده . در دارالضربِ کاینات ، نامِ با برکاتِ ایشان را بر صفحات لیل و نهار نگاشته ، رایج گردانیده .

و سوداگران سـفر عُقبی را از نقـدِ تمـام عیـارِ محبّتِ بی غش ایشـان ، در هنگام « یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ » ،(۲) سود بسیار و نفع بی شمار رسانیده .

و تحیّات زاکیات و صلوات نامیات بر آن شهبازِ بلند پروازِ « سُبْحانَ الَّذِی أَسْری » .(۳)

و بار یافته ی حریم حَرَمِ « قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی » ،(۴)

و مخاطب گردیده ی خطاب مستطاب « دَنی فَتَدَلّی » ،(۵)

و مژده شنیده ی « وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی » ،(۶)

فرستاده ی خاصِ پروردگار ،

رساننده ی حجت استوار ،

صاحب داهیه ی کبری و مصـیبت عظمی ، محمّد مصـطفی صـلی الله علیه و آله وسـلم ، سروری که از اَلَم مصیبتِ سبطِ مظلومِ آن که سید شهداست ، و در ماتمِ خَلَفِ معصومِ او که سلطانِ سریرِ کربلاست ،

قدسیانِ ملأ اعلی را سر به زانوست از روی اندوه و غم ،

و کرّوبیان بالا را چینْ بر ابروست از خون و اَلَم .

عرش و کرسی از دهشتِ واقعه اش در رعشه اند و اهتزاز ، و قلم ، گریبانْ چاک ز حسرتِ داهیه اش از لوح مانده باز .

سیّارات ، از وحشت این خبر در دایره ی چرخ ، سراسیمه وار گردیده حیران ،

و ثوابت ،(۷) از حیرت این حرفِ پُر خطر چون نقطه ، در مرکزِ سپهر پا کشیده به دامان .

۱- اصل : گذار .

۲- سوره ی شعرا ، آیه ی ۸۸ .

۳- سوره ی اسراء ، آیه ی ۱ .

۴- سوره ی نجم ، آیه ی ۹ .

۵- سوره ی نجم ، آیه ی ۸ .

۶- سوره ی ضحی ، آیه ی ۵ .

۷- ثوابت ، ستارگان ثابت ، در مقابل سیارات .

زُحَل ، سیاه پوش ، غلغله در صوامع ملکوت انداخته ،

و مشتری ، شیون کنان ، در عالمِ جبروت ، گیسو شکافته ،

مرّیخ ، از غصه ی این قصه ی دردناک ، تیغ کشیده ،

و خورشید ، زرد رو و ژولیده مو ، رنگ از چهره اش پریده .

زهره از اَلم ؛ بر رخساره چنگ زده و ناله ای مانند نِیْ از تنگنای دل کشیده .

عطارد ، طومار آهش در دل پر درد پیچیده و صفحه ی عارض از این عارضه چون روی نموده .

سپاه ماه ، زناخنِ هلال ، چهره خراشیده و از غصه گداخته ، تا شده انگشت نما .

اختران را از وحشت این واقعه ی هایله ، پراکندگی در میان فتاده بَناتُ النَّعْش وار .(۱)

و از سوزش این معامله ، داغ أنجم بر بدن ، سوخته فلک دوّار .

سُهَیل ، ادیمِ۲ . جِرمِ فلک را سوخته ، ساخته سیاه ،

و مشعل ثریّا در سنبله زار چرخ به هر دانه ی پروین(۲) آتش زده ، کرده تباه .

کَفُّ الخَضیب ،(۳) از سر پنجه ی خونچکان ، کمر جوزا(۴) گرفته پاره ساخته .

در پوش حمایل(۵) و عقدتین ، ز اَلَمِ این ماجرا و عقده ی این عزا گره شده ؛ در دل ، آه کشان از غصّه گریبان کرده چاک .

شهاب ، تیر غم اندوز افکنده بر دلِ افلاک .

طایر ، از اندوه سر در زیر پر کشیده ،

۱- بنات النعش : قدما دو صورت فلکی دبّ اصغر و دبّ اکبر را که هر یک از چندین ستاره با شکلی متوهم شبیه به خرس تشکیل گشته اند ، بنات النعش خوانده اند ؛ ستارگان دبّ اصغر را بنات النعش صغری و ستارگان دبّ اکبر را بنات النعش کبری .

۲- پروین : یکی از صورت های فلکی است شامل شش ستاره ی کوچک که در کوهان ثور جمع شده اند و آن را به عِقد (گردن بند) یا خوشه انگور تشبیه کنند .

۳- کَفُّ الخَضیب : ستاره ای است سرخ رنگ به جانب شمال که قدما معتقد بودند چون به دایره ی نصف النهار رسد هنگام

اجابت دعاست .

۴- جوزا : یکی از صور منطقه البروج که به شکل دو توأم است . توأمان ، دو پیکر .

۵- حمایل : بندهای شمشیر .

و ذوذَنَب ،(۱) در دنبال این سرِّ مگو از فکر ناصواب ، بسیار دویده .

قطب ،(۲) نشسته حیران ؛

فَرْقَدان ،(۳) گشته سرگردان .

دریای پر خون شفق گشته موج خیز .

سحاب ماتم خواسته خونابه .

شب ، از دود آه ، لباس سیاه بر تن دوخته ؛

روز ، از طپانچه ی آفتاب ، چهره بر افروخته .

شام ، گیسوی مشکین از غم شکافته ؛

صبح ، گریبان از اَلَم پاره ساخته .

موطّنان عرصه ی غَبرا(۴) از سوزِ این عزا خـاکِ عالم را به باد فنا داده و از شـعله ی آتش ،داغ لاله روی شاهـدان چمن هبا(۵) گردیده .

گل ، گریبان تحمّل دریده ،

غنچه ، از دلتنگی بر خود پیچیده و از شنیدن این حرفِ وحشتْ اثر ، خونِ جگر خورده و سرِ انگشت حیرت بر لب گزیده .

لاله ی سوختهْ جگر بر دل صد پاره داغ الم نهاده ،

نرگس ، از خجالت سر به پیش افکنده ،

سنبل ، جعدْ(۶) پریشان نشسته ،

ارغوان ، خون از دیده روان ساخته ،

ریحان ، کسوت سیاه در بر انداخته ،

۱- ذو ذَنَب : ستاره ی دنباله دار .

۲- قطب ستاره ای است ثابت نزدیک قطب شمال ، ستاره ی قطبی .

۳- فَرقَدان : دو ستاره ی نزدیک قطب شمال و آن دو ستاره ی پیشین از صورت بنات النعش کوچک (دبّ اصغر) باشند.

۴- غَبرا : زمین .

۵- هبا : گرد و غبار پراکنده در هوا .

۶- جعد : گیسو .

بنفشه ، سر به زانوها نهاده ، نشسته غمگین ؛

از گریستن ، سفید گشته دیده ی نسرین .

سوسن ، گشته سیه پوش ،

زبان بر قفا ، نشسته خاموش .

شکوفه ی سوخته ی پنبه ، داغ ،

نیلوفر ، فتاده آشفته دماغ .

پریده از چهره ی یاسمن ،

بر دار فنا آویخته نسترن ،

غنچه ی زَنبق پوشیده کفن .

قُمری به گردن کرده رشته ی سیاه ،

بلبل در صحن چمن طوق کشیده ناله و آه .

جویبار از لبْ خشکی ، گریبان تا دامن خاک دریده ،

فوّاره ، از تشنگی زبان به کام کشیده .

صَرْصَرِ(۱) خزان ، برگ و بار(۲) ریاحین داده بر باد ،

از اندوه این واقعه از پا در افتاده سرو و شمشاد .(۳)

از غصّه ی این خبر وحشتْ اثر مرغان ز آشیان پریده ،

و وحشیان در چراگاه رمیده .

دریا موج برآورده از رویِ اضطراب ،

ماهیان ، از سوزِ دل گردیده کباب .

کوه ، از اندوه سنگ بر سینه زده ،

زمین ، از کین ، چین بر جبین نهاده .

خیل إنس ، غمگین و پریشانْ احوال و آزرده و ملول ،

۱- صَرْصَرْ : باد سخت و سرد .

۲- اصل : برگ بار .

۳- اصل : سرو شمشاد .

و گروه جن ، به آه و ناله و شیون مشغول .(۱)

ملایک ، در عالم ملکوت(۲) برداشته افغان ،

و انبیاء ، در عرصه ی ناسوت(۳) گشته واحسین گویان .

آدم ، از یادِ غربت آن فتاده حیران در زمین ،

ابراهیم ، از سوزِ لبِ تشنه ی او کشیده آه آتشین .

اسماعیل ، از سر وفاداری جان کرده قربانش ،

نوح ، از سیلابِ اشکِ چشمِ طفلانِ او گرفته طوفانش .

داوود ، در عزایش به صوت حزین کشیده ناله و فریاد ،

و سلیمان ، در ماتمش تاج و تخت را داده بر باد .

یعقوب را ز هجرانش ، دیده سفید گردیده در بیت الحَزَن ،(۴)

و یوسف ، از تأسّفش چاک کرده گریبان پیرهن .

یحیی در هوای سربازیش سر داد به طشت بریدن ،

و زکریّا ، در شوق جان سپاریش تن داد که بر فرقش ارّه کشیدن .(۵)

ایّوب ، مُمْتَحَن به دردِ کرمان ، مجروح ساخته اعضا ،

و شعیب ، از یاد چشم گریانش چندان گریسته که گشته نابینا .

و خضر ، از اندیشه ی سوز تشنگیش تلخ کام از آب حیوان(۶) و از زندگی گشته پشیمان ، دست از حیات شسته ،

و سکندر ، در فکر عطش و بی آبیش در ظلمات اَلَم بر سرچشمه ی آب بقا(۷)

۱- اصل : مشغول اند .

۲- عالم ملکوت : عالم ملائکه .

۳- ناسوت : دنیای فانی ، این جهان .

۴- خانه ی یعقوب .

۵- اصل : کشیدند .

۶- آب حیوان : طبق نقل ها ، نام چشمه ای است در ناحیه ای تاریک از شمال که موسوم به « ظلمات » است . آشامیدن آن آب ، زندگی جاودانی بخشد . گویند اسکندر به طلب آن شد و نیافت ، و خضر پیغمبر علیه السلام بدان رسید و از آن آشامید و جاوید گشت . در فرهنگ معین آب حیات ، آب زندگی ، آب زندگانی ، آب بقا و آب خضر بدین معنی آمده است .

۷- ر .ک . پیشین .

خشکْ لب نشسته .

و موسی ، ز اندوه واقعه اش در طور ماتم ، شعله ی آه از شجره ی آگاهش زبانه کشیده ،

و عیسی از حزن دامیه اش(۱) در دیر چهارم ، جامه بر خُمِ افلاک نیل اندود کرده و گریبانِ پیراهن دریده .

از آدم تا به خاتم ، از عرصه ی خاک تا عالم افلاک ، و از تحت ثَری تا فوق ثُرَیّا ،(۲) داغِ ماتمش بر ناصیه ی(۳) کلّ اشیاست ،

و از اَلَمش هفت افلاک(۴) و شش جهات و پنج حواس و چهار عناصر(۵) و سه موالید(۶) را در کَوْن ، یکان یکان ، شیون برپاست ؛

خاصّه ذرّه بی مقدار محمّد باقر بن محمّد تقی ، خادمِ خَدَمه ی اخبار ، در ماتم آن شهید از جور مخالف در مُلک عراق .

امید که اشک این نامهْ سیه هر دانه ی او ثمر دهد(۷) در محشر

یا ربّ که سفید رویِ دارَیْن بادا این چهره نموده سرخ از خونِ جگر

* * *

اما در رابطه با این کتاب :

۱- دامیه : زخم خون افشان .

۲- از تحت ثری تا فوق ثریا : از زمین تا بالای آسمان .

۳- ناصیه : چهره ، پیشانی .

۴- هفت افلاک : در نصاب ، در بیان تقسیم افلاک آمده است : « آفریننده ی پری و ملک آنکه نه آفرید چرخ و فلک بر یکی ماه و بر دویم تیر است باز ناهید بر سیم میر است شمس بر چرخ چارم است مدام همچو بر چرخ پنجمین بهرام ششمین ، چرخ مشتری را دان هفتمین است منزل کیوان هشتمین چرخ ثابتان در اوست زبر او نهم که جمله در اوست » (فرهنگ معین ، ج ۶ ، ص ۱۳۷۴) .

۵- چهار عناصر : در نزد قدما عبارت بوده است از : آب ، باد ، خاک ، آتش .

۶- سه موالید : مراد ، جماد و نبات و حیوان است .

۷- نسخه ی مجلس : - دهد

این نوشتار مختصر ، مجموعه ای است در معرفی شخصیت نورانی و والای فخر بشریت و آزادگان جهان ، حضرت امام حسین علیه السلام ، که با شیوه و سبکی نو به رشته ی تحریر در آمده است ؛ هر چند معترفم که آنچه در این مجموعه از مناقب ، فضائل ؛ رشادت و حماسه ی حضرت سیدالشهدا علیه السلام مطرح شده ، در واقع فقط قطره ای است از اقیانوس بی کران امام حسین علیه السلام و حماسه ی جاوید وی .

این مجموعه در ده فصل تنظیم شده است و در پایان هر فصل توضیحات و استنادات مطالب آن فصل ذکر گردیده است .

خوانندگان محترم توجه داشته باشند که تمام مقاتل و مصیبت نامه هائی که در هر فصل – که به صورت مخاطب ساختن امام حسین علیه السلام – آمده ، تماما برگرفته شده از کتب تاریخی و مقاتل معتبر می باشد و نویسنده چیزی را بنا بر ذوق خود به آن نیفزوده است .

از مهم ترین ویژگی های این مجموعه ، بُعد سلحشوری و حماسی آن می باشد ؛ هر چند خواننده با خواندن مصیبت های جانگداز سیدالشهدا علیه السلام – که در تمام فصول کتاب آمده – قلبش مملوء از حزن می گردد ؛ و لیکن در تمام مراحل و شدائد و مصائب ، حضرت سیدالشهدا علیه السلام را در اوج قلّه ی شکوه و اقتدار و پیروزمندی می بیند و درس می گیرد که : باید گریست و لحظه ای توقف ننمود و با سرعت به سمت جلو حرکت کرد !

و اصولاً حماسه ی عاشورا همین سه درس را به ما می دهد :

۱ – گریستن ؛ ۲ – توقف ننمودن ؛ ۳ – با سرعت به سمت جلو حرکت کردن .

و سراسر این مجموعه ، گویای این سه مطلب است .

و از ویژگی های بارز این مجموعه – که طراوت و بوی عطر بهشت را به دنبال دارد – مخاطب ساختن وجود مقدّس امام حسین علیه السلام می باشد . به نظر این حقیر ، این شیوه علاوه بر این که جذابیّت خاصّ ی را دارد ، همچنین سبب می گردد که خواننده ارتباط بهتری با وجود مقدّس و نورانی سیدالشهدا علیه السلام برقرار کند .

امید آن دارم که این مجموعه مقبول درگاه حضرات معصومین علیهم السلام واقع گردد

و خوانندگان محترم نیز منتفع گردند و همچنین ذخیره ای باشد برای فردای قبر و قیامتم ؛ هرچند خودم را لایق چیزی نمی بینم ؛ ولیکن به کرم و بزرگواری خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام - که به حقیران هم نظر می کنند - با تمام وجود امیدوارم .

فصل اوّل : تولد امام حسین علیه السلام و حماسه ی جاوید وی

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

اشاره

صوت

.Your browser does not support the audio tag

سلام خدا بر تو باد ای خورشید فروزان هدایت و ای کشتی نجات بشریت !

ای مولا و ای بزرگ مرد تاریخ و ای نور جاودانه ی خدا در تمام اعصار !

می خواهم از تو بنویسم ، هرچند به ضعف و عجز خود کاملاً معترفم ؛ لیکن می خواهم آنچه که از تو می دانم از مناقب والای تو ، حماسه ی جاوید تو و اهداف الهی تو برای عاشقانت و هرکس که خواهان آزادگی است ، قطره ای بگویم .

سال گذشته در بیان مناقب و مظلومیت پدر بزرگوارت ، مولانا اسد اللّه الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام برادر و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مطالبی را به رشته ی تحریر در آوردم که البته هنوز شرمنده مولایم که در آن مجموعه نتوانستم آن چنان که شایسته مقام مولاست ، ابراز ارادت به ساحت مقدسش بنمایم ؛ اما امیدوارم که نگارش آن مجموعه ی کوچک سبب شود که قلب های بسیاری از مردم مملوّ از عشق به پدرت مرتضی علیه السلام شود .

و البته این را هم باور دارم که شما خاندان بزرگواری و کرم هستید و این حقیر را به خاطر اسائه ی ادب به محضر مقدستان می بخشید .

تو حجت خدا ، خون خدا ، سومین امام خلائق و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستی .

آری ،

تو امام عالمیان و حجت خدا بر خلائق هستی .

آری ، آری

تو آن ستاره ی پرفروغ بی زوال هدایت گر بشریت هستی که لحظه به لحظه اشراق نور تو آسمان ها و زمین را سرتاسر منور می سازد .

آری ،

تو خون خدا هستی ، تو سید و سالار شهیدان هستی ، تو آن کشتی نجاتی هستی که

ص: ۳۵

بشریت را از گرداب های ضلالت خارج می سازی و با سلامت به بیکرانه های ابدیت وارد می گردانی .

آری ، آری

تو فرزند و ریحانه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستی، تو آن کسی هستی که بارها رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تو را با تمام شور و اشتیاق در آغوش خویش می گرفت و چشم ها و لب هایت را می بوسید و بارها صورت بر صورت کوچک تو می گذاشت و بدنت را می بوئید و سپس با تمام عشق به چهره ی تو می نگریست و با قلبی مملوّ از محبت تو ، می گریست !

آری ،

چشم ها و لب ها و گردن و سر و بدنت بوی معطر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می دهد ؛ زیرا بارها رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر اعضا و جوارحت بوسه زده است .

Your browser does not support the audio tag.

چه بسیار که در آغوش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می خفتی و چه بسیار که بر شانه های مبارکش سوار می شدی و چه بسیار که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با دستان مبارکش طعام در دهان تو می گذاشت و به تو آب می نوشانید و سپس دوباره با تمام محبت تو را در آغوش می گرفت و می بوسید و می بوئید و می فرمود :

حسین از من است و من از حسین

آری ،

وجود نازنین تو از وجود نازنین پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله وسلم - که گل سرسبد تمام انبیای الهی است - هرگز جدا نیست .

آری ، وجود نازنین تو ، از نور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم - که برترین مخلوق خداست - مقتبس شده است و حقیقتِ وجودی تو چیزی جز نور وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیست !

Your browser does not support the audio tag.

تو ثمره ی وصل دو دریای بی کران الطاف خداوند به بشریت هستی !

آری ،

ص: ۳۶

پدرت امیر المؤمنین ، علی مرتضی علیه السلام و مادرت صدیقه کبری علیهاالسلام

پدر و مادرت علیهماالسلام دو اعطای عظیم الهی به بشریت می باشند که این دو دریای عظیم الهی ، به واسطه ی جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به هم متصل شدند و یکی از برکات عظیم چنین ازدواج فرخنده ای وجود سراسر نورانی و پر برکت توست !

تو فرزند تنها زوجی هستی که در عالم هر دو معصوم اند .

تو فرزند آن شیر خدایی که تولدش اعجاز الهی در خانه ی خدا بود و اولین مؤمن به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود و در تمام میادین نبرد ، یگانه قهرمان بود و همواره چاک گریبان ذوالفقارش سینه و جمجمه های کافران را می شکافت و آنان را به جهنم می فرستاد و دین رسول خاتم صلی الله علیه و آله وسلم با رشادت های بی مثال او پا برجا مانده است .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

تو فرزند همان مردی هستی که تمام ایمان و رشادت و ایثار با نام وی تفسیر می شود و سیمای تابناکش تا ابد برای رهپویان راه حق نور می افشاند !

.Your browser does not support the audio tag

اما از مادرت چه بگویم ؟ !!

که او خیر کثیر و اعطای عظیم خداوند به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله وسلم است !

آری ، او صدیقه کبری است ، او شفیعه ی روز جزاست ، او اولین کسی است که در روز رستاخیز وارد بهشت می شود .

او میوه ی قلب رسول خداست که هرگاه محضر پدر ارجمندش می رسید ، رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم به احترام آن بانوی عظیم الشأن برمی خاست و دستان مادرت را می بوسید و سپس دختر عزیزتر از همه ی عزیزانش را در جای خود می نشانید . و هرگاه که مشتاق بهشت می شد دخترش را می بوئید .

.Your browser does not support the audio tag

آری ، هه عالمیان بدانند که چنین است مقام پدر و مادر ارجمند تو !

آری ،

جدّت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله وسلم و سرسلسله ی مخلوقات خداست و پدرت شیر خدا و فاتح اول تمام قله های ارزش های جاوید الهی است و مادرت برترین بانوی دو عالم ، نور

ص: ۳۷

خدا ، صدیقه کبری و شفیعه ی روز جزاست .

و تو چراغ فروزان هدایت و کشتی نجات بشریت و شکافنده ظلمات و اسوه ی همه ی خوبی ها و طلوع خورشید هدایت در دل های جویندگان حقیقت و سید و سالار شهیدان عالم می باشی .

.Your browser does not support the audio tag

با میلاد با سعادتت در مدینه منوّره - شهر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم - در سال سوم هجرت ، آسمان و زمین با نور تو - که پرتویی از نور عظمت خداست - نور باران شد .

چون خبر ولادتت به جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسید با سرعت به خانه ی دختر دلبندش فاطمه علیهاالسلام رهسپار گردید .

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن گاه که وجود نازنین تو را در آغوش گرفت با تمام شوق ، چشم ها و لب ها و صورتت را بوسید ؛ اما به ناگاه همه حضار دیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم - در حالی که قنداقه ی تو را به سینه خود چسبانیده - می گرید !

ساکنان منزل همه شگفت زده شدند ، اسماء - خادمه ی مادرت - به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عرض کرد : یا رسول اللّه ! به چه علت می گریی ؟

.Your browser does not support the audio tag

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود :

برای این فرزندم گریه می کنم که توسط گروهی ستمگر مظلومانه کشته می شود .

و سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با چشمانی اشکبار قاتلین تو را نفرین کرد و به اسماء فرمود :

از این ماجرا فاطمه را آگاه مکن زیرا او تازه صاحب این فرزند شده است .

و دوباره وجود نازنین تو را در آغوش گرفت و صورت و چشم هاو لب هایت را بوسید و با صدای مبارکش در گوش راست تو اذان و در گوش چپ تو اقامه گفت و به دستور ایشان نام مبارکت را حسین گذاردند .

تا آن زمان ، آن نام را کسی بر فرزند خود نگذارده بود و این نام از جانب خداوند به

ص: ۳۸

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وحی شده بود تا بر تو گذارده شود ؛ همچنان که نامگذاری برادرت امام حسن مجتبی علیه السلام نیز اینگونه بود .

.Your browser does not support the audio tag

و نیز براساس سنت اسلامی ، جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در روز هفتم ولادتت ، دو گوسفند برای تو قربانی کرد و همچنین معادل وزن موی سرت - از نقره - صدقه داد و سر مبارک تو را با ماده معطری خوشبو فرمود .

آری ،

جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هنگامی که تو را برای نخستین بار در آغوش گرفت و بوسید ، گریست ؛ به گونه ای که اشک از چشمان مبارکش بر محاسنش سرازیر گشت ، زیرا او از جانب خدا توسط جبرئیل امین خبردار شده بود که تو مظلومانه با لب تشنه بین دو نهر آب توسط کافران ناپاکزاد - که در ظاهر مدّعی اسلامند - سر بریده می شوی و خون مقدّست بر سرزمین کربلا ریخته می شود .

.Your browser does not support the audio tag

تو خون خدایی ، و در سرزمین مقدّس کربلا خون خدا ریخته شد . تو آنگاه که دیدی نابکاران اموی به اسم اسلام چگونه درصدد هدم و نابودی دین جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستند ، هرگز سکوت نکردی و بیعت آن جبّاران غاصب را نپذیرفتی و با تمام توان در برابر مظاهر فساد و طغیان و ظلم و شرک - که توسط آل ابی سفیان - پدید آمده بود ، ایستادی و با نثار خون مبارکت سبب حیات اسلام و قرآن شدی و تا ابد کافران و منافقان و غاصبان را رسوا نمودی .

M۱۱.mp۳~

و از برکات تولدت ، نجات یکی از ملائکه الهی به نام « فُطْرُس » می باشد . این واقعه که در قدیمی ترین و معتبرترین کتب روایی شیعه نقل شده بدین قرار است :

جعفر بن محمّد بن قولویه قمی در کتاب بسیار ارزشمندش به نام « کامل الزیارات » و دیگر حدیث نویسان بزرگ شیعه از فرزندت امام به حق صادق علیه السلام نقل می کنند :

هنگامی که حسین بن علی علیه السلام متولد شدند ، حق تعالی به جبرئیل فرمود که در ضمن هزار فرشته دیگر به زمین فرود آید و از طرف خدا و خودش به

ص: ۳۹

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تهنیت بگوید .

Your browser does not support the audio tag.

حضرت امام صادق علیه السلام در ادامه فرمودند :

محل فرود آمدن جبرئیل جزیره ای بود در میان دریایی و در آن جزیره فرشته ای می زیست بنام فطرس که از جمله عرش محسوب می شد و حق تعالی او را بر انجام کاری مبعوث نمود و چون وی در بجا آوردن آن سستی نمود ، بالش شکسته شد و او در آن جزیره افتاد و مدت ششصد سال خداوند را عبادت می کرد تا حضرت حسین بن علی علیهماالسلام متولد شدند . به هر صورت فطرس به جبرئیل عرضه داشت :

اراده کجا داری ؟

Your browser does not support the audio tag.

جبرئیل فرمود : خداوند متعال بر حضرت محمّد صلی الله علیه و آله وسلم نعمتی عنایت فرموده و مرا برای گفتن تهنیت از جانب خودش و خودم به نزد آن جناب فرستاده و اکنون محضر مبارک آن حضرت می روم .

فطرس عرضه داشت : ای جبرئیل من را با خودت ببر شاید حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای من دعا فرماید .

جبرئیل فطرس را با خود برد و هنگامی که به مکان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسید فطرس را بیرون گذارد و خودش محضر مبارک آن جناب مشرف گردید و از ناحیه خدا و خود به حضرتش تهنیت گفت و سپس حال فطرس را گزارش داد . پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند :

ای جبرئیل او را داخل کن .

M۱۴.mp۳~

جبرئیل او را داخل نمود و وی حال خود را برای آن جناب بازگو نمود .

پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله وسلم برایش دعا نموده و فرمودند :

بال شکسته خودت را به این مولود بکش و به جای خودت برگرد .

ص: ۴۰

فطرس بال شکسته اش را به قنداقه ی امام حسین علیه السلام کشید و سالم شد و به هوا پرواز کرد و گفت : ای رسول خدا ! این حتمی است که امت شما عن قریب این مولود را خواهند کشت و در مقابل حقی که این مولود بر من دارد ملتزم هستم هر زائری که او را زیارت کند ، زیارتش را به آن حضرت رسانده و هر سلام کننده ای که به حضرتش سلام کند ، سلامش را به محضرش ابلاغ نموده و هرکسی که به جنابش تهنیت گوید آن را به حضورش عرضه نمایم ، این بگفت و به آسمان پرواز کرد .

آری ،

به یمن میلادت و برکات وجودت ، فطرس ملك بال شکسته اش شفا یافت و به آسمان ها پر گشود .

آری ،

برکات وجود نازنینت ، زمین و آسمان را فرا گرفته است .

.Your browser does not support the audio tag

جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بارها نسبت به تو به امت سفارش نموده بود که ای امت ! بدانید که حسین از من است و من از حسین . و بارها فرمود : کسی که حسین را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و کسی که او را دشمن بدارد با من دشمنی کرده است .

اما با آن همه سفارشات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعد از رحلتشان ، امت ، حق پدر بزرگوارت را نادیده گرفتند و با غصب خلافت الهیه پدرت ، زمینه انحرافات عمیق را در اسلام به وجود آوردند و عاقبت آن دودمان ناپاکزاد ، آن شجره ی خبیثه ، خاندان پست اموی - همان هائی که در ظاهر ادعای اسلام می نمودند و در باطن بر کفر خود باقی - امور مسلمین را به دست ناپاك خود گرفتند و در نابودی دین جد بزرگوارت از پای ننشستند .

.Your browser does not support the audio tag

و تو بپا خاستی و با یارانی اندك در برابر آن جرثومه های کفر و فساد ایستادی و جان خود و فرزندان و یارانت را در راه خدا بذل نمودید تا دین جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

ص: ۴۱

باقی بماند .

مردمان آن زمان ظلم و بیداد را پذیرا شدند و با خواری و ذلت زندگی کردند ، هرچند به وضوح می دیدند نابکاران ناپاکزاد

کافر بر جامعه ی اسلامی مسلط شده تا دین پاک خدا را نابود کنند ؛ اما چون دلبسته به مظاهر فریبنده و زوال پذیر دنیا بودند حاضر شدند زیر بار خفت و ذلّت زندگی کنند .

.Your browser does not support the audio tag

اما تو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودی ، در رگ های تو خون مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم جاری بود ، تو فرزند شیر خدا و حیدر کرار بودی و هرگز مانند دیگران - که ترس از مرگ را داشتند - سکوت ننمودی و فریاد زدی :

ای مردم ! مرگ با عزّت بسی بهتر است از زندگی با ذلّت .

و تو می دانستی که آن دژخیمان - که به اسم دین جدّت بر مردم حکومت می کردند - هرگز به تو و خاندانت رحم نخواهند نمود ؛ لیکن تو برای رضای خدا قیام نمودی و جان مبارک خود و خاندانت را برای احیای دین خدا فدا ساختی .

.Your browser does not support the audio tag

و آن فاسقان به تو که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و پاره ای از وجود او بودی رحم نکردند و با قساوت هر چه تمام تر ، تو و فرزندانت را به شهادت رسانیدند ؛ لیکن آنان خواری و ذلّت ابد را برای خود و دودمانشان بر جای گذاشتند و تو که صاحب کشتی نجات و چراغ هدایتی به ابدیت پیوستی و همواره کشتی نجات تو با نورافکن های هدایتش مؤمنان راستین و آزادگان جهان را در ابدیت سیر می دهد .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

تو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و محبوب قلب او و پاره ای از وجود او بودی و هستی و خواهی بود .

روزی جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با جمعی به میهمانی می رفتند و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیشاپیش آنان حرکت می کرد . در اثنای راه ، تو را دید و خواست تو را در آغوش

ص: ۴۲

بگیرد ، تو که کودکی سه یا چهار ساله بودی برای بازی با جدّت به این سو و آن سو با صدای ناز خنده هات می دویدی . پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز از مشاهده ی این حالت با خنده به دنبال تو دوید تا بالأخره تو را در آغوش خویش گرفت . آن گاه یک دست را پشت سر تو و دست دیگرش را زیر چانه ی تو نهاد و لب های مبارکش را بر لب های تو قرار داد و آن ها را بوسید و سپس فرمود :

حسین از من است و من از اویم . خداوند دوست دارد کسی که او را دوست بدارد .

.Your browser does not support the audio tag

اکنون با اجازه از محضر فرزندت مهدی (عجل اللّه تعالی فرجه الشریف) می خواهم کمی از آن مصیبت عُظمی و حماسه ی جاویدت در روز عاشورا سخن بگویم :

عصر روز عاشورا بود و آن قوم کافر کیش در آن نبرد کاملاً نابرابر تمام یارانت را به شهادت رسانده و سرهای مبارکشان را از تن جدا ساخته بودند .

صحرای کربلا به خون پاک فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و جوانان بنی هاشم و یاران مخلصت آغشته گشته بود .

.Your browser does not support the audio tag

در گوشه ای از آن صحرا نعش قطعه قطعه شده ی جوان دلبندت - علی اکبر علیه السلام - افتاده بود و در گوشه ای دیگر در کنار شریعه ی فرات پیکر برادر بزرگوارت ، شیر دشت کربلا - ابوالفضل العباس علیه السلام - با دستانی بریده و فرق شکافته شده بر ریگ های داغ آن سرزمین در خون پاک خویش غوطه ور بود .

.Your browser does not support the audio tag

تو با صدای رسای تکبیر ، حیدروار به سپاه دشمن زدی و تعداد زیادی از آن کافران را به هلاکت رساندی .

تو با حملات مکرّرت آن چنان از سپاه ابلیس را به هلاکت رسانیدی که فریاد از سپاه به آسمان بلند شد .

هیچ یک از سران سپاه دشمن جرأت نمی کرد که برای نبرد به تو نزدیک شود ؛ زیرا همگی آنان می دانستند که تو فرزند شیر خدایی و خون علی علیه السلام در رگ هایت در جریان است .

ص: ۴۳

.Your browser does not support the audio tag

عمر بن سعد ملعون - فرمانده لشکر - دستور داد تا تو را تیرباران کنند ، آماج تیرها به سوی بدن مبارکت سرازیر شد و آن قدر بر بدن مبارکت تیر اصابت کرد که زره ات همانند خارپشت پر از تیر شده بود .

اما تو همچنان چون شیر می غرّیدی و بر لشکر دشمن می زدی و کافران را به درک واصل می نمودی .

اما تشنگی چند روزه و گرمای بسیار شدید ، نفس های مبارکت را به شمارش انداخته بود ، همان نفس هایی که هر گاه در

فضا پخش می شد بوی معطر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را در فضا پراکنده می ساخت .

.Your browser does not support the audio tag

لحظه ای برای استراحت خود و اسب زخمی ات ایستادی در حالی که بدنت پر از جراحات عمیق بود ، کلاه خود را از سر مبارکت برداشتی تا کمی نفس تازه کنی و جانی بگیری ، ناگهان یکی از آن کافران با سنگ بر پیشانی مبارکت زد - همان پیشانی که بارها رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر آن بوسه می زد و دائم در شب و روز بر خاک عبودیت قرار می گرفت - خون بر چشمان و محاسنت سرازیر شد . تو زره خود را گشودی و لباس خود را بالا زدی تا خون را از چشمانت - که مانع دیدگانت گشته بود - پاک سازی که ناگهان با تیری سه شعبه آهنین بر سینه ی تو کوبیدند .

.Your browser does not support the audio tag

تو با اصابت آن تیر بر قلب مبارکت - که عرش خدا و جایگاه ملائکه الهی بود - از اسب بر زمین افتادی و در آن هنگام فرمودی : بسم اللّه و باللّه و علی مله رسول اللّه و سپس سر به سوی آسمان برداشتی و در آخرین لحظات زندگی ات با خدا چنین نجوا کردی :

خدایا ! تو می دانی اینان کسی را می کشند که روی زمین فرزند پیامبری جز او نیست .

.Your browser does not support the audio tag

سپس تیر را گرفته و از پشت بیرون آوردی ؛ خون همانند ناودان جاری شد . آن گاه

ص: ۴۴

مقداری از خون سینه ات را به آسمان پاشیدی و از آن خون قطره ای بازنگشت ، باز دستان مبارکت را از خون سینه ات پر کردی و بر صورت و محاسنت مالیدی و فرمودی :

همین گونه باشم تا جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را ملاقات کنم و بگویم : ای رسول خدا ! این گروه ظالم مرا به چه جرمی کشتند ؟ !

تو بر زمین افتادی و آخرین نفس های خود را می کشیدی و لب های مبارکت به آرامی ذکر خدا می گفت .

.Your browser does not support the audio tag

در گوشه ای از سرزمین کربلا خیمه های دختران و زنان و کودکان اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قرار داشت و خواهر ارجمند و دریادلت - زینب کبری علیهاالسلام آن شیر زن کربلا - با چشمانی اشکبار ، صابرانه آن واقعه ی جانگداز عظیم آسمان شکن را نظاره می کرد . در این میان شمر بن ذی الجوشن ملعون به گروهی از آن ناپاکزادگان فرمان داد تا به

خیمه های زنان و کودکان حمله کنند و به آتش بکشند و غارت نمایند .

تو که هنوز انـدک جانی در بدن داشتی با دیدن چنین صحنه ای - با زحمت فراوان - بر نیزه شکسته ای تکیه زدی و نیم خیز شدی و بر آن حرام لقمه ها فریاد برآوردی : وای بر شما ای پیروان آل ابی سفیان ! اگر شما را دینی نیست و از روز معاد باکی ندارید ، لا اقل در دنیا آزاده باشید . من با شما مقاتله می کنم و شما با من جنگ دارید ، زنان و کودکان را گناهی نیست . هنوز من زنده ام و تا زنده هستم متعرّض حرم من نشوید .

.Your browser does not support the audio tag

شمر بن ذی الجوشن گفت : این چنین خواهیم کرد ای پسر فاطمه !

آن گاه رو به لشکرش کرد و فریاد زد : از حرم و سراپرده ی این مرد دور شوید ، ابتدا کار او را بسازید و سپس به خیمه ها حمله ور شوید .

و سپس آن ملعون ابد با خنجری کشیده به سمت تو حرکت کرد ...

هرچند بشر تا روز قیامت باید بر این مصیبت بزرگ خون بگرید ، لیکن تو جان خویش و فرزندانت را برای گریستن مردمان فدا نساختی ، تو برای احیای کرامت

ص: ۴۵

بشر - که کاملاً لگدمال شده بود - و نجات گمراهان از گرداب های ضلالت و آزادسازی بشر از غل و زنجیرهای اسارت ، جان پر بهای خویش را فدا نمودی .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

تو جام های پی در پی مصائب را نوشیدی و در راه خدا با آغوش باز سخت ترین جان دادن را با جان خریدی تا به بشر درس آزادگی و خروج از اسارت دهی . تو با حماسه ات به بشر اعلام داشتی که دنیا هیچ ارزشی ندارد و آن زندگی که با پذیرش ننگ توأم باشد ، ذلّت است و مرگ در راه ارزش های الهی عزّت است .

تو به بشر آموختی که همواره باید حرکت کرد و لحظه ای در دنیا توقف ننمود ، باید در برابر ظالمان و فاسدان که عقیده ای به خدا و رستاخیز ندارند با تمام قامت ایستاد و هرگز از مرگ نهراسید که مرگ در راه ارزش های والا ، انسان را در ابدیت پرواز می دهد .

.Your browser does not support the audio tag

تو به بشـر آموختی که اگر در راه احیای حق و عدالت و ارزش ها ، سرهای خویش را هم از دست دادیم ، نباید بایستیم ؛ بلکه با دستان خود سرهای خویش را در بر بگیریم و با صلابت گام هایمان به جلو حرکت کنیم .

تو آموختی که اگر در راه حق دست هـا و پاهایمـان را نیز دشـمن از بـدنمان جـدا سازد ، باز هم نبایـد توقف نمود ؛ بلکه باید غلطان به سمت جلو رهسپار گشت .

آری ،

تو درس های بی شمار به بشر دادی و بشر تا ابد مدیون توست .

ص: ۴۶

توضیحات فصل اوّل : ثار اللّه به چه معناست ؟ احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام امام حسین علیه السلام ،

اشاره

احادیث رسول خـدا صـلی الله علیه و آله درباره ی حضـرت زهرا علیهاالسـلام ، معرفی کتاب کامل الزیارات ابن قولویه قمی و اعتبار آن ، پاسخ به شبهات وارده در رابطه با فطرس ملک ، دلائل عدم تجرّد ملائکه و روح و مباحث متعدد دیگر

در روایات و ادعیه ی معصومین علیهم السـلام از حضـرت سیدالشهداء علیه السلام به « ثاراللّه » یعنی خون خدا یاد شده است ؛ اما باید توجه داشت از آنجا که خداوند نه جسـمانی است و نه ذره ای شباهت با مخلوقات خویش دارد و درباره ی امام حسین علیه السلام ، نباید توهّم تشبیه آن حضرت به خدا شود ؛ بلکه مقصود از « ثار اللّه » این معنی می باشد :

خود خداونـد انتقام خون امام حسـین علیه السـلام را از کافران و ظالمان می گیرد . بنابراین ، آنان که خون مقدّس سیّدالشـهدا علیه السلام را بر زمین ریختند و همچنین آنانی که در طول تاریخ بر این جنایت بزرگ راضی گشتند و اگر در آن زمان بودند یاور یزیـد و یزیدیان می شدند ، خداوند که صاحب خون سیدالشـهداست برخود حتم نموده که انتقام خون آن حضـرت را از همه آن کافران بگیرد .

پیامبر اسلام درباره ی فرزندشان امام حسین علیه السلام فرمودند :

حسینٌ منّی و أنا منه أحبّ اللّه ءمَن أحبّ حسینا .

حسین از من است و من از اویم ، خداوند دوست دارد کسی که او را دوست دارد .(۱)

۱- طبقات ابن سعد ، ترجمه امام حسین علیه السلام ، ص ۲۷ .

در صحیح ترمذی آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود :

حسین منّی و أنا من حسین ، أحبّ اللّه من أحبّ حسینا .(۱)

در سنن ابن ماجه آمده :

... روی بسنده عن یعلی بن مره إنّهم خرجوا مع النبی صلی الله علیه و آله وسلم إلی طعام دعوا له فاذا حسین [علیه السلام] یلعب فی السکه قال : فتقدم النبی صلی الله علیه و آله وسلم أمام القوم و بسط یدیه فجعل الغلام یفرّ هاهنا و هاهنا و یضاحکه النبی صلی الله علیه و آله وسلم حتی أخذه فجعل إحدی یدیه تحت ذقنه و الاُخری فی فأس رأسه فقبله و قال : حسین منّی و أنا من حسین أحبّ اللّه من أحبّ حسینا .

جمعی با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به میهمانی می رفتند و آن حضرت پیشاپیش آنان حرکت می کرد . در اثنای راه ، حسین علیه السلام را دید و خواست او را در آغوش بگیرد و حسین علیه السلام به این سو و آن سو می دوید ، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از مشاهده ی این حالت تبسم می کرد تا آن که او را در آغوش گرفته و یک دست خود را به پشت سر و دست دیگر را به زیر چانه ی او نهاد و لب های مبارکش را بر لب های حسین علیه السلام قرار داده و بوسه زد و فرمود :حسین از من است و من از اویم ، خداوند دوست دارد کسی را که او را دوست دارد .

مضمون حدیث فوق در این کتب دیگر اهل سنت نیز آمده است :

مستدرک الصحیحین ، حاکم نیشابوری ، ج ۳ ، ص ۱۷۷

۱- صحیح ترمذی ، ج ۲ ، ص ۳۰۷ .

مسند احمد حنبل ، ج ۴ ، ص ۱۷۲

أُسدالغابه ، ابن اثیر ، ج ۲ ، ص ۱۹ و ج ۵ ، ص ۱۳۰

کنز العمال ، متقی هندی ، ج ۶ ، ص ۲۲۱ و ...

مضمون حدیث فوق – که در مصادر مهم اهل سنت به صورت گسترده بیان شده است – علاوه بر این که شدت علاقه ی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به فرزندش حسین علیه السلام را می رساند ، به وضوح دلالت بر این معنا دارد که امام حسین علیه السلام پاره ای غیر انفکاک از وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است . بنابراین کلام ، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم همانگونه که حجت خدا بود ، فرزندش حسین علیه السلام نیز حجت خداست و همانگونه که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم معصوم بود ، فرزندش حسین علیه السلام نیز معصوم است . و نیز به این معنا اشاره دارد که همانگونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دین حق را از جانب خدا تأسیس نمود ، فرزند عزیزش حسین علیه السلام آن را با قیام خویش حفظ نمود .

ای کاش اهل سنت در معنای این حدیث – که در کتب معتبرشان فراوان آمده است – می اندیشیدند و پیرو خلفای بر حق رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می گشتند .

در منابع اهل سنت از ابن عباس نقل شده :

« مرج البحرین یلتقیان » علی و فاطمه [علیهما السلام] « بینهما برزخ لایبغیان » النبی (صلی اللّه علیه [و آله] و سلّم) « یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان » الحسن و الحسین [علیهما السلام] و لم یحصل لغیره هذه الفضیله .(۱)

از ویژگی های مخصوص امام علی علیه السلام تولد آن حضرت درون کعبه است و قبل

۱- تفسیر الدر المنثور ، ج ۶ ، ص ۱۴۲ ؛ تفسیر روح المعانی ، ج ۲۷ ، ص ۹۳ ؛ مناقب ابن مغازلی ، ص ۳۳۹ ، نورالابصار ، ص ۱۰۱ و ... .

و بعد از او هیچ کس درون کعبه متولد نشده است و این از افتخارات بالایی است که خداوند متعال به خاطر احترام و تجلیل از مقام بس ارجمند امیرالمؤمنین علیه السلام به آن حضرت اختصاص داده است .

موضوع تولد امام علی علیه السلام که با اعجاز الهی - یعنی شکافته شدن خانه خدا از پشت - همراه بود ، مورد اتفاق راویان شیعه و سنی است . مرحوم علامه ی امینی در کتاب گرانسنگ « الغدیر » ج ۶ از ص ۲۱ تا ص ۲۷ مصادر مهم و فراوانی از اهل سنت را در این باره آورده است .

پیام این واقعه :

اشاره

خانه ی خدا سمبل توحید و یگانه پرستی است و با این تولد خداوند به انسان ها پیام می دهد :

راه وارد شدن در مسیر توحید تمسک به ولایت و امامت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است ، همانگونه که در حدیث قدسی خداوند متعال می فرماید :

وِلایهُ علیّ بن أبی طالب حِصنی فَمَن دَخَلَ حِصْنی أمِنَ مِن عذابی .

ولایت علی بن ابی طالب ، دژ من است و هرکس در دژ من وارد شود از عذاب من در امان است .(۱)

امام علی علیه السلام اولین کسی بود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ایمان آورد و در آن زمان نُه ساله بود .

بسیاری از علمای اهل سنت به این مسأله اعتراف نموده اند ، از جمله :

محدّث شهیر اهل سنت محمّد بن عیسی ترمذی در صحیحش از ابن عباس

۱- عیون اخبارالرضا علیه السلام ، شیخ صدوق ، ج ۲ ، ص ۱۳۶ ، بحارالانوار ، ج ۳۹ ، ص ۲۴۶ .

نقل می کند :

أوّل مَن صَلّی علی [علیه السلام] .(۱)

اول کسی که (پشت سر نبی صلی الله علیه و آله وسلم) ، نماز خواند ، علی علیه السلام بود .

همچنین وی از زید بن ارقم نقل می کند :

أوّلُ مَنْ أسلم علی [علیه السلام] .(۲)

اولین کسی که اسلام آورد علی [علیه السلام] بود .

ابن أثیر می نویسد :

علیّ بن أبی طالب [علیه السلام] أول من أسلم .(۳)

مسعودی می نویسد :

بسیاری از مردم بر این عقیده اند که علی بن ابی طالب علیه السلام هرگز به خدا شرک نورزید ؛ بلکه در همه کارهایش پیرو پیامبرخدا صلی الله علیه و آله وسلم بود و وی نخستین مسلمان بود .(۴)

مرحوم علامه امینی در کتاب ارزشمند « الغدیر » جلدهای ۳ و ۴ حدود یکصد حدیث از منابع اهل سنت آورده که علی علیه السلام اولین مؤمن به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

۱- صحیح ترمذی ، حدیث ۳۷۳۴ .
۲- صحیح ترمذی ، حدیث ۳۷۳۵ .
۳- اُسد الغابه ، ج ۳ ، ص ۲۵۹ .
۴- مروج الذهب ، ج ۲ ، ص ۲۸۳ .

بوده است . و این ایمان امیرمؤمنان علیه السلام در سن نه سالگی در حالی بود که همان مدّعیان خلافت که سنی از آن ها گذشته بود در برابر بت به سجده می افتادند .

کاش برخی بر این مسأله می اندیشیدند که آیا آن کسانی که سال های مدیدی از حیاتشان به بت سجده می کردند و شراب می خوردند ، سزاوار جانشینی پیامبر معصوم هستند یا آن کس که در خردسالی با آن فهم عمیقش به خدا ایمان آورده بود و ذره ای از کثافات شرک و بت پرستی و گناهان دیگر بر وجود نازنین وی ننشسته بود ؟ ! !

یکی از القاب حضرت فاطمه علیهاالسلام « کوثر » می باشد و این لقب به خاطر نزول سوره ی کوثر در شأن بانوی دو عالم است :

بِسمِ اللّه ِ الرَّحمنِ الرَّحیم

إِنّا أَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ ، فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ ، إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْاءَبْتَرُ

ای پیامبر ! محققا به تو خیر کثیر (فاطمه علیهاالسلام) اعطا کردیم . پس به شکرانه اش برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن . و بدان که همانا شماتت گوی و دشمن تو ابتر و بلا عقب است .

در این سوره ی مبارکه خداوند متعال منّتی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نهاده به این که به آن حضرت کوثر ، یعنی فاطمه علیهاالسلام داده و این بدان منظور است که آن حضرت را دلخوش سازد و بفهماند که آن کس که به وی زخم زبان می زند که اولاد ذکور ندارد و اجاق کور است خودش اجاق کور است و خداوند متعال به برکت حضرت فاطمه نسل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را تا قیامت تداوم می بخشد .

در تفسیر مجمع البیان در شأن نزول این سوره مبارکه آمده :

« عاص بن وائل » که از سران مشرکان بود ، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را به هنگام خارج شدن از مسجدالحرام ملاقات کرده و مدتی با حضرت گفتگو نمود . گروهی از سران قریش در مسجد نشسته بودند و این منظره را از دور مشاهده می کردند ، هنگامی که عاص بن وائل وارد مسجد شد به او گفتند : با که صحبت می کردی ؟ گفت : با این مرد ابتر !

این تعبیر را آن کافر به این دلیل انتخاب کرد که عبداللّه پسر پیغمبر از دنیا رفت و عرب کسی را که پسر نداشت ، ابتر (یعنی بلاعقب) می نامید و لذا قریش این نام را بعد از فوت پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم برای آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم انتخاب کرده بود . سوره ی فوق نازل شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را به نعمت های بسیار و کوثر بشارت داد و دشمنان او را ابتر خواند .(۱)

در کتاب « الدرالمنثور » از تفاسیر مشهور اهل سنت از ابن عباس روایت شده :

بزرگترین فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قاسم ، سپس زینب و آنگاه عبداللّه و پس از او امّ کلثوم و آنگاه فاطمه و در آخر رقیه بود . قاسم از دنیا رفت و او اولین کسی از فرزندان آن حضرت بود که در مکه از دنیا رفت و بعد از او عبداللّه از دنیا رفت و عاص بن وائل گفت : نسل او قطع شد . پس او ابتر و بی عقب است ، در پاسخش خدای تعالی این آیه را فرستاد که خود عاص بن وائل ابتر و بدون عقب است [و خداوند به برکت فاطمه علیهاالسلام نسل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را حفظ می گرداند] .(۲)

از قسمت آخر سوره « إن شانئک هو الأبتر » استنباط می شود که این خیر کثیر همان فاطمه علیهاالسلام است ؛ زیرا نسل و ذریه ی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به وسیله همین دختر

۱- تفسیر مجمع البیان ، طبرسی ، ج ۱۰ ، ص ۵۴۹ .

۲- الدر المنثور ، سیوطی ، ج ۶ ، ص ۴۰۳ .

گرامی و ارجمنـدش علیهاالسـلام در جهان انتشار یافت ، نسـلی که نه تنها فرزندان جسـمانی پیغمبر صـلی الله علیه و آله وسـلم بودند ؛ بلکه آئین او و تمام ارزش های اسـلام را حفظ کردند و به آیندگان ابلاغ نمودند ؛ نه تنها امامان معصوم علیهم السلام که آن هـا حساب مخصوص به خود دارنـد ؛ بلکه هزاران هزار از فرزنـدان صـدیقه کبری علیهاالسـلام در سراسـر جهان پخش شدند که در میان آنان علمای بزرگ و نویسندگان و فقها و محدّثان و مفسران والا مقام و فرماندهان عظیم بودند که با ایثار و فداکاری در حفظ دین اسلام کوشیدند .

مضمون همین سخن نیز در کلام مفسر بزرگ اهل سنت امام فخر رازی آمده است.(۱)

محدث بزرگ شیعه علامه سید هاشم بحرانی در کتاب « مدینه المعاجز » از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند :

یـا أبیّ بن کعب و الّـذی بعثنی بالحق نبیّا إنّ الحسـین بن علیّ فی السـماوات أعظم ممّا هو فی الأرض وَاسْـمُه مکتوبٌ عن یمین العرش إنّ الحسینَ مصباحُ الهدی و السفینهُ النجاهِ .

ای ابی بن کعب ! قسم به خدایی که مرا به حق به پیامبری برگزید ، همانا حسـین بن علی علیهماالسـلام در آسـمان ها عظیم تر است تا در زمین و اسم او بر عرش خدا نوشته شده که حسین [علیه السلام [چراغ هدایت و کشتی نجات است .(۲)

شیخ صدوق و قطب الدین راوندی و دیگران نیز حدیث فوق را چنین آورده اند :

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم :

۱- تفسیر فخر رازی ، ج ۳۲، ص ۱۲۴ .

۲- مدینه المعاجز الأئمه الإثنی عشر ، ج ۴ ، ص ۵۲ .

یا أُبیُّ والّذی بعثنی بالحق إنّ الحسینَ بنَ علیّ فی السماء أکبرُ منه فی الأرضِ و إنّه لمکتوبٌ عن یمین عرش اللّه عزّوجلّ مصباحُ هدیً و سفینهُ نَجاهٍ و إمامٌ غیرُ وَهنٍ و عِزٌ و فَخرٌ و علمٌ و ذُخرٌ .(۱)

از آنجا که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برای تمام زمان هاست باید گفت که حضرت حسین بن علی علیهماالسلام در هر زمان اسوه ی هدایت ملت هاست . بنابراین حدیث نورانی ، هر قوم و ملّتی با هر زبان و نژاد و دین و مذهبی که دارد اگر بخواهد آزاده زندگی کند و غل و زنجیرهای اسارت را پاره گرداند و در مسیر هدایت الهی گام بدارد ، راهش تمسک جستن به حسین بن علی علیهماالسلام است .

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله وسلم درباره ی دخترشان فاطمه زهرا علیهاالسلام فرمودند :

أمّا ابنتی فاطمه فهی سیده نساء العالمین من الأولین و الآخرین .(۲)

و اما دخترم فاطمه [سلام اللّه علیها] او سرور زنان عالم از آغاز تا به انجام است .

حدیث فوق در مصادر اهل سنت از چند طریق وارد شده است :

الف - حدیث عایشه

برای مصادر از اهل سنت رجوع شود به کتاب شرح احقاق الحق ، ج ۱۰ ، ص ۲۷ .

ب - حدیث عمران بن حصین

برای مصادر از اهل سنت رجوع شود به کتاب شرح احقاق الحق ، ج ۱۰ ، ص ۳۴ .

ج - حدیث جابر بن سمره

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام ، شیخ صدوق ، ج ۱ ، ص ۵۹ ، حدیث ۲۹ ؛ الخرائج و الجرائح ، قطب الدین راوندی ، ج ۲ ، ص ۵۵ ؛ إثبات الهداه ، شیخ حر عاملی ، ج ۲ ، ص ۴۹ ؛ اعلام الوری ، طبرسی ، ص ۴۰۰ ؛ بحارالانوار ، ج ۳۶ ، ص ۲۰۴ ، حدیث ۸ و ... .

۲- تفسیر نورالثقلین ، ج ۱ ، ص ۳۳۸ .

برای مصادر از اهل سنت رجوع شود به کتاب شرح احقاق الحق ، ج ۱۰ ، ص ۴۰ .

د - حدیث ابن عباس

برای مصادر از اهل سنت رجوع شود به کتاب شرح احقاق الحق ، ج ۱۰ ، ص ۴۱ .

ه - حدیث ابی بریده

برای مصادر از اهل سنت رجوع شود به کتاب شرح احقاق الحق ، ج ۱۰ ، ص ۴۲ .

و همچنین برای مصادر بیشتر می توان رجوع کرد به کتاب فضائل الخمسه ج ۳ ، ص ۱۶۹ .

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره فاطمه علیهاالسلام فرمودند :

اول کسی که وارد بهشت می شود ، فاطمه علیهاالسلام است .

حدیث فوق در مصادر اهل سنت فراوان نقل شده است . برای مصادر این حدیث در کتب اهل سنت رجوع شود به کتاب شرح احقاق الحق ، ج ۱۰ ، ص ۱۳۵ و فضائل الخمسه ، ج ۳ ، ص ۲۰۴ .

مرحوم شیخ عباس قمی در کتاب « انوار البهیه » در فصل دوم (نور دوم) درباره ی صدیقه کبری - با توجه به احادیث فراوانی که نقل شده است - می نویسد :

فاطمه علیهاالسلام در گفتار و سخن ؛ شبیه ترین افراد نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود و شیوه ی زندگی او همانند شیوه ی زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود و راه رفتنش همچون راه رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود . هنگامی که به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می آمد ، آن حضرت از او با احترام وافر استقبال می کرد ، دست های زهرا علیهاالسلام را می بوسید و او را در جای خود می نشاند و هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر فاطمه علیهاالسلام وارد می شد ، فاطمه علیهاالسلام برمی خاست و از پیامبر استقبال گرم می کرد و دستش را می بوسید .

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، فاطمه علیهاالسلام را می بوسید و هرگاه مشتاق بوی بهشت می شد ، او را می بوئید و می فرمود :

فاطمهُ بَضعهٌ مِنّی مَن سَرَّها فقد سَرَّنی و مَن سائها فقد سائنی ، فاطمهُ أعزُ النّاسِ إلیَّ .

فاطمه [سلام اللّه علیها [پاره ی وجود من است ، کسی که او را شاد کند ، مرا شاد کرده است و کسی که او را ناراحت کند ، مرا ناراحت نموده است . فاطمه [سلام اللّه علیها [عزیزترین انسان در نزد من است .(۱)

در منابع اهل سنت آمده :

هرگاه فاطمه [سلام اللّه علیها] بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وارد می شد ، حضرت به تمام قامت جلوی او می ایستاد ، سپس او را می بوسید و او را در مکانی که خود می نشست ، جای می داد .

برای مصادر حدیث فوق از کتب اهل سنت رجوع شود به فضائل الخمسه ، ج ۳ ، ص ۱۵۸ ، و کتاب الغدیر ، ج ۳ ، ص ۱۸ .

در منابع متعدد شیعه و سنی احادیث فراوانی نقل شده که آن زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قنداقه ی سیدالشهدا علیه السلام را به آغوش گرفت ، گریست و خبر شهادت آن حضرت را به برخی بیان فرمود ؛ اینک برخی از آن احادیث را نقل می کنیم :

جعفر بن محمّد بن قولویه قمّی در کتاب گرانسنگ « کامل الزیارات » از حضرت امام صادق علیه السلام نقل می کند :

زمانی که امام حسین علیه السلام از فاطمه علیهاالسلام متولد شد ، جبرئیل علیه السلام محضر مبارک

۱- انوارالبهیه ، شیخ عباس قمی ، نور دوم .

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مشرف شد و عرض کرد :

امت شما حسین را بعد از شما می کشند ، سپس اظهار داشت :

آیا تربت او را به شما نشان دهم ؟ !

پس بال زد و مقداری از خاک کربلا را برداشت و آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نشان داده ، سپس گفت : این تربتی است که حسین علیه السلام روی آن کشته می شود .(۱)

چون خبر ولادت حسین علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسید ، با سرعت به خانه ی فاطمه علیهاالسلام رفت در حالی که آثار حزن و اندوه در چهره ی مبارکش نمایان بود و با آهنگی حزن آلود فرمود : ای اسماء ! فرزندم را بیاور ، اسماء قنداقه ی نوزاد را به دست پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم داد .

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را در آغوش گرفت و می بوسید و می گریست .

اسماء که از مشاهده ی این حالت سخت متأثر شده بود ، گفت : پدر و مادرم فدای شما ای رسول خدا ، از چه می گریی ؟ !

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : برای این فرزندم گریه می کنم !

اسماء از این پاسخ درشگفت شد و گفت : این فرزند تازه به دنیا آمده است !

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : او را گروهی ستمکار خواهند کشت ، خدا آن ها را از شفاعت من بی نصیب گرداند .

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از جای برخاست و با اندوه روی به اسماء کرد و گفت : از این ماجرا فاطمه علیهاالسلام را آگاه مکن ؛ زیرا او تازه صاحب فرزند شده است .(۲)

مرحوم شیخ صدوق می گوید :

۱- کامل الزیارات ، ص ۱۸۴ .

۲- حیاه الامام الحسین ، باقر شریف القرشی ، ج ۱ ص ۲۷ ؛ قصه کربلا ، علی نظری منفرد ، ص ۲۹ .

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حسین علیه السلام را بعد از ولادت به صفیّه دختر عبدالمطلب داد در حالی که می گریست و فرمود : خدا لعنت کند جماعتی را که تو را می کشند ای فرزندم ؛ وسه بار این سخن را گفت . صفیه عرض کرد : پدر و مادرم فدایت شوند ، چه کسی او را می کشد ؟ حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : گروهی ظالم از بنی امیه فرزندم را می کشند .(۱)

در منابع اهل سنت فراوان از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است که آن حضرت بارها خبر شهادت فرزند دلبندش را به برخی بیان فرموده است . اینک یک مورد را می آوریم و در فصل های بعدی تعداد بیشتری از آن احادیث را نقل می کنیم .

طبرانی از امّ سلمه – همسر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم – نقل می کند :

حسن و حسین [علیهما السلام] در حجره ی من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودند ، پس جبرائیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل گردید و گفت : ای محمّد ! امت تو فرزندت را بعد از تو خواهند کشت – و به سوی حسین علیه السلام اشاره نمود – پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گریست و حسین علیه السلام را به سینه چسبانید . آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : این تربت نزد تو ودیعه باشد ؛ وآن را بوئید و گفت : وای از کرب و بلا .

امّ سلمه می گوید : رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به من فرمود : ای امّ سلمه ! هرگاه دیدی این تربت به خون مبدل گشت بدان فرزندم حسین کشته شده است .

امّ سلمه آن تربت را در شیشه قرار داد و هر روز به آن نظر می نمود و می گفت : ای تربت ! آن روزی که به خون تبدیل شوی ، روز عظیمی خواهد بود .(۲)

اربلی در کتاب « کشف الغمه » نقل می کند :

۱– امالی شیخ صدوق ، مجلس ۲۸ ، حدیث ۵ .

۲– المعجم الکبیر ، طبرانی ، ج ۳۰ ، ص ۱۱۴ ، حدیث ۲۸۱۷ .

هنگـامی که حسـین علیه السـلام به دنیـا آمـد ، رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وسـلم او را در آغوش گرفت و اذان در گوش راست و اقـامه در گوش چپ او گفت و به دسـتور آن حضـرت صـلی الله علیه و آله وسـلم نام مبارکش را حسـین علیه السـلام گذاردند .(۱)

مرحوم علامه مجلسـی نقل نموده است که در روز هفتم ولادت حضـرت سیدالشـهدا علیه السـلام ، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسـلم دو گوسـفند برای حسـین علیه السلام قربانی کرد و مقداری از آن را به قابله عطا فرمود و نیز معادل موی حسین علیه السلام صدقه داد و سر مبارک آن حضرت علیه السلام را با ماده ی معطری خوشبو فرمود .(۲)

سیوطی در کتاب « تاریخ الخلفاء » می گوید :

حسن و حسین [علیهما السلام] دو نام از نام های اهل بهشت است و عرب بر فرزندان خود این نام ها را نمی نهادند .(۳)

مورّخان نوشته اند :

عرب در زمان جاهلیّت با نام حسن و حسـین [علیهماالسلام]آشنایی نداشتند تا فرزندان خود را به این دو اسم نامگذاری کنند ، و این دو نام از جانب خداوند به پیامبر وحی شد تا بر فرزندان فاطمه علیهاالسلام نهاده شود .(۴)

مرحوم شیخ صدوق از امام سجاد علیه السلام نقل می کند :

۱- کشف الغمه ، ج ۲ ، ص ۳ .
۲- بحارالانوار ، ج ۴۳ ، ص ۲۳۹ .
۳- تاریخ الخلفاء ، ج ۱ ، ص ۱۸۸ .
۴- اسدالغابه ، ابن اثیر ، ج ۲ ، ص ۱۱ .

هنگامی که فاطمه علیهاالسلام حسن علیه السلام را به دنیا آورد ، به علی علیه السلام گفت : برایش اسم بگذار . علی علیه السلام فرمود : من پیش از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نام روی او نمی گذارم . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمد ... سپس به علی علیه السلام فرمود : آیا برایش اسم گذاشته ای ؟ عرض کرد : در نام گذاری او بر شما پیشی نمی جویم . پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : من نیز در نام گذاری او بر پروردگارم پیشی نمی گیرم . پس خداوند تبارک و تعالی به جبرئیل وحی فرمود که برای محمّد فرزندی زاده شده است ، برو به او سلام برسان و تبریک گفته ، بگو : علی برای تو همچون هارون است برای موسی ؛ پس نام فرزند هارون را بر این نوزاد بگذار ! جبرئیل فرود آمد و از جانب خدای عزوجل به پیامبر تبریک گفت و آن گاه گفت : خدای بزرگ به تو دستور می دهد که نام فرزند هارون را به این نوزاد بگذاری ، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : نام فرزند هارون چه بود ؟ جبرئیل گفت : شبر . پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : زبان من عربی است [نه عِبری] . جبرئیل گفت : او را حسن بِنام ، پس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نام حسن علیه السلام [که معادل نام شبر است] را بر او گذاشت .

چون حسین علیه السلام به دنیا آمد ، جبرئیل فرود آمد و از جانب خدای تعالی تولد او را تبریک گفت و سپس گفت : علی برای تو همانند هارون است برای موسی ؛ بنابراین نوزاد را به نام فرزند [دوم [هارون نامگذاری کن ! پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پرسید : نام او چیست ؟ جبرئیل گفت : شبیر . پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : زبان من عربی است . جبرئیل گفت : او را حسین علیه السلام بِنام . پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هم نام او را حسین علیه السلام گذاشت .(۱)

مضمون این روایت - که نامگذاری امام حسن و امام حسین علیهماالسلام توسط خدا معین شده - در مصادر اهل سنت نیز فراوان آمده که برخی از آن ها را ذکر می کنیم :

۱- امالی ، شیخ صدوق ، ج ۳ ، ص ۱۱۶ .

محب الدین طبری در « ذخائرالعقبی » نقل می کند :

عن أسماء بنت عمیس قالت : أقبلت فاطمه سلام اللّه علیها بالحسن علیه السلام فجاء النبی صلی الله علیه و آله وسلم فقال : یا اسماء هلمّی إبنی فدفعته الیه فی خرقه صفراء فألقاها عنه قائلًا ألم أعهد الیکنّ أن لا تلفوا مولودا بخرقه صفراء ؟ فلففته بخرقه بیضاء فأخذه و أذن فی أذنه الیمنی و أقام فی الیسری ، ثم قال لعلی علیه السلام : أی شی ء سمیت إبنی ؟ قال : ما کنت لأسبقک بذلک ، فقال : و لا أنا اسابق ربّی فهبط جبرئیل علیه السلام فقال : یا محمّد إنّ ربک یقرئک السلام و یقول لک : علیّ منک بمنزله هارون من موسی لکن لا نبی بعدک ، فسم ابنک هذا باسم ولد هارون ، فقال : و ما کان اسم ابن هارون یا جبرئیل ؟ قال : شبر ، فقال صلی الله علیه و آله وسلم إنّ لسانی عربی ، فقال سمه الحسن ، ففعل صلی الله علیه و آله وسلم ، فلما کان بعد حول ولد الحسین علیه السلام فجاء نبی صلی الله علیه و آله وسلم و ذکرت - یعنی أسماء - مثل الأول ، و ساقت قصه التسمیه مثل الأوّل و أنّ جبرئیل علیه السلام أمره أن یسمیه باسم ولد هارون شبیرا ، فقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ، مثل الأوّل ، فقال : سمه حسینا .(۱)

ابن حجر نقل می کند :

عن سلیمان إنّ النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال : سمی هارون ابنیه شبرا و شبیرا و إنّی سمیت إبنیّ الحسن و الحسین بما سمی به هارون ابنیه .(۲)

نکته ای بسیار مهم :

در روایات متعدد - از کتب شیعه و سنی - از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمده که آن

۱- ذخائرالعقبی ، ص ۱۲۰ .

۲- الصواعق المحرقه ، ص ۱۱۵ .

حضـرت صـلی الله علیه و آله وسـلم تمـام مقـام و منقبت هـای خود را به جز مقـام نبوت و رسالت ، برای امام علی علیه السـلام اثبات نموده است و این حدیث ، « حدیث منزلت » است :

أما تَرضی أنْ تکونَ مِنّی بِمنزلهِ هارونَ مِنْ موسی إلاّ أنّه لا نبیَّ بع-دی .(۱)

ای علی ! آیـا خشـنود نمی شوی که بگویم مَثَل تو نسبت به من هماننـد هـارون است نسبت به موسـی ، جز اینکه پس از من پیامبری نیست .

دلالت این سـخن شریف و نورانی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این است که علی علیه السلام برادر و وارث و جانشین پیامبر خاتم صـلی الله علیه و آله وسـلم می باشد و تمام مقامات و مناقب آن حضـرت صـلی الله علیه و آله وسلم را - به جز رسالت - داراست ؛ همان گونه که هارون برادر و جانشین موسی علیه السلام بود .

بنـابراین از مفـاد حـدیث فوق خلافت و امـامت بلافصـل امیرالمؤمنین علیه السـلام اثبات می شود ؛ زیرا علی علیه السـلام تمام مقامات و مناقب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم - به جز رسالت - را داراست و یکی از این مقامات ، مقام امامت است ؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم امام خلایق نیز بود و رسول خاتم صلی الله علیه و آله وسلم فقط رسالت را استثناء کرد .

در احادیث بالا نیز خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید که اسامی فرزندان هارون را بر فرزندان امام علی علیه السـلام بگذارد تا همه ی عالمیان متوجه شوند علی علیه السـلام برادر و جانشـین رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم است ؛ همانگونه که هارون علیه السلام برادر و جانشین موسی علیه السلام بود .

کاش اهل سنت کمی بر این مسأله تأمل می کردند و متوجه می شدند و پیرو

۱- صحیح بخاری ، ج ۴ ، ص ۲۰۸ ، باب مناقب مهاجرین ؛ سنن ابن ماجه ، ج ۱ ، باب فضل علی علیه السلام ؛ سنن ترمذی ، ج ۵ ، ص ۳۰۲ ، بـاب منـاقب علی علیه السـلام ؛ فضائل الصـحابه ، نسائی ، باب فضائل علی علیه السـلام ص ۱۳ و ده هـا منبع دیگر .

جانشینان بر حق رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می گشتند ، نه پیرو آن کسانی که امت اسلام را بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از صراط مستقیم خارج ساختند و حاصل خلافتشان آن شد که امویان نابکار خلافت را به دست بگیرند و ریحانه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مولانا امام حسین بن علی علیهماالسلام را با فرزندانش به شهادت برسانند .

داستان فطرس ملک که در روایات متعددی بیان شده ، مورد اشکال و ردّ برخی قرار گرفته است ؛ در این قسمت ما بحث جامعی را در اثبات داستان فطرس ملک مطرح می نمائیم .

زمانی که حدیث یا روایتی مورد اشکال و رد قرار می گیرد از دو ناحیه می باشد ، یا از ناحیه ی سند روایت است و یا اشکال از ناحیه معنا و دلالت روایت است ؛ و چه بسا روایاتی هم از لحاظ سند و هم از لحاظ محتوا مورد اشکال باشد .

ما در اینجا روایت فطرس ملک را هم از جهت سند و هم از جهت دلالت و محتوا مورد بررسی علمی قرار می دهیم :

۱ – میزان اعتبار سند روایت فطرس ملک

یکی از مهم ترین کتبی که روایت فطرس ملک را نقل کرده است کتاب « کامل الزیارات » تألیف محدث و دانشمند بزرگ شیعه ، جعفر بن محمّد بن قولویه قمی می باشد . سه بحث در اینجا مطرح می شود :

۱) شخصیت ابن قولویه قمی ؛ ۲) اعتبار کتاب وی ؛ ۳) راویان حدیث کتاب وی .

شخصیت ابن قولویه قمی :

ابی القاسم جعفر بن محمّد بن موسی بن قولویه قمّی ، از فقها و محدثان نامی قرن چهارم قمری می باشد . وی که در اواخر غیبت صغرای حضرت ولی عصر (عجل اللّه تعالی فرجه الشریف) و ابتدای غیبت کبرای آن حضرت به سر می برده ، علاوه بر زهد و تقوای بالایش ، در حفظ حدیث و فقاهت از جمله

سرآمدان و نامداران علمی عصر خویش بوده است . در عظمت علمی او همین بس که بزرگترین محدثان و فقهای شیعه چون شیخ صدوق و شیخ مفید ، و بسیاری دیگر از نامداران آن زمان ؛ شاگرد این عالم جلیل القدر بوده اند .

اعتبار کتاب وی :

کتاب گرانسنگ کامل الزیارات ، استوارترین و کامل ترین کتاب در باب زیارت قبور معصومین علیهم السلام - به ویژه سیدالشهداء علیه السلام - است که به تصدیق ارباب فن ، هیچ کتابی تاکنون به این میزان اعتبار در باب زیارت قبور ائمّه معصومین علیهم السلام و فضیلت آن به نگارش در نیامده است . به ویژه مؤلف والا مقام آن که در عصر متّصل به معصومین علیهم السلام به سر می برده ، بر وثاقت و اعتبار کتاب می افزاید .

راویان حدیث کتاب کامل الزیارات :

شیخ جلیل القدر ابن قولویه قمی در مقدمه کتابش می نویسد :

« و همانا می دانیم که ما احاطه به تمام روایاتی که از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در این زمینه [زیارات] و همچنین در غیر این موارد [غیر زیارات [روایت شده است نداریم ؛ و لکن آنچه واقع شده است برای ما از جهت ثقات از اصحابمان - رحمهم اللّه برحمته - را در این کتاب جمع می آورم و در این کتاب حدیثی که از شذوذ از راویان باشد حتی یک حدیث نیز نمی آورم » .

همانگونه که ملاحظه نمودید مؤلف کتاب ادّعا دارد که تمام راویان حدیث این کتاب جملگی ثقه هستند و هیچ حدیث ضعیفی در این کتاب موجود نمی باشد .

مرحوم آیت اللّه سید ابوالقاسم خوئی در معجم رجال حدیث ، ج ۱ ، ص ۴۹ به بعد در بیانی طولانی تحت عنوان مقدمه سوم توثیقات عامه ، با مستندات علمی

متعدد ، وثاقت روات کتاب کامل الزیارات را در حد بالایی اثبات می کند .

ابن قولویه قمی حدیث فوق را با واسطه ی پنج راوی از امام صادق علیه السلام نقل می کند . این پنج راوی به ترتیب عبارتند از : ۱ – محمّد بن جعفر القرشی الرّزّاز کوفی ؛ ۲ – محمّد بن حسین بن ابی الخطّاب ؛ ۳ – موسی بن سعدان الحنّاط ؛ ۴ – عبداللّه بن القاسم الحضرمی ؛ ۵ – ابراهیم شعیب المیثمی ، که وی از امام صادق علیه السلام روایت فوق را نقل می کند .

در بسیاری از کتب شیعه وثاقت این پنج نفر مورد تأیید قرار گرفته است ؛ مانند : تفسیر قمی ، کامل الزیارات ابن قولویه قمّی ، رساله ی ابی غالب زرّاری ، خاتمه مستدرک الوسائل محدث نوری ، رجال نجاشی و نیز آیت اللّه خوئی در معجم رجال حدیث و دیگران .

نتیجه : پس می بینیم که روایت فطرس ملک که در کتاب کامل الزیارات از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده است از لحاظ سندی در بالاترین درجه از صحت و اعتماد می باشد .

حدیث فوق در کتب دیگر شیعه نیز نقل شده است ، از جمله :

امالی شیخ صدوق ، مجلس ۲۸ ، ص ۱۳۷ ، حدیث ۸

روضه الواعظین و بصیره المتعظّین ، ابن قتال نیشابوری ، ج ۱ ، ص ۱۵۵

بحارالانوار ، علامه مجلسی ، ج ۴۳ ، ص ۲۴۳

عوالم العلوم و المعارف ، علامه بحرانی ، ج ۱۷ ، ص ۱۷ ، ح ۷

سفینه البحار ، شیخ عباس قمی ، ج ۷ ، ص ۱۱۷

و ...

در این کتب و کتب دیگر نیز روایت فطرس ملک با اسناد معتبر ذکر شده است ؛ هرچند حدیث کامل الزیارات ابن قولویه به تنهایی برای اثبات صحت حدیث

کفایت می کند .

۲ – دلالت و معنای حدیث

اشاره

همانگونه که ملاحظه نمودید ، حدیث فطرس از چنان استحکامی از لحاظ سند و صحت برخوردار است که هیچ کس نمی تواند به طریق علمی آن را زیر سؤال ببرد ؛ لیکن متأسفانه تعدادی آمده اند با اشکالاتی در معنا و مضمون حدیث آن را از این طریق زیرسؤال برده اند و آن را مورد انکار و رد قرار داده اند .

اصولاً حدیثی که به طرق گوناگون در کتب حدیثی صحت اسناد آن به اثبات رسیده از لحاظ علمی نباید مورد انکار واقع شود ، نهایتا اگر آن روایت یا حدیث با ادله ی عقلی و نقلی چندان موافقت نداشت باید آن را به نحوی توجیه نمود ، نه اینکه سریع آن را مورد انکار قرار داد و حدیث فطرس در حالی است که کاملاً با ادله ی عقلی و قرآنی قابل تطبیق است .

اشکالاتی که بر این حدیث وارد شده عمدتا از ناحیه کسانی است که می خواهند با دیدگاه فلسفی معارف قرآنی و روایات معصومین علیهم السلام را مورد تبیین قرار دهند .

معارف و تفکراتی که یا حاصل عرصه ی اندیشه خطاپذیر بشر است یا وارد شده از مکاتب شرق و غرب ، هرگز نمی تواند مستمسکی خوب جهت تبیین معارف وحیانی باشد . تبیین معارف وحیانی فقط به دو چیز صورت می گیرد : اول ، خود قرآن و سنت ؛ به این معنا که بسیاری از مباحث دینی در پرتو قرآن و اهل بیت علیهم السلام قابل تبیین می باشند . دوم ، ادله ی عقلی ، که این ادله ی عقلی در کنار قرآن و تعالیم معصومین علیهم السلام نیز تبیین گر معارف الهی است .

البته برخی از علوم کنونی که به علوم عقلی شهرت یافته اند از نظر و دیدگاه منتقدین ، بسیاری از مباحث آن غیرعقلی است ؛ زیرا ثمرات آن مباحث ، با نصوص وحیانی در تغایر است و از آنجا که هرگز عقل و وحی در برابر

یکـدیگر قرار نمی گیرد ، بنابراین بایـد گفت آن علوم عقلی نیست ؛ بلکه یک سـری قواعد و مباحثی است که توهـم عقلانیت بر آن شده است .

منکران حـدیث فطرس ملک ، سه اشـکال جهت رد حـدیث اقامه کرده انـد که ما در اینجا سه اشـکال را مطرح می نمائیم و با ادله ی عقلی و نقلی پاسخ می دهیم :

اشـکال نخست : می گویند : پذیرش این روایت ، تجرّد ملائکه را زیر سؤال می برد ؛ زیرا ملائکه مجرد هستند و شکسته شدن بـال و سـپس التیام آن قابل تطبیق بر ملائکه که مجرّد محض انـد ، نمی باشـد . بنابراین چون ملائکه مجرد از ماده می باشـند ، روایت فوق - که به نوعی جسمانی بودن ملائکه را اثبات می کند - قابل پذیرش نیست .

جواب : عقیـده ی تجرد ملائکه هیـچ سابقه ای در قرآن و روایات ندارد ؛ بلکه فلاسـفه با اقتباس از معارف یونان باسـتان - در بحث عقول عشره - (موجودات وهمی دهگانه کاملاً مجرد از ماده و زمان ، که در مکتب یونان باستان مطرح شده است) این تفکرات را مطرح نموده انـد و در تطبیق آن معـارف با وحیانیات ، عقول عشـره را همان ملائکه - که در قرآن و روایات از آن ها یاد شده - بیان نموده اند !!

در اینجـا مـا دلایل قرآنی و روایی و عقلی را می آوریم تا اثبات کنیم ملائکه مجرد نیسـتند ؛بلکه آنان نیز مادی انـد ، لیکن از نوع لطیف آن .

دلایل قرآنی :

خداوند در قرآن کریم در سوره ی مبارکه فاطر می فرماید :

« أَلْحَمْـدُ لِلّهِ فـاطِرِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ جاعِلِ الْمَلائِکَهِ رُسُـلًا أُولِی أَجْنِحَهٍ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ یَزِیـدُ فِی الْخَلْقِ ما یَشاءُ إِنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ »(۱)

۱- سوره ی فاطر ، آیه ۱ .

ستایش مخصوص خداوندی است که آفریننده آسمانها و زمین است ، که فرشتگان را رسولانی قرار داد دارای بالهای دوگانه و سه گانه و چهارگانه ، او هرچه بخواهد در آفرینش می افزاید ، زیرا خداوند بر هر چیزی تواناست .

این آیه ی شریفه دلالت بر جسمانیت ملائکه دارد ؛ زیرا بال داشتن ملائکه و پرواز با آن بال ها ، نشانه ی دارا بودن نوعی از جسمانیت است و طبق قاعده ی « اصاله الظهور » نباید معنا را به غیر ظاهر حمل نمود ؛ زیرا با اخذ معنای ظاهر این آیه ، دچار هیچ محذور عقلی نمی شویم ؛ بلکه اگر ملائکه را مجرد فرض کنیم به مشکلات متعدد شرعی و عقلی دچار می گردیم که بحث آن را خواهیم کرد .

خداوند در چند جای قرآن کریم از رؤیت ملائکه با چشم سر سخن گفته است ، مانند داستان حضرت مریم علیهاالسلام که جبرائیل مثل بشری درآمد و حضرت مریم علیهاالسلام او را با چشم رؤیت نمود .

« وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ مَرْیَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِها مَکانا شَرْقِیّا * فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجابا فَأَرْسَلْنا إِلَیْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَرا سَوِیّا * قالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمانِ مِنْکَ إِنْ کُنْتَ تَقِیّا * قالَ إِنَّما أَنَا رَسُولُ رَبِّکِ لِاءَهَبَ لَکِ غُلاما زَکِیّا »(۱)

و مریم را در این کتاب یاد کن ، آن هنگام که از خانواده اش در ناحیه شرقی (بیت المقدس) کناره گرفت ؛ و میان خود و آنان حجابی افکند . در این هنگام ، ما روح (و فرشته مقرب) خود را به سوی او فرستادیم ؛ و او در شکل انسانی بی عیب و نقص ، بر مریم ظاهر شد . (مریم سخت ترسید و) گفت : « اگر خدا ترس هستی ، من از تو ، به خدای رحمان پناه می برم » . گفت : « من تنها

۱- سوره ی مریم ، آیه ی ۱۶ تا ۱۹ .

فرستاده پروردگار توام ؛ (آمده ام) تا پسر پاکیزه ای به تو ببخشم » .

کاملاً واضح است که اگر حضرت جبرئیل علیه السلام مجرد از مادّه و مدّه (زمان) بود ، هرگز امکان نداشت که در مکانی خاص و در قالب بشر خود را عرضه بدارد و رؤیت شود .

و همچنین داستان حضرت لوط علیه السلام که ملائکه به صورت انسان به نزد وی آمدند و لوط و همسر و فرزندانش آن ها را مشاهده نمودند و داستان حضرت داوود علیه السلام که در سوره ی مبارکه (ص) بیان شده که گروهی از ملائکه به صورت انسان بر محراب وی وارد شدند ؛ جملگی دلالت بر این معنا دارد که ملائکه ازنوعی جسمانیت - البته بسیار لطیف - برخوردارند .

البته برخی از مفسران که با تفکرات فلسفی وارد تبیین این آیات شده اند ، چون نخواسته اند دست از تجرد ملائکه بردارند در امثال این آیات ، رؤیت را از باب مجاز تفسیر کرده اند . به این معنا که آنچه که آنان از ملائکه دیده اند چیزی جز توهّم محض نیست ؛ زیرا خداوند با دخل و تصرف در قوه ی واهمه و مخیّله آن اشخاص (مثلاً داوود) ، آنان گمان رؤیت کرده اند !(۱)

بر هر صاحب بصیرتی مخفی نیست که پذیرش این سخن اسقاط قرآن کریم از حُجیّت ظاهر است .

دلایل روایی :

احادیث متعدد از ائمه هدی علیهم السلام که در معتبرترین کتب روائی شیعه وارد شده است به صراحت تجرّد ملائکه را ابطال می کند ، در اینجا اشاره ای مختصر می نمائیم :

۱- مرحوم علاّمه ی طباطبائی در تفسیر المیزان ذیل آیات سوره ی (ص) از آیه ی ۲۰ تا ۲۵ چنین مضمونی را بیان نموده است .

در کتاب شریف « التوحید » تألیف محدّث کبیر شیعه مرحوم شیخ صدوق در ص ۷۷ ، باب ۳۸ تحت عنوان : ذکر عظمه اللّه جل جلاله ، از امیرالمؤمنین در ذکر قدرت و عظمت خداوند متعال ، خطبه ای در وصف ملائکه نقل می نماید که در این خطبه ی امیرالمؤمنین علیه السلام ، ملائکه دارای این ویژگی و خصوصیات می باشند .

- بُعد بین مفاصل ملائکه .

- حسن ترکیب صورت .

- دوش و لاله ی گوش ملائکه .

- استخوان بدن ملائکه .

- پای ملائکه .

- انگشت ابهام ملائکه .

- اشک چشم ملائکه .

- کثرت بال های ملائکه .

که تمام این خصوصیات ، تصریح بر جسمانیت ملائکه دارد و نباید بر غیر ظاهر معنا را حمل نمود ؛ زیرا اگر چنین شود کلام معصومین از حجیت ساقط می شود و این یعنی انهدام روایات ؛ البته این را دوباره تکرار کنم اگر در جایی با محذورات عقلی دچار شویم آنجا باید از ظاهر عدول کرد که در اینجا و اکثر روایات ، اخذ به ظاهر هیچگونه مشکلی را ایجاد نمی کند .

در کتاب بحارالانوار ، ج ۵۶ ، ص ۱۴۵ و ج ۵۹ ، ص ۱۴۵ تحت عنوان « باب حقیقه الملائکه » سیاق کلی همه ی احادیث آن ، بر جسمانی بودن ملائکه دلالت دارد و به هیچ وجه قابل تأویل نیست . به عنوان مثال از خصال صدوق ، ج ۱ ، ص ۶۷ ، حدیث ۹۹ نقل می کند :

کان علی الحسن و الحسین علیهماالسلام تعویذان حشوهما من زعب جناح جبرئیل علیه السلام .

دو تعویذ بر گردن امام حسن و امام حسین علیهماالسلام بود که از پر بال جبرئیل ساخته شده بودند .

درباره ی حقیقت ملائکه در تفسیر نمونه ، ج ۱۸ ، ص ۱۷۳ ذیل آیه ی شریفه ی « اولی اجنحه ... » مطالب بسیار مفیدی ذکر شده است و در نهایت با استناد و استدلال به روایات متعدد معتبر ، ملائکه را موجوداتی از جسم لطیف مطرح نموده است و مجرد بودن ملائکه را رد کرده است .

دلیل عقلی بر ردّ تجرد ملائکه :

موجودی که مجرّد از ماده و مدّه (زمان) باشد ، (یعنی نه خصوصیات و ویژگی های ماده را دارا باشد و نه در زمان بگنجد) حدّی برای ذات او نخواهد بود . به عبارت دیگر موجود مجرد که از تمام خصوصیات ماده و زمان مبرّاست ، ذات او نامحدود خواهد بود ؛ زیرا آنچه که سبب تحدید موجودات می شود مقوله ی زمان و مکان است .و از آنجا که عقلاً محال است چند موجود نامحدود در عالم باشد (زیرا موجودات به یکدیگر حد می زنند) باید بگوئیم : فقط خداوند متعال در عالم مجرّد و نامحدود است و تمام موجودات دیگر محدود و در مقوله ی زمان و مکان می گنجند .

اگر بگوئیم : خدا و ملائکه و روح مجردند ، باید خدا را از خدایی ساقط کنیم ؛ زیرا موجود مجرّد حدی برای ذات او نخواهد بود و با پذیرش چند ذات غیر محدود ، در حقیقت حد و تناهی را برای خداوند تجویز نموده ایم ! بنابراین ، ملائکه مجرّد نیستند و در مقوله ی زمان و مکان می گنجند .

با توجه به این استدلال ، ثابت می شود که روح نیز مجرّد نیست ؛ همچنانکه روایات معصومین علیهم السلام نیز این معنا را تصریح نموده اند که برای جلوگیری از

اطاله ی کلام فقط یک روایت در این باب ذکر می کنیم :

در کتاب توحید صدوق ، ص ۱۷۱ و معانی الاخبار ، ص ۱۷ ، رقم ۳ در حقیقت وهویت روح آمده :

إنّ الرّوح متحرّك كالرّيح و إنّما سُمّى روحا لأنّه اشتقّ اسمه من الرّيح و إنّما أخرجه على لفظه الرّوح لأنّه مجانس للرّيح .

روح موجودی است مانند باد متحرک و از این جهت نامش روح است که اسم آن از ریح (یعنی باد) گرفته شده است . و از این جهت که همجنس باد است به آن روح گفته می شود .

مضمون این حدیث صراحت در جسمانیت روح دارد .

در کتاب بحارالانوار ، جلد ۵۸ ، صفحه ی ۱ یا جلد ۶۱ ، صفحه ی ۱ در باب « حقیقه النفس و الروح » احادیث این باب درباره ی روحی که در حضرت آدم علیه السلام دمیده شده است به صراحت دلالت بر جسمانی بودن آن دارد . (البته روح هم مانند ملائکه جسم لطیف اند که رؤیت نمی شوند مگر اینکه تمثّل به قالبی شوند) .

اشکال دوم : می گویند : پذیرش این روایت (فطرس ملک) مغایر با عدم اختیار ملائکه می باشد .

جواب : هیچ دلیل شرعی و عقلی دال بر این معنا - که ملائکه مختار نیستند و در کارهایشان مجبورند - موجود نمی باشد ؛بلکه دلائل قرآنی اختیار ملائکه را ثابت می کند ، برای مثال :

خداوند در قرآن کریم در سوره ی مبارکه ی بقره آیه ۳۴ می فرماید :

« وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَهِ اسْجُدُو لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلیسَ أَبی وَ اسْتَكْبَرَ وَ كانَ مِنَ الْكافِرینَ »(۱)

۱- سوره ی بقره ، آیه ی ۳۴ .

و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم : « برای آدم سجده (و خضوع) کنید ! » همگی سجده کردند ؛ جز ابلیس که سرباز زد ، و تکبّر ورزید ، و (بخاطر نافرمانی و تکبّرش) از کافران شد » .

امر کردن خداوند به ملائکه برای سجده به آدم علیه السلام ، دلالت بر این معنا دارد که آنان مختارند ؛ زیرا اگر اختیار در میان نباشد امر و نهی خداوند بی معناست .

همچنین در داستان خلقت آدم علیه السلام ؛ آنگاه که خداوند به ملائکه فرمود : می خواهم در زمین خلیفه خلق کنم ، ملائکه به چون و چرا و اعتراض برخاستند :

« وَإِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَهِ إِنِّی جاعِلٌ فِی الْاَءرْضِ خَلیفَهً قالُوا أَ تَجْعَلُ فیها مَنْ یُفْسِدُ فیها وَ یَسْفِکُ الدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ قالَ إِنِّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ »(۱)

(به یاد آور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان فرمود : « من بر روی زمین ، جانشینی قرار خواهم داد » . فرشتگان گفتند : « (پروردگارا !) آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد و خونریزی کند ؟ ! حال آنکه ما تسبیح و حمد تو را به جا می آوریم ، و تو را تقدیس می کنیم (و برای جانشینی شایسته تریم) » . فرمود : « من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید . »

این چون و چرا و اعتراض ملائکه به خداوند نشان دهنده ی این است که آنان مجبور نیستند و مانند انسان ها اراده و اختیار دارند .

۱- سوره ی بقره ، آیه ی ۳۰ .

البته روایاتی که دلالت و مضمون آن ها اختیار ملائکه را اثبات می کند نیز در مصادر حدیثی فراوان است که برای جلوگیری از اطاله ی کلام از آوردن آن خودداری می کنیم .

اشکال سوم :

پذیرش مضمون این حدیث ، عصمت ملائکه را زیر سؤال می برد ، بنابراین چون ملائکه معصوم اند آن حدیث نمی تواند صحیح باشد .

جواب :

۱ - عصمت ملائکه به این معناست که آنان مانند ما انسان ها دارای قوه ی شهوت و خشم نیستند تا گناهانی را که از شهوت و خشم برمی خیزد مرتکب شوند ؛ لذا پذیرش عصمت ملائکه این معنا را نمی رساند که آنان نه هیچ گونه اختیاری از خود دارند و نه می توانند هیچ گونه چون و چرایی در انجام اوامر الهی کنند .

۲ - عصمت ملائکه و انبیاء در رابطه با گناهان مطرح است نه سستی کردن در امور و ترک اولی نمودن .

در قرآن می خوانیم که برخی از پیامبران الهی با وجود برخورداری از عصمت ، چون در اطاعت از فرمان الهی کوتاهی نمودند ، به شدت دچار قهر و مجازات الهی شدند مانند حضرت یونس علیه السلام .

بنابراین ، فطرس ملک هر چند از قوه ی خشم و غضب و گناهان آن معصوم بود ؛ لیکن چون در امتثال امر خداوند سستی به خرج داد ، خداوند نیز وی را مجازات نمود .

با توجه به این مباحث و استدلالات نتیجه می گیرم که روایت فطرس ملک هیچ ایرادی - نه از لحاظ سند و نه از لحاظ مضمون - بر آن نیست و این یکی از برکات وجودی مولا امام حسین علیه السلام است که علاوه بر انسان ها ، ملائکه و همه ی عالم را در بر گرفته است .

آری ، مولایمان حسین علیه السلام آن سیمای جهان افروزی است که پرتو نورش ،

آسمان ها و زمین را منور ساخته است .

فصل دوم : خبر از شهادت امام حسین علیه السلام و حماسه جاوید وی

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

یا مولا ، یا حسین !

تویی آن نور جاویدان الهی که سراسر آسمان ها از پرتو نورت روشن است و ملائکه ی خدا در آسمان ها در زیر سایه های گسترده ی انوارت ، اوامر خدا را امتثال می کنند .

وقتی که مادر بزرگوات صدیقه کبری علیهاالسلام بر تو حامله شد ، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به دخترش فرمود : من در چهره ی تو نوری می بینم و به زودی حجتی برای خلق خدا از تو متولد می شود .

تو سومین پیشوا و امام خلائق هستی ، تو بعد از جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و پدر و مادر والامقامت علیهماالسلام در کنار برادر بزرگوارت ، امام حسن علیه السلام ، بالاترین رتبه و مقامات را در بین مخلوقات خدا دریافت نموده ای و تمام امامانِ بعد از تو و تمام پیامبران و اولیاء خدا سایه نشین انوار جهان افروزت می باشند .

.Your browser does not support the audio tag

براساس روایات وارده ، اولین موجودی را که خداوند متعال خلق نمود ، نور جدّ بزرگوارت محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بود و خداوند متعال به برکت آن نور سایر موجودات را خلق نمود ، و جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بارها در جمع صحابه فرمود :

حسین از من است و من از حسین .

طبق این سخنِ جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که تو را بخشی از وجود خود نامبرده است ، تو از همان روز نخست آفرینش ، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودی و به اذن خدا در ایجاد و به ظهور رساندن موجودات مشارکت داشتی .

آری ،

این که می گوئیم : وجود مبارکت جهان افروز است ، سخنی به گزافه نیست ؛ بلکه برگرفته از مضامین احادیث جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می باشد .

ص: ۷۸

.Your browser does not support the audio tag

بهشت جاوید خدا از نور تو نشأت گرفته و در روز رستاخیز محشر به نور تو - که پرتویی از نور خداست - روشن است و شیعیانت پشت سر تو با درود و سلام خداوند و استقبال فرشتگان با قلبی مطمئن و روانی شاد وارد بهشت می شوند . تو در بهشت جاوید خدا صاحب مجلسی هستی که اهل آن مجلس که گریه کنندگان و زائران تو می باشند با چشمانی پر از اشک عشق به چهره ی آفتاب گسترت می نگرند و آن چنان با لذت شیفته ی جمال و کمال تو می شوند که از همه ی لذّت ها چشم می پوشند و هرچند همسران بهشتی آنان اظهار می دارند که ما در بهشت مشتاق شما هستیم ، آنان جمال دلربای تو را بر آن همسران و بهشت ترجیح می دهند .

.Your browser does not support the audio tag

به خدا قسم دنیا بدون وجود مقدّست بی معناست ، آخرت هم بدون وجود مقدّست بی معناست و اصلاً نظام عالم بدون وجود مقدّست سراسر بی معناست !

باز هم بگویم که در نزد منکران امامت متهم به گزافه گویی نشوم :

وجود جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم معنا دهنده به نظام عالم است ؛ زیرا او اولین مخلوق خداست و خداوند به برکت نور آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم عالم را آفرید و معنا بخشید و تو پاره ای از وجود او هستی ؛ بلکه سراسر وجود او هستی که بارها فرمود :

حسین از من است و من از حسین .

.Your browser does not support the audio tag

شیعه ی مخلص پدرت سلیم بن قیس نقل می کند :

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از کنار تو و برادرت - که کودکانی چهار پنج ساله بودید - عبور می کرد . تو و برادرت حسن علیه السلام مشغول بازی بودید . آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم هر دوی شما را گرفت و هر یکتان را بر یک دوش سوار کرد .

مردی از مقابل رسید و گفت : شما خوب سواری برای این دو کودک هستید ! جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با

تبسم به وی فرمود : و این دو نیز خوب سوارانی هستند ! این دو پسر دو ریحانه ی من از دنیا هستند .

ص: ۷۹

.Your browser does not support the audio tag

آن گاه هر دوی شما را به خانه ی دخترش فاطمه علیهاالسلام آورد و شما را از دوشش بر زمین گذاشت ، سپس فرمود : با یکدیگر کشتی بگیرید . شما دو ریحانه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و میوه ی قلب او با یکدیگر کشتی گرفتید و مادرتان فاطمه علیهاالسلام با اشتیاق وافر بازی شما دو نفر را نگاه می کرد . رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیز با شادی صحنه ی نبرد و بازیتان را نگاه می کرد و مکرر می فرمود : آفرین حسن ! آفرین حسن ! و با این سخنش برادر عزیزت را در آن نبرد کودکانه تشویق می نمود .

مادرت علیهاالسلام با حالت تعجب به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عرض کرد : یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم چرا فقط حسن را تشویق می کنی در حالی که از حسین بزرگتر است ؟ !

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : اکنون جبرئیل مشغول تشویق حسین است و دائما می گوید : آفرین حسین ! آفرین حسین !

.Your browser does not support the audio tag

در نتیجه تو در آن بازی کودکانه برادرت را بر زمین زدی .

آری ،

همواره ملائکه ی آسمان ها مشتاق تو هستند ؛ چه قبل از تولدت که در عالم نور خدا را عبادت می کردی و چه هنگام آمدنت به دار دنیا که عالی ترین معامله ها را با خدا نمودی و چه هنگام رستاخیز که تو خورشید صحرای محشری ، آنان مشتاق تو هستند .

اما وای از آن مصیبت عُظمی در روز عاشورا !

آن گاه که بدن پاره پاره ات غرق در خون مبارکت بر سرزمین کربلا افتاده بود ، در میان لشکر دشمن کسی را دیدند که صیحه و فریاد می کند . به وی گفتند : ای مرد بس است ، این همه ناله و فریاد برای چه سر می دهی ؟

گفت : چگونه ناله نزنم و چطور فریاد نکنم ، دیدم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ایستاده گاهی نگاه به آسمان می کند گاهی هم نظر به سرزمین کربلا و میدان جنگ و قتلگاه دارد .

.Your browser does not support the audio tag

از فرزندت امام صادق علیه السلام سؤال کردند که آن کسی که فریاد می زد و صیحه می زد ، چه کسی بود ؟

فرزندت فرمود : جبرائیل امین بود .

ص: ۸۰

در آن روز مصیبت ؛ همه ملائکه ی آسمان ها که عاشق تو بودند با دیدن پیکر مطهّرت که آغشته به خون بود ، به شیون آمدند و به پروردگار گفتند : پروردگارا ! این حسین برگزیده ی تو و فرزند پیامبر توست . پس خداوند متعال تمثال فرزندت مهدی موعود علیه السلام را برای ملائکه ظاهر گردانید و فرمود : با فرزندش مهدی از خون حسین انتقام خواهم گرفت .

.Your browser does not support the audio tag

در کتاب سلیم بن قیس هلالی آمده روزی تو با برادرت حسن علیه السلام به محضر جدّتان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد شدید ، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حالی که با شوق به قد و بالای کوچک تو و برادرت نگاه می کرد فرمود :

به خدا قسم اینان دو آقای جوانان اهل بهشتند و پدرشان از ایشان بهتر است . بهترین مردم نزد من و محبوب ترین آنان در قلب من و محترم ترین ایشان در پیشگاه من پدر شما و سپس مادرتان است . احدی نزد خداوند افضل از من و برادرم و وزیرم و جانشینم در امتم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من علی بن ابی طالب نیست .

بدانید که برادرم و دوستم و وزیر و انتخاب شده ام و خلیفه ی بعد از خودم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من علی بن ابی طالب است . وقتی او از دنیا رفت پسرم حسن بعد از اوست ، وقتی او از دنیا رفت ، پسرم حسین بعد از اوست ، سپس امامان نه گانه از نسل حسین خواهند بود .

.Your browser does not support the audio tag

آن گاه جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به چشمان نازنین تو نظر کرد و فرمود :

قسم به آن که جانم به دست اوست ، از ماست مهدی این امت که خداوند به وسیله ی او زمین را پر از عدل و داد می کند همانطور که از ظلم و ستم پر شده است .

آری ،

ص: ۸۱

تو پدر نه امام و حجت خدایی که آنان بعد از تو راهنما و پیشوای بشریتند .

.Your browser does not support the audio tag

تو در پیشگاه الهی از چنان مقام و منزلت و عظمت برخوردار بودی که امامان نه گانه همگی از نسل مطهّر تو می باشند و مهدی موعود علیه السلام آخرین فرزند توست که به اراده ی خدا چون خورشید درخشانی در عالم ظاهر می شود و با شعار لا اله الا اللّه و ندای تکبیر در حالی که قرآن جاوید را با یک دست بر سینه دارد و ذوالفقار پدرت شیر خدا را در دست دیگر دارد ، انتقام خون تو را از کافران و یزیدیان و تبهکاران زمان می گیرد و با اقتدا به تو و پدرت و جدّت علیهم السلام عالم را آکنده از عطر عدالت می کند .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

مهدی موعود علیه السلام فرزند توست ؛ همو که سیمای مبارکش آینه ی تمام نمای سیمای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می باشد و خداوند با دستان با صلابتش پرچم لا اله الا اللّه ، محمّد رسول اللّه و علی ولی اللّه را در تمام عالم به اهتزاز در می آورد .

.Your browser does not support the audio tag

در کتاب کامل الزیارات آمده :

روزی در دامن جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نشسته بودی و با آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بازی می کردی و هر دو می خندیدید .

عایشه گفت : یا رسول اللّه ، چقدر علاقه و محبت شما به این طفل زیاد است ؟ !

حضرت فرمودند : وای بر تو ! چگونه او را دوست نداشته و به او محبت نداشته باشم در حالی که میوه ی دل من و نور چشمم می باشد ؛ این امر قطعی است که عن قریب امت من او را خواهند کشت و کسی که بعد از شهادتش او را زیارت کند خداوند برای او ثواب یک حج از حج های من را می نویسد .

عایشه عرض کرد : یا رسول اللّه حجی از حج های شما ؟ !

حضرت فرمودند : بلی ، دو حج از حج های من .

عایشه عرض کرد : یا رسول اللّه دو حج از حج های شما ؟ !

جدّت به او فرمود :بلی ، چهار حج از حج های من .

.Your browser does not support the audio tag

پیوسته جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به تعداد حج ها اضافه کردند و آن را بالا بردند تا به نود حج با عمره از حج ها و عمره های خودشان رساندند .

هر چند شنیدن این سخنان برای آنانی که منکر امامت تو و پدرت می باشند بسیار سخت است ؛ لیکن بدانند که در عالم تمام عزت مخصوص خداست و خداوند به هر یک از مخلوقات خویش که بخواهد آن را عنایت می کند و خداوند به تو عزت بی پایان عنایت فرمود ؛ زیرا تو برای احیای شعار لا اله الا اللّه ، تمام هستی خود - حتی کودک شش ماهه ات را - فدا ساختی .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

خداوند هرگز اجر مجاهدان راهش را ضایع نمی کند و تو برای اینکه دین خدا تا قیامت باقی بماند و دشمنان خدا - که در لباس نفاق در تمام اعصار ظاهر می شوند - رسوا شوند تمام هستی خود را سخاوتمندانه تقدیم خدا نمودی و خداوند نیز به تو چنین مقام و منزلت والایی عنایت فرمود .

بعد از مردن معاویه - تنه ی شجره ی خبیثه - که ده سال از شهادت برادرت امام حسن علیه السلام و امامت تو می گذشت ، فرزند آن نابکار یعنی یزید - که جدّش ابوسفیان دشمن طراز اول جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و جده اش که هند جگر خوار بود - مسلط بر جوامع اسلامی شد همه سکوت کردند ؛ هرچند می دانستند که یزید فردی دائم الخمر و سگ باز است که مؤمنان را می کشد و عقیده ای به دین جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ندارد .

تو که امام بر حق و حجت خدا بودی برای مخالفت با حکومت یزید زادگاهت مدینه را ترک نمودی و به مکه هجرت کردی تا همه بدانند فرزند شیر خدا هرگز حکومت شرک را نپذیرفته و با تمام توان در برابر آن نابکاران می ایستد .

.Your browser does not support the audio tag

تو چند ماه در مکه بودی و مدام مردم عراق برای تو نامه ارسال نمودند که ما نیز حکومت یزید را نمی خواهیم ، ای حسین به کوفه بیا تا ما هم در رکاب تو در برابر

ص: ۸۳

دودمان امویان بایستیم .

تو هر چند می دانستی که آنان در وعده های خود صادق نیستند ، لذا برای اینکه حجت را بر مردمان تمام کنی قصد سرزمین

عراق و شهر کوفه را نمودی .

در همان هنگام که می خواستی مکه را به عزم کوفه ترک کنی برخی از شخصیت های نامدار آن زمان چون عبداللّه بن عمر و عبداللّه بن زبیر به محضر تو رسیدند و تو را از این کار منع نمودند و گفتند : ای حسین ! با یزید و دودمان او به مخاصمه برنخیز که آنان بی رحمند و با قساوت تو را می کشند .

.Your browser does not support the audio tag

تو به آنان و دیگرانی که ذلت را پذیرفته بودند فرمودی :

مگر نمی بینید که چگونه باطل تقویت می شود و به حق عمل نمی شود ؟ مگر نمی بینید که چگونه فرامین خدا ترک شده و نابکارانی که عقیده ای به خدا و رستاخیز ندارند بر جامعه ی مسلمین مسلط گشته اند و ظلم ها روا می دارند ؟

و فرمودی :

در این شرایط وانفسا و مصیبت بار سزاوار است که مؤمن دق کند نه اینکه سکوت نماید !

و آنانی که تو را از مرگ می ترسانیدند ، فرمودی :

زندگی در این شرایط چیزی جز فلاکت و ذلت نیست و من مرگ را با آغوش باز می پذیرم که مرگ در راه خدا سعادت است .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

ص: ۸۴

تو عزت را تا ابد در پیکره ی تاریخ و آسمان و زمین به نام خود ثبت نمودی ، لیکن آنانی که سکوت کردند و از ترس مرگ تو را همراهی ننمودند ، هم ادامه ی حیاتشان در دنیا با ذلت بود و هم با ذلت مرگ آن ها را در کام خود فرو برد .

در کتاب کامل الزیارات نقل شده :

روزی جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم میهمان خانه ی دخترش فاطمه علیهاالسلام بود . پدرت امام علی علیه السلام کاسه ی خرما و ظرف شیر و سرشیری که امّ ایمن برایتان هدیه آورده بود را در سفره ای مقابل جدّت صلی الله علیه و آله وسلم قرار دادند . رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم غذا را تناول فرموده و پس از فراغت آن حضرت ، پدرت امیرمؤمنان علیه السلام آب روی دستان او ریخته و پس از آن که دو دست خویش را شستند ، دست های مرطوب خود را به صورت و

محاسن شریف کشیده سپس ایستادند و به مسجدی که در یک طرف خانه بود تشریف برده و نماز گذارده و در آخر به سجده رفته پس در آن گریه طولانی نموده سپس سر از آن برداشتند .

.Your browser does not support the audio tag

از اهل بیت علیه السلام احدی جرأت نکرد سبب گریه ی آن حضرت را بپرسد ، پس تو ایستاده و آهسته آهسته جلو رفتی تا خود را به جدّت رساندی و به روی ران های آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قرار گرفتی ، سپس سرت را به سینه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نهادی و به وی عرضه داشتی :

ای پدر چرا گریستی ؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به تو فرمود : امروز که به منزل شما آمدم و به شما نگریستم بسیار مسرور و خوشحال شدم به طوری که پیش از آن چنین سرور و نشاطی در من پیدا نشده بود ، پس جبرئیل بر من نازل شد و خبرداد که شما کشته خواهید شد و قبورتان پراکنده خواهد بود ، پس خدا را حمد وستایش کرده و از خدا خیر شما را درخواست نمودم .

تو به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عرض کردی : ای پدر چه کسی قبور ما را زیارت می کند و با اینکه از هم جدا و متفرقند به سر آن ها خواهند آمد ؟

حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند : جماعتی از امتم ، و قصدشان از زیارت این قبور احسان به من می باشد و من نیز در قیامت به نزدشان حاضر شده و بازوهایشان را گرفته و آن ها

ص: ۸۵

را از هول و وحشت و گرفتاری آن روز می رهانم .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

شما خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام که اصل و اساس تمام پاکی ها و خوبی ها بودید یکی پس از دیگری به دست ناپاک کافران ناپاکزاد به شهادت رسیدید و هم اکنون قبور مطهّرتان روی زمین - که قبله گاه قلوب مشتاقان شماست - چونان قطعه ای از بهشت می درخشد و روزانه سرهای میلیون ها عاشق شیدای شما بر آستان آن قبور مطهّر قرار می گیرد .

روزی جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حجره ی همسر گرامی اش - امّ سلمه - بود . آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آن روز بسیار محزون بود و به امّ سلمه فرمود : هیچ کس را به دیدن من راه مده . در آن هنگام تو که کودک خردسالی بودی آمدی و امّ سلمه نتوانست از ورود تو جلوگیری کند

.Your browser does not support the audio tag

و به درون حجره رفتی . امّ سلمه به دنبال تو وارد حجره شد و مشاهده نمود که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تو را به سینه ی خود نشانده است و به شدت می گرید . سپس جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم - در حالی که چیزی در دستان مبارکش بود - رو به امّ سلمه کرد و فرمود : ای امّ سلمه ! هم اکنون جبرئیل به من خبر داد که فرزندم حسین مظلومانه در سرزمین کربلا توسط قومی ظالم کشته خواهد شد . آن گاه تربتی را که در دست داشت به امّ سلمه داد و فرمود : این تربت کربلاست که جبرئیل برای من آورده است . این تربت را نزد خود نگهدار و هنگامی که دیدی این تربت به خون تبدیل شد بدان که فرزندم حسین را کشته اند .

.Your browser does not support the audio tag

امّ سلمه رو به جدّت کرد و گفت : ای رسول خدا !از خدا بخواهید که کشته شدن را از او دور کند .

جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : من درخواست کردم ، ولی به من وحی شد که برای او درجه ای است که هیچ یک از آدمیان به آن درجه نخواهد رسید ، و شیعیانش را شفاعت می کند و مهدی امت از فرزندان اوست ، پس خوشا به حال کسی که از دوستان فرزندم حسین و شیعه ی او باشد . به خدا قسم که شیعیان او در روز قیامت رستگار خواهند بود .

ص: ۸۶

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله وسلم بارها از شهادت تو به دست دژخیمان شیطان سخن به میان آورد و در عزای تو گریست و قاتلان تو را لعنت کرد . امّ سلمه می گوید : آن تربت پاک را در شیشه ای نزد خود نگاه داشتم و سال ها گذشت و خبردار شدم که حسین برای مخالفت و مقابله با حکومت یزید رهسپار عراق شده است ، دانستم که وعده ی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در شهادت فرزندش نزدیک است .

آری ،

تو در حالی که پنجاه وهفت سال از عمر سراسر مبارکت می گذشت ، به سمت عراق حرکت کردی تا اینکه در محرم ۶۱ ق وارد آن سرزمین مقدّس شدی و امّ سلمه هر روز با حالت حزن و اندوه آن شیشه را که تربت کربلا در آن بود ، نگاه می کرد .

.Your browser does not support the audio tag

اما وای و فغان و امان از روز عاشورا که امّ سلمه خاک درون شیشه را رنگ خون دید و بر سر خود زد و گریست ؛ زیرا دانست که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را در کربلا شهید کرده اند .

تو در عصر روز عاشورا با بدنی پر از زخم و جراحات عمیق بر زمین افتاده بودی و در آن حال با آرامش لب های مبارکت - که یادگار بوسه های پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود - به آرامی ذکر خدا را می گفت .

هلال بن نافع - یکی از یاران سپاه دشمن - نقل می کند : ما با اصحاب عمر بن سعد ایستاده بودیم که ناگهان دیدیم کسی فریاد می زند : ای امیر ! بشارت که اینک شمر دارد حسین را به قتل می رساند .

.Your browser does not support the audio tag

هلال می گوید : من میان دو صف آمدم و جان دادن امام را تماشا می کردم !

به خدا قسم هیچ کشته ی به خون آغشته ای را نیکوتر و درخشنده روی تر از او ندیدم ، نور چهره ی او و زیبایی چهره اش اندیشه ی قتل وی را از یاد من برد .

تو در آن حال که در قتلگاه افتاده بودی و نفس های مبارکت به شمارش افتاده بود شربتی از آب را خواستی . یکی از آن نطفه ناپاکان حرام خوار که بر بالینت ایستاده بود

ص: ۸۷

گفت : هرگز آب نخوری تا بر آتش درآیی و از حمیم آن بنوشی .

.Your browser does not support the audio tag

تو در جواب آن خبیث با همان صوت بی رمقت فرمودی : من نزد جدّم می روم و در بهشت در کنار او خواهم بود و از آب گوارا بنوشم و از آنچه شما با من کردید بدو شکایت کنم ، در آن حال شمر بن ذی الجوشن ملعون با چشمانی کبود و خنجری کشیده به سمت تو می آمد .

آری ،

تو جان خود را دادی تا اسلام و قرآن زنده بماند و به بشریت آموختی که برای حفظ دین و رسوایی معاندین باید فداکاری نمود و از همه چیز خود گذشت . تو به بشر آموختی که برای حرکت به جلو و اوج گرفتن و پرواز نمودن باید از تعلّقات دنیوی ، خویش را آزاد ساخت .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

بشر تا ابد محتاج تعالیم نهضت عاشورای توست . بشری که تا گردن غرق در باتلاق دنیا شده به گونه ای که نه تنها نمی تواند ذرّه ای به جلو حرکت کند ؛ بلکه دائما در حال فرو رفتن است محتاج تعالیم توست .

بشری که از یک مال اندک ، یک پست کوچک و یک نگاه حرام ، نمی تواند بگذرد و گناهان فراوان وی را از صراط مستقیم خارج ساخته و به سوی جهنم در حال سقوط است محتاج تعالیم توست .

سلام خدا بر تو باد یا حسین ! ای خون خدا و ای آزاد مرد تاریخ بشریّت ، سلام خدا بر تو باد .

ص: ۸۸

توضیحات فصل دوم : نور مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اولین مخلوق خدا ، امامان دوازده گانه در احادیث ، مهدویت در دیدگاه اهل سـنت ، خبر از شهادت امام حسین علیه السلام توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله در منابع اهل سنّت و مباحث دیگر

در روایات متعـدد از منابع شـیعه و سـنی آمده که اولین موجودی را که خداوند خلق نمود ، نور مبارك پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله وسـلم بود ، سپس خداوند به برکت آن نور ، نور امامان و انبیاء علیهم السلام و وجود ملائکه ، آسمان ها ، عرش و کرسی و دیگر موجودات را خلق نمود . نمونه ای را در اینجا برای مثال ذکر می کنیم :

مرحوم علامه مجلسی در کتاب « حیوه القلوب » از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده :

که حق تعالی بود و هیچ خلقی نبود ، پس اول چیزی که خلق کرد نور حبیب خود محمّد صـلی الله علیه و آله وسلم بود ، او را آفرید قبل از آن که آب و عرش و کرسـی و آسمان ها و زمین و لوح و قلم و بهشت و جهنم و ملائکه و آدم و حوا را بیافرینند ...

پس چون نور پیغمبر ما محمّـد صـلی الله علیه و آله وسـلم را خلق کرد هزار سال نزد پروردگار خود ایسـتاد و او را به پاکی یاد می کرد و حمد و ثنا می گفت و حق تعالی نظر رحمت به سوی او داشت و می فرمود : تویی مراد و مقصود من از خلق عالم و تـویی اراده کننـده ی خیر و سـعادت و تـوئی برگزیـده ی من از خلـق من به عزت و جلاـل خود سوگنـد می خورم که اگر تو نبـودی افلاـك را نمی آفریـدم هر که تـو را دوست می دارد من او را دوست می دارم و هر که تو را دشـمن می دارد من او را دشمن می دارم ، پس نور آن حضرت درخشان شد و شعاع آن بلند شد ... .(۱)

اما برخی از منابع شیعه وسنی که بیان می کنند نور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم اولین

۱- حیوه القلوب ، ج ۲ ، ص ۷ .

مخلوق خداست ، به قرار ذیل است :

تفسیر کنزالدقائق و بحر الغرائب ، ج ۱۴ ، ص ۵۲۹ ، محمّد رضا مشهدی

تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره ، علی استرآبادی ، ص ۸۳۵

بحارالانوار ، ج ۵۴ ، ص ۱۷۰

عیون اخبارالرضا علیه السلام ، ج ۱ ، ص ۲۶۲

کمال الدین ، شیخ صدوق ، ج ۱ ، ص ۲۵۵

غررالأخبار ج ۱ ، ص ۱۹۵

علل الشرایع ، شیخ صدوق ، ج ۱ ، ص ۵

تفسیر فرات کوفی ، ص ۳۷۲

تفسیر نیشابوری ، ج ۲ ، ص ۱۹

تفسیر نورالبیان ، اسماعیل حنفی خلوتی ، ج ۱ ، ص ۴۰۳

قوت المقتضی فی شرح السنن ترمذی ، سیوطی ، ج ۱ ، ص ۵۱۶

قره العین بفتوی علماء الحرمین ، ج ۱ ، ص ۳۷۳

شرح الشفاء ، ملا هروی غاری ، ج ۱ ، ص ۵۰۹

سیره ی حلبیه ، علی بن ابراهیم حلبی ، ج ۱ ، ص ۲۱۴ و ...

در احادیث فراوانی – از محدّثان شیعه و سنی – نقل شده است که اهل بیت پیامبر علیهم السلام نیز مانند پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، قبل از اینکه خداوند عالم را خلق کند ، ایشان را به صورت نور خلق نموده بود .

لیکن باید توجه داشت این خلقت نورانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت ایشان علیهم السلام – که به برکت نور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خلق شدند – منافاتی با خلقت جسمانی آن ها در دنیا و در زمان و مکان خاص ندارد . در مرحله ی جسمانی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت علیهم السلام همچون دیگر انسان ها متولد می شوند و در

کوران زندگی و طی فراز

و نشیب های آن مانند دیگران زندگی می کنند و با طی مراحل زندگی و شرکت در صحنه های صبر و جهاد و عبادت است که قابلیت را با اختیار خود به ظهور و فعلیت می رسانند و از این جهت الگوی انسان ها می باشند ؛بنابراین حضرت محمّد صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت عصمت و طهارت ایشان علیهم السلام دارای دو خلقت می باشند : اول خلقت نورانی ایشان که پیش از همه ی موجودات بوده و در مرتبه ی دوم ، وجود جسمانی شان ؛ که مانند دیگر مردمان در مکان و زمان خاصی بوده است .

مرحوم کلینی در کافی ، ج ۱ ، ص ۴۶۵ نقل می کند :

چون امام حسین علیه السلام به شهادت رسید ملائکه آسمان ها به شیون آمدند و گفتند : پروردگارا ! این حسین برگزیده ی تو و فرزند پیامبر توست . پس خداوند عزوجل تمثال حضرت قائم (عجل اللّه تعالی فرجه الشریف) را برای ملائکه ظاهر گردانید و فرمود : به این قائم از خون حسین انتقام خواهم گرفت .

در روایات متعددی از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم آمده که امامان و جانشینان وی دوازده نفر می باشند که نه نفر از آنان از فرزندان امام حسین علیه السلام می باشند . در اینجا چند حدیث را از کتاب شریف « کفایه الأثر » تألیف عالم وارسته و بزرگ قرن چهارم – علی بن محمّد خزّاز قمی – می آوریم :

از عبداللّه بن عباس روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود :

خداوند تبارک و تعالی نظری به زمین انداخت و علی علیه السلام را برگزید و او را امام قرار داد و به من دستور داد که او را برادر و وصی و جانشین و وزیر خود قرار دهم که علی از من است و من از علی هستم . او شوهر دخترم و پدر دو نوه ام حسن و حسین علیهماالسلام است . بدانید که خداوند تبارک و تعالی من و ایشان را حجت بر بندگانش ساخته و از صلب حسین علیه السلام امامانی قرار داده که کارهای

مرا انجام دهند [مانند هدایت و پیشوایی امت و تبیین قرآن و معارف دین] و وصیت مرا حفظ کنند . نهمین آن ها ، قائم اهل بیت من و مهدی امتم می باشد که در شمائل و گفتارش ، شبیه ترین مردم به من است و پس از غیبت طولانی و سرگردانی گمراه کننده ای ظهور کرده و امر خدا را آشکار و دین او را ظاهر کند و با نصرت الهی تقویت گشته و به وسیله ی فرشتگان خدا یاری شود و زمین را از عدل و داد پر کند ، همان طور که از ظلم و ستم پر شده باشد .(۱)

أصبغ بن نُباته از عبداللّه بن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود :

أنا و عليّ والحسن والحسين وتسعةٌ من وُلد الحسين مطهّرون معصومون .(۲)

من و علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین علیهم السلام مطهّر و معصوم هستیم.

عبداللّه بن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود :

الأئمه بعدی إثناعشر ، تسعه من صلب الحسین و التاسع مهدیُّهم .(۳)

امامان بعد از من دوازده نفر هستند که نه نفرشان از صلب حسین می باشند و نهمین نفر مهدیّ ایشان است .

عن أبی سعید الخدری ، قال سمعت رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم یقول للحسین علیه السلام :

۱- کفایه الأثر ، ص ۳۱ .

۲- کفایه الأثر ، ص ۳۸ .

۳- کفایه الأثر ، ص ۴۴ .

أنت الامام ابن الامام و أخو الإمام ، تسعه من صلبك أئمهٌ أبرار و التاسع قائمهم .(۱)

ابوسعید خدری روایت کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم به حسین بن علی علیه السلام فرمود : تو امام ، فرزند امام و برادر امام هستی ! نه نفر از صلب تو امامان نیکوکارند و نهمین نفر قائم ایشان است .

سعید بن مسیّب از ابوسعید خدری روایت کرده که رسول خدا فرمود :

الأئمه بعدی اثنا عشر ، تسعه من صلب الحسین و التاسع قائمهم . ثم قال : لا یُبغضنا إلاّ منافق .

امامان بعد از من دوازده نفر هستند که نه نفرشان از صلب حسین می باشند و نهمین نفر قائم ایشان است .

سپس فرمود :

کسی جز منافق از ما بغض و کینه ندارد .

کتاب کفایه الأثر یکی از معتبرترین و قدیمی ترین کتبی است که در معرفی امامان دوازده گانه تألیف شده است و همواره مورد توجه علمای بزرگ شیعه بوده است . مرحوم علامه مجلسی درباره ی این کتاب می فرماید :

۱- کفایه الأثر ، ص ۵۰ .

کتاب کفایه الأثر ، کتابی شریف است که مانند آن در امامت تألیف نشده است .(۱)

در کتب مشهور اهل سنت نیز احادیث فراوانی در این باره (که امامان و خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دوازده نفرند) از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است .

به عنوان مثال :

در صحیح مسلم آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود :

إنّ هذا الأمر لا ینقضی حتّی یمضی فیهم إثناعشر خلیفه .(۲)

این امر (دین اسلام) به سر نیاید تا دوازده خلیفه و جانشین را پشت سر گذارد .

کتاب صحیح مسلم جزو مشهورترین و معتبرترین کتب اهل سنت می باشد .

پیامبر بزرگوار اسلام در حدیث « ثقلین » فرمودند :

من دو چیز گرانبها را در میان شما به یادگار می گذارم : یکی کتاب خدا و دیگر اهل بیت من ؛ ای مسلمین تا زمانی که به این دو تمسک جوئید هرگز گمراه نمی شوید و بدانید که قرآن و اهل بیت ، هرگز از هم جدائی ندارند تا در روز قیامت بر حوض کوثر بر من وارد شوند .

در این حدیث نورانی ، رسول خاتم صلی الله علیه و آله وسلم بعد از رحلت خود تمام مردم را به قرآن و اهل بیت ارجاع نموده است .

این حدیث که به صراحت حقانیت و خلافت اهل بیت نبی صلی الله علیه و آله وسلم را می رساند

۱- بحارالانوار ، ج ۱ ، ص ۲۹ .

۲- صحیح مسلم ، ج ۳، حدیث ۱۸۲۱ .

در معتبرترین کتب اهل سنت موجود است . در کتب صحاح ستّه - که مشهورترین کتب اهل سنت است - در همه ی آن کتب - به جز صحیح بخاری - این حدیث نورانی آمده است .

دانشمند بزرگ شیعه مرحوم میر حامد حسین در کتاب ارزشمندش به نام « عبقات الأنوار » این حدیث را از ۵۰۰ کتاب اهل سنت آورده است :

اکنون اهل سنت که پیرو خلفای راستین اسلام نیستند ، باید جواب دهند :

با توجه به این حدیث « خلفای دوازده گانه » و حدیث « ثقلین » که در مشهورترین کتب شما آن هم به صورت فراوان آمده - که دلالت صریح بر حقانیت امامان معصوم دارد - چرا باز هم پیرو آنانی هستید که بر حق نیستند ؟ !

البته بسیاری از اهل سنت از این مباحث مطلع نیستند ؛ زیرا بزرگانشان حقایق را کتمان نموده اند و نگذاشته اند به گوش مردمان برسد و فقط در کتب قدیمی آنان مسطور است !!

موضوع مهدویت ، موضوعی نیست که فقط شیعه معتقد به آن باشد ، بلکه اهل سنت نیز بدان اعتقاد دارند . دلیل آن احادیث فراوانی است که در منابع آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره ی مهدی (عجل اللّه تعالی فرجه الشریف) و ظهور ایشان آمده است .

در اینجا با نقل بیانیه ی رسمی « رابطه العالم الاسلامی » که از بزرگترین مراکز وهابیت بوده و مقرّ آن در مکه است ، به عنوان یک سند زنده پیرامون مسئله ی مهدویت همه ی مخالفان شیعه را به تأمل فرا می خوانیم :

یکی از جهات اهمیت این بیانیه این است که نشان می دهد : تندروترین گروه ها در ضدیت با شیعه - یعنی وهابیون - نیز این موضوع را پذیرفته اند ، نه تنها پذیرفته اند بلکه به طور جدی از آن دفاع می کنند و آن را از عقاید قطعی و مسلم اسلامی می شمارند . این مرکز ، به عنوان مرکز جهانی و روابط بین ملل اسلامی فعالیت می کند .

در سال ۱۹۷۶ م شخصی به نام « ابومحمّد » از کشور « کنیا » سؤالی درباره ی ظهور مهدی منتظر از « رابطه العالم الاسلامی » کرده است . دبیر کل این مرکز در پاسخی که برای او فرستاده ، ضمن یادآوری این نکته که « ابن تیمیه » (مؤسس مذهب وهابیت) نیز احادیث مربوط به مهدی را پذیرفته ، متن رساله کوتاهی را که پنج تن از علمای معروف کنونی حجاز در این زمینه تهیه کرده اند ، برای او ارسال داشته است . در این ارسال پس از ذکر نام حضرت مهدی و محل ظهور او یعنی مکه چنین آمده است :

... به هنگام ظهور فساد در جهان و انتشار کفر و ستم ، خداوند به وسیله ی او (مهدی) جهان را پر از عدل و داد می کند، همان گونه که از ظلم و ستم پُر شده است.

او آخرین خلفای راشدین دوازدگانه است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در کتب صحاح از آن ها خبر داده است . احادیث مربوط به مهدی را بسیاری از صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده اند ، از جمله :

عثمان بن عفّان ، علی بن ابی طالب [علیه السلام] طلحه بن عبیداللّه ، عبدالرحمان بن عوف ، عبداللّه بن عباس ، عمار یاسر ، عبداللّه بن مسعود ، ابوسعید خدری ، ثوبان ، قرّه بن ایاس مزنی ، عبداللّه بن حارث ، ابوهریره ، حذیفه بن یمان ، جابر بن عبداللّه ، جابر بن ماجد ، عبداللّه بن عمر ، انس بن مالک ، عمران بن حصین و امّ سلمه ، سپس اضافه می کند :

هم احادیث یاد شده در بالا که از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده و هم گواهی صحابه که در این جا حکم حدیث شده است ، در بسیاری از کتب معروف اسلامی و متون اصلی حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اعم از سنن و معاجم و مسانید آمده است ، از جمله :

سنن : أبی داوود ، ترمذی ، ابن ماجه ، ابن عمر الدانی . مسانید : أبی یعلی ، بزّاز ، صحیح حاکم . معاجم : طبرانی و دارقطنی و ابونعیم در کتاب « اخبارالمهدی » و خطیب بغدادی در « تاریخ بغداد » و ابن عساکر در « تاریخ دمشق » و غیر اینها .

بعد اضافه می کند :

بعضی از دانشمندان اسلامی کتب خاصی در این زمینه تألیف کرده اند ، از جمله :

ابونعیم : کتاب « اخبارالمهدی » ابن حجر هیثمی : « القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر » ، شوکانی : « التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر والدّجّال و المسیح » ، ادریس عراقی مغربی ، « المهدی » ، ابوالعباس بن عبدالمؤمن مغربی : « الوهم المکنون فی الرّدّ علی ابن خلدون » .

آخرین کسی که در این زمینه بحث مشروحی نگاشته ، رئیس دانشگاه اسلامی مدینه است که در چندین شماره مجله ی دانشگاه مزبور بحث کرده است .

عده ای از بزرگان و دانشمندان اسلام ، از قدیم و جدید ، در نوشته های خود تصریح کرده اند که احادیث رسیده در زمینه ی مهدی در حدّ تواتر است . (یعنی به میزانی احادیث فروان است که انسان را در این مسأله به یقین می رساند) . از جمله :

سخاوی در کتاب « فتح المغیث » ، محمّد بن احمد سفاوینی در کتاب « شرح العقیده » ، ابوالحسن ابری در « مناقب الشافعی » ، ابن تیمیه در فتوایش ، سیوطی در « الحاوی » ، ادریس عراقی مغربی در کتابی پیرامون « مهدی » تألیف کرده ، شوکانی در کتاب « التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر » ، محمّد بن جعفر کتانی در کتاب « نظم المتناثر فی الحدیث المتواتر » و ابوالعباس بن عبدالمؤمن در کتاب « الوهم المکنون » . و در پایان بیانیه می نویسد :

تنها ابن خلدون است که خواسته احادیث مربوط به مهدی را با احادیث بی اساس و مجعولی به این مضمون که مهدی جز عیسی نیست ، مورد ایراد قرار دهد ؛ ولی دانشمندان بزرگ اسلام ، گفتار او را رد کرده اند ، به خصوص « ابن عبدالمؤمن » که در رد گفتار او کتاب ویژه ای نوشته است که از سی سال قبل در شرق و غرب انتشار یافته است .

حافظان احادیث (حدیث نویسان) نیز تصریح کرده اند که احادیث مهدی

مشتمل بر احادیث « صحیح » و « حسن » است و مجموع آن قطعا متواتر است .

بنابراین ، اعتقاد به ظهور مهدی واجب بوده و جزء عقاید اهل سنت و جماعت است و جز افراد نادان و بی خبر یا بدعت گذار ، آن را انکار نمی کنند .

مدیر اداره ی مجمع فقهی اسلامی محمّد منتصر کنانی

متن کامل عربی این بیانیه در کتاب « مهدی انقلابی بزرگ » نقل شده است .

اکنون چند حدیث در این باره از منابع اهل سنت بشنوید :

متقی هندی - از دانشمندان اهل سنّت - در کتاب « کنزالعمال » با توجه به کتب معتبر اهل سنت نقل می کند :

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم : أبشری یا فاطمه فإنّ المهدیّ منک .(۱)

بشارت باد بر تو ای فاطمه که مهدی از توست .

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم : المهدیّ رجل من ولدی وجهه کالکوکب الدّری .(۲)

مهدی مردی از فرزندان من است که چهره اش چون ستاره تابان است .

رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم : لا تقوم الساعه حتی تمتلی ء الارض ظلما و عدوانا ثم یخرج رجل من عترتی فیملؤها قسطا وعدلاً کما ملئت ظلما وعدوانا .(۳)

قیامت بر پا نشود تا زمانی که زمین ازستم و دشمنی آکنده شود ، آن گاه مردی از خاندان من قیام کند و زمین را همچنان که از ظلم و جور آکنده شده ، از عدل و

۱- کنزالعمال ، ج ۱۴ ، ص ۲۵۸ ، حدیث ۳۴۲۸ .
۲- کنزالعمال ، ج ۱۴ ، حدیث ۳۸۶۶۶ .
۳- کنزالعمال ، ج ۱۴ ، حدیث ۳۸۶۹۱ .

داد پر کند .

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم : لو لم یبق من الدنیا إلاّ لیله لَمَلک فیها رجل من اهل بیتی .(۱)

اگر از عمر دنیا جز یک شب نمانده باشد ، در همان یک شب مردی از خاندان من حکومت خواهد کرد .

و ده ها حدیث دیگر که در مشهورترین کتب اهل سنت در این باره آمده است .

اما اکنون توجه بفرمائید به نظر اهل سنت درباره ی مصداق مهدی و مصادیق خلفای دوازده گانه :

مصداق مهدی : آنان چون مسأله خلافت و امامت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان ایشان از ائمه هدی علیهم السلام را نپذیرفته اند ؛ بنابراین وجود مقدّس و نورانی حضرت حجه بن الحسن العسکری (عجل اللّه تعالی فرجه الشریف) را منکر می شوند و می گویند : مهدی امتی که پیامبر مژده از ظهور او داده است ، هنوز به دنیا نیامده و او در آخرالزمان به دنیا می آید و بزرگ می شود و جهان را پر از عدل و داد می کند !!

و همچنین می گویند : مهدی امت از نسل امام حسن مجتبی می باشد .

سخنان اهل سنت در حالی است که در احادیث متعدد آمده که مهدی موعود نهمین فرزند امام حسین علیه السلام می باشد ، یعنی وجود مقدّس امام عصر (عجل اللّه تعالی فرجه الشریف) .

اما خلفای دوازده گانه در دیدگاه اهل سنت چه کسانی هستند ؟ !

آنان چون مسأله ی امامت ائمه ی هدی علیهم السلام را نپذیرفته اند ، دوازده نفر را - از خلفای راشدین و خلفای اموی و عباسی - برای تطبیق دادن به حدیث

۱- کنزالعمال ، ج ۱۴ ، حدیث ۳۸۶۸۳ .

نبوی صلی الله علیه و آله وسلم ردیف می کنند ! !

آنان در معرفی خلیفه ی اول تا پنجم اختلافی ندارند و می گویند : خلیفه ی اول : ابوبکر ، دوم : عمر ، سوم : عثمان ، چهارم : علی علیه السلام ، پنجم : حسن علیه السلام .

اما از خلیفه ی پنجم تا یازدهم اختلاف فاحشی را مطرح می کنند . مثلاً برخی معاویه را پذیرفته اند ، برخی نپذیرفته اند . برخی عمر بن عبدالعزیز را پذیرفته اند و برخی نپذیرفته اند ، تا این که یازده نفر را – با اختلاف – ردیف می کنند و سپس می گویند : دوازدهمین خلیفه ی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مهدی موعود است که هنوز به دنیا نیامده است و در آخرالزمان به دنیا خواهد آمد !!

اگر اهل سنت خلافت و ولایت مولانا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را پذیرفته بودند این چنین به بی راهه نمی رفتند .

حدیث امّ سلمه که در شهادت امام حسین علیه السلام مطرح شد ، در منابع متعددی از کتب شیعه و سنی آمده است . حدیث مطرح شده در متن را از امالی شیخ صدوق مجلس ۲۹ ، حدیث ۳ نقل کردیم .

اکنون از منابع اهل سنت نیز دو شاهد می آوریم :

احمد حنبل در مسندش ، ج ۳ ، ص ۳۴۲ از انس بن مالک نقل می کند :

إنّ ملک المطر استأذن ربه أن یأتی النبی صلی الله علیه و آله وسلم فأذن له فقال لأم سلمه : إملکی علینا الباب لا یدخل علینا أحد ؛ قال : و جاء الحسین علیه السلام لیدخل فمنعته فوثب فدخل فجعل یقعد علی ظهر النبی صلی الله علیه و آله وسلم و علی منکبه و علی عاتقه ، قال : فقال الملک للنبی صلی الله علیه و آله وسلم : أتحبّه ؟ قال : نعم ، قال : أما إنّ اُمّتک ستقتله و إن شئت أریتک المکان الذی یقتل فیه ، فضرب بیده فجاء بطینه حمراء فأخذتها امّ سلمه فصرتها فی خمارها .

روزی یکی از ملائکه ی خداوند – فرشته ی باران – از خداوند اجازه یافت تا

به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد شود . زمانی که بر محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد شد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به امّ سلمه فرمود : کسی وارد حجره ام نشود . حسین علیه السلام آمد تا وارد حجره رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شود ؛ اما امّ سلمه مانع شد ؛ و لیکن حسین داخل حجره ی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شد و امّ سلمه نیز پشت سر وی داخل گشت . امّ سلمه مشاهده نمود که حسین علیه السلام بر شانه و گردن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قرار گرفته است . آن فرشته به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم عرض کرد : آیا این فرزند را دوست داری ؟ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : آری ، فرشته گفت : اما بدان که به زودی امت تو او را می کشند و اگر بخواهی آن مکانی که وی در آنجا به شهادت می رسد را به تو نشان می دهم . سپس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دست خود را گشود و مقداری از خاک آن سرزمین را به امّ سلمه داد . امّ سلمه آن را گرفت و در شیشه ای نزد خود نگاه داشت .

محب الدین طبری در « ذخائر العقبی » از امّ سلمه نقل می کند :

... عن امّ سلمه قالت : کان جبرئیل عندالنبی صلی الله علیه و آله وسلم و الحسین علیه السلام معه فبکی فترکته فذهب الی رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم فقال له جبرئیل : أتحبّه یا محمّد ؟ قال : نعم ، قال : إنّ اُمّتک ستقتله و إن شئت أریتک من تربه الأرض التی یقتل بها ، فبسط جناحه إلی الأرض فأراه أرضا یقال لها کربلا .

جبرئیل نزد رسول خدا بود حسین نیز آنجا بود . حسین گریست و من او را رها کردم و او به سمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رفت . جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم عرض کرد : آیا او را دوست داری یا محمّد ؟ فرمود : آری ، جبرئیل گفت : به زودی امت تو او را به قتل می رسانند و اگر بخواهی به تو نشان می دهم آن سرزمینی را که فرزندت در آن به شهادت می رسد . پس جبرئیل بالش را به سمت آن سرزمین که به

آن کربلا گفته می شود ، گشود و آن سرزمین را به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نشان داد.(۱)

حدیث فوق در این منابع اهل سنت نیز آمده است :

مستدرک الصحیحین ، حاکم نیشابوری ، ج ۳ ، ص ۱۷۶ و ج ۴ ، ص ۳۹۸

الصواعق المحرقه ، ابن حجر عسقلانی ، ص ۱۱۵

کنزالعمال ، ج ۶ ، ص ۲۲۲ و ج ۷ ، ص ۱۰۶ و ...

مجمع الزوائد هیثمی ، ج ۹ ، ص ۱۸۷ و ص ۱۸۹ و ص ۱۹۱

البته برخی حدیث فوق را از عایشه نیز نقل نموده اند .

با توجه به این احادیث متعـدد - که در منابع اهل تسـنن و اهل تشـیع آمده - به یقین می رسـیم که رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم خبر شـهادت فرزندش حسـین علیه السـلام را از جبرئیل علیه السـلام شـنیده و به امّ سلمه و دیگران اطلاع داده بود و همچنین وجود مبارکشان صـلی الله علیه و آله وسـلم بر حسـین علیه السلام گریسته و آن سرزمین را زیارت کرده و مقداری از آن خاک مقدّس را بر گرفته بود .

۱- ذخائر العقبی ، ص ۱۴۷ .

فصل سوم : گریستن بر حسین علیه السلام و حماسه ی وی

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

سلام خدا باد بر تو ای خورشید جهان افروز بی زوال ، ای آستانه ی رحمت خدا ، ای فرزند شیر خدا !

هرچند عمر سراسر مبارکت کوتاه بود ، لیکن تو چنان صحنه ای بر صفحات تاریخ به نمایش گذاشتی که اگر یکایک بشر تا قیامت بخواهند درباره ی حیات طیبه ی تو و حماسه جاوید تو سخن بسرایند یا قلم بدوانند ؛ هنوز نکته ها باقی است .

تو هفت سال آغاز عمرت را با جد بزرگوارت ، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گذرانیدی و در این هفت سال همواره آغوش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به سوی تو باز بود و همواره پیشانی ، چشم ها ، صورت و لب های کوچک تو جایگاه بوسه های رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

آنچنان آغوش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تو را در بر گرفته بود که هرکس وجود نازنین تو را در آغوش می گرفت اولین چیزی که احساس می نمود بوی عطر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود .

تو بعد از عروج روح جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، فقط چند هفته سایه ی مادر گرامی ات بر سرت بود و تو خود شاهد بودی که چگونه نابکاران و غاصبان به بیت نورانیتان حمله ور شدند و آن را به آتش کشیدند و مادرتان صدیقه ی کبری علیهاالسلام را به شهادت رسانیدند .

.Your browser does not support the audio tag

تو بعد از شهادت مادرت علیهاالسلام به مدت سی سال در کنار پدر بزرگوارت بودی و هر روز از سجایای عظیم خلق و خوی وی توشه ای برمی گرفتی .

و در پنج سال آخر عمر مبارک پدرت علی علیه السلام ، که بر مسلمین خلیفه بود ؛ در کنار برادرت حسن علیه السلام مددکار

پدر بودی و در جنگ جمل و صفین و نهروان به عنوان یکی از امیران لشکر وی ، رشادت ها آفریدی .

به ویژه در جنگ صفین – در نبرد پدرت با معاویه و یارانش – آن چنان بی محابا به سپاه دشمن می زدی و لشکر دشمن را تار و مار می نمودی که پدرت فریاد بر آورد :

ص: ۱۰۴

Your browser does not support the audio tag.

جلوی فرزندم حسین را بگیرید ، چون ترس آن دارم که کشته شود و رشته ی امامت منقطع گردد .

تو پس از شهادت پدرت در کنار برادر خویش ، رهبر و پیشوای وقت ، امام حسن علیه السلام قرار گرفتی و هنگام حرکت نیروهای امام حسن مجتبی علیه السلام به سمت شام ، همراه آن حضرت علیه السلام در همه ی صحنه ها حضور داشتی و پس از شهادت مظلومانه ی برادرت به دست معاویه ی ملعون ، به مدت ده سال ، در اوج قدرتِ آن شجره خبیثه ، بارها با آن ملعون به مخاصمه برخاستی و پس از مرگ وی در برابر پسر کافرش یزید قیام کردی و در سال ۶۱ ق در سن ۵۷ سالگی به شهادت رسیدی .

Your browser does not support the audio tag.

آری ،

تو در طول حیات مبارکت دشمن ظالم و مدافع مظلوم بودی و هیچ گاه ذره ای از مرگ نترسیدی و همواره پیشتازان در شجاعت و حماسه بودی . تو حتی در سنین نوجوانی خود – که بسیاری از ترس جانشان با ظالم کنار آمده بودند – جانانه از حق پدرت دفاع نمودی و دستگاه غاصب خلافت را رسوا نمودی .

در زمان خلافت خلیفه ی دوم ، روزی وارد مسجد جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شدی و دیدی آن غاصب بر منبر جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نشسته است ، تو در حالی که نوجوانی بیش نبودی با دیدن این صحنه ، بالای منبر رفتی و در مقابل چشمان مردمان ، شجاعانه به او گفتی : از منبر پدرم پائین بیا و بالای منبر پدرت برو !

Your browser does not support the audio tag.

عمر که قافیه را باخته بود ، به تو گفت : پدرم منبر نداشت ! و پس از آن که از منبر پائین آمد از تو پرسید : این سخن را چه کسی به تو یاد داده است ؟ و تو پاسخ دادی : هیچ کس .

ابن عباس روایت کرده که همراه عزیمت به صفین همراه امیرمؤمنان علیه السلام بودم ، وقتی در نینوا و در کنار رود فرات فرود آمدند ، با صدای بلند گفتند : ابن عباس ! آیا

ص: ۱۰۵

می دانی اینجا کجاست ؟

ابن عباس به پدرت جواب داد : ای امیرالمؤمنین ! نمی دانم . پدرت فرمود : اگر آن طور که من اینجا را می شناسم تو هم می شناختی ، از آن عبور نمی کردی مگر این که چون من گریه می کردی .

.Your browser does not support the audio tag

ابن عباس می گوید : امیرالمؤمنین به قدری گریه کردند که محاسنشان از اشک خیس شد و اشک بر سینه اش جاری گردید . ابن عباس نیز گریه کرد . پدرت آه می کشید و می گفت : مرا با آل ابوسفیان چه کار است ، مرا با حزب شیطان و سران کفر چه کار است ؟

سپس پدرت با همان دیدگان خیسش به تو فرمود : ای حسین ! صبر پیشه کن ، چرا که پدرت نیز از دست آن ها همان کشیده که تو می کشی . آن گاه پدرت آب خواست و برای نماز وضو گرفت و چند رکعتی نماز خواند و دوباره همان سخنان را یادآور شدند .

.Your browser does not support the audio tag

آنگاه ساعتی خوابیدند و بعد بیدار شدند و گفتند : ای ابن عباس ! آیا مایل هستی که به تو بگویم در این خوابی که الآن فرو رفته بودم ، چه دیدم ؟ او گفت : آری یا امیرالمؤمنین ! پدرت فرمود : دیدم مثل این که مردانی از آسمان با پرچم های سفید فرود آمدند و شمشیرهای خود را آویخته بودند ، شمشیرهایی که سفید بود و برق می زد . آن ها دور این زمین خطی کشیدند . سپس دیدم مثل اینکه این درختان خرما شاخه هایشان به زمین می خورد و خون تازه به جوش و خروش بود و فرزندم حسین را دیدم که در آن غرق شده است ، او کمک می طلبد ، اما کسی یاری اش نمی کند و آن مردان سفید جامه که از آسمان نازل شده بودند او را صدا می زدند و گفتند : ای خاندان رسول خدا ! صبر پیشه کنید . شما به دست مردمی شرور کشته می شوید و یا حسین این بهشت مشتاق دیدار روی توست ؛ سپس به من تسلیت می گویند و اظهار می دارند : یا اباالحسن ! تو را بشارت باد ، خداوند چشم تو را روزی که مردم در پیشگاه خداوند جهانیان می ایستد ، روشن گرداند . سپس از خواب بیدار شدم .

.Your browser does not support the audio tag

قسم

ص: ۱۰۶

به آن خدایی که جان علی در دست اوست ، صادق مصدّق ابوالقاسم صلی الله علیه و آله وسلم در زمان عزیمت به سوی

کسانی که بر ما تجاوز کردند ، به من فرمود : این سرزمین کرب و بلاست که در آن حسین و هفده تن از فرزندان من و فرزندان فاطمه دفن می شوند . این سرزمین در آسمان ها شناخته شده است و از آن به سرزمین کربلا یاد می شود ، همان طور که از بارگاه حرمین یاد می شود .

سپس پدرت به ابن عباس فرمود :

ای ابن عباس ! در این اطراف در پی سرگین آهو بگرد ، به خدا قسم نه به دروغ گفتن واداشتم و نه دروغ گفتم . این سرگین ها زرد رنگ مانند زعفران است . ابن عباس گفت : آن سرگین ها را در جایی پیدا کردم و امام را صدا زدم و گفتم : آن ها را همان طور که شما توصیف کردید ، یافتم .

.Your browser does not support the audio tag

پدرت ، امیرمؤمنان علیه السلام فرمود : خدا و پیامبرش راست گفتند . سپس برخاست و با سرعت به طرف آن ها آمد و آن ها را برداشت و بوئید و گفت : همان است ، خودش است .

سپس رو به ابن عباس کرد و فرمود : می دانی که این سرگین ها را عیسی بن مریم علیه السلام بوئیده است . و آن زمانی بود که آن حضرت به همراه حواریون از این جا می گذشتند و دیدند که چند آهو جمع شده اند و گریه می کنند . عیسی علیه السلام نشست و به همراه ایشان حواریون هم نشستند . آن حضرت گریه کرد و حواریون هم گریه کردند ، در حالی که نمی دانستند چرا عیسی نشست و گریه کرد . گفتند : ای روح خدا ، چرا گریه کردی ؟ ! گفت : آیا می دانید این جا چه سرزمینی است ؟ گفتند : نه ، عیسی گفت : این جا همان سرزمینی است که در آن نوه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و فرزند طاهره بتول شبیه مادر من ، کشته می شود و در آن طینتی که طیب تر از مشک است به خاک سپرده می شود ؛

.Your browser does not support the audio tag

چون آن طینت نوه ی پیامبر و شهید است و طینت پیامبران و فرزندان آن ها این چنین است و این آهوان با من حرف می زنند و می گویند که آن ها در این

ص: ۱۰۷

سرزمین به شوق تربت پاک نوه ی پیامبر می چرند و من گمان می کنم که آن ها در این سرزمین ، در امان باشند . سپس حضرت عیسی علیه السلام دستش را به سوی این سرگین ها دراز کرد و آن را بوئید و گفت : این سرگین ها به خاطر موقعیت مکانی شان این گونه طیب هستند . خدایا آن ها را باقی بدار تا پدر آن شهید ببوید تا برای او تعزیت و تسلیت باشد ؛ از این رو آن ها تا به روزگار ما باقی مانده اند و گذشت زمان رنگ آن ها را زرد کرده و این سرزمین کرب و بلاست .

.Your browser does not support the audio tag

سپس پدرت با صدای بلند گفت : ای خدای عیسی بن مریم ! به قاتلان او و آنان که دشمنش را یاری و او را بی یاور گذاشتند ، خیر و برکت نده . سپس پدرت علی علیه السلام به مدت طولانی گریه کرد و برخی از یاران نیز که همراه پدرت بودند گریه کردند . پدرت آن قدر گریه کرد تا آن جا که به صورت بر روی زمین افتاد و برای مدتی بی هوش شد ؛ بعد به هوش آمد و سرگین ها را برداشت و آن را در ردای خود گذاشت و به من هم دستور داد که آن کار را انجام دهم . بعد به ابن عباس گفت : هرگاه دیدی که از آن خون تازه بیرون می جهد ، بدان که فرزندم حسین کشته شده است .

.Your browser does not support the audio tag

ابن عباس در ادامه ی روایت می گوید :

به خدا سوگند من بیشتر از هر چیزی که خداوند حفظ آن را بر من واجب کرده است ، از آن ها مراقبت می کردم و همیشه آن ها را در آستینم داشتم تا این که در خانه به خواب بودم و ناگهان بیدار شدم و دیدم که از آن خون تازه جاری است و آستینم به خون تازه آغشته است .در حالی که گریه می کردم نشستم و گفتم : به خدا سوگند حسین کشته شده است . به خدا سوگند ، هرگز علی علیه السلام به من دروغ نگفت . آن گاه من وحشت کردم و از خانه خارج شدم . هنگام طلوع فجر بود ، به خدا سوگند سرتاسر شهر مدینه را مه آنچنان گرفته بود که هیچ اثری از آن دیده نمی شد . بعد خورشید طلوع کرد ، به نظرم خورشید گرفته بود ؛ به نظر می آمد که دیوارهای شهر مدینه خون آلود است .

.Your browser does not support the audio tag

در حالی که گریه می کردم نشستم و گفتم : به خدا قسم حسین کشته شد . آن گاه از ناحیه ی بیت صدایی را شنیدم که می گفت : ای آل رسول اللّه ! صبر پیشه کنید . فرزند زهرا کشته شد

ص: ۱۰۸

و روح الامین با گریه و زاری فرود آمد . سپس با صدای بلند گریه نمود و من هم گریه کردم . در آن ساعت برای من ثابت شد که آن روز دهم ماه محرم بوده است و دریافتم که حسین علیه السلام در همان روزی که خبر و تاریخ آن به ما رسیده بود ، کشته شده است .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

در عزای شهادت تو ، عیسی علیه السلام گریست ، ابراهیم و نوح و آدم علیهم السلام نیز - آنگاه که خبر شهادتت را خداوند به آن ها اعلام کرد - گریستند .

آری ،

همه ی پیامبران و اولیاء خدا که خداوند داستان شهادت مظلومانه ی تو را به آنان بیان فرمود ، گریستند .

طبق روایات وارده از امامان معصوم علیهم السلام تمام مخلوقات خدا - با شهادتت - بر تو گریستند .

انس و جن ، پرنده و وحوش بر تو گریستند ، حتی اشک هایشان جاری گشت .

فرزندت امام صادق علیه السلام فرمود :

هنگامی که حسین بن علی علیهماالسلام به شهادت رسید ، آسمان های هفت گانه و طبقات هفت گانه زمین و آنچه در آن ها و بین آن ها و تمام موجودات و جنبندگان بر روی آن ها و بهشت و دوزخ و تمام موجودات مرئی و نامرئی همگی بر حسین علیه السلام گریستند .

Mv۳.mp۳~

آری ،

شهادت مظلومانه ی تو آن چنان بر عالم سنگین بود که همه ی موجودات خدا در عالم گریستند .

و سخن دیگر فرزندت صادق علیه السلام این است که :

ص: ۱۰۹

آسمان تا چهل روز بر حسین علیه السلام خون بارید و زمین تا چهل روز تار بود و خورشید تا چهل روز گرفته و نورش سرخ بود و کوه ها فرو ریختند و دریاها روان گردیدند و فرشتگان تا چهل روز بر حسین علیه السلام گریستند .

و در ادامه فرزندت صادق علیه السلام فرمود :

و هیچ چشم و اشکی نزد خداوند محبوب تر از چشم و اشکی نیست که بگرید و بر آن حضرت جاری گردد و هیچ گریه کننده ای نیست که بر حسین علیه السلام بگرید مگر آن که گریه اش به حضرت فاطمه رسیده و آن بانو را (در عزای فرزندش) یاری می کند

.Your browser does not support the audio tag

و نیز گریه اش به حضرت رسول رسیده و بدین وسیله حق ما را ادا کرده و هیچ بنده ای نیست که روز قیامت محشور شود مگر آن که چشمانش گریان است غیر از گریه کنندگان بر جدم حضرت حسین علیه السلام چه آن که ایشان در حالی که چشمانی روشن و بازدارند محشور می گردند و آثار سرور و شادی در صورتشان می باشد ، مردم در فزع و ناراحتی بوده ولی ایشان از هر غم و محنتی در امان هستند ، مردم متفرق و پراکنده و مضطرب بوده ولی ایشان در زیر عرش و سایه ی آن به یاد

حسین علیه السلام بوده و درباره ی آن حضرت به گفتگو مشغولند و از ناملایمات و ناراحتی های روز حساب هیچ خوف و هراسی ندارند .

خداوند متعال به ایشان مرکب ها و اسب های نیکوئی که بر پشت آن ها زین نهاده شده اعطا فرموده و ایشان بر آن ها سوار شده و در حالی که خدای منان را ستوده و حمد و ثنا گفته و صلوات بر محمّد و آل محمّد می فرستند .

روزی پدر بزرگوارت در مسجد نزول اجلال فرموده بود و اصحاب و یارانش دور آن حضرت علیه السلام حلقه زده بودند ، در این هنگام تو که جوانی رشید و رعنا بودی تشریف آوردی و فضای مسجد را با بوی معطر انفاست پر نمودی .

ص: ۱۱۰

Your browser does not support the audio tag.

آن گاه به پیش پدرت علیه السلام رفتی و امیرمؤمنان دست مبارکشان را بر سر تو نهاده و فرمودند :

پسرم ! خداوند متعال اقوام و طوایفی را به وسیله ی قرآن تقبیح نموده و مورد سرزنش و ملامت قرار داده و فرموده است :

فَما بَکَتْ عَلَیهِمُ السماء و الارضِ و ما کانوا مُنظَرین : و بر مرگ آنان هیچ چشم آسمان و زمین نگریست و بر هلاکتشان مهلت ندادند .

به خدا قسم حتما پس از من تو را خواهند کشت ، سپس آسمان و زمین بر تو گریه خواهند نمود .

آری ،

شهادت مظلومانه ی تو آن چنان در عالم سنگین بود که آسمان ها و موجودات در آن و زمین و موجودات در آن گریستند .

فرزندت امام صادق علیه السلام فرمودند :

آسمان بر حضرت حسین بن علی علیهماالسلام و یحیی بن زکریا علیهماالسلام گریست و بر احدی غیر این دو گریه نکرد .

Your browser does not support the audio tag.

به آن حضرت عرض شد : گریه آسمان چیست ؟ و چگونه بود ؟

حضرت فرمودند :

چهل روز آسمان درنگ و توقف نمود ، خورشید با رنگی قرمز طلوع نموده و با رنگی سرخ غروب می کرد و این گریه ی آسمان بود .

ص: ۱۱۱

.Your browser does not support the audio tag

فرزندت امام سجاد علیه السلام که در واقعه ی کربلا حضور داشتند و در بستر بیماری افتاده بودند و شاهد آن واقعه ی آسمان شکن عظیم بودند در حدیثی می فرمایند :

از زمانی که آسمان تعبیه شده و وضع گردیده تا به حال بر احدی نگریسته مگر بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی علیهم السلام .

به ایشان عرض شد : گریه آسمان چه بوده ؟

حضرت علیه السلام فرمودند :

وقتی لباسی را در مقابل آن قرار می دادی روی آن اثری شبیه خون پشه واقع می گشت .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

تو محبوب همه ی مخلوقات خداوند بودی و آنان با تمام وجودشان به تو عشق می ورزیدند ؛ زیرا تو نور خدا بودی و در پرتو سیمای جهان افروزت آسمان و زمین منور گشت و موجودات به اذن خداوند متعال پا به عرصه ی وجود گذاشتند . باز در همین کتاب کامل الزیارات از همسر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم - امّ سلمه - نقل است که آن بانوی مکرمه فرمود :

از زمانی که خداوند منان روح نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را قبض فرمود نوحه سرایی طایفه جن را نشنیدم مگر همان شب ، (شب رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم) و ندیدم ایشان را مگر وقتی که به مصیبت فرزندم حسین علیه السلام مبتلا شدم .

تو امام خلائق و سبب نزول برکات الهی از آسمان بر زمین و مایه ی قوام آسمان ها

ص: ۱۱۲

و دوام زمین بودی ؛

.Your browser does not support the audio tag

و لیکن آن کافران کوردل قدر تو را ندانستند و مظلومانه تو را به شهادت رسانیدند و اگر وعده ی الهی بر خلائق با اجل

مشخص و روز معین نبود ، به خاطر چنین جنایت سنگینی در عالم ، بلای الهی همه را در بر می گرفت و نابود می ساخت .

تو امام طایفه ی جن هم بودی و آنان در اندوه شهادتت گریستند .

نقل است آن گاه که کافران تو را به شهادت رسانیدند طایفه ی جن بر جنابتان گریستند و این ابیات را در عزایتان خواندند :

ای چشم اشک بریز و گریه کن ، پس محققا خبر شهادت حسین بن علی علیه السلام حق و راست می باشد .

گریه کن برای فرزند فاطمه علیهاالسلام که به فرات داخل شد و از آن برنگشت .

جن برای حزن و غم فاطمه می گرید زمانی که از حسین خبر شهادتش برسد .

.Your browser does not support the audio tag

حسین و یارانش کشته شدند ، افسوس از چنین خبری .

صبح و شام البته البته برایت اشک سوزان می ریزیم .

البته آن قدر برایت اشک بریزیم که ریشه ها را روان و درختان را ببرد .

هرچند دژخیمان تو را بین دو نهر آب با لب تشنه به شهادت رساندند ؛ اما پیروزمند تو بودی و آنان شکست خورده و ذلیل .

آری ،

عزتمند ، پیروز و سرافراز تو بودی هرچند سر مبارکت را از تن جدا ساختند .

به خدا قسم همان زمانی که سر مقدّست را بر نیزه زدند و دور آن سر مقدّس - که چون خورشید برافراشته بود - با هیاهو می رقصیدند ، پیروزمند تو بودی و آنان شکست خورده ی ذلیل .

به خدا قسم همان زمانی که با اسبان تنومند بر پیکر پاره پاره ی تو و یارانت با مستی می تاختند ، پیروز میدان نبرد تو بودی و آنان شکست خورده ی ذلیل .

ص: ۱۱۳

.Your browser does not support the audio tag

به خدا قسم آن زمانی که سر مقدّست را در تشت طلا در مقابل یزید کافر قرار دادند ، و آنان ناپاکزاد با چوب خیزران بر لب ها و دندان های مبارکت می زد و با غرور می گفت :

ای یزید ! کجا هستند پدران و اجداد تو که به دست پدر و جد حسین در جنگ بدر کشته شدند تا به تو بگویند : آفرین یزید !

باز هم پیروزمند واقعی تو بودی و یزید شکست خورده ی ذلیل .

پیروزمند تو بودی و هستی و تا ابد خواهی بود و آنان شکست خورده ی ذلیل بودند و تا ابد نیز خواهند بود .

.Your browser does not support the audio tag

پیروزمند توئی که سید و سالار شهیدانی ، پیروزمند توئی که حرارت عشق تو تا ابد در قلب ها باقی می ماند و آن حرارت هرگز خاموش یا کم نمی شود .

آری ،

پیروزمند توئی که اشک عزادارانت را ملائکه خریدارند و برای تبرک به آسمان ها می برند .

آری ،

پیروزمند توئی که هر سال در اربعین شهادتت نزدیک به بیست میلیون نفر برای زیارت قبر مطهّرت ، راهی سرزمین کربلا می شوند و تجمّع چنین جمعیت عظیمی در روی زمین فقط در عزای تو دیده می شود .

.Your browser does not support the audio tag

آری ، آری ،

پیروزمند توئی که ملائکه ی آسمان ها فدای یک قطره اشک عزادارانت می شوند که آن قطره می تواند آتش جهنم را به کلی سرد و خاموش سازد . و اما دشمنانت ننگ و ذلت و خواری را تا ابد به نام خود ثبت کرده اند و تا ابد همه ی پاکان و صالحان عالم آنان را لعن و نفرین می کنند و جایگاهشان آتش جهنم است که نه در آن آتش می میرند و نه بر آنان سرد می شود .

و اما دلدادگان و شیفتگان و عاشقان تو که بر عزای تو اشک می ریزند - به برکت

ص: ۱۱۴

تو - برکات بی شمار را نصیب می برند .

.Your browser does not support the audio tag

فرزند عزیزت امام به حق ناطق ، جعفر صادق علیه السلام فرمودند :

کسی که یادی از حسین بن علی علیه السلام نزدش بشود و از چشمش به مقدار بال مگس اشک خارج شود اجر او بر خداست و حق تعالی به کمتر از بهشت برای او راضی نیست .

و در حدیث دیگری فرمودند :

هر مؤمنی که به خاطر شهادت حضرت حسین علیه السلام چشمانش اشک ریخته ، به طوری که اشک ها بر گونه هایش جاری گردد ، خداوند منان در بهشت غرفه هایی به او عنایت فرماید که وی برای روزگارها در آن سکنی گزیند .

.Your browser does not support the audio tag

و فرمودند :

کسی که در مرثیه ی امام حسین علیه السلام یک بیت شعر خوانده پس گریه کند و ده نفر را بگریاند بهشت برای او و آن ده نفر می باشد . و کسی که یک بیت شعر در مصیبت حضرت امام حسین علیه السلام خوانده پس گریه کند و نه نفر را بگریاند ، بهشت برای او و آن نه نفر می باشد .

و پیوسته فرزندت امام صادق علیه السلام این فقره را با کاهش دادن نفرات تکرار نموده تا بالأخره فرمودند :

و کسی که یک بیت شعر در مصیبت حضرت امام حسین علیه السلام خوانده و خود بگرید

ص: ۱۱۵

یا تباکی کرده و خود را به صورت گریه کن در آورد ، بهشت برای او می باشد .

.Your browser does not support the audio tag

البته بازگو کردن این سخنان برای منکران امامت - خصوصا معاندان وهابیت - بسی سخت است ؛ اما باز می گویم : بدانند که عزت تماما مخصوص خداست و خداوند به هرکس که بخواهد عنایت می کند و خداوند متعال به فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام مولانا حسین علیه السلام به خاطر فدا نمودن تمام هستی اش در راه خدا تمام عزت را عنایت فرمود .

و خداوند می داند و دیگران نمی دانند و خداوند اراده می کند و هیچ موجودی را توان ایستادن در مقابل اراده ی الهی نیست .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

خداوند متعال به تو عزت بی کران داد ؛ زیرا تو نور خدا بودی ، تو حجت خدا بودی ، تو پاره ی وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودی ، تو در عبادت و رشادت و ایثار گوی سبقت را از همه خلائق ربودی !

آری ،

تو گوی سبقت را ربودی ، دل ها را هم ربودی ، جان ها را هم ربودی .

اما آن معاندان وهابی که می گویند : حسین علیه السلام مرده است و عزاداری و اشک ریختن برای مرده شرک است !

اینان که از دین خدا چیزی نمی فهمند جز برداشت های فاسد خویش ، بدانند که خود مرده اند و خون خدا در تمام اعصار زنده است .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

تو زنده ای ، تو شهید جاویدی ، به برکت نور مقدّس تو - که در سراسر عالم وجود پخش است - عالمیان جان می گیرند .

چگونه اشک ریختن و عزاداری بر تو شرک است ؛ در حالی که جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه ی هدی علیهم السلام و پیامبران و اولیای الهی و جبرئیل و تمام ملائکه ی خدا و تمام

ص: ۱۱۶

عالمیان در شهادت مظلومانه ات گریستند ! !

این جریان تاریخی نیز در جواب وهابیون نقل می کنم .

ابن اثیر که از دانشمندان اهل سنت است می نویسد :

در جنگ احد که سرانجام به شهادت بعضی از اصحاب با وفای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از جمله حمزه (رحمه اللّه علیه) - عموی بزرگوارشان - منتهی شد ، وقتی حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از جبهه احد به مدینه بازگشتند ، از خانه های شهدای احد صدای گریه و ضجه بلند بود که بر عزیزان خود نوحه سرایی می کردند ؛ ولی از کنار خانه ی عمویشان که گذشتند کسی را در آن جا به نوحه سرایی و زاری ندیدند ، لذا فرمودند : ل-کنَّ حمزهَ لا بَواکی لَه : عمویم حمزه امروز گریه کن ندارد .

انصار تا از این جریان باخبر شدند زنان خود را گفتند تا در عزای حمزه (رحمه اللّه علیه) گریه و زاری نمایند .

و در میان آدمیان هرکس با هر نژاد و زبان و دینی که هست ، اگر قلبش سنگ و تاریک نباشد با شنیدن مصائب تو و

فرزندانت می گریند .

.Your browser does not support the audio tag

چشم هـایی که در مصـائب تو گریاننـد ، محبوب ترین چشم ها در پیشـگاه خداونـد متعال است . در روز قیامت هر چشـمی به خاطر عـذاب و شدائد گریان است ؛ به جز آن چشـمی که بر تو گریان بوده است . صاحب چنین چشـمی خندان می باشد و او را به نعمت های بهشت بشارت می دهند . ملائکه چنین چشـمی را مس می کنند ؛ چرا که آنان خریدار اشک های عزادارانت می باشند .

و اما با توجه به احادیث فرزندانت - ائمه ی هدی علیهم السـلام - اشـکی که برای تو و مصائب و شدائد تو جاری گردد ، پنج ویژگی دارد :

۱) آن اشک ، محبوب ترین قطرات در نزد خداوند است .

۲) اگر قطره ای از این اشک در جهنم افتد ، او را سرد و خاموش می گرداند .

ص: ۱۱۷

.Your browser does not support the audio tag

۳) ملائکه این اشک ها را می گیرند و در شیشه ای نگهداری می کنند .

۴) چنین اشـکی به خزانه داران بهشت داده می شود تا آن ها ، آن را با آب حَیَوان که در بهشت وجود دارد ، در هم آمیزند و در نتیجه هزار برابر به گوارایی آن افزوده می شود .

۵) قدر و ارزش ثواب چنین اشکی را نمی توان سنجید ؛ هر چیزی ارزش مشخصی دارد جز اجر و پاداش گریه بر تو یا حسین !

و اما مجلس عزای تو که حقیقتا روضه ای است از باغ های بهشت دارای این ویژگی هاست :

مصلای خداست ، یعنی محل صلوات خدا بر آن مجلس است .

محل هبوط ملائکه ی الهی است و آنان بال های خویش را بر مجلس عزای تو می مالند و متبرک می کنند .

.Your browser does not support the audio tag

محل نظر ارواح انبیاء الهی به ویژه جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می باشد .

محل نظر روح مقدّس تو و پدر و مادر و فرزندانت علیهم السلام می باشد .

محل حضور یا توجه فرزندت امام عصر (عجل اللّه تعالی فرجه الشریف) می باشد.

و شما بزرگواران برای شرکت کنندگان در آن مجلس دعا می کنید و خداوند به حرمت شما خاندان عصمت طهارت علیهم السلام نظر عفو و رحمت و برکتش را بر سر آن مجلس می گستراند .

.Your browser does not support the audio tag

آن قوم کافر تو را در بین دو نهر عظیم و خروشان آب لب تشنه سر بریدند ؛ اما تو برای رضای خداو احیای دین او صبر نمودی و ذره ای تسلیم نگشتی و تن به ذلت ندادی و خداوند متعال به پاس صبر بی کرانت ، هرکس که آب بنوشد و سلام بر تو بفرستد و قاتلانت را لعن نماید ، به برکت تو می آمرزد .

آری ،

او را می آمرزد .

در کامل الزیارات از داوود رقّی نقل است : در محضر مبارک امام صادق علیه السلام بودم ،

ص: ۱۱۸

حضرت آب طلبیدند و زمانی که آب را نوشیدند دیدم در حضرت حالت گریه پیدا شد و دو چشم آن حضرت غرق اشک شد سپس به من فرمود :

ای داوود ! خدا قاتل حسین علیه السلام را لعنت کند ،

.Your browser does not support the audio tag

بنده ای نیست که آب نوشیده و حسین علیه السلام را یاد نموده و کشنده اش را لعنت کند مگر آن که خداوند منان صدهزار حسنه برای او منظور می کند و صدهزار گناه از او محو کرده و صد هزار درجه مقامش را بالا برده و گویا صدهزار بنده آزاد کرده و روز قیامت حق تعالی او را با قلبی آرام و مطمئن محشورش می کند .

آری ،

برکات وجودی تو به وسعت عالم است و هیچ کس خود را از آن بی نیاز نمی بیند مگر انسان های تبهکار سیاه قلب !

در آن سرزمین سوزان در آن دشت کربلا ، عبیداللّه بن زیاد ملعون به عمر بن سعد ملعون دستور داد تا آب فرات را بر فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ببندند و نگذارند قطره ای آب به تو و فرزندانت برسد

.Your browser does not support the audio tag

؛آری ، آن نابکاران بویی از انسانیت نبرده بودند .

تو خود همراه پدرت علی علیه السلام در جنگ صفین بودی و به یاد داری که در آن جا نیز آن نابکاران آب را بر روی لشکر پدرت بستند ؛ زیرا معاویه می خواست با این کار ضد انسانی ، توان را از لشکر پدرت بگیرد تا آنان تسلیم شوند . اما به دستور پدر بزرگوارت علیه السلام برادرت امام حسن علیه السلام با جمعی به سپاه معاویه حمله کردند و آن را آزاد ساختند .

در آن میان برخی از یاران پدرت به ایشان عرض کردند :

یا علی ! ما هم متقابلاً آب را بر این قوم نابکار ببندیم تا توانشان گرفته شود ؛ ولیکن پدرت امیرالمؤمنین نپذیرفتند و فرمودند : این آب را خداوند برای همه ی مخلوقاتش حتی کافران نیز حلال نموده است .

.Your browser does not support the audio tag

آری ، پدرت جوانمردی کرد و آب را بر معاویه و یارانش نبست ؛ لیکن یزید کافر

ص: ۱۱۹

فرزند آن پدر کافر ، آب را بر روی فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بستند و حتی نگذاشتند کودکان هم از آن آب بیاشامند .

اما وامصیبتا از ظهر روز عاشورا که تمام یارانت با لب تشنه به شهادت رسیدند و تو تنها در میان خیل عظیم دشمن بی یاور مانده بودی .

هر چه ندا سر می دادی :

آیا کسی هست که از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دفاع کند ؟ آیا کسی هست که از من دفاع کند ؟

دشمن هرگاه صدای استغاثه ی تو را می شنید هیاهو برپا می کرد تا صدای تو به گوش کسی نرسد !

.Your browser does not support the audio tag

تو سپس برگشتی و به سمت خیمه ها اسبت را حرکت دادی و به پشت خیمه ی خواهر عزیزت حضرت زینب علیهاالسلام رفتی وفرمودی : ای خواهر ! کودک صغیرم را بیاور تا برای آخرین دفعه او را ببینم و با او وداع کنم .

خواهرت در حالیکه قنداقه ی علی اصغرت را در آغوش گرفته بود از خیمه خارج شد و کودک شیر خواره ات را به آغوش تو سپرد .

تو به صورت نازک نازنین کودکت نگاه کردی و دیدی که بر اثر تشنگی در حال جان دادن است .

مادر بزرگوارش – رباب – چند روز بود که آبی نیاشامیده و شیر سینه اش خشک شده بود و علی اصغر شش ماهه ات تشنه و گرسنه مانده بود .

.Your browser does not support the audio tag

فرزند نازنینت با آن چشم های ریزش در چشمان تو نگاه می کرد و دست ها و پاهای کوچکش را در قنداقه اش به هم می فشرد .

شاید با آن نگاه ظریفش و حرکات دست ها و پاهای کوچکش به تو می گفت :

ای پدر ! آبی به من بنوشان که در حال جان دادن هستم ؛ اما تو آبی نداشتی که بر کودک شش ماهه ات بنوشانی .

و شاید این را می گفت :

ص: ۱۲۰

ای پدر ! من هم سرباز فدائی تو هستم ، ای پدر ! بعد از برادرم علی اکبر و عمویم عباس و پسرعمویم قاسم ، دیگر زندگی برایم معنایی ندارد !

.Your browser does not support the audio tag

ای پدر ! بگذار من هم مانند علی اکبر و عباس و دیگران فدائی تو شوم .

تو کودک دلبندت را به سینه چسباندی و لب های کوچک پر از عطش خشکیده اش را بوسه باران نمودی .

با عرض معذرت از تو یا مولا که این واقعه ی جانسوز را می گویم :

عمر بن سعد ملعون با حرمله ی ملعون – که شخصی ماهر در تیراندازی بود – از سپاه خود جدا شدند و به نزدیکی خیمه ها آمدند .

آنان تو را دیدند که کودک شیرخواره ات را در آغوش گرفته ای و می بوسی و نوازش می کنی .

.Your browser does not support the audio tag

عمر بن سعد به حرمله گفت : ای حرمله !چرا بی کار ایستاده ای و نمی زنی ؟

حرمله گفت : پدر را نشانه بگیرم یا فرزند را ؟

عمر بن سعد گفت : مگر سفیدی زیر گلوی فرزند را نمی بینی ؟ ابتدا داغ فرزند را بر جگرش بگذار .

آن ملعون تیری سه شعبه در کمان گذاشت و گلوی چون برگ گل نازک فرزندت را نشانه رفت .

تو ناگهان دیدی که کودک در آغوشت تکان سختی خورد و صورت و قنداقه ی او غرق خون گشت .

تیر سه شعبه گلوی کودکت را پاره کرد و علی اصغر علیه السلام همان دم جان داد و با خون گلویش سیراب شد .

تو در حالی که چشمانت پر از اشک شده بود دست به زیر گلوی فرزندت بردی و خون مبارکش را برگرفتی و به آسمان ریختی و با خدایت چنین مناجات کردی :

خدایا تو حکم کن بین ما و مردمی که ما را دعوت کردند تا یاری ما کنند ولی ما

ص: ۱۲۱

را کشتند .

Your browser does not support the audio tag.

در این میان صدائی از آسمان شنیده شد که می گفت :

ای حسین ! فرزندت را واگذار که در بهشت شیر دهنده ای برای اوست .

هیچ قطره از خونی که از علی اصغر علیه السلام بر آسمان پرتاب نمودی بر زمین برنگشت ، زیرا خداوند خود خریدار خون فرزندت بود .

تو سپس در حالی که می گریستی از اسب پیاده شدی و به آن طرف خیمه ها رفتی و با غلاف شمشیر قبر کوچکی را در زمین حفر نمودی و کودک دلبند غرق به خونت را در آن دفن کردی .

به خدا قسم اگر این مصائب بر غیر مسلمان و غیر موحد نازل می شد ، قلب انسان می سوخت و می گریست ؛ حال چه رسد که این مصیبت بر حجت خدا و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد شده است !

به خدا قسم سزاوار است که همه ی عالمیان خون بگریند در عزای تو و خاک بر سر کنند در مصائب تو !

ای همه ی جان های ما فدای علی اصغر تو !

ای همه ی ما فدای خاک پای تو !

تو سخت ترین مصائب و جان دادن را با تمام جان در راه خدا پذیرفتی که به بشر بگوئی :

ای بشر ! سخت ترین جان دادن ها اگر برای اهداف متعالی باشد ، آسان است !

ای بشر ! با عزت زندگی کن و با عزت بمیر و هرگز تن به ذلت مده که مرگ با عزت بسیار بهتر است از زندگانی با ذلت !

ای بشر ! در راه خدا بکوش و همه ی هستی خویش را فدا کن که دنیا ارزشی ندارد و تو برای ابدیت و پرواز در آن خلق شده ای !

ای بشر ! خود را از اسارت آزاد کن تا بتوانی به جلو حرکت کنی !

ص: ۱۲۲

سلام خدا بر تو باد یا حسین ! سلام خدا بر فرزند شش ماهه ات باد یا حسین !

توضیحات فصل سوم : وقوع حوادث بی سابقه در آسمان و زمین با شهادت امام حسین علیه السلام با استناد به منابع اهل سنّت ، شهادت حضرت صدیقه ی کبری علیهاالسلام با استنادات تاریخی اهل سنّت و مباحث دیگر

اشاره

خوانندگان محترم توجه بفرمایند : احادیثی که در این فصل بیان شد در گریه بر حسین علیه السلام و حوادثی که با شهادت آن حضرت در عالم پدید آمد ، جملگی برگرفته از کتاب کامل الزیارات ابن قولویه قمی می باشد که برای اختصار متن عربی آن را نیاوردیم .

بعد از رحلت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم وصیت و سفارش مؤکّد آن حضرت در رابطه با خلافت امیرمؤمنان علیه السلام با توطئه ی عده ای از صحابه نادیده گرفته شد و ابوبکر با حمایت دشمنان و مخالفان امیرمؤمنان علیه السلام بر منصب خلافت نشست .

دستگاه خلافت از امیرمؤمنان خواست تا با ابوبکر بیعت کند و حاکمیت او را به رسمیت بشناسد ؛ اما امیر مؤمنان علیه السلام - که جانشین بر حق رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود - از آن کار امتناع ورزید . دستگاه خلافت که با وجود حضرت امیرمؤمنان احساس خطر می کرد ، برای گرفتن بیعت اجباری با لشکری مسلح به بیت ایشان حمله ور شدند و آن گاه که امیرمؤمنان علیه السلام مقاومت نمود ، آن خانه مقدّس را به آتش کشیدند و در این واقعه حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام که مدافع سرسخت حضرت امام علی علیه السلام بود را مضروب نمودند و آن حضرت علیهاالسلام چند روز بعد بر اثر ضربت آن نابکاران به شهادت رسیدند .

اهل سنت این واقعه را منکر است و شیعه را متهم به دروغ سازی می کنند ؛ اما جواب ما :

۱ - بسیاری از علمای شیعه که در علم و تقوا بی نظیر بوده اند این واقعه جانگداز را به نقل از شاهدان آن واقعه از هزار و دویست سال پیش با اسناد معتبر به

صورت مفصل در کتب خود نقل نموده اند .

بنـابراین این جریـان جـانسوز چیزی نیست که شـیعیان سـاخته انـد ؛ بلکه بیش از هزار و دویست سال است که پرورش یافتگان خانـدان عصـمت و طهارت علیهم السـلام در کتب خویش با سلسـله اسـناد معتبر به نقل از برخی از صـحابه - که شاهـد ماجرا بودند - آورده اند .

بزرگان و دانشـمندان شـیعه چون سـلیم بن قیس هلالی ، شـیخ طوسـی ، عیّاشـی ، ابن قولویه قمی ، حسـین بن حمـدان ، شـیخ صدوق ، علامه حلّی ، سید بن طاووس ، سید هاشم بحرانی ، علامه مجلسی و بسیاری دیگر از علمای وارسته ی شیعه این واقعه را با سلسله اسناد خویش نقل نموده اند .

سؤال ما از اهل سنت این است :

شما با چه حقی تمام علمای نامدار شیعه - که پرورش یافته ی قرآن و عترتند - را متّهم به دروغ می کنید ؟

شمـا چگونه به خود اجـازه می دهیـد آن عالمان وارسـته ای که هیـچ دلبسـته ی دنیا نبوده انـد و تمام وجودشان را در راه نشـر معارف قرآن و اهل بیت علیهم السـلام هزینه نمودند و برخی نیز در این راه شـربت شهادت را نوشیدند ، جملگی آنان را متهم به دروغ پردازی کنید ؟ !

همـان دانشـمندان ارجمنـدی که در شـرایط بس دشواری می زیسـتند و با وجود این که سایه ی ظلم حکومت های جور - که مـدافع اهـل سـنت بوده انـد - بر سـرشان بود و تیغ شمشـیر آن حکومت هـا در زیر گلویشان ، اما هرگز مـذهب خود را کتمان نکردند و حق را گفتند و نوشتند .

۲ - در بسیاری از کتب قدیمی و مرجع اهل سنت نیز این واقعه ی دلخراش نقل شده است . بزرگان اهل سنت از قبیل :

ابن هشام ، متوفای ۲۱۸ ق در کتاب « السیره النبویه »

ابن ابی شیبه ، متوفای ۲۳۵ ق در کتاب « المصنّف »

ابن قتیبه دینوری ، متوفای ۲۷۶ ق در کتاب « الامامه والسیاسه »

یعقوبی ، متوفای ۲۸۴ ق در کتاب « تاریخ یعقوبی »

احمد بن یحیی بلاذری ، متوفای ۲۷۹ در کتاب « أنساب الأشراف »

محمّد بن جریر طبری ، متوفای ۳۱۰ ق در کتاب « تاریخ الامم و الملوک »

علی بن الحسین بن علی مسعودی متوفای ۲۴۶ ق در کتاب « مروج الذّهب »

ابن عبد ربّه اندلسی ، متوفای ۳۲۸ ق در کتاب « عقدالفرید »

ابوالقاسم طبرانی ، متوفای ۳۶۰ ق در کتاب « المعجم الکبیر »

ابن عبدالبر ، متوفای ۴۶۳ ق در کتاب « الاستیعاب فی معرفه الأصحاب »

شهرستانی ، متوفای ۵۴۸ق در کتاب « الملل و النحل »

دهلوی هندی ، متوفای ۱۱۷۶ ق در کتاب « إزاله الخلفاء »

و بسیاری دیگر این واقعه را نقل کرده اند .

البته هر چند این اشخاص سعی نموده اند که این واقعه را با سانسور نقل کنند ، لیکن هرگاه مجموع سخنان آنان را کنار هم قرار بدهیم تقریبا مطابق می شود با آنچه که علمای شیعه در کتب حدیث خویش نقل نموده اند .

در اینجا دو نمونه را از اهل سنت به عنوان شاهد می آوریم :

ابن عبد ربّه اندلسی در عقد الفرید ، ج ۴ ، ص ۲۶۰ می نویسد :

بعث إلیهم ابوبکر ، عمر بن الخطاب لیخرجهم من بیت فاطمه [سلام اللّه علیها] و قال إنّه أبوا فقاتلهم فأقبل بقبس من النار علی أن یضرم علیهم الدار فلقیته فاطمه [سلام اللّه علیها] فقالت : یابن الخطّاب ! أجئت لتحرق دارنا ؟ فقال : نعم ، أو تدخلوا فیها دخلت فیه الاُمّه .

ابوبکر ، عمر را در پی کسانی که در خانه ی فاطمه زهرا [سلام اللّه علیها [متحصّن شده بودند ، فرستاد تا وی آن ها را از خانه خارج کند و اگر نپذیرفتند ،

آن ها را بکشد . وی پاره ای آتش برداشت و به منزل فاطمه [سلام اللّه علیها [رفت . حضرت فاطمه [سلام اللّه علیها] وقتی که وی را دید به او گفت : ای پسر خطاب ! آیا برای آتش زدن خانه ی ما آمده ای ؟ گفت : اگر بیعت نکنید آری !

ابن قتیبه - که از بزرگان متقدم اهل سنت است - در کتاب « الامامه و السیاسه » ج ۱ ، ص ۱۲ نقل می کند :

و إنّ ابابکر تفقّد قوما تخلّفوا عن بیعته عند علی [علیه السلام [فبعث الیهم عمر ، فجاء ، فناداهم - و هم فی دار علی [علیه السلام] - فأبوا أن یخرجوا ، فدعا بالحطب و قال : والّذی نفس عمر بیده لتخرجنّ أو لَاُحْرِقَنّها علی من فیها ...

و ابوبکر غیبت گروهی را که از بیعت با او [با حضورشان] نزد علی [علیه السلام [سرپیچی کرده بودند ، احساس کرد ؛لذا عمر را به سراغشان فرستاد .

او آمد و - در حالی که آنان در خانه ی علی [علیه السلام] بودند - صدایشان زد . آنان از بیرون آمدن امتناع ورزیدند .

عمر هیزم طلبید و گفت :

قسم به آن که جانم در دست اوست ، یا بیرون می آیید یا بی تردید خانه را با هرکس که در آن است ، به آتش می کشم !

یک مورد هم از معتبرترین و مشهورترین کتب اهل سنت ، صحیح بخاری می آوریم :

... فوجدت فاطمه علی ابی بکر فی ذلک فهجرته فلم تکلّمه حتی توفّیت ... فلمّا توفّیت دفنها زوجها علیَ [علیه السلام] لیلاً و لم یؤذّن

بها أبابکر و صلّی علیها .(۱)

فاطمه بر ابوبکر غضب نمود و با او قطع رابطه کرد و تا زمانی که زنـده بود با ابوبکر سـخن نگفت ...هنگامی که از دنیا رفت ، شوهرش علی [علیه السلام] وی را شبانه دفن کرد و به ابوبکر خبر نداد و خودش بر جنازه ی وی نماز خواند .

خوانندگان محترم ملاحظه فرمودند که بخاری با سانسور حرف می زند .

اکنون از اهل سنت می پرسیم :

چرا حضرت زهرا علیهاالسلام بر ابوبکر غضب نمود ؟

مگر در کتب خودتان نقل نکرده اید که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : هرکس فاطمه علیهاالسلام را به غضب آورد ، مرا به غضب آورده است .

و یا این حدیث : خدا با غضب فاطمه [سلام اللّه علیها] غضبناک می شود .

چرا حضـرت صدیقه ی کبری علیهاالسـلام وصـیت کرد که در تشـییع جنازه ی وی ابوبکر و عمر شـرکت نکنند و وی در شب دفن شود ؟

آری ،

حمله ی دستگاه خلافت به بیت علی و فاطمه [علیهماالسلام] از مسلّمات تاریخ است .

سؤال مهم :

چرا اهل سـنت حمله ی دسـتگاه خلافت به بیت حضـرت علی و فاطمه علیهماالسـلام و شهادت صدیقه ی کبری علیهاالسلام را انکار می کنند ؟

جـواب : زیرا این هجـوم و شـهادت حضـرت فـاطمه علیهاالسـلام لکه ی ننـگ بزرگی بر دسـتگاه خلافـت به شـمار می رود و دودمان آنان را بر باد می دهد و از آنجا که آنان نمی خواهند خلفای خویش را زیر سؤال ببرند ، لذا این واقعه ی مسلم را

۱- صحیح بخاری ، حدیث شماره ۳۹۱۳ .

انکار می کنند .

همه ی عالمیان این را هم بدانند :

اگر آن ظالمان به خانه ی وحی حمله نمی کردند و احترام صدیقه ی کبری علیهاالسلام را حفظ می نمودند ؛ هرگز آن کافران جرأت نمی کردند در سرزمین کربلا سر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را از تن جدا کنند !

در جنگ جمل فرماندهی جناح چپ سپاه امیرمؤمنان علیه السلام به عهده ی امام حسین علیه السلام بود و در جنگ صفین ، چه از راه سخنرانی های پرشور و تشویق یاران امام علی علیه السلام جهت شرکت در جنگ ، و چه از رهگذر پیکار با قاسطین ، نقش فعال داشت ، در جریان حکمیّت نیز یکی از شهود این ماجرا از طرف علی علیه السلام بود .(۱)

امیرمؤمنان علیه السلام - در پی جانفشانی های امام حسن و امام حسین علیهماالسلام - در جنگ صفین از یاران خود خواست که حسن و حسین علیهماالسلام را از ادامه ی جنگ با دشمن بازدارند تا نسل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با کشته شدن این دو شخصیت از بین نرود .(۲)

ابن حجر عسقلانی در « الإصابه فی تمییز الصّحابه » ص ۳۳۳ می نویسد :

در زمان خلافت عمر بن خطاب ، روزی حسین علیه السلام وارد مسجد شد و دید عمر بر فراز منبر نشسته است ، با دیدن این صحنه بالای منبر رفت و به عمر گفت : از منبر پدرم پائین بیا و بالای منبر پدرت برو !

عمر که خود را باخته بود ، گفت : پدرم منبر نداشت ! آن گاه او را در کنار خود نشانید و پس از آن که از منبر پائین آمد ، او را به منزل خود برد و پرسید : این سخن را چه کسی به تو یاد داده است ؟ حضرت علیه السلام پاسخ داد : هیچ کس !

۱- تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ص ۱۶۴ ؛ وقعه صفین ، نصر بن مزاحم ، ص ۱۱۴ و ۲۴۹ و ۵۰۷ و ۵۳۰ .
۲- شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید معتزلی ، ج ۱۱ ، ص ۲۵ .

در روایات متعدد از کتب شیعه و سنی آمده که پس از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام در عالم حوادثی به وقوع پیوست که تا آن موقع بی سابقه بود . حوادثی از این قبیل :

- لرزیدن زمین به سختی

- تاریک شدن شرق و غرب عالم

- سرخ شدن آسمان

- بارش خون از آسمان

- غبار شدید توأم با تاریکی

- گرفتگی خورشید تا چهل روز

- متلاطم شدن دریاها

- فرو ریختن کوه ها

- ظاهر شدن ستارگان در نیمه ی روز

- ظاهر شدن خون در زیر سنگ ها و ...

در متن این فصل ، مضمون روایات شیعه را در این باره از کتاب کامل الزیارات نقل نمودیم ؛ اکنون از برخی از منابع و کتب اهل سنت نیز این وقایع را ذکر می کنیم :

محب الدین طبری در « ذخائر العقبی » ص ۱۵۰ ، از امّ سلمه نقل می کند :

لمّا قتل الحسین [علیه السلام] ناحت علیه الجنّ و مطرنا دما .

زمانی که حسین علیه السلام کشته شد ، طایفه ی جن بر او نوحه سرائی کردند و از آسمان خون بارید .

بیهقی در سننش ، ج ۳ ، ص ۳۲۷ نقل می کند :

لمّا قتل الحسين بن علی [علیهما السلام] کسف الشمس کسفه بدت الکواکب نصف النهار حتی ظننّا أنها هی [القیامه] .

زمانی که حسین بن علی [علیهما السلام] به قتل رسید ، خورشید به شدت گرفت و ستارگان در وسط روز آشکار شدند تا آن جا که مردم پنداشتند قیامت شده است .

ابن حجر عسقلانی در « الصواعق المحرقه » ص ۱۱۶ می نویسد :

... و انکسفت الشمس حتی بدت الکواکب نصف النهار و ظنّ الناس أن القیامه قد قامت .

آن گاه که حسین علیه السلام کشته شد خورشید تیره گشت و ستارگان در وسط روز آشکار شدند و مردم گمان کردند که قیامت بر پا شده است .

در « ذخائر العقبی » ، ص ۱۴۵ نقل شده :

لما قتل الحسین علیه السلام مطرنا مطرا کالدّم علی البیوت و الجدر .

زمانی که حسین علیه السلام کشته شد ، باران بارید مثل خون بر سقف منازل و دیوارها .

ابن جریر در تفسیرش نقل می کند :

لمّا قتل الحسین علیه السلام بکت السماء علیه و بکاؤها حمرتها .

زمانی که حسین علیه السلام به قتل رسید ، آسمان بر او گریست و گریستن آسمان سرخ شدن آن بود .

سیوطی در « الدر المنثور » در تفسیر قول خداوند در سوره ی دخان (فما بکت علیهم السماء و الارض) نقل می کند :

ما بکت السماء منذ کانت الدنیا إلّا علی اثنین ، (إلی أن قال) و تدری ما بکاء السماء ؟ قال : لا ، قال : تحمر و تصیر ورده کالدهان ، إنّ یحیی بن زکریا لمّا قتل احمرت السماء و قطرت دما و إنّ حسین بن علی [علیهما السلام] یوم قتل احمرت السماء .

آسمان فقط بر دو تن گریست ، و گریستن آن سرخ شدن و دگرگون شدن آسمان مانند روغن گداخته است . زمانی که یحیی بن زکریا به قتل رسید آسمان سرخ شد و خون بارید و آن گاه که حسین [علیه السلام] کشته شد نیز آسمان سرخ شد .

محب الدین طبری در « ذخائر العقبی » ص ۱۴۵ نقل می کند :

لمّا قتل الحسین [علیه السلام] لم یرفع أو لم یقلع حجر بالشام إلا ع-ن دم .

زمانی که حسین [علیه السلام] به قتل رسید ، هیچ سنگی در شام از زمین بلند نمی شد مگر آن که زیر آن سنگ خون بود .

هیثمی در « الصواعق المحرقه » ص ۱۱۶ می نویسد :

و نقل ابن الجوزی عن ابن سیرین إنّ الدنیا اظلمت ثلاثه أیام ثمّ ظهرت الحمره فی السماء (إلی أن قال) و أخرج الثعلبی إنّ السماء بکت و بکاؤها حمرتها ، قال : و قال غیره : احمرت آفاق السماء سته أشهر بعد قتله ثم لا زالت الحمره تری بعد ذلک ، قال : و إنّ ابن سیرین قال : أخبرنا إنّ الحمره التی مع الشفق لم تکن قبل قتل الحسین علیه السلام قال : و ذکر ابن سعید إنّ هذا الحمره لم تر فی السماء قبل قتله ، قال : قال ابن الجوزی و حکمته أنّ غضبنا یؤثر حمره الوجه و الحقّ منزّه عن الجسمیّه فأظهر تأثیر غضبه علی من قتل الحسین علیه السلام بحمره الأفق إظهارا لعظم الجنایه .

مضمون ترجمه روایت :

با قتل حسین علیه السلام دنیا سه روز در سیاهی فرو رفت ، پس از آن سرخی در آسمان آشکار شد . آسمان گریست و گریستن آسمان سرخ شدن آن بود . تا شش ماه بعد از قتل حسین علیه السلام آفاق آسمان سرخ بود . همانا سرخی شفق (هنگام غروب) قبل از قتل حسین علیه السلام در آسمان نبود و با قتل ایشان این سرخی هنگام غروب آفتاب در آسمان پدید آمد و هنوز باقی است ؛ زیرا خداوند متعال در قتل حسین علیه السلام غضبناک شد و از آنجا که غضب با سرخی چهره آشکار می شود و خداوند پاک و منزّه می باشد از جسمانیت ؛ بنابراین غضب خویش را با سرخ نمودن آفاق آسمان آشکار نمود به خاطر عظیم بودن جنایت قتل حسین علیه السلام .

نکته :

اهل سنت امامت مولانا حضرت حسین علیه السلام را قبول ندارند و وی را حجت و امام سوم عالمیان نمی دانند ؛ لیکن روایات فوق را در کتب خویش آورده اند .

سزاوار است آنان از خویش سؤال کننـد : به چه دلیل با شـهادت حسـین علیه السـلام چنین دگرگونی های عظیمی در آسـمان آشکار شد ؟

آیا اگر حسین علیه السلام یک انسان معمولی و غیر معصوم بود این حوادث آسمانی و زمینی به وقوع می پیوست ؟ !

این گونه روایات - که در کتب اهل سـنت فراوان است - به صـراحت دلالت بر این معنا دارد که حضـرت حسـین علیه السـلام حجت خدا و برگزیده ی وی و امام عالمیان است که با شهادتش این گونه دگرگونی در آسمان و زمین ایجاد شد .

فصل چهارم : زیارت بارگاه حسین علیه السلام و حماسه ی وی

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

سلام خدا بر تو باد ای امام و حجت خدا ، ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، ای شفیع روز جزا ! نام مبارک تو همیشه در قلب های مشتاقانت ، چشمه های جوشان معرفت و عشق را جاری می سازد و ذکر شدائد و مصائبت ، همواره چشم های محبّان شما خاندان طهارت علیهم السلام را غرق اشک ماتم می گرداند و بیان حماسه ی جاویدت خون آتشین را در رگ های آزادگان جهان فوران می سازد .

وجود مقدّست ؛ سراسر خیر و برکت برای عالمیان بود و هست و خواهد بود .

آری ،

تو قبل از تولّدت ؛ در عالم نور بودی و سبب نورانیت آسمان و ملکوت و نزول برکات در آن ، و آنگاه که خداوند تو را به عرصه ی دنیا آورد نیز برکات وجودی تو زمین و آسمان ها را در بر گرفت .

.Your browser does not support the audio tag

غلو نمی کنم و نمی گویم که تو خدائی ! تو خدا نیستی ! بلکه مخلوق وی و بنده ی وارسته ی وی و امام و حجت او بر عالمیان هستی .

آری ،

تو مخلوق خدا هستی ، لیکن آن مخلوقی که عالی ترین مقامات را در عالم خداوند متعال به وی عنایت فرموده است .

اکنون بارگاه مقدّست قطعه ای از بهشت است ؛ بلکه سراسر بهشت است بر این کره ی خاکی که محل نزول ملائکه و ارواح اولیای خداست .

آری ،

ملائکه آسمان ها و ارواح انبیاء و اولیا همواره برای زیارت قبر مطهّرت و تبرک جستن به خاک مقدّس کربلایت ، با درود و

تحیّت نازل می شوند و بهره ها می برند و سپس به آسمان ها و برزخشان رجوع می نمایند .

ص: ۱۳۵

آری ،

ملائکه ی خدا بر قبر مطهّرت گروه گروه با چشمانی اشکبار نازل می شوند و پرها و بال های خو را بر آستانه ی مقدّس بارگاهت می کشند و تبرک می گیرند .

.Your browser does not support the audio tag

و اما زائران قبر مطهّرت - که با شوق از سراسر زمین برای بوسه زدن به خاک کربلایت مشرّف می شوند - عالی ترین ثواب ها و اجرها را خداوند متعال به ایشان عنایت می فرماید .

آن چنان جایگاهت در پیشگاه رب العالمین والا و محترم است که زیارت قبر مطهّرت یکی از برترین عبادت هاست .

در زیارت قبر مطهّرت خواص همه ی عبادات واجب ، مستحب ، عبادت های قولی و فعلی ، بدنی و قلبی در آن جمع است ؛ هرچند که تکلیف به واجبات از انسان ساقط نمی شود .

طبق روایات وارده، هفتاد هزار ملائکه دائم در کنار قبر مطهّرت نماز می خوانند و ثواب آن نمازها را به زائران قبرت هدیه می نمایند ؛ و همچنین فرزندانت علیهم السلام فرموده اند :

زیارت قبر مطهّرت ، ثواب چندین حج و عمره را دارد .

.Your browser does not support the audio tag

زیارت قبر مطهّرت ، ثواب هزار زکات مقبول درگاه خداوند را دارد .

زیارت قبر مطهّرت ، ثواب هزار صدقه مقبول را دارد .

زیارت قبر مطهّرت ، ثواب هزار روزه دار را دارد .

زیارت قبر مطهّرت ، اجر هزار شهید از شهدای بدر را دارد .

زیارت قبر مطهّرت ، ثواب آزاد کردن هزار بنده در راه خدا را دارد .

و هزاران هزار اجر دیگر که خداوند متعال به کسانی عنایت می کند که تو را با معرفت زیارت کنند .

همچنین طبق روایات فراوان ، زائر قبر مطهّرت ، هرگاه جهت عزیمت به کربلا از منزل خارج می شود ، ششصد ملک در جهات شش گانه ، او را مشایعت می کنند .

.Your browser does not support the audio tag

زائر قبر مطهّرت هر قدمی که بر می دارد و پایش را روی هر چیزی که می گذارد ، آن شی ء برای او

ص: ۱۳۶

دعا می کند و در هر قدم هزار حسنه برای او نوشته می شود . زائر قبر مطهّرت ، آنگاه که آفتاب بر او بتابد ، گناهان او را ذوب می کند ، همان طور که آتش هیزم را می بلعد .

زائر قبر شریفت چون به کربلا نزدیک شود ، هزار صنف از ملائکه به استقبال او می آیند که از این بین ، چهار هزار آنان فرشتگانی هستند که در روز عاشورا برای یاری تو آمدند ، اما تو به آن ها اجازه ندادی و سختی ها را بر جان خریدی و به شهادت راضی شدی .

.Your browser does not support the audio tag

سپس آن چهار هزار مَلَک مأمور شدند که در مجاورت قبر تو بمانند و بر مظلومیت تو اشک بریزند و زائران قبر مطهّرت را دعا کنند .

و آنگاه که زائر قبر مطهّرت قصد عزیمت به وطن را دارد ، گروه های زیادی از ملائکه او را مشایعت می کنند و با او خداحافظی می نمایند و به او می گویند : ای ولیّ خدا تو آمرزیده شده ای ، تو از حزب اللّه و حزب رسول خدا هستی . به خدا سوگند هرگز آتش جهنم را به چشمت نمی بینی و آن هم تو را نمی بیند . سپس منادی ندا می دهد : خوشا به حالت ، پاک و پاکیزه شدی و بهشت گوارای تو باد !

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

این است بخشی از برکات زیارت قبر شریف تو که خداوند به حرمت تو ، به خاطر صبر عظیم تو و به پاس خون ارزشمند تو به زائران قبرت هدیه می دهد .

آری ،

خداوند بزرگ بزرگوار است و هدیه ی او نیز به زائران قبر مطهّرت بزرگ است .

چرا چنین نباشد !

تو که تمام بود و نبودت را برای خدا دادی ! تو که سخت ترین مصائب را برای احیای دین خدا بر جان خریدی !

تو که جوان هجده ساله و کودک شیرخواره ات را برای اکرام خدا روی زمین فدا نمودی !

اگر هزاران هزار بار دیگر هم به عرصه ی دنیا می آمدی ، باز هم تمام وجودت را در راه خدا اهدا می کردی !

ص: ۱۳۷

چرا خدا با تو چنین پاسخی ندهد ! که تو تمام تار و پودت را دادی تا دین خدا بماند و خداوند هرگز اجر مجاهدان راهش را ضایع نمی گرداند .

.Your browser does not support the audio tag

آری ، تو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودی ، تو فرزند شیر خدا بودی ، مادر تو همان صدیقه ی کبراست که جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره ی وی فرمود :

هر گاه فاطمه غضب کند ، خداوند غضبناک می شود .

به خدا قسم اکرام تو اکرام خداست !

دوباره کمی از تاریخ زندگانی ات می گویم :

زمانی که تنه ی شجره ی خبیثه - معاویه بن ابی سفیان (لعنت اللّه علیهما) - مُرد و فرزند ناپاکش را جانشین خود نمود مصیبت عالم اسلام با جانشینی یزید بیشتر شد .

یزید پس از مرگ پدرش به محض جلوس بر کرسی پادشاهی طیّ نامه ای به حاکم مدینه - ولید بن عتبه - دستور داد : حسین بن علی را احضار کن و از او برای خلافت من بیعت بگیر و اگر از بیعت خودداری کرد ، سر او را از بدن جدا کن و به دمشق برای من بفرست و از مردم مدینه نیز بیعت بگیر و اگر کسی نپذیرفت حکمی را که بیان کردم درباره ی آن ها اجرا کن .

آن لقمه حرام میمون باز ناپاکزاد ، در نامه ی کثیفش نوشت که از تو بیعت بگیرند و اگر بیعت نکردی سر مبارکت را جدا سازند ! !

.Your browser does not support the audio tag

آن ناپاکزاد که در کاخ های مجلل و در تعیّشات و تعفّنات بزرگ شده بود ، نمی دانست که تو فرزند شیر خدا و امام آزادگان جهانی و لحظه ای با تبهکاران کنار نمی آیی !

در اواخر عمر پـدر ملعونش ، آنگـاه که معـاویه از مردم برای یزیـد کافر بیعت می گرفت ، تو با تمام قامت و صـلابت در برابر معـاویه ایسـتادی و بیعت با یزیـد را نپـذیرفتی . معاویه نابکار با آن همه رذالت و پستی و خیانتش جرأت نکرد به فرزنـد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بگوید : اگر بیعت نکنی کشته می شوی ؛ اما یزید ناپاکزاد میمون باز

در همان ابتدای کارش این چنین تو را تهدید مرگ کرد !

.Your browser does not support the audio tag

نامه ی یزیـد به دست ولیـد حاکم مـدینه رسـید . ولیـد پریشان گردیـد و شـبانه به دنبال مروان بن حکم - که پیش از او حاکم مـدینه بود - فرسـتاد . مروان نزد ولیـد آمـد . ولیـد او را در جریان نامه ی یزیـد قرار داد و از او پرسـید : با حسـین علیه السـلام چگونه برخورد کند ؟

مروان خبیث - که جدّت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وسـلم او و پدرش را لعنت کرده بود - گفت : هم اکنون حسـین را احضار کن و از او برای یزید بیعت بگیر و اگر خودداری کرد سر از بدنش جدا کن قبل از آن که از مرگ معاویه آگاه شود ؛ زیرا او و برخی دیگر اگر از مرگ معاویه اطلاع پیدا کنند ، مردم را به مخالفت با یزید ترغیب می نمایند .

تو بـا چنـد نفر در مسـجد نشسـته بودی که پیک ولیـد آمـد و پیام را ابلاغ کرد ، تو به آن پیک گفتی : تو برو ، نزد او خواهیم آمد .

.Your browser does not support the audio tag

برخی به تو گفتند : چرا ولید در این نیمه ی شب تو را احضار کرده است ؟

تو فرمودی : معاویه رهسپار دیار عدم شده است و او ما را برای گرفتن بیعت فرا خوانده است .

سپس فرمودی : من هم اکنون جوانـان خانـدان خویش را فرا می خوانم و با آن ها به طرف دارالاماره خواهیم رفت و آن ها را بر درب قصر می نشانم و خود به تنهایی داخل قصر خواهم شد . عبداللّه بن زبیر گفت : من بر جان شما بیمناکم .

تو فرمودی : من در خود قدرت سرپیچی از بیعت با یزید را می بینم .

سپس تو بـا یـاران وفـادار و برادرت قمر بنی هاشم علیه السـلام و آشـنایان جان بر کف به طرف دارالاماره حرکت کردی و به آنان فرمودی :

داخل می شوم و هنگامی که شما را فرا خواندم یا صدای فریاد مرا شنیدید وارد دارالاماره شوید .

تو به تنهایی وارد دارالاماره شدی و ولید را دیدی که در کنار او مروان بن حکم نشسته بود .

تو با صدای رسایت به آن دو فرمودی : چه می خواهید ؟

ص: ۱۳۹

.Your browser does not support the audio tag

ولید بی درنگ نامه ی یزید را برای تو قرائت کرد و تو بلافاصله با همان صدای رسایت به او فرمودی : من هرگز با یزید بیعت نخواهم کرد .

مروان به تو گفت : با امیرالمؤمنین بیعت کن !

و تو باز با صدای رسایت به آن نابکار فرمودی :

وای بر تو که سخن به گزاف گفتی ، چه کسی یزید را بر مؤمنین امیر کرده است ؟ !

مروان – که از برخورد تو خشمگین شده بود – برخاست و در حالی که قبضه ی شمشیر را در دست می فشرد با صدای بلند به ولید گفت :

فرمان ده تا مأموران حکومتی سر از بدن او جدا کنند پیش از آن که از خانه بیرون رود و من خون او را به گردن می گیرم !

در این هنگام برادرت عباس علیه السلام و هجده نفر از یاران جان بر کفت – که فریاد مروان را شنیده بودند – با شمشیرهای برهنه به قصر حکومتی حمله کردند و در حالی که اطراف تو را گرفته بودند تو را از دارالاماره خارج ساختند .

.Your browser does not support the audio tag

بعد از خروج تو از مقر حکومتی ، مروان رو به ولید کرد و گفت : تو حرف مرا نپذیرفتی ، به خدا قسم دیگر هرگز بر حسین دست پیدا نخواهی کرد .

ولید گفت : پیشنهاد تو برای من تباهی دینم را در پی داشت ، به خدا سوگند دوست ندارم همه ی عالم از آن من باشد و من قاتل حسین باشم ، به خدا پناه می برم از این که دستم به خون او آغشته شود به جرم این که او از بیعت با یزید خودداری می کند .

فردای آن روز ، مروان تو را در بین راه دید و به تو گفت : ای حسین ! من تو را نصیحت می کنم ، بیا با امیرمؤمنان یزید بیعت کن که این کار به سود شماست ! تو با ناراحتی کلمه ی استرجاع « إنا للّه و إنا الیه راجعون » را بر زبان جاری نمودی و به آن نابکار فرمودی : اسلام را وداع باید گفت اگر امت گرفتار امیری چون یزید گردد ، وای بر تو ای مروان مرا به بیعت یزید

فرمان می دهی در حالی که او مردی فاسق است ، من تو را بر این گفتار ملامت نمی کنم ؛ زیرا تو همان کسی هستی که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تو را هنگامی که در صُلب پدرت - حکم بن العاص - بودی لعنت کرد .

.Your browser does not support the audio tag

ص: ۱۴۰

سپس به او فرمودی :

دور شو ای دشمن خدا ، ما اهل بیت رسول خدا هستیم و حق با ما و در میان ماست و زبان ما جز به حق سخن نمی گوید ، من خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود :

خلافت بر فرزندان ابوسفیان و فرزندزادگان و بردگان آن ها حرام است و فرمود : اگر معاویه را بر فراز منبر من دیدید بی درنگ شکم او را پاره کنید . به خدا سوگند که مردم مدینه او را بر فراز منبر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دیدند ، ولی به آنچه مأمور شده بودند عمل نکردند.

مروان با خشم بر تو فریاد زد : هرگز تو را رها نکنم مگر این که با یزید بیعت کنی ! شما فرزندان علی کینه ی آل ابی سفیان را در سینه دارید و جای دارد که با آن ها دشمن باشید و آن ها با شما دشمنی ورزند .

تو در جواب آن نابکار فرمودی :

دور شو ای پلید ! که ما از اهل بیت طهارتیم و خداوند درباره ی ما به پیامبرش وحی فرموده :

.Your browser does not support the audio tag

« إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّه ُلِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا »(۱)

ای پسر زرقاء ! به خاطر آنچه که از رسول خدا ناخشنودی تو را بشارت می دهم به عذاب دردناک الهی روزی که نزد خدا خواهی رفت و جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره ی من و یزید از تو پرسش خواهد کرد .

بعد از این بیانت دیگر در مروان قدرت سخن گفتن باقی نماند و رفت .

تو دیگر مدینه را جای امنی برای خود و خانواده ات نمی دیدی ، بنابراین تصمیم گرفتی که زادگاهت را ترک کنی و عازم مکه شوی .

تو شب هنگام کنار قبر مطهّر جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رفتی تا با او وداع کنی . همین که کنار مزار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسیدی ، مشاهده کردی که نوری از قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیرون آمد و بعد

به جای خود بر گشت .

۱- سوره ی احزاب ، آیه ی ۳۳ .

ص: ۱۴۱

.Your browser does not support the audio tag

شب بعد نیز به حرم جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمدی و به نماز ایستادی و در سجده لحظه ای به خواب رفتی و خود را در آغوش جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دیدی که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم میان چشم های تو را می بوسد و می فرماید :

پدرم فدای تو باد ، تو را می بینم که در خون خود آغشته می شوی در میان مردمی که امید به شفاعت من دارند ، ولی برای آنان بهره ای از شفاعت من نخواهد بود . ای فرزندم !تو به زودی نزد پدر و مادر و برادرت خواهی آمد و آن ها مشتاق دیدار تواند .

سپس در همان حالت رؤیا به تو فرمود :

و إنّ لَکَ فی الجَنّهِ درجاتٍ لاتَنالُها إلاّ بالشّهادهِ .

خدا برای تو در بهشت مقام و منزلتی معین کرده است که جز با شهادت به آن مقام نخواهی رسید .

.Your browser does not support the audio tag

در این هنگام تو از خواب بیدار شدی در حالی که به شدت می گریستی و چون به خانه بازگشتی خواب خود را برای خانواده ی عزیزت بیان فرمودی .

تو سپس در تاریکی شب برای وداع با مادرت به سراغ قبر او رفتی و در برابر تربت پاکش ایستادی و آن همه بزرگواری و فداکاری و عواطف مادرت زهرا علیهاالسلام را به خاطر آوردی ، سپس در حالی که قطرات اشک بر صورت مبارکت جاری بود برای آخرین بار با مادر وداع کردی و به سراغ مزار برادرت امام حسن مجتبی علیه السلام رفتی وتربت پاکش را در آغوش گرفتی و با قلبی مالامال از اندوه به خانه بازگشتی و به آنان فرمودی که آماده ی حرکت شوند .

ص: ۱۴۲

.Your browser does not support the audio tag

برادرت محمّد حنفیه با نگرانی به نزد تو آمد و تو را از این سفر برحذر می داشت و تو به وی فرمودی :

ای برادر ! تو نصیحت ملاطفت آمیز خود را از من دریغ نداشتی ؛ اما ای برادر ! حتی اگر در دنیا پناهگاهی نداشته باشم هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد .

هنگامی که زنان بنی هاشم از عزیمت تو به مکه آگاه شدند برای نوحه سرایی اجتماع نمودند ؛ تو نزد آنان رفتی و آنان را امر به سکوت کردی و فرمودی :

شما را به خدا سوگند که در این شرایط لب به نوحه و زاری باز نکنید که نافرمانی خدا و پیامبرش را در پی دارد و من از تصمیم خود منصرف نخواهم شد .

آنان به تو گفتند : چگونه گریه نکنیم و فریاد نزنیم در حالی که امروز در نظر ما همانند روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رحلت کرده بود و لحظاتی را تداعی می کند که علی و فاطمه و حسن علیهم السلام ما را تنها گذاردند ، ای محبوب پاکان عالم ! خدا ما را به فدای تو گرداند !

.Your browser does not support the audio tag

تو باز آنان را به صبر و شکیبایی امر کردی و به آنان فرمودی :

این تقدیر خداست و محققا به وقوع خواهد پیوست .

امّ سلمه – همسر ارجمند پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم – به نزد تو آمد و گفت : ای فرزندم ! با رفتن خود به سوی عراق مرا اندوهگین مساز ، بدرستی که از جدّت رسول خدا

ص: ۱۴۳

شنیدم که می گفت :

یُقتَلُ وَلَدی الحسین علیه السلام بِأَرضِ العراق فی أرضٍ یُقالُ لَها کربلاء .

فرزندم حسین را در عراق و زمینی که آن را کربلا می نامند ، خواهند کشت .

تو به وی فرمودی :

ای مادر !به خدا سوگند من از سرانجام این کار به نیکی آگاهم و می دانم در چه روزی و در کجا کشته می شوم و می دانم چه کسانی از اهل بیت و شیعیانم با من کشته خواهند شد .

سپس با دست مبارک خود به طرف کربلا اشاره کردی .

امّ سلمه بی تابی اش دو چندان شد و با گریه و زاری تو را به خدای بزرگ سپرد .

.Your browser does not support the audio tag

تو قبل از حرکتت به مکه ، مکتوبی را به عنوان وصیت مرقوم داشتی که در آن مکتوب هدف والای قیام خود را بیان فرمودی که تا ابد برای آزادگان جهان درس باشد .

آری ،

تو در این مکتوب ارزشمندت – که اهداف قیام بشر سازت را مشخص کرده ای – به برادرت محمّد بن حنفیه نوشتی :

.Your browser does not support the audio tag

این چیزی است که حسین بن علی به برادرش محمّد بن حنفیه وصیت نموده است :

بدرستی که حسین گواهی می دهد بر وحدانیت خدا و این که او شریک ندارد و محمّد صلی الله علیه و آله وسلم بنده و رسول اوست و حق را از جانب خدا آورده است و بدرستی که بهشت و دوزخ حق است و روز قیامت خواهد آمد و شکی در آن نیست و خدای متعال مردگان را زنده خواهد کرد .

ص: ۱۴۴

اما بعد ، قیام و خروج من بر یزید برای ایجاد فتنه و فساد و یا برای سرگرمی و خود نمائی نیست ؛ بلکه خروج من برای اصلاح امور امت جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است . من اراده کرده ام که امر به معروف و نهی از منکر نموده و از سیره ی جدم و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام پیروی کنم ، اگر کسی دعوت به حق را پذیرفت ، پس خداوند سزاوارتر به قبول آن است و اگر کسی آن را نپذیرفت ، من صبر خواهم کرد تا خدای متعال میان من و این جماعت داوری کند و او بهترین حکم کنندگان است . و این وصیت من است و نیست توفیقی مگر از جانب خدا ، بر او توکل می کنم و به سوی او انابه خواهم کرد .

.Your browser does not support the audio tag

سپس نامه را پیچیدی و آن را مهر نمودی و به برادرت محمّد حنفیه دادی .

آری ،

تو در این وصیت گرانبار و ارزشمندت ، به همه ی عالمیان برای همیشه بیان فرمودی که هدفی جز رضای خدا و احیای سنت ها و ارزش های الهی نداری ، تو برای حکومت کردن و ریاست طلبی قیام نکردی هرچند حکومت و خلافت حق خدائی تو بود که دیگران آن را ظالمانه غصب نموده بودند .

تو در حالی که می دانستی کشته می شوی بپا خاستی و در برابر طاغوتیان ایستادی ؛ زیرا می دانستی که رسوا نمودن دستگاه

حاکم و احیای سنت ها و ارزش های الهی فقط با ریخته شدن خون مبارکت امکان پذیر است .

آری ،

وضعیت جامعه به چنان وخامتی رسیده بود که فقط اسمی از اسلام و قرآن باقی مانده بود و دین خدا در لبه ی پرتگاه نابودی قرار داشت .

.Your browser does not support the audio tag

و تو فرزند شیر خدا جان خود را به جانان نثار کردی تا دین خدا باقی بماند و کافران تا ابد رسوا شوند .

مردمان برای برخورداری از دو روز زندگانی پست دنیا چشم هایشان را بر روی جنایت امویان بستند و بی تفاوت و خاموش شدند ؛ اما تو با صدای بلند فریاد زدی :

ص: ۱۴۵

اگر با کشته شدن من دین جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باقی می ماند ، پس ای شمشیرهای برّان زودتر مرا دریابید !

هرچند کافران خون پاک تو و فرزندانت را بر سرزمین مقدّس کربلا ریختند ؛ لیکن تو پیروزمند آن میدان بودی و آن کافران شکست خورده ی ذلیل ! و کربلا آستانه ی خدا و محل پرواز به سوی ابدیت و قبله گاه قلوب تمام عارفان حقیقی تا ابد است .

.Your browser does not support the audio tag

کربلا جایگاه عروج است ، کربلا پایگاه معرفت است ، کربلا تمام عالم است ، کربلا قلب تپنده ی رسول خاتم صلی الله علیه و آله وسلم است .

مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نفرمود : حسین از من است و من از حسین ؟ و مگر جز این است که پاره ای از وجود نازنین رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در این سرزمین مقدّس دفن است ؟

آری ،

کربلا قلب تپنده ی رسول خاتم صلی الله علیه و آله وسلم است .

کربلا محل تبرّک جستن ملائکه و ارواح اولیای خداست .

فرزندت صادق علیه السلام فرمود :

مرقد حسین علیه السلام باغی از باغ های بهشت است و از آن جا فرشتگان به آسمان عروج می کنند و هیچ فرشته ی مقرّبی و نبیّ مرسلی نیست مگر آن که از خدا طلب زیارت آن را می کند ؛ لذا فوجی از آسمان به زمین آمده تا زیارت کرده و فوجی پس از زیارت از زمین به آسمان می روند .

.Your browser does not support the audio tag

و در سخن دیگری فرزندت امام صادق علیه السلام فرمود :

هیچ فرشته ای در آسمان ها نیست مگر آن که از خداوند عزوجل درخواست دارد که حق تعالی به او اذن دهد که قبر حضرت حسین علیه السلام را زیارت کند ؛ لذا فوجی از آسمان به زیر آمده و به زیارت حضرتش رفته و فوجی از زیارت

ص: ۱۴۶

برگشته و به آسمان عروج می کنند .

آنچنان برکات زیارت قبر مطهّر عظیم است که امامان علیهم السلام به شیعیانشان فرموده اند که هیچ گاه و در هیچ شرایطی زیارت آن قبر مطهّر ترک نشود ، فرزندت امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش فرمودند :

ای معاویه بن وهب ! به خاطر ترس و خوف (چون کشته شدن در این مسیر) زیارت امام حسین علیه السلام را ترک مکن ؛ زیرا کسی که آن را ترک کند [در روز قیامت [بسیار حسرت می خورد .

.Your browser does not support the audio tag

آیا دوست داری که خدا تو را در زمره ی کسانی ببیند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم و علی و فاطمه و ائمه علیهم السلام در حقشان دعا فرموده اند ؟ !

آیا دوست داری از کسانی باشی که به واسطه ی آمرزش لغزش های گذشته طومار اعمالت تغییر یابد و گناهان هفتاد سال از تو آمرزیده شود ؟ !

آیا دوست داری از کسانی باشی که از دنیا رفته بدون این که گناه قابل مؤاخذه داشته باشد ؟ !

آیا دوست داری از کسانی باشی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با آن ها مصافحه می فرمایند ؟

پس در هر شرایطی به زیارت آن قبر شریف مشرف شو .

آری ،

این است برکات زیارت قبر مطهّر تو که عالم را فرا گرفته است .

و در طول تاریخ شیعیان دلباخته ات از جای جای زمین با تمام دشواری ها و مشکلات ، خطرات را بر جان می خریدند و به زیارت قبر مطهّرت مشرف می شدند و بسیاری از این عاشقان در این راه به دست یزیدیان زمان جان می دادند .

و در این زمان که یزیدیان دوران ؛ با تفکرات باطلشان - که زیارت قبر مطهّرت را

ص: ۱۴۷

شرک می دانند - هرچند در این ده سال اخیر ده ها هزار نفر از زائران قبر مطهّرت را ناجوانمردانه با بمب گذاری ها و عملیات انتحاری به شهادت رسانده اند ؛ لیکن ذره ای از توجه شیعیان عاشقت به قبر مطهّرت کاسته نشد و همواره میلیون ها نفر از آنان با تمام خطرات به زیارت قبر مطهّرت مشرف می شوند .

آری ،

.Your browser does not support the audio tag

آن باطل کیشان که می گویند :

حسین مرده است و زیارت قبر وی شرک است !

خودشان در گور جهالت مرده اند و تو شهید جاویدی و شهدا همواره زنده اند و بر آدمیان نور می افشانند .

و ما فریاد می زنیم :

فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم زنده است ، حسین علیه السلام نور جاوید است ، حسین علیه السلام سبب حیات قلب های آدمیان است .

و آنان که دامن شیطان را گرفتند زیارت قبر تو را شرک می دانند ؛ زیرا قلب های آنان با قلب های آل ابو سفیان پیوند خورده است .

یزیدیان تو را کشتند تا به خیال باطلشان نور تو را خاموش کنند ؛ لیکن خود خاموش شدند و تو چونان هزاران هزار خورشید فروزان در آسمان دل ها درخشیدی و تا ابد خواهی درخشید .

.Your browser does not support the audio tag

و این یزیدیان زمان نیز می خواهند با کشتن زائران تو و شیعیان تو یادت را خاموش کنند ؛ اما نابکاران نمی دانند که نور خدا پاینده است و خود خاموش می شوند و انتقام الهی به زودی دامان آن ها را خواهد گرفت ، همان گونه که دامان هم کیشانشان را در اعصار گذشته نیز گرفت و در جهنم سرنگونشان ساخت .

در این جا باز هم می خواهم از عاشورایت بگویم ، همان مصیبت بزرگ که چشم های عاشقانت را پر خون و قلب های آنان را پر گداز می کند .

در عاشورا برادرت حسن علیه السلام نبود ، اما یادگاران ایشان و فرزندان دلبندش ، قاسم و

ص: ۱۴۸

عبداللّه بودند و از طرف پدرشان امام حسن مجتبی علیه السلام قربانی تو شدند .

.Your browser does not support the audio tag

تو در شب عاشورا به همه ی اصحاب با وفایت فرمودی که فردا همگی کشته خواهید شد . قاسم پیش تو آمد و گفت : عمو جان ! من هم کشته خواهم شد ! تو او را به سینه چسباندی و فرمودی : ای یادگار برادرم ! مرگ در نظر تو چگونه است ؟ آن نوجوان سیزده ساله با معرفت به تو پاسخ داد : أحْلی مِنَ العَسَل : از عسل شیرین تر است .

در ظهر روز عاشورا پس از شهادت علی اکبر علیه السلام قاسم نزد تو آمد و اظهار آمادگی برای رفتن به میدان کرد . تو قاسم را در آغوش گرفتی و به شدت گریستی و قاسم نیز در آغوش تو سخت گریست .

تو در مصیبت جوان دلبندت علی اکبر علیه السلام صبر نمودی ؛ لیکن مصیبت قاسم برای تو سخت تر بود ؛ زیرا او امانت و یادگار برادر مظلومت حسن علیه السلام بود .

.Your browser does not support the audio tag

به او اجازه ندادی و او را از رفتن به میدان منع نمودی .

قاسم خودش را روی دست و پای تو انداخت و آن ها را بوسید و در حالی که به شدت می گریست اصرار می کرد که او هم مانند علی اکبرت به میدان برود .

عاقبت با اصرار فراوان قاسم ، به یتیم برادرت اجازه ی میدان دادی . قاسم در حالی که رجز می خواند به میدان رفت .

یکی از افراد لشکر دشمن روایت می کند :

دیدم پسری از لشکر امام حسین علیه السلام قدم به میدان نهاد که صورتش مانند ماه می درخشید و پیراهن بلندی در بر و نعلینی به پا داشت .

قاسم به سپاه دشمن زد و چند نفر از آن کافران را به خاک و خون کشید . عمر بن سعد أزُدی گفت : چنان بر این پسر حمله کنم که او را نقش بر خاک سازم . ناگاه همین ظالم شمشیری بر فرق نازنین فرزند برادرت فرود آورد که قاسم با فرقی شکافته

و با صورت روی زمین آمد و صدا زد : ای عمو جان مرا دریاب !

.Your browser does not support the audio tag

همین که صدای یتیم امام حسن علیه السلام به گوش تو رسید ، عقاب گونه صفوف لشکر

ص: ۱۴۹

دشمن را از هم شکافتی و بر بالین غرق در خون او رسیدی و قاتل او را با ضربتی به هلاکت رساندی .

آنگاه سر شکافته شده ی وی را به دامان گرفتی و با اشک به فرزند برادرت فرمودی :

ای قاسم ! برای عمویت سخت است او را بخوانی ولی نتواند جواب گوید و اگر بیاید نتواند برای تو کاری بکند و اگر کاری بکند نتیجه ای نداشته باشد .

.Your browser does not support the audio tag

قاسم در حالی که پاهایش را روی زمین می کشید سخنی نگفت و در آغوش تو جان داد ! تو در حالی که به شدت می گریستی بدن غرقه به خون قاسم را از خاک برداشتی و در حالی که به سینه ی خود چسبانیدی و پاهای قاسم روی زمین کشیده می شد به خیمه آوردی و در کنار بدن پاره پاره ی جوانت علی اکبر گذاشتی و فریاد زدی :

ای پسر عموهایم و ای بستگانم و ای یاران باوفایم ! صبر و شکیبایی را از دست ندهید ، به خدا قسم بعد از امروز دیگر ناگواری نخواهید دید .

آری ،

تو جام های پی در پی مصائب را سر کشیدی و ذره ای تن به ذلّت ندادی تا به بشر درس آزادگی و سرافرازی بیاموزی .

سلام خدا بر تو باد یا حسین !

ص: ۱۵۰

توضیحات فصل چهارم : لعن مروان بن حکم در صلب پدرش توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله با استنادات اهل سنّت ، معاویه بر منبر پیامبر صلی الله علیه و آله و دستور قتل وی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله ، آگاهی امام حسین علیه السلام از جزئیات شهادتش در کربلا ، برکات فراوان زیارت قبر مطهّر امام حسین علیه السلام در روایات معصومین علیهم السلام و مباحث متعدد دیگر

قابل توجه خوانندگان ارجمند ، بیاناتی که در این فصل در رابطه با زیارت قبر مطهّر سیّد الشهدا علیه السلام و برکات و ثواب

آن آمده ، جملگی بر گرفته از مضمون روایات معتبری است که در این دو کتاب ارزشمند شیعه آمده است :

کامل الزیارات ، ابن قولویه قمّی

المزار الکبیر ، محمّد بن جعفر بن مشهدی

این دو کتاب شریف به عنوان جامع ترین و کامل ترین منبع شیعی در رابطه با زیارت قبور مطهّر ائمه علیهم السلام – به ویژه امام حسین علیه السلام – می باشد .

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در رابطه با دختر گرامیشان حضرت صدیقه ی کبری علیهاالسلام فرمودند :

إنّ اللّه ـ لَیَغْضَبُ لِغَضَبِ فاطمهَ یَرضی لِرِضاها .

به یقین خداوند با خشم فاطمه به خشم می آید و با خشنودی او خشنود می شود .

حدیث فوق در منابع متعددی از اهل سنت آمده است ، از جمله :

مستدرک الصحیحین ، حاکم نیشابوری ، ج ۳ ، ص ۱۵۳

میزان الاعتدال ، ذهبی ، ج ۲ ، ص ۷۲

ذخائر العقبی ، محب طبری ، ص ۳۹

کنز العمال ، متقی هندی ، ج ۶ ، ص ۱۱۱

ص: ۱۵۱

اُسد الغابه ، ابن اثیر ، ج ۵ ، ص ۵۲۲

الإصابه ، ابن حجر ، ج ۸ ، ص ۱۵۹ و ...

در منابع شیعه نیز این حدیث فراوان آمده است .

مباحث تاریخی این فصل درباره ی ملاقات امام حسین علیه السلام با والی مدینه و مروان و مباحث پیرامون آن از این منابع نقل شده است :

تاریخ یعقوبی

کامل ابن اثیر

مناقب ابن شهر آشوب

حیاه الامام حسین علیه السلام ، باقر شریف القرشی

مقتل الحسین علیه السلام ، سید عبدالرزاق مقرّم

زمانی که مروان بن حکم به امام حسین علیه السلام گفت که با یزید بیعت کن و خود را محفوظ بدار ؛ امام حسین علیه السلام به او فرمود :

عَلی الاسلام السّلام إذ قد بُلِیَت الاُمّهُ بِراعٍ مثل یزید ، وَیحک یا مروانُ أتأمُرُنی بِبَیعه یزید و هو رجلٌ فاسقٌ .

باید با اسلام خداحافظی نمود اگر امت گرفتار امیری چون یزید گردد ، وای بر تو ای مروان ! مرا به بیعت با یزید فرمان می دهی در حالی که او مرد فاسقی است ؟!

در احادیث متعددی آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مروان بن حکم را آنگاه که در صلب پدر کافرش - حکم بن ابی العاص - بود ، به همراه پدرش لعنت نمود ، اکنون چند مورد از منابع اهل سنت می آوریم :

سیوطی در « الدرالمنثور » در ذیل سخن خداوند متعال در سوره ی مبارکه ی بنی اسرائیل « و ما جعلنا الرؤیا التی ... فی القرآن » از ابن ابی حاتم و ابن عمر نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در رؤیای خویش دید که مروان بن حکم بر منبر او قرار گرفته بود به صورت میمون و سپس از عایشه نقل می کند روزی به مروان گفت :

سمعت رسول اللّه [صلی اللّه علیه و آله و سلّم] یقول لأبیک و جدّک : إنّکم الشجره الملعونه .

شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به پدر و جدّت گفت : شما شجره ی ملعونه می باشید .

متّقی هندی در کتاب « کنزالعمال » ج ۶ ، ص ۹۰ نقل می کند که امام حسن علیه السلام روزی بر مروان غضب نمود و فرمود :

اهل بیت ملعونون ، فواللّه لقد لعنک اللّه علی لسان نبیّه [صلی اللّه علیه و آله و سلّم [و أنت فی صلب أبیک .

حاکم نیشابوری در کتاب « مستدرک الصحیحین » ج ۴ ، ص ۴۸۱ از عبداللّه بن زبیر نقل می کند :

إنّ رسول اللّه [صلی اللّه علیه و آله و سلّم] لعن الحکم و ولده .

رسول خدا ، حکم بن ابی العاص و فرزندش [که در صلب وی بود [را لعنت کرد .

در مستدرک الصحیحین ، ج ۴ ، ص ۴۸۱ از عمرو بن مرّه نقل نموده :

إنّ الحکم بن أبی العاص استأذن علی النبی [صلی اللّه علیه و آله و سلّم] فعرف النبی [صلی اللّه علیه و آله و سلّم] صوته و کلامه إئذنوا له علیه لعنه اللّه و علی من یخرج من صلبه ...ذو مکر و خدیعه ، یعطون فی الدنیا و ما لهم فی الآخره من خلاق .

حکم بن ابی العاص برای وارد شدن بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اجازه خواست . پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم صدای او را شناخت و فرمود : به او اجازه دهید ، لعنت خدا بر او و بر کسی که از صلب او خارج می شود ... که آنان اهل مکر و خدعه هستند ، در دنیا به آنان [مطاع ناچیز دنیا [داده می شود و لیکن در آخرت آنان را بهره ای نیست .

مضمون این روایات در منابع اهل سنت متعدد است .

اکثر اهل سنت معاویه را به عنوان صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و خلیفه ی بر حق می شناسند !

و این در حالی است که برخی از بزرگان اهل سنت نقل می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره ی معاویه ی ملعون فرمود :

هرگاه که معاویه را بر روی منبر من دیدید ، بی درنگ او را به قتل برسانید .

اکنون برخی از منابع اهل سنت را در این باره می آوریم :

ذهبی در کتاب « میزان الاعتدال » ج ۲ ، ص ۷ نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود :

إذا رأیتم معاویه علی منبری فاقتلوه .

هر گاه دیدید که معاویه بر منبر [خلافت] من است ، او را بکشید .

ابن حجر نیز در « تهذیب التهذیب » ج ۷، ص ۳۲۴ نقل می کند :

إذا رأیتم معاویه علی هذه الأعواد فاقتلوه .

هر گاه دیدید که معاویه روی این چوب هاست ، او را بکشید .

از این احادیث کفر معاویه ثابت می شود .

حدث فوق در « کنوز الحقایق » مناوی ص ۹ و برخی دیگر از منابع اهل سنت نیز آمده است .

حضرت امام حسین علیه السلام در بخشی از وصیت نامه ی خود به برادرشان محمّد بن حنفیه فرمودند :

... و إنّی لم أخرُج أشِرا و لا بَطِرا و لا مفسدا و لا ظالما وإنّما خَرَجتُ لِطَلَبِ الإصلاحِ فی أُمّهِ جدّی صلی الله علیه و آله وسلم أریدُ أن آمُرَ بالمعروفِ و انهی عنِ المنکرِ و أسیرَ بسیرهِ جدّی و أبی علیّ بن أبی طالب علیه السلام ، فَمَن قَبِلنی بقَول الحقّ فاللّه ُ أولی بالحقّ و مَن رَدَّ عَلَیَّ هذا أصبِرُ حتّی یَقضِیَ اللّه ُبَینی وَ بَینَ القوم بالحقّ و هو خیرُ الحاکمین .(۱) (۲)

محمّد بن حنفیه فرزند امیرالمؤمنین است و حنفیّه لقب مادر اوست ، نام مادرش خوله می باشد .

اما نیامدن او همراه امام به عراق شاید به جهت عذر یا مصلحتی بوده است .

۱- بحارالانوار ، ج ۴۴ ، ص ۳۲۹ .

۲- ترجمه در متن آمده است .

علامه مامقامی در تنقیح المقال ، ج ۳ ، ص ۱۱۲ می نویسد :

بایـد گفت که نیامدن محمّد بن حنفیه با امام به جهت عذر و مصلحتی بوده است و محمّد بن حنفیه و عبداللّه به جعفر (شوهر حضرت زینب علیهاالسلام) و امثال آن ها [که همراه امام حسین علیه السلام نبودند] شأنشان بالاتر از آن است که اعتقاد بر خلاف حق داشته باشند .

شیعه بر این باور است که امام حسین علیه السلام نه تنها می دانست که به شهادت می رسد ؛ بلکه جزئیات شهادت خویش و یارانش را نیز در دشت کربلا می دانست .

مرحوم علامه ی مجلسی نقل می کند :

امام حسین علیه السلام هنگامی که عزم حرکت از مدینه را کرد ، امّ سلمه نزد امام آمد و گفت :

ای فرزندم ! با رفتن خود به سوی عراق مرا اندوهناک مساز ؛ به درستی که از جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می گفت : فرزندم حسین را در عراق و زمینی که آن را کربلا می نامند ، خواهند کشت .

امام حسین علیه السلام در جواب امّ سلمه فرمود : ای مادر ! به خدا سوگند که من از سرانجام این کار به نیکی آگاهم ، ولی چاره ای جز ادامه ی این کار ندارم ، به خدا سوگند می دانم در چه روزی و در کجا کشته می شوم و باز می دانم نام آن کسی را که مرا خواهد کشت و می دانم مکانی را که مرا در آن به خاک خواهند سپرد ، و حتّی می دانم چه کسانی از اهل بیت و شیعیانم با من کشته خواهند شد ، و اگر در تو اشتیاقی هست که این منظره را تماشا کنی ببین ! پس امام علیه السلام با دست مبارک خود به طرف کربلا اشاره کرد و امّ سلمه بی تابی اش دو چندان شد و با گریه و زاری او را به خدای بزرگ سپرد .(۱)

۱- بحارالانوار ، ج ۴۴ص ۳۳۲ .

محمّد بن جریر طبری در « دلائل الامامه » ص ۷۴ می نویسد :

عبدالله بن عباس نقل می کند : هنگامی که امام حسین علیه السلام عازم عراق بود ، به دیدنش رفتم و به او گفتم : ای فرزند رسول خدا ! تو را به خدا سوگند می دهم که به عراق نروی و از این سفر در گذری .

امام علیه السلام فرمود : ای پسر عباس ! مگر نمی دانی که خاک عراق جایگاه شهادت من و اصحاب با وفای من است ؟

گفتم : این خبر از کجا به شما رسیده است ؟

فرمود : این رازی است که من از آن آگاهی دارم و علمی است که به من عطا شده است .

بیهقی در تاریخ خود نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به حسین علیه السلام فرمود :

به درستی که از برای تو در بهشت درجه ای است که جز به شهادت به آن نمی رسی .

خوارزمی در « مقتل الحسین » ص ۱۷۰ می نویسد :

پس حسین علیه السلام - هنگامی که سپاه دشمن برای جنگ با آن حضرت تجهیز شدند - می دانست که کشته می شود ، از این جهت به صبر کوشید و هرگز بی تابی و ناشکیبایی نکرد تا به سعادت شهادت رسید ، بهترین و والاترین درودها بر او باد .

البته به دو نکته ی مهم نیز باید توجه نمود :

۱ - علم امام حسین علیه السلام به شهادت خود و یارانش ، چیزی را بر امام حسین علیه السلام تحمیل ننموده بود ؛ زیرا امام علیه السلام با آزادی و اراده ی خویش شهادت در راه خدا را پذیرفت .

۲ - شاید برای برخی این شبهه و سؤال پیش آید :

با وجود این که امام حسین علیه السلام می دانست که اگر عازم کربلا شود ، حتما کشته می شود چرا خود را به کشتن داد ؟مگر حفظ جان واجب نیست ؟

جواب :

الف : مردم عراق به آن حضرت نامه نوشتند و درخواست نمودند که امام حسین علیه السلام به عراق بیاید تا در رکاب آن حضرت با حکومت یزید نبرد کنند ، امام علیه السلام هر چند می دانست که آن گروه - هنگامی که پای جان به میان آید - سست می شوند و دست از یاری او بر می دارند ؛ لیکن برای اتمام حجت راهی سرزمین عراق شدند . زیرا امام اگر این کار را نمی کرد مردم عراق در روز قیامت به خدا می گفتند : ما امام علیه السلام را برای مقابله با یزید دعوت کردیم ، اما او نیامد ! !

ب : در آن زمان ، آن چنان قرآن و ارزش های دین لگد مال شده بود که چیزی جز شهادت مولا حسین علیه السلام مردم را تکان نمی داد و بیدار نمی کرد ؛ لذا امام حسین علیه السلام خون مقدّس خود و فرزندان و یارانش را اهدا نمود تا ارزش های اسلامی زنده شود و دودمان امویان رسوا گردند .

همان گونه که بیان شد بیانات مربوط به زیارت قبر مطهّر سیّدالشهدا علیه السلام و برکات آن که در متن آمده است ، برگرفته از احادیث معتبر می باشد ؛ در این جا برای تبرک و بهره مندی بیشتر چند حدیث را در این رابطه با متن عربی آن از کتاب شریف « کامل الزیارات » ابن قولویه قمی نقل می کنیم :

امام صادق علیه السلام می فرماید :

وكّل اللّه بقبر الحسين بن على عليهماالسلام سبعين ألف ملك يعبدون اللّه عنده ، الصلاه الواحده من صلاه أحدهم تعدل ألف صلاه من صلاه الآدميّن ، يكون ثواب صلاتهم لزوّار قبر الحسين بن على عليهماالسلام و على قاتله لعنه اللّه و الملائكه و الناس أجمعين أبد الآبدين .(۱)

خداوند متعال هفتادهزار فرشته را بر قبر حسين بن على عليهماالسلام موكل ساخته كه او را نزد قبر عبادت كنند ، يک نماز از يک نفر آن ها معادل با هزار نماز آدميان مى باشد و ثواب نمازشان براى زوّار قبر حضرت امام حسين عليه السلام و وزر و وبال براى قاتل آن حضرت كه لعنت خدا و ملائكه و مردم اجمعين بر او باد محسوب مى گردد .

امام صادق عليه السلام فرمودند :

إن للّه ملائكه موكّلين بقبر الحسين عليه السلام ، فإذا همَّ الرّجل بزيارته أعطاهم اللّه ذنوبه ، فإذا خطا محوها ، ثمّ إذا خطا ضاعفوا له حسناته ، تزال حسناته تضاعف حتى توجب له الجنّه ، ثم اكتنفوه و قدّسوه و ينادون ملائكه السماء أن قدّسوا زوار حبيب حبيب اللّه ، فإذا اغتسلوا ناداهم محمّد صلى الله عليه و آله وسلم يا وفداللّه أبشروا بمرافقتى فى الجنّه !ثم ناداهم اميرالمؤمنين عليه السلام : أنا ضامن لقضاء حوائجكم و دفع البلاء عنكم فى الدنيا و الآخره ثم التقاهم النبى صلى الله عليه و آله وسلم عن ايمانهم و عن شمائلهم حتى ينصرفوا إلى أهاليهم .(۲)

۱- كامل الزيارات ، ص ۳۹۳ .

۲- كامل الزيارات ، ص ۳۹۸ .

خداونـد متعـال فرشـتگانی دارد که موکـل بر قبر امـام حسـین علیه السـلام می باشـند ، هنگـامی که شخصـی قصـد زیارت آن حضـرت را می نمایـد حق تعالی گناهان او را در اختیار این فرشـتگان قرار می دهـد و زمانی که وی قـدم برداشت ، فرشـتگان تمام گناهانش را محو می کننـد سـپس قـدم دوم را که برداشت حسـناتش را مضاعف و دو چنـدان می کننـد و پیوسـته با قدم هـایی که بر می دارد حسـناتش مضـاعف می گردد تـا به حـدی می رسـد که بهشت برایش واجب و ثـابت می گردد ، سـپس اطرافش را گرفته و تقدیسش می کنند و فرشتگان آسمان ندا داده و می گویند :

زوّار دوستِ دوستِ خدا را تقدیس نمائید !

و وقتی زوار غسل کردند حضـرت محمّد صـلی الله علیه و آله وسلم ایشان را مورد ندا قرار داده و می فرماید : ای مسافران خدا !بشارت باد بر شما که در بهشت با من هستید .

سپس امیرالمؤمنین علیه السـلام به ایشـان نـدا داده و می فرمایـد : من ضامنم که حوائج شـما را برآورده نموده و بلا را در دنیا وآخرت از شما دفع کنم، سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با ایشان از طرف راست و چپ ملاقات فرموده تا بالأخره به اهل خود بازگردند .

امام صادق علیه السلام فرمود :

من زار الحسـین علیه السـلام من شـیعتنا لم یرجع حتی یغفر له کـلّ ذنب ، و یکتب له بکـلّ خطوه خطأها و کلّ یـد رفعتها دابّته ألف حسنه و محاعنه ألف سیئه ، و ترفع له ألف درجه .(۱)

کسی که از شیعیان ما بوده و حسین علیه السلام را زیارت کند ، از زیارت بازنگشته

۱- کامل الزیارات ، ص ۴۳۸ .

مگر آن که تمام گناهانش آمرزیـده می شود و برای هر قـدمی که بر می دارد و هر دستی که بالا می رود و اسـبش را حرکت داده و می راند هزار حسنه ثبت شده و هزار گناه محو گشته و هزار درجه مرتبه اش بالا می رود .

امام صادق علیه السلام فرمود :

ما من أحد یوم القیامه إلّا و هو یتمنّی أنّه من زوّار الحسـین ، لما یری ممّا یصـنع بزوّار الحسین علیه السلام من کرامتهم علی اللّه تعالی .(۱)

احـدی نیست در روز قیامت مگر آن که آرزو می کنـد از زوار امام حسـین علیه السـلام باشـد ؛ زیرا مشاهـده می کنـد که چه کرامتی حق تبارک و تعالی درباره ی آن ها منظور می فرماید .

عبداللّه بن نجار می گوید :

قال لی ابو عبداللّه علیه السـلام : تزورون الحسـین علیه السـلام و ترکبون السّـفن ؟ فقلت : نعم ، قال : أما علمت أنّها إذا انکفأت بکم نودیتم : ألا طبتم و طابت لکم الجنه !

امـام صـادق علیه السـلام به من فرمود : آیـا به زیارت امام حسـین علیه السـلام می رویـد ؟ و آیا بر کشتی سوار می شویـد و به زیارت آن حضرت می روید ؟

عرض کردم : بلی .

حضرت فرمودند : آیا می دانی هر گاه کشتی شما را در دریا واژگون کند منادی ندا می کند :

۱- کامل الزیارات ، ص ۴۴۱ .

آگاه باشید !خوشا به حال شما ، بهشت بر شما گوارا باد .

عبداللّه بن میمون قداح می گوید :

... قال قلت له : ما لمن أتی قبر الحسین بن علی علیهماالسلام زائرا عارفا بحقه ، غیر مستنکف و لا مستکبر ؟ قال : یکتب له ألف حجه مقبوله و ألف عمره مبروره و إن کان شقیّا کتب سعیدا ، لم یزل یخوض فی رحمه اللّه عزّوجلّ .(۱)

محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم : کسی که به زیارت قبر حسین علیه السلام برود در حالی که عارف به حق آن جناب بوده و زیارتش بدون تکبر باشد ؛ ثوابش چیست ؟

حضرت فرمود : هزار حج مقبول و هزار عمره پذیرفته شده برایش می نویسند و اگر شخص شقی باشد او را سعید قلمداد می نماید و پیوسته در رحمت خداوند عزوجل غوطه می خورد .

امام رضا علیه السلام فرمود :

من زار قبر أبی عبداللّه علیه السلام بشط الفرات کان کمن زار اللّه فوق عرشه .(۲)

کسی که قبر حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام را در کنار فرات زیارت کند ، مثل کسی است که خدا را بالای عرش زیارت نموده است .

امام باقر علیه السلام فرمود :

۱- کامل الزیارات ، ص ۴۷۴ .
۲- کامل الزیارات ، ص ۴۸۳ .

مروا شیعتنا بزیاره قبر الحسین علیه السلام ، فإنّ إتیانه یزید فی الرزق و یمدّ فی العمر و یدفع مدافع السّوء و إتیانه مفترض علی کلّ مؤمن یقرّ للحسین بالإمامه من اللّه عزّوجل .(۱)

امر کنید شیعیان ما را به زیارت قبر حسین علیه السلام چه آن که زیارت آن حضرت رزق و روزی را زیاد و عمر را طولانی کرده و اموری که بدی و شر را جلب می کنند دفع می نماید . و زیارت آن حضرت علیه السلام بر هر مؤمنی که اقرار به امامت حضرتش از طرف حق تعالی دارد واجب و لازم است .

امام صادق علیه السلام فرمود :

أربعه آلاف ملک عند قبر الحسین علیه السلام شُعثٌ غبرٌ یبکونه إلی یوم القیامه ، رئیسهم ملک یقال له : منصور ، و لا یزوره زائرا إلاّ استقبلوه ، و لا یودّعه مودِّع إلاّ شیّعوه و لا یمرض إلاّ عادوه ، و لا یموت إلاّ صلّوا علیه [و] علی جنازته ، و استغفروا له بعد موته .(۲)

چهار هزار فرشته در اطراف قبر امام حسین علیه السلام بوده که جملگی ژولیده و گرفته و حزین می باشند و تا روز قیامت برآن جناب می گریند ، رئیس ایشان فرشته ای است که به او منصور گفته می شود ، هیچ زائری به زیارت آن حضرت نمی رود مگر آن که این فرشتگان به استقبالش می روند و هیچ وداع کننده ای با قبر آن حضرت وداع نکرده مگر آن که این فرشتگان مشایعتش

۱- کامل الزیارات ، ص ۴۹۴ .

۲- کامل الزیارات ، ص ۳۸۷ .

می کنند و مریض نمی شود مگر آن که عیادتش کرده و نمی میرد مگر آن که ایشان بر جنازه اش نماز خوانده و از خدا طلب آمرزش برایش می کنند .

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام که بر قبر مطهّر آن حضرت قبّه ای ساخته شد ؛ همواره عاشقان آن حضرت علیه السلام به زیارت قبر مطهّر ایشان شرفیاب می شدند و تمام خطرات را به جان می خریدند و بسیاری از آنان در این راه توسط دژخیمان به شهادت رسیدند .

متوکل عباسی یکی از پست ترین و جنایتکارترین خلفای عباسی بود . او دشمنی شدیدی به امیرمؤمنان علیه السلام و شیعیان وی داشت . دوران حکومت او برای شیعیان یکی از سیاهترین دوران ها به شمار می رود . یکی از جنایات بزرگ این خلیفه ی پست منحوس ویران کردن بارگاه امام حسین علیه السلام بود . او در سال ۲۳۶ ق دستور داد آرامگاه سرور شهیدان علیه السلام و بناهای اطراف آن ویران و زمین پیرامون آن کشت شود و نیز در اطراف آن پاسگاه هایی برقرار ساخت تا از زیارت آن حضرت جلوگیری کند . گویا هیچ یک از مسلمانان حاضر به تخریب قبر امام حسین علیه السلام نبوده است ؛ زیرا او این کار را توسط شخصی به نام « دیزج » انجام داد که یهودی الأصل بود . متوکل اعلام کرد : رفتن به زیارت حسین بن علی ممنوع است و اگر کسی به زیارت او برود مجازات خواهد شد .(۱)

اما شیعیان و دوستداران سرور شهیدان در هیچ شرایطی از زیارت آن تربت پاک باز نایستادند و زائران ، انواع صدمه ها و شکنجه ها را تحمل می کردند و باز به زیارت می رفتند .

پس از متوکل دوباره شیعیان قبر آن حضرت را بازسازی کردند .

۱- مروج الذهب ، مسعودی ، ج ۴ ص ۵۱ ؛ تاریخ الخلفاء ، سیوطی ص ۳۴۷ .

ص: ۱۶۴

فصل پنجم : توسل بر حسین علیه السلام و حماسه وی

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

سلام خدا بر تو باد یا مولا ، یا حسین !

ای کسی که خداوند تا ابد به پاس حماسه جاویدت بر عالمیان مباهات می کند و عنایات خویش را در زمین و آسمان و بزرخ و بهشت بر سر دلدادگانت می گستراند .

تو از همان روزی که در صحیفه ی الهی به تو خطاب شد که جان خود را به خدا بفروش ؛ مطیع محض خدا بودی و ذبح اولاد و قطعه قطعه شدن اجزای بدنت را پذیرفتی تا قلب خود را - که فراخ تر از عرش خداست - تماما جایگاه خدا و ملائکه ی او گردانی .

در حدیث قدسی آمده است ؛ خداوند می فرماید :

زمین من و آسمان من ، هیچکدام گنجایش مرا ندارد ؛ اما قلب بنده ی مؤمن به من ، گنجایش مرا دارد .

.Your browser does not support the audio tag

و همچنین در حدیث دیگری خداوند به داوود علیه السلام می فرمود :

خانه ای را خالی کن که در آن ساکن شوم . داوود عرض کرد : ای خدا ! تو بزرگ تر از آن هستی که در جایی ساکن شوی ، آن گاه خطاب به او وحی شد که قلبت را برای من خالی کن .

و قلب وسیع تو خانه ی خداست ؛ زیرا قلب مطهّر تو از تعلق به غیر خدا خالی و در آن هیچ فکر ، ذکر و همّی جز خدا نیست .

آری ،

تو بیت اللّه حقیقی هستی ؛ زیرا خداوند متعال ، منزه از مکان و زمان و فرود آمدن و

ص: ۱۶۵

مسکن گزیدن است و قلب پاک تو که از تمام علایق عالم به جز خدا خالی است خانه ی خدا و محل نظر اوست .

.Your browser does not support the audio tag

تو آن قلب ظاهری که در سینه ات داشتی را نیز در راه محبوبت فدا نمودی ؛ آنگاه که تیر مسموم سه شعبه ای که قلب نازنینت را شکافت و خون فوران زد و تو مدام ذکر خدا می گفتی .

تو آن خون مبارک را بر دستان گرفتی و سر و محاسن خود را به آن خضاب نمودی تا نشانه ای باشد بر این که حسین تمام وجودش را فدای خدا ساخته است .

آری ،

تو قلب ظاهری و خون قلب خود را در راه خدا بذل کردی تا قلب معنوی تو خالص تر و فراخ تر و از جمیع ما سوی اللّه فارغ گردد .

آری ،

قلب تو شد بیت اللّه الأعظم که دائم حول آن ملائکه ی الهی در طواف اند .

.Your browser does not support the audio tag

از این روست که در خبر آمده که خداوند متعال در روز عرفه ، قبل از این که به اهل عرفات بنگرد ، به زائران تو می نگرد .

و از این روست که خداوند متعال تمام فضائل و خصایصی را که به کعبه اختصاص داده است به تو نیز عطا فرموده است .

و خداوند مقامی فراتر از کعبه به تو داده است که فرزندت امام رضا علیه السلام فرمود :

هرکس تو را زیارت کند مانند کسی است که خداوند را در عرش زیارت کرده باشد .

توسل به وجود مقدّس تو نجات بخش است ؛ و چه بسیار مؤمنانی که متوسّل به تو شدند و نجات یافتند و چه بسیار از خلائق نیز در روز رستاخیز با شفاعت تو نجات می یابند .

ص: ۱۶۶

و هرگاه انبیای الهی دچار شدائد و مشکلات می شدند با توسل به تو و جدّت و خاندان مطهّرت نجات می یافتند .

.Your browser does not support the audio tag

در این باره روایاتی وجود دارد ؛ از جمله :

آدم علیه السلام با توسل به تو نجات یافت و توبه ی او پذیرفته شد ، آنگاه که نافرمانی خدا نمود و از بهشت خداوند خارج شد و پس از گریه های طولانی ، خداوند اسماء تو و جدّت و مادر و پدر و برادرت را به آدم علیه السلام تعلیم داد و آنگاه که خدا را به حق تو سوگند داد دعایش مستجاب شد .

و نوح علیه السلام آنگاه که کشتی اش بر فراز آب های پرتلاطم در حرکت بود و خداوند برای استقرار آن کشتی به او وحی فرمود که به خمسه طیبه متوسل شود و کشتی نوح علیه السلام وقتی آرام و قرار گرفت و بر کوه جودی استقرار یافت که به تو توسل جست و خدا را به حق تو قسم داد .

و وقتی زکریا علیه السلام به درگاه الهی گفت : خدایا ! از جانب خودت فرزندی شایسته و جانشینی صالح به من عطا فرما ، خداوند اسماء خمسه را به او تعلیم داد و بشارت به یحیی زمانی به او داده شد که به تو توسل یافت و خداوند را به حق تو قسم داد .

.Your browser does not support the audio tag

و یونس نبی علیه السلام ، آن گاه که در دل نهنگ بود به حق خمسه طیبه به درگاه الهی دعا کرد و هنگامی که از کام نهنگ بیرون افتاد و نجات یافت که خداوند را به حق تو قسم داد .

و ایوب علیه السلام که خداوند او را به مصائب و شدائد امتحان نمود ؛ آن زمانی آسیب و ناراحتی آن حضرت برطرف شد که در دعا و توسل به خمسه طیبه خدا را به حق تو سوگند داد .

و یوسف علیه السلام که برادران او ، وی را در چاه انداختند ؛ آن زمانی از ظلمات چاه خلاص یافت که به تو و جدّت و پدر و مادر و برادرت علیهم السلام توسل یافت .

و آن گاه که به زندان افکنده شد ، پس از چند سال رنج زندان ، خدا را به حق تو قسم داد و به تو متوسل شد و از زندان و اسارت آزاد گشت .

.Your browser does not support the audio tag

و خداوند به برکت شما خاندان طهارت غم و غصه ی یعقوب علیه السلام را برطرف نمود ؛

ص: ۱۶۷

آنگاه که به درگاه الهی عرض کرد : خدایا ! به من رحم کن ، چشمانم از دست رفت و نور ندارد و خداوند به او وحی کرد که بگو : خدایا به حق محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین ، از تو مسئلت دارم که چشمم و نور چشمم را به من بازگردانی

!

و به محض این که به نام تو رسید ، بشارت دهنده آمد و با بشارت به یوسف ، یعقوب بینایی اش را باز یافت .

آری ،

پیامبران با توسل به وجود مقدّست - که آن زمان در عالم نور بودی - از مشکلات و گرفتاری ها و بلایا به اذن خدا خلاص می یافتند .

آری ، آری

نام مقدّست شفا بخش دل هاست و توسل به وجود نازنینت ، آزادی از اسارت و پرواز در آسمان هاست .

.Your browser does not support the audio tag

چه بسیار بیماران لاعلاجی که با توسل به تو شفا یافتند و چه بسیار گره هائی که با عنایات تو گشوده شد و چه بسیار گمراهانی که با نظر لطف تو در شاه راه هدایت با سرعت به سمت بهشت حرکت نمودند .

در خاک مقدّس کربلایت نیز برکات نهفته است .

در بخشی از دعایی که به مناسبت روز میلاد مبارکت از فرزند عزیزت امام عصر (عجل اللّه تعالی فرجه الشریف) نقل شده آمده است :

... اَلمُعَوَّض مِن قَتلِهِ ، أنّ الأئِمّةَ مِن نَسلِهِ و الشِّفاء فی تُربَتِه ...

در قبال آن ایثارگری و شهادت طلبی او ، خداوند امامان معصوم را از دودمان و نسل او قرار داده و درتربت مقدسش شفای دردهاست .

تربت مبارک و مقدّس تو که با خون پاک تو آسمانی شده است ، نه تنها بیماری های جسمی و ظاهری را مداوا می کند ؛ بلکه در بیماری هایی که هم جنبه ی روحی و روانی

ص: ۱۶۸

داشته باشد نقش فوق العاده ای دارد .

.Your browser does not support the audio tag

و برکات فراوان دیگری که خدا در تربت تو قرار داده است .

جائی که پیراهن یوسف علیه السلام باعث چشم روشنی پدر نابینایش یعقوب علیه السلام شد و جائی که مایعی همچون عسل که از شکم حشره ای خارج می شود خاصیت شفائی دارد ؛ چگونه خاک کربلا که با خون تو تا ابد مقدّس شده است شفا بخش نباشد !

آری ،

خاک کربلای تو به قول فرزندان ارجمندت علیهم السلام :

شِفاءٌ مِن کُلِّ داءٍ و أمانا مِن کُلِّ خَوفٍ وَ غِنیً مِن کُلِّ فَقرٍ وَ عِزّا مِن کُلِّ ذَلٍّ .

البته برای دریافت برکات از خاک مقدّس کربلا‌یت ، معرفت و قابلیت لازم است ؛ بسا افرادی که از نزدیکترین نقطه ی قبر مطهّر تو خاک برمی دارند و هیچ گونه اثری عائد آنان نمی شود و در مقابل عده ای از فاصله های دورتر از مزار شریف تو بخاطر معرفتی که دارند از تربت تو شِفا می گیرند .

این داستان را می گویم تا عاشقانت بیشتر به برکات توسل یافتن به وجود مبارکت پی ببرند :

نقل می کنند از عالم وارسته ی مکتبت مرحوم آیت اللّه بروجردی که می گوید :

به درد چشم سختی مبتلا شده بودم و ناراحتی آن برایم طاقت فرسا و غیرقابل تحمل بود و معالجات پزشکی هیچ گونه نتیجه ای همراه نداشت ، مدّتی بدین منوال گذشت تا ایام عاشورا فرا رسید و در این روزها هیئت و دسته جات عزاداری برای عرض تسلیت به منزل ما که روضه خوانی بود می آمدند - و در بروجرد مرسوم است که در روز عاشورا عزاداران حسینی خود را گِل آلود می کنند - در حالی که دسته جات با قیافه ای پر از گِل ، سینه زنان و فریاد کنان از خانه ما گذشتند ، ناگهان به یاد ناراحتی

ص: ۱۶۹

چشمم افتادم ، خم شدم ، از گِل های خشکیده ای که بر سر وصورت عزاداران نمایان بود مقداری به قصد شفا برگرفتم و به چشم خود کشیدم شاید با توسل به امام حسین علیه السلام خداوند عنایتی فرماید و اتفاقا کشیدن گرد خاک روی شانه ی سینه زن امام حسین علیه السلام به چشم همان و خوب شدن و بهبود یافتن چشم همان .

در کوتاهترین مدت ناراحتی چشم من تخفیف یافت و در مدّت کمی درد چشم من برطرف شد ؛ بلکه نور بیشتری را در اطراف خود به راحتی می دیدم و با آن همه مراجعات و مکتوبات تاکنون که دوران پیری را می گذرانم به عینک احتیاج پیدا نکرده ام .

در اینجا دوباره برگردم به دوران کودکی تو

تو همواره عزیز رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودی و همواره آغوش گرم و مهربان آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم به سوی تو گشوده بود . روزی جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تو را در آغوش گرفت و به مسجد برد و در کنار خویش قرار داد و تکبیر نماز را بگفت . تو که طفلی کوچک بودی خواستی تکبیر بگویی اما زبان مبارکت درست آن را تلفظ ننمود . جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از برای تو دوباره تکبیر گفت و تو دوباره زبانت به درستی نچرخید ؛ باز حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تکبیر گفت تا این که در مرتبه هفتم درست گفتی و به این سبب هفت تکبیر در شروع نماز سنت شد .

.Your browser does not support the audio tag

یکی از اعیاد اسلامی نزدیک بود و تو و برادرت لباس مناسبی برای آن روز نداشتید . هر دو به محضر مادرتان علیهاالسلام رسیدید و گفتید : ای مادر ، کودکان مدینه به جهت عید خود را با لباس های زیبا زینت کرده اند ، آیا برای ما لباسی هست که خود را با آن زینت کنیم ؟

مادرتان فاطمه علیهاالسلام فرمود : ای نور دیدگان من ! لباس های شما نزد خیاط است ، هرگاه برای شما دوخت و آورد ، شما را با آن زینت می کنم .

و مادرتان خواست با این سخن شما را خوشدل کند .

شب عید آمد و شما به مادرتان گفتید : ای مادر ! امشب شب عید است ، پس چه شد لباس های ما ؟ !

ص: ۱۷۰

مادرتان گریست و فرمود : ای نور دیدگان من ، خوشدل باشید ، إن شاء اللّه هرگاه خیاط لباس های شما را آورد شما را با آن زینت می کنم .

.Your browser does not support the audio tag

پاسی از شب گذشته بود ، ناگاه در خانه ی شما کوبیده شد . مادرتان علیهاالسلام فرمود : کیست ؟ صدائی بلند شد که ای دختر پیغمبر خدا !در را بگشایید که من خیاط می باشم و جامه های دو فرزند دلبندت را آورده ام !

مادرت علیهاالسلام در را گشود و مردی را دید با هیبت تمام و بوی خوش که دستاری در دست داشت و آن را به مادرت علیهاالسلام داد و رفت .

سپس مادرت علیهاالسلام به خانه آمد و آن دستار را گشود و مشاهده کرد در آن دو پیراهن و دو زیر جامه و دو رداء و دو

عمامه و دو کفش موجود است .

مادرت فاطمه علیهاالسلام بسیار شاد شد و تو و برادرت را از خواب بیدار کرد و جامه ها را بر بدن نازنینتان پوشانید و هر دو بسیار خوشحال شدید .

چون روز عید شد ، جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر تو و برادرت وارد شد و شما را در آن لباس های زیبا مشاهده نمود و شما را بوسید و عید را تبریک گفت و سپس تو را بر یک دوش و برادرت حسن علیه السلام را بر دوش دیگر سوار نمود و به محضر مادرتان برد .

.Your browser does not support the audio tag

آنگاه به مادرتان فرمود : ای فاطمه ! آن خیاطی که جامه ها را آورد ، شناختی ؟

مادرتان علیهاالسلام فرمود : نه به خدا سوگند نشناختم و نمی دانستم که من جامه نزد خیاط داشته باشم .

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : ای فاطمه !آن شخص خیاط نبوده ؛ بلکه او رضوان خازن جنّت (مأمور بهشت) بوده و این لباس ها از لباس های بهشتی است که برای دو فرزندم آورده شده است .

جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برترین مخلوق خداست و تو نیز برترین مخلوقی ، زیرا آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بارها فرمود : حسین از من است و من از حسین .

جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم واسطه ی فراگیر شدن رحمت خداوند در عالم است و تو نیز - که پاره ای از وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستی - رحمت خداوند را در عالم منتشر

ص: ۱۷۱

و پراکنده می سازی .

.Your browser does not support the audio tag

جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شاهد و مبشّر است و تو نیز شاهد بر انسان ها هستی و در روز قیامت ، به نفع زائران قبر مطهّرت و کسانی که در عزای تو گریسته اند ، شهادت می دهی و امر آنان را اصلاح می کنی و به آنان بشارت بهشت جاوید خدا می دهی .

.Your browser does not support the audio tag

جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم صاحب مقام محمود است و این مقام عالی ترین مقام از مقامات شفاعت است و

تو نیز در روز رستاخیز در کنار جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم صاحب این مقامی که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسل من از حسین .

و خداوند متعال به حرمت تو بسیاری از شیعیان تو و محبین تو را از آتش جهنم نجات می دهد و با استقبال ملائکه وارد بهشت می گرداند و در کاخ های وسیع و مجلل در کنار انبیاء خود منزل می دهد .

در دنیا بسیاری تو را نشناختند و پیرو دیگرانی شدند که نه تنها بی بهره از انوار هدایت بودند ؛ بلکه در شاهراه ضلالت قرار داشتند و هم خود را در جهنم سرنگون نمودند و هم پیروان خود را !

و تو خورشید هدایت و کشتی نجات اِنس و جن می باشی که انتهای مسیر عاشقان و پیروانت چیزی جز بهشت نیست .

.Your browser does not support the audio tag

تو آنگاه که مدینه را دیگر جای امنی برای خود ندیدی ، روز یکشنبه دو روز قبل از ماه مبارک شعبان سال شصت هجری از زادگاهت مدینه – حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم – به سمت مکه ی مکرمه حرکت نمودی و در شب جمعه سوم شعبان وارد مکه گشتی .

زمانی که به مکه رسیدی خبردار شدی آن لقمه حرام میمون باز ، لشکری را به فرماندهی عمر بن سعید بن عاص به مکه گسیل داشته و او را امیر الحاج قرار داده و به او تأکید کرده که هر جا تو را بیابد ، بی درنگ به شهادت برساند ؛ و از طرف دیگر مطلع شدی که سی نفر از مزدوران اموی به دستور همان ناپاکزاد جهت ترور تو به

ص: ۱۷۲

مکه اعزام شده اند !

.Your browser does not support the audio tag

آن گاه که در مکه اقامت گزیدی مردم به خدمت تو آمدند و عبداللّه بن زبیر هم که در جوار کعبه اقامت گزیده بود و سرگرم نماز و طواف بود ، هر روز به دیدن تو می آمد . عبداللّه بن زبیر که از سخت ترین و پست ترین دشمنان پدرت امیرمؤمنان علیه السلام بود نیز با یزید بیعت نکرد و مردم را علیه حکومت او تحریک می کرد .

البته علت بیعت نکردن عبداللّه بن زبیر با یزید ، احساس تکلیف و حق طلبی وی نبود ، بلکه چون خود را سزاوار خلافت و حکومت می دید با یزید بیعت نکرد .

آری ،

عبداللّه بن زبیر همان خبیثی بود که حکومت غاصبانه ی خلفای سه گانه را پذیرفت ؛ اما آنگاه که مردم با پدرت امیرمؤمنان

علیه السلام بیعت نمودند او از جمله مخالفان و دشمنان پدرت علی علیه السلام بود .

آن گاه که تو وارد مکه شدی او مضطرب بود ، زیرا به خوبی می دانست که اهل حجاز مادامی که تو در مکه باشی با او بیعت نخواهند کرد .

.Your browser does not support the audio tag

عبداللّه بن زبیر مدام به نماز می ایستاد و ذکر خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر لبانش جاری بود ! او با تظاهر به عبادت و زهد و تقوا قصد فریب و به دام انداختن مردم را داشت . پدرت مولانا اسداللّه الغالب امیرالمؤمنین علیه السلام درباره ی این پست فطرت خبیث فرموده بود : به نام دین دام می گستراند تا دنیا را به دست آورد .

او در مبارزه با حکومت اموی هدفش چیزی جز رسیدن به قدرت و زمامداری نبود .

او بعد از شهادتت ، به دروغ خود را مدافع خون تو معرفی نمود و مردم حجاز را علیه حکومت یزید تحریک کرد و مردم حجاز نیز با وی به عنوان خلیفه بیعت نمودند ! !

اما بعد از چند سال حکومت ، با لشکر کشی یکی از فرماندهان اموی به نام حجّاج بن یوسف - این خونریز و جلاد بزرگ عرب - به طرز بسیار ذلت باری به قتل رسید .

.Your browser does not support the audio tag

مردم کوفه آن گاه که شنیدند تو برای اعلام مخالفت با حکومت یزید عازم مکه گشته ای ، مدام برای تو نامه ارسال نمودند که یا حسین !به سرزمین ما بیا که ما نیز حکومت یزید

را به رسمیت نمی شناسیم و تو را امام و پیشوای خود می دانیم .

اما چه می توان گفت از پیمان شکنی مردم کوفه ! !

تو آنگاه که به سرزمین عراق وارد شدی ، اکثر آنان از ترس جانشان پیمان شکستند و تو را در برابر لشکر یزید و عمربن سعد تنها گذاشتند .

تو آنگاه که اصرار مردم عراق را برای رفتن به آن سرزمین مشاهده نمودی ، برای اتمام حجت به دو شهر مهم آن سرزمین - یعنی بصره وکوفه - نامه نوشتی و از آنان برای حمایتت پیمان گرفتی .

در نامه ای به مردم بصره نوشتی :

... به درستی که خدای متعال ، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را از میان مردم برگزید و او را به تاج نبوت تکریم فرمود و به رسالت اختیار کرد ،

.Your browser does not support the audio tag

او زمانی دعوت حق را لبیک گفت و به دیار ابدیت شتافت که وظیفه ی خود را در ابلاغ رسالت الهی و هدایت جامعه انجام داده بود و ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و جانشینان و وارثان اوئیم و با این که سزاوارترین مردم برای خلافت و امامت بودیم ، این حق را از ما گرفتند و چون ما اختلاف را دوست نداشتیم و صلاح امت اسلامی را - آن روز - در سکوت خود دیدیم ، اینک که سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به دست فراموشی سپرده شده و بدعت ها یکی پس از دیگری ظاهر گردیده ، من فرستاده ی خود را همراه این نامه به سوی شما فرستادم و شما را به کتاب خدا و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم دعوت می کنم ، اگر به دعوت من لبیک گوئید ، شما را به سعادت رهنمون خواهم شد .

یکی از یارانت به نام سلیمان نامه ی تو را به بصره برد و بزرگان آن دیار را متوجه قیام تو نمود .

سران قبایل بصره وقتی که نامه ی تو را خواندند ، برخی دعوت تو را اجابت کردند

ص: ۱۷۴

و برخی نیز تو را به خویشتن داری و صبر دعوت نمودند ! !

.Your browser does not support the audio tag

احنف بن قیس در جواب نامه این آیه ی قرآن را نوشت :

شکیبایی پیشه کن که وعده ی خدا حق است و خود را به دست کسانی که ایمان ندارند ، خوار و خفیف مگردان !

یکی از افراد سرشناس بصره یزید بن نبیط بصری بود . او به ندای تو پاسخ مثبت داد و بلافاصله با دو تن از جوانان رشیدش به عشق دیدار تو و جان دادن در رکاب تو به طرف مکه حرکت کرد .

او آگاه شد که تو در ابطح (در حوالی مکه) به سر می بری ، چون به آن جا رسید ، به او گفتند که تو برای دیدن او به مکه رفته ای . او که از این همه بزرگواری و فروتنی تو سر از پا نمی شناخت ، مصمم تر از پیش به مکه برگشت و او در مکه به زیارت تو نائل آمد و این آیه ی مبارکه را بر زبان جاری کرد :

« قُل بِفَضلِ اللّه ِوَ بِرَحمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلیَفرَحُوا هُوَ خَیرٌ مِمّا یَجمَعُونَ »(۱)

ای رسول بگو : شما باید به فضل و رحمت خدا شادمان شوید که آن بهتر از ثروتی است که بر خود اندوخته می کنید .

.Your browser does not support the audio tag

او پس از سلام و عرض ادب ، گزارشی از وضعیت عمومی بصره و همچنین هدف خود را از حرکت به مکه برای تو باز گو کرد و تو برای او دعای خیر نمودی .

یزید بن نبیط و دو فرزند دلاورش همراه تو به طرف کربلا حرکت کردند و به اتفاق فرزندانش توفیق شهادت در رکاب تو را کسب نمودند .

۱- سوره ی یونس ، آیه ی ۵۸ .

ص: ۱۷۵

آری ،

در رکاب تو جان خویش را فدا نمودند ، خوشا به سعادتشان ! خوشا به بهشتشان و همنشینی با جدّت رسول خدا !

یکی دیگر از سران قبائل بصره ، یزید بن مسعود بود . وی وقتی نامه ی تو به دستش رسید ، قبیله ی بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد را گرد آورد و گفت : ای بنی تمیم و دیگران ! میزان و منزلت من نزد شما چیست ؟

گفتند : تو ستون فقرات مائی و از نظر شرافت و منزلت از همه ی ما برتری !

یزید بن مسعود گفت : من شما را جهت کاری فرا خوانده ام تا درباره ی آن با شما مشورت کرده و از شما کمک بگیرم .

.Your browser does not support the audio tag

گفتند : بگو تا بشنویم و فرمان بریم .

گفت :

معاویه مرد و درهای ظلم و گناه شکست و پایه های ستم متزلزل گردید ، او برای فرزندش یزید بیعت گرفت و یزید فرزند او نابکاری است که آشکارا شراب می نوشد و از هیچ کار زشتی روی گردان نیست . او مدعی خلافت بر مسلمین است بدون آن که مردم از این امر راضی و خشنود باشند ، او مردی ناشایست و سبک عقل است به گونه ای که از حق چیزی نمی داند . به خدا که جهاد و مبارزه با او در راه دین از جهاد با مشرکین افضل است و این حسین بن علی است که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و دارای اصالت و شرافت و نظر صائب و صاحب فضلی است که در وصف نمی گنجد و دانشش بی پایان است و سزاوارتر از او به امر خلافت وجود ندارد ؛ زیرا که سابقه ی درخشان و مبارزه های چشمگیر و پیوندی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دارد و عطوفت و مهربانی و بزرگواری اش زبان زد خاص و عام است و با این نامه ای

که فرستاده است ، حجت را بر شما تمام کرده است ،

.Your browser does not support the audio tag

از نور حق روی مگردانید که در ظلمت گرفتار آمده و در گرداب باطل غرق خواهید شد ، شما در جنگ به وسیله ی احنف بن قیس جدا شدید و

ص: ۱۷۶

راه باطل را پیمودید ، (بسیاری از مردم بصره در جنگ جمل وارد سپاه طلحه و زبیر و عایشه شدند و در مقابل امیرمؤمنان علیه السلام ایستادند) و راه باطل را پیمودید ، آن لکه ی ننگ را امروز با دفاع و یاری و حمایت از فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از دامان خود بشوئید . به خدا سوگند هر کدام از شما که از یاری او سرباز زند و در یاری او کوتاهی کند ، خدای متعال ذلت و خواری را در فرزندان او و کاستی را در قبیله ی او به ارث خواهد گذاشت . اینک من لباس جنگ در بر کرده و آماده ی دفاع از حریم اویم ، بدانید که سرانجام خواهیم مرد اگر چه امروز کشته نشویم ، از میدان جنگ نگریزید که مرگ به دنبال شماست ، به خود آئید و به نیکی پاسخ گوئید ، خدا شما را بیامرزد .

.Your browser does not support the audio tag

آنان فریاد زدند :

ای ابا خالد ، ما تیرهای ترکش توییم و از سواران قبیله ی تو بشمار می رویم ، ما تو را با شمشیرهای خود یاری می کنیم ، اختیار ما با توست و هر زمانی که اراده کنی ما را برای حرکت فرا خوان .

آنگاه که یزید بن مسعود از حمایت تعدادی از قبایل بصره خاطر جمع گشت نامه ای به تو نوشت :

ای حسین بن علی ! نامه ی شما به من رسید و به آن چه مرا فرا خوانده ای آگاه شدم که رستگاری خود را در یاری تو می بینم و طاعت حق را در اطاعت از تو ، به درستی که خدا هرگز زمین را از رهبری که مردم را به راه خیر بخواند و راهنمایی که راه نجات را به مردم نشان دهد ، خالی نمی گذارد ، شما حجت خدا بر خلق اید و امانت اوئید در روی زمین و شما به منزله ی شاخه های

ص: ۱۷۷

سرسبز درخت رسالتید ، ای فرزند رسول خدا ! قدم بر چشم ما بگذار وبا ما باش که قبیله ی بنی تمیم در اطاعت از تو و اجرای فرامین تو آماده است و سر تسلیم به درگاه تو می ساید و قبیله ی بنی سعد نیز به دعوت تو پاسخ مثبت داد و من با پیام تو چون باران صبحگاهی غبار کدورت را از دل ها بردم و تاریکی جهالتشان را به لطف بارقه ی عنایت تو روشن کردم .

.Your browser does not support the audio tag

چون نامه ی یزید بن مسعود به تو رسید ، در حق او دعا کردی و فرمودی :

خدا تو را از هراس در امان دارد و در روزی که کام ها در التهاب عطش می سوزد (یعنی قیامت) خداوند تو را سرافراز و سیراب گرداند .

یزید بن مسعود در حال عزیمت بود تا به تو و یارانت در کربلا بپیوندد ؛ اما در بین راه خبر شهادت تو و یاران وفادارت را شنید و آن چنان آتش حسرت در دل او و مردان قبیله اش افروخته شد که تا آخر عمر سر در گریبان ندامت فرو برده بودند که سعادت بزرگ - که شهادت در رکاب تو بود - را از دست داده اند .

و اما دل ها بسوزد بر مظلومیت تو ای فرزند زهرا علیهاالسلام !

تو در ظهر عاشورا همین که جوانان رشید بنی هاشم و اصحاب وفادارت را آغشته به خون دیدی هر چه نگاه به راست و چپ می افکندی هیچ یاوری نمی دیدی .

.Your browser does not support the audio tag

هر چه فریاد میزدی :

هَل مِن ذابٍّ يَذُبُّ عَن حَرَمِ رسولَ اللّه .

آیا کسی هست از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دفاع کند ؟

اما در آن دشت وسیع جز نعره های دشمنان و گریه و زاری کودکان و زنان حرم تو ؛

چیز دیگری نمی شنیدی .

سپس ندا سر دادی :

ای مسلم بن عقیل ، ای هانی ، ای حبیب ، ای مسلم بن عوسجه ، ای دلاوران صفا ، ای شجاعان جبهه های رزم ، برخیزید و از حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در برابر طاغوتیان پست دفاع نمائید .

بدن مبارکت پر از تیر شده بود و نفس های قدسی ات به شمارش افتاده بود . تو با این که پیکرت جراحات سختی دیده بود و خون فراوانی از رگ هایت خارج شده بود ؛ اما با صلابت هر چه تمام تر بر لشکر آن کافر کیشان می زدی و تعداد زیادی از آنان را روانه ی دوزخ می ساختی .

.Your browser does not support the audio tag

اما آنگاه که بر زمین افتاده بودی و دشـمنان با نیزه ها و شمشـیرهایشان به تو هجوم آوردنـد ، آخرین فـدائی تو نیز با گام های کوچکش پا به میدان نهاد !

او عبداللّه فرزند برادرت حسن علیه السلام بود .

عبـداللّه که کودکی یازده ساله بود هنگامی که دشـمنان را بالای سـر تو دیـد آنچنان آشـفته و پریشان گشت که دوان دوان به سمت تو دوید .

تو به خواهرت زینب فرمودی :

ای خواهر او را نگهدار !

خواهرت زینب خود را به عبداللّه رساند و دسـتان او را گرفت ، اما عبداللّه با تلاش دستش را از دستان خواهرت رها ساخت و با سرعت به طرف تو دوید . در این هنگام دشمن شمشیر کشید که بر جان مبارکت فرود آورد ، عبداللّه خودش را به تو رساند و فریاد زد :

ص: ۱۷۹

وای بر تو ، ای ناپاک زاد خبیث ! تو می خواهی عموی مرا بکشی ؟

.Your browser does not support the audio tag

تا دشـمن شمشیر خود را فرود آورد ؛ عبداللّه در مقام دفاع از تو دست کوچکش را دراز کرد تا آن را سپر تو گرداند ! شمشیر دست یتیم برادرت را قطع کرد به طوری که به پوست آویزان بود و در آن حال فریاد زد :

ای پدر ! ای عمو !

تو یادگار امام حسن علیه السلام را در آغوش گرفتی و به سینه چسباندی و فرمودی :

ای عزیز برادر ! صبر کن خداوند تو را به پدرانت ملحق گرداند .

در این میـان حرمله ی ملعون که سـاعتی پیش کودک شـش ماهه ات را در آغوشت پر پر نموده بود ، با تیری سه شـعبه گلوی عبداللّه را نشانه رفت و وی را در آغوش تو غرقه در خون نمود .

تو با چشمانی اشک بار با خدا چنین مناجات نمودی و آنان را نفرین کردی : خدایا باران رحمتت را از این مردم قطع گردان و از برکات و فرآورده های زمین محرومشان بدار .

.Your browser does not support the audio tag

خواهرت زینب – آنگاه که فرزند برادرش را در آغوشت غرق به خون دید – فریاد وامصیبتا سر داد و با صدای جانسوزش خطاب به عبداللّه گفت :

ای عزیز برادر ، و ای نور چشمم ! ای کاش مرده بودم و این صحنه را به چشم خود نمی دیدم ! در این هنگام مادر عبداللّه از خیمه خارج شد و صدا می زد : ای فرزندم و ای نور دیده ام !

ص: ۱۸۰

آری ،

تو تمام مصائب را در راه خدا به جان خریدی و ذره ای سست نگشتی و با خون مقدّست – که خون خداست – شعار آزادگی و کرامت را بر پیشانی زمین و زمان و آسمان نوشتی ، و این خون سرخ تا ابد می جوشد و شراره های معرفت و عشق را در عالم منتشر می سازد .

آری ،

پیروزمند آن دشت غرقه در خون تو بودی و آنان شکست خورده ی ذلیل ؛ هر چند سرهای مبارکتان را از تن جدا ساختند و اسبانشان را بر جنازه های مطهّرتان تازاندند .

اکنون کربلای تو عالی ترین قطعه ی بهشت است . اکنون صورت های میلیون ها عاشق دلداده ات بر آستان کربلای تو بر زمین است و همواره نام مقدّست شفا بخش دل های مؤمنین است و توسل به وجود مبارکت سبب اجابت دعا و آمرزش گناهان و ریزش ارزاق فراوان و شفا یافتن بیماران از جانب خدای ربّ العالمین است .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

توسل یافتن به وجود مقدّست نجات دهنده است و آن تبهکارانی که می گویند : توسل جستن شرک است !

آنان خود غرق در شرک اند ؛ زیرا مقام اولیاء خدا را درک نکرده اند که آن بزرگان به اذن خداوند متعال صاحب دخل و تصرف در عالم اند .

آری ،

تو سیدالشهدائی و خداوند فرموده است که شهدا زنده اند .

و تو زنـده ی جاویدی ، تو سـرور تمام شـهیدانی ، و تو به اذن خداوند متعال شـفا می دهی ، هدایت می گردانی ، همّ و غم را برطرف می کنی ، از اسارت آزاد می گردانی و دست می گیری و در ابدیت پرواز می دهی .

توسل جستن به وجود تو و خاندان مطهّرت ، سفارش خداست که فرموده :

ص: ۱۸۱

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّه َ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَهَ » .(۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید ! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و وسیله ای برای تقرب به او بجویید .

و شـما خانـدان طهارت علیهم السـلام برترین وسـیله برای تقرب به خدا هستید و شـما زنده اید و با اذن او در عالم متصـرفید و هرکس که در دامن مادری پاک پرورش یافته باشد بدان اعتراف می کند .

۱- سوره ی مائده ، آیه ی ۳۵ .

توضیحات فصل پنجم : برکات تربت کربلا ، نظر نمودن خدا بر زائران قبر مطهّر امام حسین علیه السلام در روز عرفه قبل از نظر نمودن به حجّاج ، مشروعیّت توسل به اهل بیت علیهم السلام ، ابطال تفکّرات وهابیّت و مباحث متعدد دیگر

اشاره

آنچه که درباره ی توسل انبیاء الهی به وجود مقدّس سید الشهدا علیه السلام در این فصل بیان شد ، مضمون احادیث معتبر متعددی است که در منابع شیعه آمده است و اینجانب (مؤلف) مضمون احادیث فوق را از کتاب گرانسنگ « الخصائص الحسینیه » تألیف مرحوم آیت اللّه شیخ جعفر شوشتری أخذ نموده ام .

در احادیث متعددی آمده که تربت قبر مبارک حضرت سیدالشهداء علیه السلام شفا دهنده است ، اکنون چند حدیث را در این باره از کتاب کامل الزیارات - به جهت اعتبار بالایش - نقل می کنیم :

عن أبی یعفور قال : قلت لأبی عبداللّه علیه السلام : یأخذ الانسان من طین قبر الحسین علیه السلام فینتفع به و یأخذ غیره فلا ینتفع به ؟ قال : لا ؛ واللّه الّذی لا إله إلا هو ما یأخذه و هو یری أنّ اللّه ینفعه به إلاّ نفعه اللّه به .(۱)

شخصی به نام ابی یعفور می گوید : محضر امام صادق علیه السلام عرضه داشتم :

آیا این طور است که شخص تربت قبر امام حسین علیه السلام را وقتی اخذ نمود از آن انتفاع برده ، ولی تربت غیر آن حضرت را وقتی اخذ کرد نمی تواند از آن نفع ببرد ؟

حضرت فرمود : نه این طور نیست که مجرّد برگرفتن تربت این اثر را داشته باشد ، به خدایی که معبودی غیر از او وجود ندارد اخذ نمی کند احدی تربت قبر آن حضرت را در حالی که معتقد است خداوند با آن نفع به او می رساند مگر آن که حتما از آن منتفع می شود .

۱- کامل الزیارات ، ص ۸۳۲ .

مؤلّف گوید :

آنچه از این حدیث استفاده می شود آن است که اثر تربت زمانی است که شخص معتقد به آن باشد و إلاّ أخذ تربت بدون اعتقاد مؤثر نمی باشد .

امام صادق علیه السلام فرمود :

فی طین قبر الحسین علیه السلام الشفاء من کلِّ داءٍ و هوالدّواء الاکبر .(۱)

در تربت قبر امام حسین علیه السلام شفای هر دردی بوده و آن دوای اکبر می باشد .

امام صادق علیه السلام فرمود :

لو أنّ مریضا من المؤمنین یعرف حقّ أبی عبداللّه و حرمته و ولایته أخذ من طین قبره مثل رأس أنمله کان له دواء .

اگر مریضی از اهل ایمان که به حق حضرت ابی عبداللّه علیه السلام آگاه و عارف باشد و به حرمت و ولایت آن جناب آشنا است از تربت قبرش به مقدار سر بند انگشت بردارد همان برای او دواء می باشد .

محمّد بن عیسی از شخصی نقل کرده که وی گفت :

بعث إلیّ ابوالحسن الرّضا علیه السلام من خراسان ثیاب رِزَم و کان بین ذلک طین ، فقلت للرسول : ما هذا ؟ قال : طین قبر الحسین علیه السلام ؛ ما کان یوجّه شیئا من الثیاب و لا غیره إلاّ و یجعل فیه الطین و کان یقول : هو أمان

۱- کامل الزیارات ، ص ۸۳۴ .

بإذن اللّه .(۱)

حضـرت امام رضا علیه السـلام از خراسان بقچه ای برایم فرسـتاد که در بین آن تربتی بود ، به آورنـده ی بقچه گفتم این تربت چیست ؟ گفت : تربت قبر حضـرت امام حسین علیه السلام است ، حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام لباس یا غیر آن را وقتی بـه جـائی می فرسـتند حتمـا همراه آن تربت سیدالشـهدا علیه السـلام را قرار داده و می فرماینـد : این تربت به اذن خـدا امـان و موجب حفظ مال می باشد .

امام صادق علیه السلام فرمود :

إنّ عند رأس الحسین علیه السلام لتربه حمراء فیها شفاء من کلّ داء إلّا السام .(۲)

نزد سر مبارک حسین علیه السلام تربت قرمزی است که در آن شفاء هر دردی غیر از مرگ می باشد .

در ادامه حدیث آمده :

یونس بن ربیع می گوید : بعد از این که ، این حدیث را شـنیدم نزد قبرآن حضـرت علیه السـلام حاضـر شده و طرف سر قبر را حفر کردیم و چون به قدر یک ذراع کندیم از رأس قبر خاک های مثل ریگ های ریزی که آب آن ها را با خود می آورد بر ما ریخت ، رنگ آن ها قرمز و انـدازه شان قدر یک درهم بود ، آن ها را با خود به کوفه آورده پس ممزوج و عجینشان کرده و پنهانشان نمودیم و بعد به تدریج از آن به مردم داده تا با آن مریض های خود را مداوا کنند .

۱- کامل الزیارات ، ص ۸۴۴ .

۲- کامل الزیارات ، ص ۸۴۸ .

امام باقر علیه السلام فرمود :

إذا أخذت طین قبر الحسین فقل : اللهم بحقّ هذه التُربه و بحقّ المَلَک الموکّل بها و المَلَک الذی کَرَبَها و بحقّ الوصیّ الّذی هو فیها ، صلّ علی محمّد و آل محمّد و اجعل هذا الطین شفاءً من کلّ داءٍ و أمانا من کلّ خوف .

فإن فعل ذلک کان حتما شفاءً [له] من کلّ داء و أمانا من کلّ خوف .

هرگاه تربت قبر حسین علیه السلام را در بر گرفتی ، بگو : خدایا به حق این تربت و به حق فرشته ای که موکل بر آن است و به حق فرشته ای که آن را حفر نموده و به حق وصی که در درون آن است ، درود بفرست بر محمّد و آل محمّد و قرار بده این تربت را شفاء از هر دردی و امان از هر خوف و هراسی .

سپس حضرت فرمودند :

اگر شخصی چنین کند حتما تربت شفا از هر دردی خواهد بود و از هر خوفی امان برایش می باشد .

از ابی بکار نقل است که گفت :

أخذت من التربه الّتی عند رأس قبر الحسین بن علی علیهما السلام ، فإنّها طینه حمراء ، فدخلت علی الرّضا علیه السلام فعرضتها علیه فأخذها فی کفّه ، ثمّ بکی حتی جرت دُموعه ، ثم قال : هذه تربه جدّی .(۱)

۱- کامل الزیارات ، ص ۸۵۹ .

از تربتی که بالای قبر حسین علیه السلام بود ، مقداری برداشتم ، این تربت سرخ رنگ بود ، پس بر حضرت امام رضا علیه السلام وارد شده و آن را به حضرت عرضه داشتم .

امام رضا علیه السلام تربت را در کف دستشان نهاده و بوئیدند ، سپس چنان گریستند که اشک های مبارکشان جاری شد ، سپس فرمودند : این تربت جدم می باشد .

سعد بن سعد می گوید :

سألت أباالحسن علیه السلام عن الطّین ، قال : أکل الطین حرامٌ مثل المیته و الدّم و لحم الخنزیر إلّا طین قبر الحسین علیه السلام فإنّ فیه شفاءً من کلّ داءٍ و أمنا من کلّ خوف .(۱)

از حضرت اباالحسن (امام رضا علیه السلام) راجع به خوردن تربت پرسیدم ؟

حضرت فرمود : خوردن تربت حرام است همان طوری که خوردن مردار و خون و گوشت خوک حرام است مگر تربت قبر امام حسین علیه السلام ؛ زیرا در آن شفاء از هر دردی و امان از هر خوف و هراسی است .

مؤلف می گوید :

همان گونه که در حدیث نیز آمد ، تربت مطهّر حضرت سید الشهدا علیه السلام به اذن خداوند شفا می دهد ؛ بنابراین آن تربت شریف با عنایات و توجه خداوند متعال دارای چنین خاصیتی می باشد . لذا چون تربت مبارک به اذن خداوند متعال شِفا می دهد در حقیقت این خود خداست که شفا می دهد .

در رابطه با امامان معصوم علیهم السلام نیز همین گونه است ؛ آن بزرگواران به اذن خداوند متعال شفا می دهند و یا هم و غم را برطرف می کنند ؛ و اگر خداوند اذن

۱- کامل الزیارات ، ص ۸۶۴ .

ندهـد ، آنان هیچ کاره اند . بنابراین چون آن بزرگواران علیهم السـلام واسـطه ی درگاه الهی هسـتند و به اذن خداوند دخل و تصـرف در اشـیاء دارند ، خواندن آنان خواندن خداست و شـفا دادن آنان شفا دادن خداست و این عین توحید است ؛ اما فرقه ی وهابیت که به این معارف بلند راهی نیافته اند ، توسل به ائمه علیهم السلام را شرک می دانند !

آری ،

اگر شـیعه معصومین علیهم السـلام را مسـتقل در تأثیر بدانند شرک است ؛ ولیکن شیعه آنان را مستقل در تأثیر نمی داند و ائمه ی اطهار علیهم السلام به اذن خداوند شفا می دهند .

بحث کامل تر و جامع تر را در پایان همین فصل می آوریم .

داسـتان لباس بهشتی امام حسن و امام حسـین علیهماالسـلام - که در متن آمـده - از امالی مرحوم شـیخ مفیـد نقل شده است ، همچنین داسـتان تکبیر گفتن امام حسـین علیه السـلام در کتاب « منتهی الآمال » شـیخ عباس قمی آمده که وی از شـیخ طوسی نقل نموده است .

در کتاب « مقتل الحسـین » عبدالرزاق مقرّم آمده : زمانی که امام حسـین علیه السلام عازم شهر مکه شد ، خبر هجرت ایشان به گوش یزید رسـید . آن ملعون لشـکری را به فرماندهی عمر بن سعید بن عاص به مکه گسیل داشته و او را امیرالحاج قرار داد و به وی گفته بود که هر جا حسین علیه السلام را بیابد ، بی درنگ او را به شهادت برساند .(۱)

و از طرف دیگر یزید سی نفر از مزدوران خود را جهت ترور امام حسین علیه السلام به مکه اعزام داشت .(۲)

امام حسـین علیه السـلام پس از چهار ماه و پنج روز اقامت در مکه معظمه در روز سه شنبه هشتم ذیحجه مصادف با روز ترویه - برای حفظ حرمت خانه ی خدا - از مکه به سوی عراق حرکت کرد .(۳)

۱- مقتل الحسین ، ص ۱۶۵ .

۲- تظلم الزهراء ، ص ۱۵۳ رضی قزوینی .

۳- انساب الأشراف ، بلاذری ، ص ۲۰۷ .

البته سید بن طاووس نقل کرده است که امام حسین علیه السلام روز سه شنبه سوم ذیحجه از مکه عازم عراق گردید .(۱)

و سیوطی ، خروج امام علیه السلام از مکه به عراق را بدون تعیین روز ، دهم ذیحجه ذکر کرده است .(۲)

عبداللّه بن زبیر ، که فردی جاه طلب و ظاهر الصلاح بود ، اندکی پیش از ورود امام حسین علیه السلام به مکه در سال ۶۰ هجری وارد مکه شده در آنجا اقامت گزیده بود ، ولی در مدت اقامت امام حسین علیه السلام در مکه ، او تحت الشعاع قرار گرفته و چندان مورد توجه مردم نبود . پس از شهادت امام حسین علیه السلام میدان برای فعالیت او باز شد و در برابر یزید اعلام مخالفت کرده و خود را خلیفه خواند .

عبداللّه بن زبیر از دشمنان سرسخت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و با آن حضرت علیه السلام بیعت نکرد . او در برپائی فتنه ی جمل نقش مهمی داشت و آن گاه که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام مردم حجاز با او بیعت کردند ، در دوره ی فعالیتش در مکه و حجاز ، درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را از آغاز خطبه حذف کرد و چون در این مورد از او پرسیدند ، گفت : پیامبر خویشاوندان بدی دارد که هنگام بردن نام او گردن خویش را بر می افرازند !(۳)

بدون تردید عبداللّه بن زبیر در مبارزه با حکومت اموی هدفش الهی نبود ؛ بلکه در اندیشه ی به دست آوردن قدرت و زمامداری به سر می برد و این حقیقت را عبداللّه بن عمر - که با او رفاقت دیرینه داشت - نیز هنگامی روشن کرد که همسرش اصرار داشت تا با عبداللّه بن زبیر بیعت کند و برای او از تقوا و طاعت ابن زبیر سخن می گفت ، و او در پاسخ همسرش گفت :

آیا مرکب هایی را که معاویه در جریان حج بر آن ها سوار بود مشاهده نکردی ؟

۱- الملهوف ص ۲۵ .

۲- تاریخ الخلفاء ، ص ۲۰۷ .

۳- تاریخ یعقوبی ، ج ۳ص ۸ .

[که همه ی آن ها برای تظاهر بود] من بر این باورم که ابن زبیر هدفی جز دست یابی به آن شکوه و جلال ندارد و عبادت و طاعت خدا را در این مسیر به کار گرفته است .(۱)

عاقبت با لشکر کشی حجاج بن یوسف (فرمانده سفاک لشکر عبدالملک مروان) در سال ۷۳ ق ، عبداللّه بن زبیر شکست سختی خورد و به دست حجاج بن یوسف به دار آویخته شد .

متن نامه ی امام حسین علیه السلام به مردم بصره - که ترجمه آن ذکر شد - بدین قرار است :

أمّا بعدُ فإنّ اللّه ‐اصطفی محمّدا صلی الله علیه و آله وسلم مِن خلقه و أکرَمَه بنبوّتِه واختارَهُ لِرسالته ثمّ قَبَضَهُ إلیه و قد نَصَحَ لعبادِه و بَلَّغَ ما أُرسِلَ به ، و کُنّا أهلَه و أولیاءهُ وَ وَرَثَتَهُ و أَحَقَّ النّاسِ بِمقامِه فِی الناس فاستَأثَرَ عَلَینا قَومُنا بِـذلکَ فَرَضینا و کَرِهنا الفُرقَةَ و أَحبَبنا العافِیَةَ و نَحنُ نَعلَمُ أنا أَحَقُّ بِـذلِکَ الحَقِّ المُستَحَقِّ عَلَینا مِمَّن تَوَلاّهُ و قَد بَعَثتُ رَسولی إلَیکُم بِهذاالکتابِ و أنا أدعوکُم إلی کِتابِ اللّه ِو سُنَّهِ نَبیّهِ فَإنَّ السُنَّهَ قَد اُمیتَت وَ البِدعَهُ قد اُحییَت ، فَإن تَسمَعوا قولی أهدِکم إلی سَبیل الرّشاد .(۲)

أحنف بن قیس در جواب نامه ی امام این آیه را نوشت :

« فَاصبِر إنَّ وَعدَ اللّه ِحقٌ وَ لا یَستَخِفَنَّکَ الّذینَ لایُوقِنُون » .(۳)

پس صبر و شکیبایی پیشه کن که وعده خدا حق است و مراقب باش مردم بی ایمان مقام صبر و بردباری تو را به سبکی نکشانند .

۱- حیاه الامام حسین علیه السلام ، باقر شریف القرشی ، ج ۳ص ۳۱۰ .

۲- تاریخ طبری ، ج ۶ ، ص ۲۰۰ ؛ حیاه الامام الحسین ، باقر شریف القرشی ، ج ۲ ، ص ۳۲۲ .

۳- سوره ی روم ، آیه ی ۶۰ .

یزیـد بن نبیط (برخی نام او را یزیـد بن ثبیط بیان داشـته اند) از افراد سرشناسـی بود که به پیام امام حسـین علیه السـلام پاسـخ مثبت داد و برای آگـاهی بیشتر از جریـان امور به خـانه ی ماریه بنت سـعد رفت ؛ که آن خانه مرکز شـکل گیری حرکت های شیعی و اجتماع یاران امام بود .(۱)

مـاریه شـیعه بوده و زنی پرهیزکار و خانه ی او مرکز اجتماعات شـیعه و گفتگوی آنان بوده است . یزیـد بن نبیط که از قبیله ی عبـدالقیس بوده و ده پسـر رشـید و دلاور داشت در خانه ی همین زن به فرزندان و یاران خود خطاب کرد و گفت که تصـمیم خود را برای پیوسـتن به امـام حسـین علیه السـلام گرفته است . وی بـا دو نفر از فرزنـدان رشـیدش به نـام عبـداللّه و عبیـداللّه با سرعت بصره را ترک کرد و قبل از حرکت امام از مکه به عراق ، در مکه به امام حسین علیه السلام پیوست و در کربلا او و دو فرزندش در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند .(۲)

در روایات متعدد از امامان معصوم علیهم السلام آمده است که خداوند متعال در روز عرفه ابتدا به زائران حضرت سیدالشهداء نظر می کند و سپس به حاجیانی که در صحرای عرفات می باشند .

اینک به چند حدیث در این باره توجه فرمائید :

امام صادق علیه السلام فرمود :

إنّ اللّه تبارک و تعالی یبدء بالنّظر إلی زوّار قبر الحسین علیه السلام عشیّه عرفه ، قال : قلت : قبل نظره لأهل الموقف ؟ قال : نعم .(۳)

خداوند تبارک و تعالی عصر روز عرفه ابتدا به زوّار قبر مطهّر امام حسین علیه السلام

۱- کامل ، ابن اثیر ، ج ۴ ، ص ۲۱ .

۲- نفس المهموم ، شیخ عباس قمی ، ص ۹۲ به نقل از طبری .

۳- کامل الزیارات ، ص ۵۶۳ .

نظر می کند . راوی می گوید : محضـر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم : قبل از نظر کردن به اهل موقف (حاجیان) ؟ حضرت فرمودند : بلی .

و در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام فرمودند :

من فاتته عرفه بعرفات فأدرکها بقبر الحسین علیه السلام لم یَفُته و إن اللّه تبارک و تعالی لیبدء بأهل قبر الحسین علیه السلام قبل أهل عرفات ، ثمّ یخالطهم فی نفسه .(۱)

کسـی که در عرفات روز عرفه را درک نکرد ، ولی آن را کنار قبر مطهّر حضرت امام حسین علیه السلام درک نماید ، عرفه از او فوت نشده است و خداوند متعال ابتدا کسانی را که در کنار قبر آن حضـرت علیه السلام هستند مورد نظر و التفات قرار داده بعد به اهل عرفات نظر فرموده و با ایشان انس می گیرد .

امام صادق علیه السلام :

اذا کان یوم عرفهَ اطّلع اللّه تعالی علی زوّار قبر أبی عبداللّه الحسـین علیه السـلام فقال لهم : إسـتأنفوا فقد غفرت لکم ، ثم یجعل إقامه علی اهل عرفات .(۲)

زمانی که روز عرفه فرا برسد ، خداوند متعال به زوار قبر حضـرت ابی عبداللّه الحسـین علیه السـلام توجه نموده سپس به ایشان می فرماید : از ابتدا شروع به عمل نمائید ، زیرا شما را آمرزیدم ، سپس با اهل عرفات انس می گیرد .

۱- کامل الزیارات ، ص ۵۶۴ .

۲- کامل الزیارات ، ص ۵۶۶ .

امام صادق علیه السلام :

من زار قبر الحسین علیه السلام یوم عرفه عارفا بحقّه کتب اللّه له ثواب ألف حجه ، و ألف عمره و ألف غزوه مع نبیّ مرسل (۱).

کسی که در روز عرفه قبر مطهّر حضرت امام حسین علیه السلام را زیارت کند در حالی که به حق آن حضرت عارف و مطلع باشد ، خداوند ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار جنگی که در معیّت نبیّ مرسل انجام داده را برایش می نویسد .

آری ،

این است برکات بی نهایت زیارت قبر مطهّر امام حسین علیه السلام که خداوند متعال به حرمت مقام ایشان به آن حضرت عنایت فرموده است .

وهابیون توسل و درخواست از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و امامان معصوم علیهم السلام را شرک و خروج از دین می دانند ؛ آنان بر این باورند که هرگونه درخواستی باید از خدا باشد ، زیرا قرار دادن دیگران در کنار خدا شرک است !

آنان با برداشت غیر صحیح از دین بسیاری از مسلمین را مرتد و از دین خارج شده می دانند و به راحتی آنان را می کشند . ما در این جا بحث جامعی را در ابطال عقاید وهابیت بیان می کنیم :

توسل و درخواست از اولیاء خدا عین توحید است ؛ زیرا آنان به اذن خداوند صاحب دخل و تصرف در اشیاء می باشند و خداوند متعال آنان را واسطه ی عنایات خویش به بندگان قرار داده است . برای تبیین بهتر این مسئله توجه به پنج چیز ضروری است :

۱- کامل الزیارات ، ص ۵۷۰ .

۱) واسطه ها :

وجود واسطه ها در عالم خلقت از امور انکار ناپذیر است . خداوند متعال انجام امور و تدبیر امور عالم را با واسطه ها انجام می دهد .

خداوند درباره ی فرشتگانی که امور عالم را می گردانند در سوره ی مبارکه نازعات می فرماید :

« وَ النّازِعاتِ غَرْقا ، وَ النّاشِطاتِ نَشْطا ، وَ السّابِحاتِ سَبْحا ، فَالسّابِقاتِ سَبْقا ، فَالْمُدَبِّراتِ أَمْرا »(۱)

سوگند به فرشتگانی که (روح مجرمان را از بدن هایشان) به شدت بر می کشند ، و فرشتگانی که (روح مؤمنان را) با مدارا و نشاط می گیرند ، وسوگند به فرشتگانی که (در اجرای فرمان الهی) با سرعت حرکت می کنند ، و بر یکدیگر سبقت می گیرند ، و آنها که امور را تدبیر می کنند .

خداوند به وسیله ی مأموران خود انسان ها را حفظ می کند ، در سوره ی مبارکه رعد می فرماید :

« لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللّه ِ »(۲)

برای هر کس ، مأمورانی است که پی در پی ، از پیش رو ، و از پشت سر او را از فرمان خدا حفظ می کنند .

۱- سوره ی نازعات ، آیات ۱تا۵ .

۲- سوره ی رعد ، آیه ی ۱۱ .

خداوند باران رحمتش را به واسطه ی ابر متراکم نازل می گرداند . در سوره ی مبارکه روم می فرماید :

« أَللّه ُالَّذِی یُرْسِلُ الرِّیاحَ فَتُثِیرُ سَحابا فَیَبْسُطُهُ فِی السَّماءِ کَیْفَ یَشاءُ وَ یَجْعَلُهُ کِسَفا فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ فَإِذا أَصابَ بِهِ مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ إِذا هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ »(۱)

خداوند همان کسی است که بادها را می فرستدتا ابرهایی را به حرکت در آورند ، سپس آنها را در آسمان آن گونه که بخواهد می گستراند و متراکم می سازد ؛ در این هنگام دانه های باران را می بینی که از لابه لای آن خارج می شود ؛ هنگامی که این (باران حیات بخش) را به هر کس از بندگانش که بخواهد برساند ، ناگهان خوشحال می شوند .

خداوند به واسطه ی ملائکه جان های انسان ها را می ستاند ، در سوره مبارکه نحل می فرماید :

« أَلَّذِینَ تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِکَهُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوُا السَّلَمَ ما کُنّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلی إِنَّ اللّه َعَلِیمٌ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ »(۲)

همان کسانی که فرشتگان (مرگ) جانشان را می گیرند در حالی که به خود ظلم کرده بودند ! در این موقع آنها (به ظاهر) تسلیم می شوند (و می گویند :) ما کار بدی انجام نمی دادیم ! (به آنها گفته می شود :) آری ، خداوند به آنچه

۱- سوره ی روم ، آیه ی ۴۸ .

۲- سوره ی نحل ، آیه ی ۲۸ .

انجام می دادید ، عالم است .

« وَالَّذِينَ تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِكَهُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّهَ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ »(۱)

همان کسانی که فرشتگان (مرگ) جانشان را می گیرند در حالی که پاک و پاکیزه اند ؛ به آنها می گویند : « سلام بر شما ! به پاداش آنچه انجام می دادید ، وارد بهشت شوید .

و خداوند متعال با واسطه ی پدر و مادر انسان ها را متولد می سازد ، با واسطه ی دارو شفا می دهد و موارد بی شمار دیگر .

البته به دو نکته ی مهم نیز باید توجه داشت .

۱ - خداوند متعال هرچند با واسطه ها امور را انجام می دهد و تدبیر می کند ؛ لیکن نیازمند به واسطه های خویش نیست و اگر اراده کند می تواند امور را بدون واسطه ها در عالم انجام دهد .

آری ، خداوند اگر اراده کند می تواند بدون دارو شفا دهد و بدون پدر و مادر انسان خلق کند ، همان گونه که درباره ی آدم و حوا این چنین بود .

۲ - واسطه ها به اذن خداوند دارای اثر می باشند . بنابراین اگر خداوند به واسطه ها اذن ندهد آنان هیچ اثر و تدبیری در عالم ندارند .

پس چون واسطه ها امور را با اذن خداوند انجام می دهند و خود هیچ اثر و استقلالی ندارند ؛ بنابراین ، این خود خداست که شفا می دهد و باران نازل می کند و جان های انسان ها را می ستاند .

خداوند در قرآن کریم به مسلمانان سفارش می کند که برای آمرزش گناهان

۱- سوره ی نحل ، آیه ی ۳۲ .

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را واسطه قرار دهید ، در سوره ی مبارکه نساء می فرماید :

« وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلاّ لِیُطاعَ بِإِذْنِ اللّه ِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّه َ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّه َ تَوّابا رَحیما »(۱)

ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا ، از وی اطاعت شود . و اگر این مخالفان ، هنگامی که به خود ستم می کردند (و فرمانهای خدا را زیر پا می گذاردند) ، به نزد تو می آمدند ، و از خدا طلب آمرزش می کردند ، و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد ، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند .

و نیز فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام برای آمرزش گناهانشان پدر را واسطه قرار دادند و حضرت یعقوب علیه السلام آن وساطت را پذیرفت ، خداوند در سوره ی مبارکه یوسف می فرماید :

« قَالُوا یَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا کُنَّا خَاطِئِینَ »(۲)

گفتند : پدر ! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه ، که ما خطاکار بودیم .

« قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ »(۳)

گفت : به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می خواهم ، که او همانا آمرزنده ی مهربان است .

۱- سوره نساء ، آیه ی ۶۴ .

۲- سوره ی یوسف ، آیه ی۹۷ .

۳- سوره ی یوسف ، آیه ی ۹۸ .

بنابراین ، واسطه قرار دادن اولیاء خدا یک مسئله قرآنی است و آن هرگز شرک نیست .

وهابیت شبهه ایجاد می کنند :

واسطه قرار دادن اولیای زنده اشکالی ندارد ؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و امامان علیهم السلام مرده اند و نباید مردگان را واسطه قرار داد .

جواب :

اهل بیت علیهم السلام در راه خدا به شهادت رسیده اند و خداوند در قرآن می فرماید که شهدا زنده هستند ؛ بنابراین اهل بیت علیهم السلام زنده هستند و صدای ما را می شنوند و در پیشگاه الهی واسطه قرار می گیرند .

۲) اولیای خداوند به اذن خداوند صاحب تصرف در عالم اند

پیامبران و امامان علیهم السلام به اذن خداوند می توانند کارهای خارق العاده ای همچون : حیات بخشیدن به غیر جانداران ، زنده کردن مردگان ، شفا دادن بیماران لاعلاج و ... انجام دهند .

خداوند در قرآن کریم درباره ی عیسی علیه السلام می فرماید که وی به اذن خدا حیات می بخشد ، زنده می کند و شفا می دهد :

« وَ رَسُولاً إِلى بَنى إِسْرائيلَ أَنِّى قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَهٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّى أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَهِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فيهِ فَيَكُونُ طَيْرا بِإِذْنِ اللّه ِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْيِ الْمَوْتى بِإِذْنِ اللّه ِ وَ أُنَبِّئُكُمْ بِما تَأْكُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فى بُيُوتِكُمْ إِنَّ فى ذالِكَ لَآيَهً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ »(۱)

۱- سوره ی آل عمران ، آیه ی ۴۹ .

و به سوی بنی اسرائیل فرستاده خواهد شد (تا به آنها بگوید) من نشانه ای از طرف پروردگار شما ، برایتان آورده ام ؛ من از گِل ، چیزی به شکل پرنده می سازم ، سپس در آن می دمم و به اذن خدا ، پرنده ای می گردد . و به اذن خدا ، کور مادرزاد و مبتلا به بیماری پیسی را بهبودی می بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم و به شما خبر می دهم از آنچه می خورید ، و آنچه را در خانه های خود ذخیره می کنید ، به یقین در این (معجزات) ، نشانه ای برای شماست ، اگر ایمان داشته باشید .

بنابراین اولیای خدا می توانند شفا دهند ، هم و غم را برطرف کنند و اگر کسی از آن ها چنین درخواستی کند ، این درخواست شرک نیست ؛ زیرا اولیای خدا به اذن خداوند چنین می کنند .

۳) خواندن اولیای خدا ؛ خواندن آنان در جنب خدا نیست

وهابیت می گویند : اگر کسی در جنب خدا ، دیگران را بخواند مشرک است .

آنان به این آیه ی شریفه استناد می کنند :

« وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّه ِ أَحَدا »(۱)

و این که مساجد از آنِ خداست ، پس هیچ کس را با خدا نخوانید .

و سپس نتیجه گیری می کنند که شیعیان که متوسل به امامان علیهم السلام می شوند و از آن ها طلب می نمایند ، مشرک می باشند ؛ زیرا آنان در کنار خدا دیگران را خوانده اند .

جواب به یاوه های وهابیت :

۱- سوره ی جن ، آیه ی ۱۸ .

۱ – با توجه به قرائن موجود در آیه و آیات مشابه آن ، به خوبی مشخص است که مقصود هر خواندنی نیست ، بلکه خواندن در مقام پرستش است . به این معنا که خداوند می فرماید : معبود ، تنها خداست و در جنب خدا هیچ موجودی را نپرستید . و شیعه هرگز اهل بیت علیهم السلام را در مقام پرستش نمی خوانند ؛ بلکه این عقیده را شرك می دانند (یعنی کسی که به اهل بیت علیهم السلام مقام خدایی بدهد یا به نوعی آنان را پرستش کند ، مشرك و کافر می باشد) .

۲ – خواندن اهل بیت علیهم السلام اگر به این عقیده باشد که آنان صاحب اثر استقلالی در عالم هستند ، این یعنی خواندن اهل بیت علیهم السلام در جنب خدا و شرك است ؛ اما شیعه امامان معصوم علیهم السلام را صاحب هیچ گونه استقلالی نمی داند و آنان به اذن خداوند در عالم صاحب تأثیرند .

بنابراین طلب و درخواست از اهل بیت علیهم السلام شرك نیست ؛ زیرا آنان با اذن خدا ، صاحب تأثیرند .

پس باید گفت :

چون اهل بیت علیهم السلام با اذن و اراده ی خدا شفا می دهند و تا خدا اراده نکند آنان هیچ گونه اراده ای ندارند ؛ لذا آن گاه که اهل بیت علیهم السلام شفا می دهند در حقیقت این خود خداست که شفا می دهد و خواندن اهل بیت در حقیقت خواندن خداست و این عین توحید است .

باز هم بگوییم :

اگر کسی به اهل بیت علیهم السلام مقام خدایی دهد و یا آنان را موجوداتی بداند که استقلالی کار می کنند، این عقیده شرك و کفر است و هیچ شیعه چنین عقیده ای ندارد.

۴) زمانی که چنین استدلالات قرآنی برای جواز توسل به اولیای خدا آورده می شود و وهابیون توان پاسخ گویی ندارند ؛ نهایتا می گویند :

توسل به اولیاء زنده اشکالی ندارد ، اما اهل بیت مرده اند و درخواست از مرده

یعنی خواندن آنان در کنار خدا و این شرک است !

جواب :

آنـان خود قلب هایشـان مرده است و إلاّ خانـدان طهارت علیهم السـلام که در راه خـدا به شـهادت رسیده انـد ، زنـده انـد که خداوند با تأکید می فرماید :

« وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللّه ِ أَمْواتا بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ ، فَرِحینَ بِما آتاهُمُ اللّه ُمِنْ فَضْلِهِ وَ یَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلاّ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ »(۱)

هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند ، مرده اند ! بلکه زنده اند ، و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند .آنها بخاطر نعمتهایی که خداونـد از فضل خود به ایشان بخشـیده است ، خوشـحالند ؛ و بخاطر کسانی که هنوز به آنها ملحق نشـده اند ، شادمانند ؛ که نه ترسی بر آنهاست ، و نه اندوهی خواهند داشت .

آری ، خداوند با تأکید می فرماید که شهدا زنده اند و نزد خدا روزی می خورند .

بنابراین :

امامان علیهم السلام - که در راه حق شهید شده اند - زنده اند و صاحب دخل و تصرف در عالم می باشند و واسطه قرار دادن آنان ، واسطه قرار دادن مردگان نیست و چون آن بزرگواران به اذن خداوند کار می کنند ، توسل به آنان شرک نیست ، بلکه عین توحید و معرفت است .

وهابیت در جواب می گوید :

۱- سوره ی آل عمران ، آیه ی ۱۶۹ و ۱۷۰ .

شهدا در نزد خداوند زنده اند نه نزد ما که به آنان توسل جوئیم !

جواب :

شهدا همواره و در همه ی عالم زنده اند و این سخن خداست و آنان در پیشگاه الهی روزی می خورند .

بنابراین در آیه ی فوق « عند ربهم » قید رزق است نه قید « أحیاء » ؛ یعنی شهدا در نزد خدا روزی می خورند نه این که در نزد خدا زنده اند .

دلیل قاطع و گویای این سخن آیه ی دیگری است که خداوند شهدا را زنده معرفی کرده است بدون هیچ قیدی .

« وَلا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فى سَبيلِ اللّه ِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْياءٌ وَلكِنْ لاتَشْعُرُونَ »(۱)

و به آنهایی که در راه خدا کشته می شوند ، مرده نگویید ؛ بلکه آنها زنده اند ، ولی شما نمی فهمید .

آری ،

شهدا زنده اند و آنانی که بهره ای از شعور نداشته باشند می گویند : شهدا مرده اند !

۵) خداوند فرموده که برای تقرّب به او وسیله بگیریم

خداوند متعال در قرآن در رابطه با أخذ وسیله و تقرب به وی می فرماید :

« يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّه-وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسيلَةَ وَ جاهِدُوا فى سَبيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ »(۲)

۱- سوره ی بقره ، آیه ی ۱۵۴ .

۲- سوره ی مائده ، آیه ی ۳۵ .

ای کسانی که ایمان آورده اید ! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و وسیله ای برای تقرب به او بجویید و در راه او جهاد کنید ، باشد که رستگار شوید .

طبق این آیه ی شریفه مسلمین امر شده اند که برای نزدیکی به خدا وسیله اخذ نمایند .

اکنون سؤال اینجا مطرح است که وسایل تقرّب به خدا چیست ؟

هر چیز مشروعی که انسان را به خدا نزدیک کند و ایمان وی را تقویت بخشد وسیله است . نماز ، روزه ، ذکر خدا ، قرآن وسیله اند ، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت پاک و مطهّرش علیهم السلام نیز وسیله اند .

آری ،

خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام که سراسر توحید و معرفت می باشند یکی از بهترین وسایلی هستند که انسان را به خدا نزدیک می گرداند و از این جهت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در آخرین خطبه ی مبارکشان فرمود : ای مسلمین ! من دو چیز گرانبها در نزد شما به یادگار می گذارم : کتاب خدا و اهل بیتم . تا زمانی که به این دو چیز تمسک جوئید ، هرگز گمراه نمی شوید و این دو چیز دائم ملازم هم اند تا در روز قیامت بر حوض کوثر بر من وارد شوند .

آری ،

خاندان طهارت برترین وسایل و واسطه ها برای تقرب جستن به خدا می باشند و خواندن آنان هرگز شرک نیست ؛زیرا امر خداست و آنان به اذن خداوند صاحب تأثیرند .

وهابیت با برداشت های انحرافی از اسلام و قرآن ، مخالفان خود - به ویژه شیعیان اهل بیت علیهم السلام - را متّهم به کفر می کنند و مفتی های آنان به راحتی دستور کشتار مسلمانان بی گناه را صادر می کنند و اعضای این فرقه به راحتی مسلمینی را که نماز می خوانند و قائل به لا إله إلا اللّه هستند ، سر می برند ، قطعه قطعه

می کننـد ، آتش می زننـد ، با ارّه برقی بدن آنان را به دو نیم می کنند و اعمال وحشـیانه ای به اسم اسـلام انجام می دهند که قوم بربر هم انجام نمی داد .

آنـان به کودکـان هم رحم نمی کننـد و به آسانی آن بی گناهان را سـر می برنـد . مفتی های آنان به راحتی تجاوز به نوامیس شیعیان و مخالفان خود را فتوا می دهند .

همه ی انسان ها بداننـد ، همه ی غیر مسـلمانان بدانند ، همه ی جهانیان بدانند که اسـلام دین محبّت و مهربانی است و وهابیت ذرّه ای سـنخیت با اسـلام ندارد و در حقیقت آنان دشـمنان جدی اسلام اند که به اسم اسلام تیشه بر ریشه ی اسلام می زنند و هم اکنون نیز در کنار دشمان قسم خورده ی اسلام هم پیاله شده اند .

آری ،

اسـلام دین محبت ، انسانیت ، برابری ، عـدالت و رسـتگاری است و وهابیت فقط اسم اسـلام را یـدک می کشـند و بهره ای از اسلام ندارند .

فصل ششم : راه حسین علیه السلام و حماسه ی وی

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

سلام خدا بر تو باد ای خون خدا ، ای راه خدا و ای دریای خروشان بی منتها !

تو با حماسه ات درس های بی منتها به بشر دادی و درس های تو هیچ گاه کهنه نمی شود و بشر برای رهائی همواره محتاج آن است .

تو در ظهر عاشورا - در آن گیراگیر خون و نبرد - در زیر رگبار تیرهای دشمنان به نماز ایستادی تا به بشر بفهمانی که نماز اساس ایمان و پایه های یقین و رهائی از اسارت است .

تو این ندای جاوید را سر دادی که برای پرواز کردن ، ابتدا باید از اسارت رها شد و رهائی از اسارت اقامه ی روح نماز است .

آری ،

اقامه ی روح نماز است !

یزیدیان نیز نماز می خواندند ؛ لیکن نمازشان به کلی از محتوا و روح بندگی تهی بود و چیزی جز تظاهر نبود ؛ زیرا آنان تابع هوس ها و شهوات بودند که تباه کننده ی روح نماز است.

.Your browser does not support the audio tag

هرگاه در جامعه محتوای دین و عبودیت رها شود و تظاهر جایگزین آن گردد ، آن جامعه از صراط مستقیم الهی خارج گشته و در بزرگراه سقوط که انتهای آن جهنم است در حرکت است .

خداوند در کلام جاویدش علت سرنگونی امت پیامبران را ضایع ساختن نماز و پیروی از شهوات و خواهش های سیری ناپذیر نفس بیان می فرماید :

« فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضاعُوا الصَّلاهَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَواتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا »(۱)

۱- سوره ی مریم ، آیه ی ۵۹ .

ص: ۲۰۶

امّا پس از آنان ، فرزندان ناشایسته ای جای آنها را گرفتند که نماز را تباه کرده ، و از شهوات پیروی نمودند و بزودی (مجازات) گمراهی (خود) را خواهند دید !

آری ،

بعد از رحلت جدّ بزرگوارت - پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم - که خلافت الهیه از مسیر خودش توسط منافقان به انحراف کشیده شد و مقام پدر بزرگوارت امیرمؤمنان علیه السلام غصب گردید ، انحرافات آغاز گشت و هر چه می گذشت روح نماز مورد اصابت تیرهای بیشتری از جانب شیطان و مزدورانش قرار می گرفت .

.Your browser does not support the audio tag

وضع اسفبار جامعه ی اسلامی به آنجا کشیده شد که خاندان اموی - که دشمنان سر سخت دین جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بوده اند - به نام دین جدّت بر منصب خلافت نشستند ! یزیدیان در ظهر روز عاشورا با آن جمعیت سی هزار نفره شان به صفوف نماز جماعت ایستادند تا بعد از سلام نمازشان تو را که روح نماز بودی به شهادت برسانند !

.Your browser does not support the audio tag

و آن گاه که تو به نماز ایستادی و چند نفر از یاران جانبازت در جلوی تو سپر جانت شدند ، آن نمازخوانان کافرکیش ! تو را که روح نماز بودی ، تیرباران کردند .

آری ،

آن کافرکیشان در تشهد نماز می گفتند : أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله ، اما چون نمازشان ساقط از محتوا و چیزی جز تظاهر نبود ، بعد از سلام نمازشان تو را که فرزند محمّد صلی الله علیه و آله وسلم بودی و اساس نماز ، لب تشنه سر بریدند .

آری ، آری

تو روح نمازی و نماز با تو معنا می یابد و اصولاً تمامی شما خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام اساس دین و استوانه های یقین و تکبیر و قیام و قعود نمازید که فرزندت

ص: ۲۰۷

امام باقر علیه السلام فرمود :

ما خزائن علم ، ترجمان وحی و حجت های روشن اوئیم ، بر هر که در زیر آسمان ها و روی زمین است .

.Your browser does not support the audio tag

و فرزندت امام صادق علیه السلام نیز فرمود :

اوصیای پیامبر ابواب توجه به سوی خدای عزوجل هستند ، اگر ایشان نبودند مردم خدای عزوجل را نمی شناختند و خدای تبارک و تعالی با ایشان بر مردم احتجاج می کند .

حماسه ی عاشورای تو به ما درس می دهد که اگر دین در جامعه تبدیل به تظاهر شود و محتوا و روح و اساس آن رها گردد شمشیرها و سلاح هایی که بر قبضه ی آن شعار لا إله الا اللّه نقش بسته است توسط قائلین به لا إله الا اللّه از غلاف خارج می گردد تا حجت خدا را به قتل برسانند !

تو در ظهر روز عاشورا به نماز ایستادی و پیکر مبارکت را در معرض تیرهای نمازخوانان کافرکیش قرار دادی تا به ما بیاموزی : نماز اصیل ، نماز اصیل ! نه نماز دروغ ، نه نماز دروغ !

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

راه تو راه خداست ، کیش تو کیش خداست ، دین تو دین خداست و تسلیم و خضوع در برابر تو ، تسلیم و خضوع در برابر خداست .

تو انسان ها را دست می گیری و زنجیرها را از گردن و پاهای آنان خارج می سازی و با خود پرواز می دهی و آنان را با سلامت به درهای بهشت می رسانی تا دستان آنان را در دستان فرشتگان بهشتی قرار دهی .

ص: ۲۰۸

تو حجّت خدایی ، تو سومین امام هدایتگر بی زوال عالمیانی ، تو آن کسی هستی که بارها صورت و چشمان و لب ها و گلو و سینه ات آماج بوسه های رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قرار گرفت و فرمود :

.Your browser does not support the audio tag

حسین از من است و من از حسین .

و دیگران که اعتراف به امامت تو ندارند و دامن منحرفان را گرفته اند ، به کجا می روند ؟

اگر نمی دانند بدانند که :

تو نور خدائی ، تو شکافنده ی تاریکی ها و ظلماتی ؛ تو کشتی نجاتی ، تو شاهد بر خلائقی ؛ توسل به تو نجات دهنده است و گام نهادن در راه تو سعادت آفرین است .

و اگر باز هم منکرند بدانند که خداوند درباره ی متکبران می فرماید :

« ... فَبِئسَ مَثوَی المتکبّرین »(۱)

پس جایگاه متکبران بد جایگاهی است .

عالمیان بایـد صورت های خود را فرش راه تو کننـد ، تو را بایـد بر دیدگان خود جای دهند ، باید بر خاک کربلای تو سـجده کنند .

.Your browser does not support the audio tag

انسان ها چرا تو را منکر می شوند ؟ !

تو را انکار نمی کنـد مگر انسان شـقاوتمند ، همان انسانی که قلب خویش را از نور تهی گردانیـده و تمام وجودش را تاریکی ها فرا گرفته است .

مگر تو تمام هستی ات را برای خدا ندادی ؟ مگر تو فرزند شیرخوار و جوان رعنایت را قربانی راه حق نکردی ؟

مگر تو همان کسـی نیستی که رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسلم درباره ات فرمود : حسین کشتی نجات و خورشید هدایت است ؟ !

پس چرا انسان با وجدانِ بی غل و غش دامان دیگران را بگیرد ؛ همان دیگرانی که

۱- سوره ی زمر ، آیه ی ۷۲ .

نه تنها ذرّه ای ذرّه ای از مقام خاک پای غلامان تو را ندارند ؛ بلکه از صراط مستقیم الهی نیز به کلی دورند ! !

آری ،

هیچ کس مقام تو را انکار نمی کند مگر انسان سیاه دل شقیّ !

.Your browser does not support the audio tag

به فرازی دیگر از داستان کربلایت باز گردیم :

پس از این که مردم کوفه از مرگ معاویه و عدم بیعت تو با یزید آگاه شدند ، از اطاعت آن لقمه حرام میمون باز ناپاک زاد سرپیچی کرده و جمعی از شیعیان و هوادارانت در خانه ی سلیمان بن صُرَد خُزاعی گرد آمدند و پس از مذاکره و مشورت بر آن شدند که برای تو نامه ای نوشته و از تو برای آمدن به کوفه دعوت نمایند و به دو تن از هوادارانت مأموریت دادند تا به سرعت به طرف مکه حرکت کرده و نامه ها را به تو برسانند .

ده روز از ماه مبارک رمضان گدشته بود که دو پیک اهالی کوفه به مکه وارد شدند و نامه های مردم کوفه را به تو تسلیم نمودند .

.Your browser does not support the audio tag

دو روز از فرستادن نامه ها نگذشته بود که اهالی کوفه نامه های متعدد دیگری را به وسیله ی چند پیک دیگر برای تو فرستادند و پس از آن باز نامه های متعدد دیگر به سوی تو ارسال نمودند . بعد از چندین روز ارسال نامه های متعدد ، تعداد نامه ها بالغ بر دوازده هزار شد .

از جمله افراد سرشناس کوفه که برای تو نامه نوشتند و تو را دعوت به آمدن به کوفه کردند ، این افراد بودند : حبیب بن مظاهر ، مسلم بن عوسجه ، سلیمان بن صرد ، رفاعه بن شدّاد ، مسیّب بن نجبه ، شبث بن ربعی ، حجار بن ابجر ، یزید بن حارث ، عروه بن قیس ، عمرو بن حجّاج و دیگران .

که البته برخی از این اشخاص مانند حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه ؛ تا آخرین قطره ی خونشان در رکاب تو در کربلا جنگیدند و به شهادت رسیدند و برخی مانند سلیمان بن صرد از ترس جانشان در خانه نشستند و به یاری تو نیامدند و برخی دیگر

ص: ۲۱۰

مانند شبث بن ربعی منافق ، برای کشتن تو در سپاه عبیداللّه بن زیاد ملعون قرار گرفتند !

.Your browser does not support the audio tag

متن برخی از نامه ها که به تو نوشته شد ، این گونه بود :

اما بعد ، ستایش خدائی را سزاست که کمر دشمنان جبار و ستمگر شما را شکست ، دشمنی که زمام امور این امت را با نیرنگ به دست گرفت و اموال آنان را غصب کرده و بدون رضایت مردم بر آن ها حکومت کرد ، خوبان این امت را کشت و اشرار را امان داد و بیت المال را در میان ستمگران و پولداران تقسیم نمود ، او همانند قوم ثمود از رحمت حق دور باد !

به درستی که برای ما امام و رهبری نیست پس به سوی ما بیا ، باشد که خداوند متعال به وسیله ی شما ما را در صراط مستقیم و مسیر حق قرار دهد ، نعمان بن بشیر (حاکم یزید در کوفه) در قصر اماره ی کوفه مستقر شده است و ما در مراسم نماز جمعه و نماز عید که به امامت او تشکیل می شود ، شرکت نمی کنیم و اگر خبر اطمینان بخشی به ما برسد مبنی بر اینکه به کوفه خواهی آمد ، او را از شهر بیرون می کنیم تا راهی شام شود ، ان شاء اللّه .

.Your browser does not support the audio tag

بزرگان کوفه این نامه را با عبداللّه بن مسمع همدانی و عبداللّه بن وال به خدمت تو فرستادند و به آن ها دستور دادند که در رساندن آن به تو شتاب کنند و آن ها نیز چنین کردند تا این که در روز دهم ماه مبارک رمضان در مکه خدمتتان رسیدند .

آخرین نامه ای که در مکه به دست مبارک تو رسید ، نامه ی هانی بن ابی هانی و سعید بن عبداللّه خثعمی بود که نوشته بودند :

بسم اللّه الرحمن الرحیم . این نامه ی پیروان با ایمان حسین بن علی علیهماالسلام است ، اما بعد ، در عزیمت به طرف عراق شتاب کن که مردم در انتظارت لحظه شماری

ص: ۲۱۱

می کنند چرا که آن ها رهبری جز تو ندارند پس شتاب کن !شتاب کن ! والسلام .

آری ،

نامه های مکرر مردم کوفه یکی پس از دیگری به دست تو می رسید تا این که در یک روز ششصد نامه به دست تو رسید و در فاصله ی کوتاهی بیش از دوازده هزار نامه با مهر اشخاص به دست تو رسید .

تو در جواب نامه های مردم کوفه فقط به نوشتن یک جواب اکتفا کردی و فرمودی :

بسم اللّه الرحمن الرحیم . از حسین بن علی علیهماالسلام به جماعتی از مسلمین و مؤمنین ؛ اما بعد ، به درستی که هانی و سعید (آخرین پیک های اعزامی مردم کوفه) نامه های شما را نزد من آوردند و آخرین افراد از فرستادگان شما بودند ، من از آنچه شما ذکر کردید با خبر شدم و این که نوشته بودید :

.Your browser does not support the audio tag

« ما امام و رهبری نداریم ، به سوی ما بشتاب ، باشد که خدای متعال ما را به وسیله ی تو هدایت نماید »

من برادر و پسر عمویم - مسلم بن عقیل - را که مورد اطمینان من است را به سوی شما فرستادم ، اگر او برای من بنویسد که طبقه ی اهل فضل و خردمند کوفه نوشته های شما و اظهارات فرستادگان شما را تأیید می کنند ، به زودی به سوی شما

حرکت خواهم کرد ان شاء اللّه .

آری ،

هر چند تو می دانستی که بسیاری از مردم کوفه آن گاه که خطر و پای جان به میان آید به تو پشت می کنند ؛ ولیکن برای اتمام حجت پسر عموی دلاور و عزیزت - مسلم بن عقیل - را به کوفه اعزام نمودی تا گزارش آنان را به جنابتان ابلاغ نماید .

تو آنگاه به مسجدالحرام رفتی و بین رکن و مقام دو رکعت نماز خواندی و از

ص: ۲۱۲

خدای متعال طلب خیر نمودی و سپس پسر عمویت را احضار نمودی و او را از دعوت اهالی کوفه و اظهارات آنان آگاه ساختی و به آن دلاور فرمودی :

من شما را به سوی کوفه می فرستم و خدای متعال به زودی آنچه را که می خواهد و برای تو می پسندد ، انجام خواهد داد و امیدوارم که من و تو در مرتبت و منزلت شهیدان باشیم ، پس با استعانت از خدا به طرف کوفه حرکت کن و چون به کوفه رسیدی نزد مطمئن ترین اهالی کوفه منزل کن .

.Your browser does not support the audio tag

و سپس پسر عمویت را در آغوش گرفتی و او را بوسیدی و او نیز تو را بوسید و نامه ی تو به مردم کوفه را از دستان مبارکت گرفت و با قلبی آکنده از عشق تو سوار بر اسب شد و به سوی کوفه حرکت نمود .

تو با نگاه های نازنینت و قلب محزونت او را بدرقه نمودی ؛ زیرا می دانستی که مسلم به سفری می رود که هرگز بازگشتی در آن نیست و به سفری می رود که بین سر و پیکر او جدایی افکنده خواهد شد !

مسلم در نیمه ی ماه رمضان از مکه حرکت کرد و در روز پنجم شوّال وارد کوفه گردید و در خانه ی مختار بن ابی عبیده ثقفی منزل کرد .

مختار که مردی شریف و با همت عالی و از شیعیان تو و ارادتمندان به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام بود ، با شعف فراوان پسر عمویت را پذیرا گشت و به بزرگان کوفه اعلام نمود که سفیر حسین بن علی علیه السلام در منزل من است .

.Your browser does not support the audio tag

هواداران و شیعیان تو چون از ورود سفیر تو به کوفه آگاه شدند ، در خانه ی مختار به دیدن او رفتند و پسر عمویت نامه ی تو را برای آن ها خواند و مردم کوفه که شدیدا تحت تأثیر پیام نورانی تو قرار گرفته بودند در حالی که می گریستند گروه گروه بر مسلم وارد شدند و با ایشان بیعت نمودند .

در این میان عابس بن ابی شبیب (که از شهدای کربلا شد) از میان جمعیت

ص: ۲۱۳

برخاست و گفت :

من از مردم کوفه برای شما صحبت نمی کنم و نمی دانم که در دل های آنان چه می گذرد و قصد فریب شما نیز ندارم ، ولی به خدا سوگند آنچه را که می گویم چیزی است که در ضمیرم نقش بسته و به آن باور دارم و آن این است که در خود این آمادگی را می بینم که در هر زمانی که به کمک من نیاز داشته باشید ، دریغ نکنم و در رکاب شما با شمشیری که در دست دارم با دشمنان مبارزه کنم و در این راه جز به رضای خداوندی و ثواب الهی نمی اندیشم تا به دیدار خدا بشتابم .

.Your browser does not support the audio tag

پس از او ، حبیب بن مظاهر (که او از شهدای بزرگوار کربلاست) برخاست و گفت :

ای عابس ! رحمت خدا برتو باد که آنچه در ضمیر داشتی در قالب جملاتی کوتاه بر زبان راندی ؛ به خدا سوگند !من هم در یاری حسین علیه السلام مصمّم و استوارم .

آری ،

مردم هر روز گروه گروه به خانه ی مختار می آمدند و با سفیر تو بیعت می کردند ، تا آنجا که هجده هزار نفر با مسلم بن عقیل بیعت کردند و برخی از تاریخ نویسان سی هزار نفر و بیشتر نیز نقل نموده اند .

پسر عمویت زمانی که این تعداد انبوه را مشاهده نمود به پیروزی این قیام اطمینان پیدا کرد و نامه ای به این مضمون برای تو نوشت :

ای حسین ! مردم کوفه برای حمایت از تو با من بیعت نموده اند و آنان از خاندان اموی بیزارند ، پس به سوی کوفه عزیمت کن که مردم طالب تواند .

ص: ۲۱۴

نامه ی پسر عمویت را قیس بن مسهّر صیداوی و عابس بن ابی شبیب برای تو آوردند .

.Your browser does not support the audio tag

تو هر چند می دانستی که عاقبت چه خواهد شد ، چون حجت را بر خود تمام شده می دیدی ، آماده ی برافراشتن پرچم قیام و سفر به سوی سرزمین عراق شدی .

والی کوفه - آنگاه که متوجه شد مردم با مسلم بیعت کرده اند - به منبر رفت و خطاب به مردم کوفه گفت :

ای بندگان خدا ! تقوای الهی پیشه خود سازید و به سوی فتنه و تفرقه حرکت نکنید ، زیرا موجب ریخته شدن خون ها و غارت اموال خواهد شد ، من با کسی که با من نستیزد ، نمی جنگم و شما را به جان یکدیگر نمی اندازم ولی اگر با من دشمنی کنید و با یزید مخالفت کنید به خدا سوگند با شما خواهم جنگید هرچند از شما کسی به یاری من برنخیزد و امیدوارم که در میان شما تعداد افرادی که حق را می شناسند از افرادی که گرایش به باطل دارند ، زیادتر باشد !

.Your browser does not support the audio tag

پس از سخنان نعمان بن بشیر - والی کوفه - یکی از هم پیمانان بنی امیه به نام عبدالله بن مسلم حضرمی برخاست و به وی گفت :

با این روش که تو در پیش گرفته ای کاری از پیش نخواهی برد و این فتنه جز با سرکوب از بین نخواهد رفت . ای نعمان ! رأی تو رأی مردم ضعیف و ناتوان است .

عبدالله بن مسلم و تعدادی دیگر - که از سرسپردگان حکومت اموی بودند - نامه ای به آن لقمه حرام میمون باز نطفه آلوده نوشتند و بیعت مردم کوفه با مسلم را به آن ملعون گزارش دادند و گفتند : نعمان بشیر مردی ناتوان و سست اراده است و اگر به

ص: ۲۱۵

کوفه نیاز داری مردی صاحب اراده و خشن برای سرکوبی شورش به آنجا اعزام بدار .

.Your browser does not support the audio tag

و آن گاه که نامه به دست یزید میمون باز رسید ، بلافاصله نعمان بن بشیر را از امارت کوفه خلع نمود و عبیدالله بن زیاد ملعون را - که آن موقع والی بصره بود - به امارت کوفه منصوب نمود و طی نامه ای به آن ملعون ناپاکزاد - که هم جنس خودش بود - نوشت :

افرادی که روزی مورد ستایش قرار می گیرند ، روز دیگر به ننگ و نفرین دچار می شوند و چیزهای ناپسند به صورت مطلوب و دل پسند در می آیند و تو در مقام و منزلتی قرار داری که شایسته ی آنی !

به قول شاعر عرب : تو بالا رفتی و از ابرها پیشی گرفتی و بر فراز آن ها مقام کردی ، که برای تو جز مسند خورشید جایگاهی نیست .

.Your browser does not support the audio tag

در عزیمت به کوفه شتاب کن و مسلم بن عقیل را پس از دستگیری ، کشته و یا تبعید بگردان .

عبیدالله بن زیاد ملعون پس از آن که فرستاده ی تو به بصره - سلیمان بن رزین - را گردن زد با جمعی با شتاب به سمت کوفه حرکت کرد .

وی در کوفه - توسط عمال یزید - برخی از یاران وفادارت چون مختار را دستگیر نمود و به زندان افکند و برخی چون هانی بن عروه را گردن زد وبا ایجاد رعب و وحشت جوی پادگانی و نظامی در شهر ایجاد نمود به گونه ای که بسیاری از کسانی که با پسر عمویت بیعت نموده بودند و پشت سر وی نماز می خواندند ، از ترس جانشان به منزل گریختند !

Your browser does not support the audio tag.

مزدوران حکومت یزید در سراسر شهر کوفه شایعه ساختند که سپاهی عظیم از شام برای سرکوبی شورشیان در راه می باشد که آنان به هیچ کس رحم نخواهند کرد و همه را از دم تیغ می گذرانند .

ص: ۲۱۶

مادران و زنان کوفه آن چنان از این شایعه ی دروغ دچار ترس و وحشت گشتند که دست فرزندان و شوهران خود را گرفتند و به خانه بردند .

هنگام شب فقط سی نفر از آن جمعیت انبوه به پسر عموی دلاورت - مسلم بن عقیل - وفادار مانده بودند و بقیه یا ترسیده و به خانه های خود رفته بودند و یا دستگیر شده بودند و یا با پول عبیدالله بن زیاد فریب خورده و برای نبرد با مسلم در لشکر عبیدالله قرار گرفته بودند !

پسر عمویت نماز مغرب را به جای آورد و سپس به سوی منطقه ای که قبیله ی کنده در آن جا سکونت داشتند حرکت کرد ؛ هنوز به آن جا نرسیده بود که فقط ده نفر او را همراهی می کردند و به هنگامی که بازگشت ، تنهای تنها بود و غریب غریب در میان کوچه های کوفه حرکت می کرد و نمی دانست در کدام خانه را بزند .

Your browser does not support the audio tag.

عاقبت پسر عمویت مسلم به در خانه ی پیرزنی رسید که او را « طوعه » می گفتند .

طوعه مسلم را شناخت و او را به خانه برد و غذا برای او آماده ساخت ؛ اما وقتی که فرزندش به منزل آمد و فهمید که مسلم در خانه پنهان شده است برای دست یافتن به جایزه ی ابن زیاد ، آن ملعون را از جایگاه مسلم باخبر ساخت .

چیزی نگذشت که هفتاد نفر از لشکریان حکومتی خانه ی طوعه را محاصره کردند .

صدای سم اسبان و هیاهوی مهاجمین مسلم را آگاه ساخت و آن مرد رشید دلاور از مخفی گاه خود بیرون آمد و آنان را که

تا داخل خانه نفوذ کرده بودند از خانه بیرون راند .

سربازان عبیدالله مسلم را در محاصره ی خود گرفتند و با شمشیر و نیزه به او حمله کردند ؛ پسر عموی دلاورت که خون پدرت امیرمؤمنان علیه السلام در رگ های او جریان داشت آن چنان نبرد جانانه ای از خود نشان داد که تعداد زیادی از آن مهاجمان را به خاک و خون کشید .

.Your browser does not support the audio tag

پسر عموی شجاع و وفادارت به هنگام حمله به سربازان این اشعار حماسی را قرائت می کرد :

ص: ۲۱۷

اینک مرگ است که آمده ، هر چه می توانی بکن ، چرا که جام مرگ را بدون تردید خواهی نوشید . ولی در برابر مشیت الهی شکیبا باش که حکم خداوندی در میان خلق ساری و جاری است .

در این جا برخی از مهاجمان بر بالای بام رفته و از آنجا سنگ و آتش بر سر و روی مسلم ریختند . پسر عمویت همچنان می خروشید و با فریادهایش ، بر پیکر مهاجمان شمشیر می زد و آنان را می کشت .

در این میان شخصی به نام بکر بن حمران احمری با شمشیر ضربه ای به دهان پسر عموی عزیزت زد به طوری که لب های او پاره گشت و دندان های ثنایای او از دهانش بیرون ریخت ، مسلم بر او حمله کرد و با ضرباتی بر سر و شانه ی او زد . در این هنگام مردی از اهالی کوفه از پشت سر با نیزه ضربه ای بر او وارد ساخت و مسلم نقش بر زمین شد و سربازان حکومتی بر سر او ریختند و دستگیرش نمودند .

.Your browser does not support the audio tag

مسلم را در حالی که بدن مبارکش پر از جراحات و غرق در خون بود ، به نزد عبیدالله بن زیاد بردند .

عبیدالله به محض دیدن مسلم ، به او و تو و پدرت بی حرمتی نمود و مسلم در پاسخ به آن ملعون گفت :

تو و پدرت به این بی حرمتی ها سزاوارترید .

عبیدالله به مسلم گفت :

تو به کوفه آمدی که میان مردم تفرقه و فساد افکنی .

مسلم شجاعانه به آن ملعون پاسخ داد :

دروغ می گویی چرا که معاویه و فرزندش یزید اتحاد مسلمین را نابود کرده اند

ص: ۲۱۸

و سبب فتنه و فساد در جامعه شده اند .

عبیداللّه گفت :

تو علیه خلیفه ی مسلمین خروج کرده ای و سزاوار مرگی !

مسلم به آن ملعون پاسخ داد :

خدای متعال می داند که تو راست نمی گویی ، یزید کسی است که شراب می نوشد دستش به خون مسلمانان آزاده آلوده است و از کشتن افراد بی گناه پرهیز نمی کند و به صرف گمان و خیال فرمان قتل آنان را صادر می کند و کار زشت و نکوهیده ای نیست که انجام نداده باشد .

آن ملعون با خشم بر مسلم فریاد زد :

تو را به سختی می کشم !

.Your browser does not support the audio tag

پسر عموی دلاورت در کمال آرامش و خونسردی به آن ملعون پاسخ داد :

من از مرگ هراسی ندارم و امید آن دارم که خداوند شهادت را به دست بدترین افراد همچون تو نصیب من گرداند .

سپس آن ملعون دستور داد که مسلم را بر بالای قصر دارالاماره ببرند و ابتدا سرش را جدا سازند و سپس پیکرش را از بالا به پائین پرتاب نمایند .

پسر عمویت را دست بسته به بالای برج دارالاماره بردند ؛ آن قهرمان دائم ذکر خدا را می گفت و پیوسته با لب های پاره شده اش این آیه را قرائت می نمود : « إنّا للّه و إنّا إلیه راجعون » .

ص: ۲۱۹

در آخرین لحظات مسلم را گریان دیدند و به او گفتند :

ای مسلم می ترسی که می گریی ؟ !!

آن شیر مرد پاسخ داد :

به خدا سوگند که بر احوال خود نمی گریم و ترسی از مرگ ندارم ، گریه ی من برای حسین علیه السلام است که بر شما اعتماد نموده و عازم این دیار است !

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

آن دژخیمان پسرعموی وفادارت را گردن زدند و پیکر مطهّرش را از بالای دارالاماره به پائین پرتاب نمودند و سپس به فرمان ابن زیاد ناپاک زاد ، پاهای مسلم و هانی بن عروه - حامی مسلم که توسط عبیداللّه گردن زده شد - را به ریسمان بسته و در بازارهای کوفه کشاندند و آن دو بزرگوار را به صورت واژگون در محله ی کناسه ی کوفه به دار آویختند ، سپس ابن زیاد سر آن دو را به دمشق برای یزید فرستاد ، و یزید آن دو سر مبارک را بر یکی از دروازه های دمشق آویخت .

و تو آن موقع که پسرعمویت را کشتند در راه سرزمین عراق بودی و آن زمانی خبر شهادتش را شنیدی که قدم بر سرزمین عراق گذاشته بودی .

آنگاه که خبر شهادت مسلم را به تو دادند از چشمان مبارکت قطرات اشک سرازیر شد و چندبار فرمودی : « إنّا للّه و إنّا إلیه راجعون » .

.Your browser does not support the audio tag

و سپس رو به یارانت کردی و درباره ی مسلم فرمودی :

رَحِمَ اللّه ُمسلِما فَلَقَد صارَ إلی روحِ اللّه ِوَ ریحانِهِ و جَنّتِهِ وَ رِضوانِهِ ، أما إنّهُ قَد قَضی ما عَلَیه وَ بَقِیَ ما عَلَینا .

ص: ۲۲۰

خدا مسلم را رحمت کند که به سوی رحمت الهی و بهشت و رضوان خدا شتافت ، او مسئولیتی را که بر عهده داشت به خوبی و نیکی انجام داد ، ولی هنوز مسئولیت ما باقی است .

سپس به فرزندان مسلم نظر افکندی و آنان را در آغوش گرفتی و از آنان پرسیدی : اکنون که پدرتان کشته شده است نظر شما در رفتن یا بازگشتن چیست ؟

آنان گفتند : به خدا سوگند که ما باز نمی گردیم مگر آن که یا انتقام پدرمان را بگیریم یا ما نیز مانند او به فیض شهادت نائل شویم .

تو سپس به یارانت نظر افکندی و فرمودی :

دیگر خیری در زندگی دنیا نیست و زنده ماندن دیگر ارزشی ندارد .

برخی از یاران به تو عرض کردند :

به خدا سوگند !که موقعیت شما در کوفه با مسلم فرق می کند ، اگر به کوفه بروید مردم به سوی شما بیشتر خواهند شتافت .

و تو در جواب آن یاران سکوت کردی و سخنی نفرمودی .

.Your browser does not support the audio tag

در آن میان گروهی از همراهان که به طمع مال و یا مقامی با تو همراه شده بودند ، آن گاه که فهمیدند که پای خطر و جان در میان است با عذرهای واهی از تو خداحافظی نمودند و بازگشتند !

و تو با اهل بیتت و چند نفر از یاران با وفایت به سمت کوفه حرکت نمودید .

آری ،

تو می دانستی که چه سرنوشت دردناکی در انتظار تو و فرزندان و یارانت می باشد ؛ ولیکن آگاهانه برای فدا نمودن تمام هستی و وجودت در راه خدا گام برداشتی تا سر

ص: ۲۲۱

دهی ، کودک شش ماهه دهی ، جوان رعنا دهی و یاران با وفایت را قربانی کنی .

تو می دانستی که آن کافرکیشان اهل بیت محترمت را به اسارت می گیرند و زجرها می دهند ؛ اما برای رضای خدا همه را پذیرفتی .

تو می دیدی که دین توسط خاندان اموی در معرض نابودی است و نیز می دانستی که آن کافرکیشان بعد از شهادتت به پیکر نازنینت هم رحم نمی کنند و آن پیکر مبارک - که روزی لب های رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر آن بوسه می زد - را زیر سم های اسبان قرار می دهند .

و می دانستی که آن نطفه ناپاکان به آن کار نیز اکتفا نمی کنند و سر مبارکت را بر نیزه می زنند و در شهرها و بلاد می چرخانند .

لیکن تو برای رضای خدا همه را با آغوش باز پذیرفتی ؛ زیرا می دانستی که تا خون پاک و مطهّرت بر زمین ریخته نشود ، دودمان ناپاک اموی رسوا نمی گردند .

.Your browser does not support the audio tag

و خون مقدّست بر سرزمین کربلا ریخت و تا ابد آن سرزمین را آسمانی نمود و آن خون مبارکْ ، خاندان اموی و ملحقین به آن خاندان پست را تا روز قیامت رسوا نمود .

از شب عاشورایت کمی بگویم :

سی هزار سپاه دشمن شما را محاصره کرده بودند تا عاشورا فرا برسد و همه ی شما را به شهادت برسانند . تو به یاران با وفایت فرمودی که همه شما فردا به شهادت خواهید رسید و آنان بسان پروانه های عاشق گرد وجود مقدّس تو می چرخیدند و برای رسیدن به لقای خداوند متعال لحظه شماری می کردند .

عربده ها و خنده های مستانه ی سپاه دشمن در دل کودکان و زنان حرمت وحشت انداخته بود .

تو در نیمه ی شب – در حالی که یاران با وفایت مشغول نماز و راز و نیاز به درگاه الهی بودند – از خیمه بیرون آمدی و به خیمه ها و تپه های اطراف نگاه کردی . نافع بن هلال – یکی از فدائیانت – هم از خیمه بیرون آمده بود و به دنبال تو حرکت کرد . از او پرسیدی : چرا به دنبال من می آیی ؟ !

.Your browser does not support the audio tag

ص: ۲۲۲

نافع گفت : یابن رسول اللّه ! دیدم که شما به طرف لشکر دشمن می روید ، بر جان شما بیمناک شدم . فرمودی : من اطراف را بررسی می کنم تا ببینم که فردا دشمن از کجا حمله خواهد کرد .

تو سپس دست آن یار با وفا را گرفتی و فرمودی :

به خدا سوگند این وعده ای است که در آن خلافی نیست ، ای نافع ! این راه را که در میان دو کوه قرار گرفته مشاهده می کنی ؟ هم اکنون در این تاریکی شب ، از این راه برو و خودت را نجات بده !

نافع خود را بر قدم های تو انداخت و گفت :

مادرم در سوگم بگرید اگر چنین کنم ، خدا بر من منّت نهاده که در جوار تو شهید شوم .

سپس وارد خیمه ی خواهر عزیز و بزرگوارت حضرت زینب کبری علیهاالسلام شدی . نافع بیرون از خیمه منتظر تو ایستاده بود .

خواهرت زینب به تو گفت : آیا از تصمیم یارانت آگاهی ؟ آیا آنان فردا با دیدن نیروی فراوان دشمن تو را رها نمی کنند و نمی گریزند ؟ !

به وی فرمودی :

همان گونه که کودک به پستان مادر علاقه مند است ، آنان نیز به شهادت علاقه مندند !

.Your browser does not support the audio tag

نافع نگرانی خواهرت را شنید و نزد حبیب بن مظاهر رفت و او را از جریان آگاه

ص: ۲۲۳

نمود . حبیب بن مظاهر – آن پیرمرد رشید و شجاع دشت کربلا – به نافع گفت : اگر منتظر دستور امام نبودم ، همین الآن به دشمن حمله می کردم .

نافع به حبیب بن مظاهر گفت : امام هم اکنون در خیمه ی خواهرش زینب علیهاالسلام است ، آیا ممکن است یاران را جمع نموده و آن ها سخنی بگویند که زن ها آرامشی پیدا کنند ؟

یار رشیدت حبیب ، یاران تو را صدا زد ، همگی آمدند ودر کنار خیمه ی خواهرت زینب علیهاالسلام فریاد برآوردند که :

ای خاندان رسول خدا ! این شمشیرهای ماست ، قسم خورده ایم که آن ها را در غلاف نکرده و تا آخرین قطره ی خون با دشمنان شما مبارزه کنیم .

زمانی که زنان این سخنان یارانت را شنیدند از خیمه ها بیرون آمده و گفتند :

ای جوانمردان پاک سرشت ! از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام حمایت کنید .

و یارانت همگی گریستند .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

آن یاران باوفاترین یاران بودند و خداوند متعال پاک ترین و مخلص ترین انسان های روی زمین را از یاران تو قرار داده بود .

هرچند تعدادشان کمتر از صد نفر بود ؛ اما آن با معرفتان از مرگ نترسیدند و تا آخرین قطره ی خونشان از تو دفاع نمودند .

تو هنگام سحر به خوابی سبک فرو رفتی ، و چون بیدار شدی فرمودی : یاران من ! می دانید هم اکنون در خواب چه دیدم ؟

اصحاب گفتند : ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چه دیدی ؟

ص: ۲۲۴

فرمودی :

سگانی را دیدم که به من حمله کردند تا مرا پاره پاره کنند ، و در میان آنها سگی دو رنگ را دیدم که نسبت به من از دیگر سگان وحشی تر و خون آشام تر بود ! گمان می کنم آن که مرا خواهد کشت مردی باشد ابرص ! و در دنباله ی این خواب ، جدّم رسول خدا را دیدم که تعدادی از اصحابش همراه او بودند و به من فرمود : فرزندم ! تو شهید آل محمّدی و اهل آسمان ها و کرّوبیان عالم بالا از مژده ی آمدنت شادی می کنند و امشب به نزد ما خواهی آمد ، شتاب کن و کار را به تأخیر میناداز ! ای یاران من ! این خواب گویای آن است که أجل نزدیک است و بی تردید هنگام رحیل و کوچ از این جهان فانی فرا رسیده است .

.Your browser does not support the audio tag

تو در بعد از ظهر روز عاشورا همه ی یارانت را از دست داده بودی و پیکرهای مطهّر بی سرشان روی زمین داغ کربلا افتاده بود .

تو آن گاه به آسمان نگریستی و با این جملات با خدایت راز و نیاز نمودی :

ای خدا ! بر قضا و حکم تو صبر پیشه سازم ، معبودی به جز تو نیست ای فریادرس استغاثه کنندگان ! پروردگاری برای من غیر تو نیست و معبودی به جز تو ندارم ، بر حکم تو صبر می کنم ، ای فریادرس کسی که جز تو فریادرسی ندارد و ای کسی که ابدی و دائمی هستی و مردگان را زنده می کنی ، ای آگاه و شاهد و ناظر بر تمام کردار و افعال مخلوق خود ! تو در میان من و این گروه حکم کن که تو بهترین حکم کنندگانی .

و سپس یکه و تنها با صدای رسای تکبیرت به دل سپاه دشمن زدی .

.Your browser does not support the audio tag

تو بعد از ساعتی نبرد جانانه - که بسیاری از آن کافرکیشان را با ضربات شمشیرت

ص: ۲۲۵

به جهنم فرستاده بودی - بر اثر جراحات متعدد ، از اسب بر زمین افتادی و آن نطفه ناپاک ابرص پلید با قلبی کبود و خنجری کشیده به سمت تو حرکت کرد .

لب های مبارکت در آن واپسین لحظات عمر ، فقط ذکر خدا را به آرامی می گفت .

شمر ملعون به بالای سر تو رسید و با چشمان خبیثش به سیمای تو نظر افکند و لب های پلیدش را بر جسارت به توگشود و تو

فقط با نفس هایت ذکر خدا می گفتی .

آن ملعون ابد با دیدن سکینه و وقارت در خشم شد و روی سینه ی مبارکت نشست و محاسنت را گرفت تا سرت را از تن جدا کند ، تو لبخندی زدی و به آن پلید فرمودی :

آیا می خواهی مرا بکشی ؟ آیا می دانی من کیستم ؟

.Your browser does not support the audio tag

شمر نطفه حرام گفت :

آری ، تو را خوب می شناسم ، مادرت فاطمه ی زهرا و پدرت علی مرتضی و جدّت محمّد مصطفی است ، تو را می کشم و باکی ندارم ! !

و سپس سر مبارکت را از تن جدا نمود .

تو آنگاه که آن ملعون خنجر بر گلویت گذاشت ، بر چهره ی سیاهش نظر افکندی و با کمال آرامش لب های نازنین از عطش خشکیده ات را گشودی و لبخند زدی .

آری ، لبخندی زدی ، همان لبخندی که قدر تمام عالم معنا دارد .

تو با لبخندت به یزید و یزیدیان – در تمام اعصار – گفتی که مائیم پیروزمند واقعی این نبرد !

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

تو به آنان گفتی که ما پیروزیم ؛ زیرا دنیا با تمام زیور آلاتش ما را نفریفت و لحظه ای ستم و زندگی نکبت بار را پذیرا نگشتیم و به آنان گفتی که شما ذلیل و شکست خورده اید که این چنین در برابر طاغوت و اولیای آن زانو زده اید .

و این نکته ی ناب نجات دهنده را نیز به بشر تا قیامت فرمودی که ای بشر ! اگر دنبال

ص: ۲۲۶

سعادت ابد هستی ، اگر می خواهی آزاده و سرافراز زندگی کنی ، اگر می خواهی که رخت بستنت از دار فنا مصادف گردد با پرواز در روح و ریحان الهی در دار بقا ، بیا و از نور من پرتوئی برگیر و سوار کشتی من شو که من کشتی نجات بشریتم .

.Your browser does not support the audio tag

هرچنـد آن نابکاران پلیـد شـما را کشـتند و سـرهای مبارکتان را از تن جدا نمودند و پیکرهای مطهّرتان را زیر سم اسـبان خرد کردند ؛ اما پیروزمند واقعی شما بودید .

عمر بن سعد ملعون پس از شهادتت فریاد بلند برآورد :

چه کسی حاضر است اسبها را بر بدن پسر فاطمه بتازاند ؟

در این میان ده نفر از آن کافرکیشان اعلام آمادگی کردند و حاضـر شدند بدن نازنین تو و یارانت را زیر سم اسبان لگد کوب سازند .

و آنان همان ده نفری بودند که نزد عبیداللّه بن زیاد ملعون آمدند و با معرفی خود درخواست جایزه ی بیشتری کردند و گفتند :

ما آن ده نفری هستیم که بر اسب های زرنگ و آماده سوار شدیم و پیکر حسـین را زیر سم اسب ها کوبیدیم و اسـتخوان سینه ی او را نرم کردیم !

آری ،

هر چنـد آنـان تو را کشـتند ، امـا نتوانسـتند نور جهان افروزت را خاموش کننـد و خود خاموش و نابود گشـتند و تو تا ابـد می درخشی و با نورت - که پرتویی از نور خداست - عالم را منور می سازی .

راه تو راه خداست ، راه تو سـعادت ابد را به ارمغان می آورد ، و راه تو بندهای اسارت را از پاها و گردن بشر پاره می گرداند .

سلام خدا بر تو باد ای خورشید جهان افروز بشر تا قیامت .

ص: ۲۲۷

توضیحات فصل ششم : قیام توّابین ، قیام مختار ، مختار از دیدگاه ائمه علیهم السلام ، نیرنگ عبیداللّه بن زیاد در کوفه ، مسلم بن عقیل در کوفه و مباحث متعدد دیگر

اشاره

در ظهر عـاشورا چون وقت نمـاز رسـید ؛ مردی از یـاران آن حضـرت به نـام ابو ثمامه صـیداوی (در تاریـخ طبری و بعضـی از مصادر دیگر ابو ثمامه صائـدی ضـبط شـده است) به امام حسـین علیه السـلام عرض کرد : ای ابا عبداللّه ، من به فدایت شوم ، این گروه به ما نزدیک شـده انـد و به خـدا سوگنـد که پیش از تو من بایـد کشـته شوم و دوست دارم چون خدا را ملاقات می کنم با تو نماز خوانده باشم !

امام حسین علیه السلام سر به سوی آسمان برداشت و فرمود : نماز را تذکر دادی ، خدا تو را از نمازگزاران قرار دهد .

آن گاه امام حسین علیه السلام زهیر بن قین و سعید بن عبداللّه را گفت در جلوی آن حضرت بایستند تا نماز ظهر بگذارد ، پس امام حسین علیه السلام با باقی مانده از یارانش نماز خوف به جای آوردند .(۱)

سلیمان بن صُرَد خُزاعی از جمله کسانی بود که به امام حسین علیه السلام نامه نوشت و او را به کوفه دعوت نمود ، و آن گاه که امام حسین علیه السلام به کربلا آمد ، او و همراهانش از ترس کشته شدن ، دست از یاری امام علیه السلام کشیدند و از منزل خارج نگشتند تا این که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید .

سلیمان بن صرد و هم فکرانش بعد از واقعه ی کربلا به شدت پشیمان شده و خود را ملامت نمودند ، آنان متوجه شدند که چه گناه بزرگی مرتکب شده اند ؛ زیرا امام حسین علیه السلام را دعوت نموده و سپس از یاری او دست نگه داشتند و آن حضرت علیه السلام بنا به دعوت آن ها به عراق آمده بود ، در کنار شهر آنان به شهادت رسیده و آنان از جا تکان نخورده اند !

۱- بحارالانوار ، ج ۴۵ ، ص ۲۱ .

سلیمان بن صرد و یاران و همفکرانش احساس کردند که ننگ این گناه از دامن آن ها شسته نخواهد شد مگر آن که انتقام خون امام حسین علیه السلام را از قاتلان او بگیرند و یا در این راه کشته شوند .

این گروه که نام خود را توّابین (توبه کنندگان) گذاشتند ، بعد از شهادت امام حسین علیه السلام شروع به تبلیغ پنهانی نمودند و پیوسته ساز و برگ جنگی فراهم ساخته و مردم را مخفیانه به خونخواهی امام حسین علیه السلام دعوت می کردند . مردم نیز از شیعه و غیر شیعه دسته دسته به آن ها می پیوستند .

توّابین سرگرم مقدمات قیام بودند که یزید به درک واصل شد . پس از مردن یزید ، توّابین عده ای را به اطراف فرستادند تا مردم را دعوت به همکاری کنند . در این هنگام ، احتیاط و اختفاء را کنار گذاشته علنا به تهیه ی اسلحه و تجهیزات جنگی پرداختند . تنها شیعیان نبودند که به انقلاب توّابین پیوستند ، بلکه کلیه ی کسانی که خواهان تغییر اوضاع و شکستن یوغ ظلم دستگاه حکومت اموی از طریق جنبش خونین بودند ، به توّابین پیوستند .

در دفتر سلیمان بن صُرَد شانزده هزار نفر ثبت نام کرده بودند که از این عده جز پنج هزار نفر حاضر نشدند .

شب جمعه پنجم ربیع الثانی سال ۶۵ نخستین شعله ی قیام زبانه زد ، در آن شب ، توّابین با هم به سوی تربت پاک امام حسین علیه السلام روانه شدند و همین که بالای قبر آن حضرت علیه السلام رسیدند ، فریادی از دل برآورده ، عنان اختیار از کف دادند و این سخنان را با اشک دیدگان در هم آمیختند :

خداوندا ! بر حسین درود بفرست ، شهید فرزند شهید ، هدایت یافته فرزند هدایت یافته ، تصدیق کننده فرزند تصدیق کننده ، خدایا تو را گواه می گیریم که ما بر دین و طریقه ی این شهیدان هستیم و دوست دوستداران آن ها و دشمن کشندگان آن ها می باشیم ، خدایا ! ما فرزند دختر پیامبر تو را یاری نکردیم ، از

گذشته ی ما در گذر و توبه ی ما را بپذیر و بر حسین و یارانش رحمت فرست که آن ها شهداء صدیقین هستند ، خدایا ! ما تو را گواه می گیریم که ما بر دین ایشان و بر آن نیتی که شهید شدند ، هستیم و اگر ما را نیامرزی از زیانکاران خواهیم بود .

آنان سپس قبور شهدا را ترک گفته و به سمت شام - مرکز حکومت امویان - حرکت کردند و در سرزمینی به نام عین الورده با سپاه شام که فرماندهی آنها را عبیداللّه بن زیاد به عهده داشت (که بالغ بر سی هزار نفر بودند) روبرو شدند و پس از سه روز نبرد سخت ، سرانجام شکست خوردند و سلیمان بن صرد و دیگر رهبران انقلاب به جز رفاعه به شهادت رسیدند و بقیه ی نیروهایشان به فرماندهی رفاعه بن شدّاد به کوفه بازگشتند و به هواداران مختار که در کوفه فعالیت داشتند ، پیوستند .(۱)

چون عبدالملک بن مروان (خلیفه ی وقت اموی) از کشته شدن سلیمان و یارانش آگاه شد به منبر رفت و گفت : رؤسای عراق کشته شدند که رهبر آنان سلیمان بن صرد و مسیّب بن نجبه بودند و همچنین دو رهبر دیگر آنان عبداللّه بن سعد و عبداللّه بن وال نیز کشته شدند و بعد از این در عراق مشکلی نخواهد بود .(۲)

قیام توّابین ، گرچه زود با شکست روبرو گردید ، ولی در هر حال بر مردم کوفه تأثیر عمیقی به جا گذاشت و افکار عمومی را برای مبارزه با حکومت بنی امیه آماده ساخت .

پس از آن که مردم کوفه از مرگ معاویه مطلع شدند و نیز دانستند که امام برای اعلام مخالفت با یزید از مدینه به مکه رفته است ، در خانه ی سلیمان بن صرد جمع شدند و پس از مذاکره و مشورت بر آن شدند که برای امام حسین علیه السلام نامه نوشته و از او برای آمدن به کوفه دعوت نمایند .

۱- مقتل الحسین ، ابو مخنف ، ص ۲۴۸ تا ۳۱۰ ؛ کامل ، ابن اثیر ، ج ۴ ، ص ۱۵۸ تا ۱۸۶ .

۲- کامل ، ابن اثیر ، ج ۴ ، ص ۱۸۶ .

آنـان در طی چنـد روز دوازده هزار نامه برای امام ارسال نمودنـد که در همه ی این نامه ها بر بیزاری مردم از حکومت اموی و عدم بیعت اهالی کوفه با یزید و دعوت از امام برای رفتن به کوفه تأکید شده است .(۱)

در پایان نامه ی امام حسین علیه السلام به مردم کوفه – که در متن بیان شد – چنین آمده :

فَلَعُمری ما الامامُ إلاّ الحاکمُ بِالکتابِ القائمُ بالقسطِ الدّائنُ بِدِینِ الحقِّ الحابِسُ نَفسَه علی ذاتِ اللّه و السلام .(۲)

به جان خودم سوگنـد که امام ، کسـی نیست مگر آن که به کتاب خدا حکم کند و عدل و داد برپا دارد و دین حق را پذیرفته و خود را وقف در رضای خدا کند .

مختـار بن ابی عبیـد ثقفی پس از ورود مسـلم بن عقیل به کوفه ، با او همکاری می کرد ؛ ولی هنگامی که عبیـداللّه بن زیاد از بصره به کوفه آمد توسط سربازان وی دستگیر و به زندان افکنده شد .

او پس از واقعه ی عاشورا با وساطت عبـداللّه بن عمر (شوهر خواهرش) نزد یزیـد ، از زنـدان آزاد گردیـد و چون در آن ایام عبـداللّه بـن زبیر در مکه قیـام کرده و خـود را خلیفه ی مسـلمانان معرفی می کرد ، مختـار رهسپار مکه شـد تـا به همکـاری با عبداللّه بن زبیر با حکومت اموی به مخالفت برخیزد .

در سال شـصت و چهار هجری ، پنـج ماه پس از مرگ یزیـد ؛ مختار چون آمادگی مردم عراق را جهت قیام و انقلاب بر ضـد بنی امیه و بی میلی آن ها را نسبت به حکومت عبداللّه بن زبیر شنید ، رهسپار کوفه گردید و فعالیت خود را آغاز کرد .(۳)

در آن ایام توّابین نیز در کوفه سرگرم آمادگی و جمع آوری نیرو بودند ، ولی

۱- الملهوف ، سید بن طاووس ، ص ۱۵ .
۲- تاریخ طبری ، ج ۶ ، ص ۱۹۸ ؛ ارشاد شیخ مفید ، ج ۲ ، ص ۳۸ .
۳- مقتل الحسین ، ج ۲ ، ص ۲۰۲ .

مختار می گفت :

سلیمان بن صرد آگاهی لازم را در مسائل جنگی و نظامی ندارد و به زودی شکست خواهد خورد .

مختار در سال شصت و شش هجری در عراق قیام کرد تا انتقام خون امام حسین علیه السلام را از قاتلان آن حضرت بگیرد .

هزاران نفر با مختار بیعت نمودند و مختار ابتدا قیامش را از شهر کوفه آغاز نمود و شهر را که در دست زبیریان بود آزاد ساخت و مردم کوفه با مختار به عنوان امیر کوفه بیعت کردند .

مختار دعوت خود را وابسته به محمّد حنفیه ، فرزند امیرمؤمنان علیه السلام معرفی کرد و پس از رسیدن به قدرت در کوفه ، قاتلان امام حسین علیه السلام - که اکثرشان در کوفه بودند - را سخت مورد تعقیب قرار داد و بسیاری از آنان را دستگیر نمود و به هلاکت رسانید .

او عمر بن سعد و شمر بن ذی الجوشن و سنان بن انس و خولی و صدها نفر دیگر از جنایتکاران دشت کربلا را پس از دستگیری به شکل ذلّت باری اعدام نمود و سرهای نحسشان را از تن جدا کرد و جنازه ی برخی از آنان را سوزانید .

او فقط در یک روز دویست وهشتاد نفر از آنان را کشت و خانه های چند تن از سران جنایتکاران را که موفق به فرار شده بودند ویران کرد .(۱)

او بعد از کشتن تعداد فراوانی از جنایتگران واقعه ی کربلا ، آماده عزیمت به شام برای نبرد با حکومت اموی و کشتن عبیداللّه بن زیاد - که به شام گریخته بود - شد . فرمانده ی لشکر مختار ابراهیم بن مالک اشتر بود . ابراهیم بن مالک اشتر در سال ۶۶ هجری ، در اواخر ماه ذی حجه ، کوفه را به عزم شام - جهت جنگ با عبیداللّه بن زیاد - ترک نمود .

او در رفتن شتاب می کرد که ابن زیاد را قبل از آن که وارد زمین عراق شود ،

۱- کامل ، ابن اثیر ، ج ۴ ، ص ۲۱۱ تا ۲۴۴ .

ملاقات کند . عبیدالله بن زیاد با لشکر عظیمی از شام وارد موصل گشت و ابراهیم همچنان آمد و خاک عراق را پشت سر گذاشت و وارد زمین موصل گردید و چون به سپاه شام نزدیک شد یاران خود را آماده و مجهّز کرد .

عبیدالله بن زیاد نیز سپاه خود را صف آرائی کرد و دو لشکر آماده ی نبرد شدند . تعداد نفرات سپاه شام هشتادهزار نفر و سپاهیان مختار سی هزار نفر بودند . بسیاری از نفرات سپاه مختار از مردم ایران بودند که برای انتقام گرفتن خون سیدالشهدا علیه السلام در سپاه مختار وارد شده بودند .

قبل از شروع جنگ ؛ ابراهیم بن مالک برای یارانش چنین سخنرانی کرد :

ای انصار دین و پیروان حق و سپاه خدا ! این عبیدالله بن مرجانه قاتل حسین بن علی فرزند فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می باشد ، عبیدالله بود که حسین علیه السلام و زنان و دختران او را از آب فرات منع کرد و نگذاشت تا امر به مصالحه بینجامد و امام حسین علیه السلام یا به اهل خود باز گردد و یا به جای دیگر برود تا این که او و اهل بیتش را کشت ، هم اکنون عبیدالله پیش روی شماست و من این امید را داشتم که روزی ما و او گرد آئیم تا خون او به دست شما ریخته شود و دلهای شما شفا یابد .(۱)

آن گاه سپاهیان او یکباره حمله کردند و جنگ سختی در گرفت و یاران مختار بی محابا به سپاه دشمن می زدند و آنان را به خاک و خون می کشیدند تا آنجا که سپاه شام رو به هزیمت گذاشت . سپاهیان شام با آن که نفراتشان بسیار بیشتر بود پا به فرار گذاشتند و ابراهیم و سپاهش آنان را تعقیب کردند . سپاه شام از ترس و برای فرار خود را در رودخانه انداختند و بسیاری از آنان غرق شدند به حدی که تعداد غرق شدگان بیش از کشته شدگان در جنگ بود و سپاه مختار

۱- تجارب الامم ، مسکویه رازی ، ج ۲ ، ص ۱۶۲ .

غنائم زیادی از شامیان گرفتند .(۱)

هنگـامی که سـپاه شـام رو به هزیمت گذاشـته و شـکست خوردنـد ، ابراهیم بن مالـک اشـتر گفت : من مردی را کشـتم که به تنهایی در زیر علمی در کنار رود خازر ، او را پیدا کنید ، من از او بوی مشک استشـمام کردم ، او را به دو نیمه کردم ، دسـت های او در ناحیه ی شـرق و پاهای او در غرب افتاد . پس جسـتجو کرده و او را یافتنـد ، پس متوجه شدنـد که عبیداللّه بن زیاد است که با شمشیر ابراهیم به دو نیم شده است .(۲)

ابراهیم دستور داد تا سر او را جدا کنند و سپس بدنش را بسوزاندند .(۳)

ابراهیم سـر عبیداللّه بن زیاد را نزد مختار فرسـتاد و سـرهای دیگر فرماندهان سـپاه شام را نیز برای مختار ارسال کرد و چون سر عبیـداللّه بن زیاد را در قصـر دارالاماره کوفه نهادنـد ، ماری باریک آمـد و در میان سـرها رفت تا داخل دهان عبیداللّه بن زیاد گردید ، سپس از بینی او بیرون آمد و این را چندین بار تکرار کرد .(۴)

یکی از نگهبانان ابن زیاد گفته است که : با او وارد قصر شدم هنگامی که حسین علیه السلام کشته شده بود ، ناگهان آتشی به طرف صورت عبیـداللّه بن زیـاد زبانه کشـید ، او با آستین خود صورت را حفظ کرد و به من گفت : این جریان را برای کسـی نقل مکن .(۵)

مختار نیز سر عبیداللّه بن زیاد را برای محمّد حنفیه فرستاد و این نامه را برای او نوشت :

۱- کامل ، ابن اثیر ، ج ۴ ، ص ۲۶۴ .
۲- تجارب الامم ، ج ۲ ، ص ۱۶۳ .
۳- کامل ابن اثیر ، ج ۴ ، ص ۲۶۴ .
۴- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال ، شیخ صدوق ، ص ۲۶۰ ؛ کامل ، ج ۴ ، ص ۲۶۵ .
۵- کامل ، ابن اثیر ، ج ۴ ، ص ۲۶۵ .

همانا جمعی از یاران و شیعیان شما را به سوی دشمن شما عبیداللّه بن زیاد گسیل داشتم تا انتقام خون برادرت حسین علیه السلام را بستانند ، ایشان با خشم بر دشمنان و تأسف و تأثر فراوان بر مظلومیت آن جناب از شهر و وطن خود خارج شدند و نزدیک نصیبین با آن ها روبرو گردیدند و پروردگار آن ها را مغلوب کرد و آن دشمن خدا را کشت و خدا را حمد می کنم که انتقام خون شما را گرفت و ستمکاران را در دشت و صحرا و دریا هلاک کرد و بدین وسیله دردهای دل مؤمنان را شفا بخشید و خشم آنان را فرو نشانید .(۱)

محمّد بن حنفیه با دیدن سر عبیداللّه به سجده رفت و خدا را شکر نمود و برای مختار دعا کرد ، آن گاه سر آن ملعون را خدمت حضرت امام سجاد علیه السلام فرستاد و چون آن سر را بر آن حضرت وارد کردند امام علیه السلام مشغول تناول غذا بود ، امام سجده ی شکر به جا آورد و آن گاه فرمود :

خدا را حمد می کنم که انتقام مرا گرفت ، خداوند مختار را جزای خیر دهد ، مرا بر عبیداللّه بن زیاد وارد کردند در حالی که او غذا می خورد و سر پدرم در پیش روی او بود ، از خدا خواستم که مرا نمیراند تا آن که سر ابن زیاد را در کنار سفره ام ببینم .(۲)

یعقوبی در تاریخ خود نقل کرده است : مختار سر عبیداللّه بن زیاد را به مدینه نزد علی بن الحسین علیه السلام توسط مردی از نزدیکان خود فرستاد و به او گفت : درب خانه ی حضرت علی بن الحسین علیه السلام می ایستی و چون دیدی که در باز شد و مردم داخل می شوند ، آن هنگامی است که غذا برای آن حضرت حاضر

۱- بحارالانوار ، ج ۴۵ ، ص ۳۳۶ .

۲- بحارالانوار ، ج ۴۵ ، ص ۳۸۵ .

کرده اند ، پس وارد می گردی .

آن فرستاده آمد و بر درب خانه ی امام سجاد علیه السلام ایستاد ، چون درب ها باز شد و مردم برای غذا وارد شدند ، آن فرستاده نزدیک آمد و با صدای بلند فریاد زد : ای اهل بیت نبوت و معدن رسالت ! من فرستاده ی مختار هستم که با خود سر عبیداللّه بن زیاد را آورده ام .

پس در خانه های بنی هاشم هیچ زنی نبود مگر این که فریاد بر آورد ، و آن فرستاده داخل شد و سر را بیرون آورد و هنگامی که علی بن الحسین علیه السلام سر عبیداللّه را دید ، فرمود : خدا او را از رحمت خود دور و به آتش برد .

و روایت کرده اند که : از روزی که امام حسین علیه السلام شهید شد ، کسی بر چهره ی امام سجاد علیه السلام خنده را هرگز مشاهده نکرد مگر در آن روز که سر عبیداللّه بن زیاد را بر او وارد کردند . و از روزی که امام حسین علیه السلام شهید شده بود تا آن زمان ، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شانه بر سر نکشیده و خضاب نکرده بودند .(۱)

روایت شده است که مختار هجده هزار نفر از کسانی را که در کشتن امام حسین علیه السلام شرکت داشتند ؛ در ایام ولایت خود که هجده ماه بوده است به قتل رسانید .(۲)

آری ،

این گونه خداوند متعال به دست مختار از قاتلان فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در دنیا انتقام گرفت و در آخرت نیز با خواری و ذلت در آتش سوزان جهنم تا ابد خواهند سوخت و این است کیفر کار بدکاران !

بعد از کشته شدن عبیداللّه بن زیاد ، سپاه مختار دو دسته شدند ، برخی با ابراهیم بن مالک اشتر راهی موصل شدند و برخی در کوفه نزد مختار ماندند . مصعب بن زبیر - برادر عبداللّه بن زبیر - با لشکری فراوان به کوفه حمله نمود و با

۱- تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۲۵۹ .
۲- بحارالانوار ، ج ۴۵ ، ص ۳۸۶ .

مختار و یارانش به جنگ پرداخت . در این نبرد با خیانت اشراف کوفه به مختار و همراهی آنان با سپاه مصعب بن زبیر ، لشکر مختار شکست خورد و مختار بعد از نبردی جانانه به شهادت رسید .(۱)

البته چند سال بعد ، لشکر عبدالملک بن مروان به فرماندهی حجاج بن یوسف به عراق و حجاز حمله نمود و مصعب بن زبیر و عبداللّه بن زبیر را کشت و عراق و حجاز را مجددا به قلمرو امویان ملحق نمود و سرانجام حکومت امویان توسط عباسیان در سال ۱۳۲ هجری منقرض شد و آنان قبرهای امویان را شکافتند و جنازه ها و استخوان های آنان را نیز آتش زدند .(۲)

مختار از دیدگاه ائمه علیهم السلام

چون سر عبیداللّه بن زیاد و عمر بن سعد را نزد امام سجاد علیه السلام آوردند آن حضرت به سجده افتاد و فرمود : خدا را حمد می کنم که از دشمنانم انتقام گرفت و مختار را دعا کرد و فرمود :

خداوند مختار را جزای خیر دهد .(۳)

سدیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود : مختار را دشنام ندهید ؛ زیرا او کشندگان و قاتلین ما را کشت و ما را خونخواهی کرد و بی همسران را به ازدواج در آورد و در وقت ضرورت مال به نزد ما فرستاد .(۴)

منذر بن جارود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :

۱- کامل ابن اثیر ، ج ۴ ، ص ۱۷۰ ؛ تجارب الامم ، ج ۲ ، ص ۱۷۱ ؛ تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۲۹۳ .
۲- شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، ج ۷ ، ص ۱۳۰ ؛ مروج الذهب ، مسعودی ، ج ۳ ، ص ۲۷۵ .
۳- بحارالانوار ، ج ۴۵ ، ص ۳۴۴ .
۴- جامع الرواه ، اردبیلی ، ج ۲ ، ص ۲۲۰ .

هیچ زنی از هاشـمیان شانه بر موی خود نزد و خضاب ننمود تا این که مختار سـرهای کشندگان حسین علیه السلام را به نزد ما فرستاد .

از اصـبغ بن نبـاته (از خـواص امیرمؤمنـان علیه السـلام) روایت شـده است که گفت : مختـار را [که کـودکی بـود] بر زانوی امیرمؤمنان دیدم که آن حضرت دست بر سر او می کشید و می فرمود :

یا کَیس یا کَیس . ای زیرک ، ای زیرک !(۱)

این سـخن از امیرالمؤمنین علیه السـلام که باب مدینه علم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است و نسبت به آینده آگاهی دارد ، نشـانه و آیتی است از آنچه به وسـیله ی مختـار پس از شـهادت امـام حسـین علیه السـلام ظاهر شـد و قاتلان امام را کیفر داد و عقوبت نمود و با توجه به این که مختار خود نیز طنین سـخنان امیرالمؤمنین علیه السـلام همیشه در گوشش بود ، به طور طبیعی احسـاس یـک رسـالت فوق العـاده ای را در رابطه بـا اسـلام و اهـل بیت علیهم السـلام می کرد تـا روزی که احسـاس کرد این رسالت در گرفتن انتقام از دشمنان اهل بیت علیهم السلام و قاتلین حسین علیه السلام و عزیزان او می باشد .(۲)

عبیـداللّه بن زیـاد آن گـاه که از بصـره به کوفه آمـد دسـتور داد که مردم کوفه در مسـجد جمع شونـد و طی خطبه ای به آنان گفت : یزید حکومت شـهر شما را به من سپرده است تا از بیت المال حفاظت کنم و طبقه ی مظلوم و محروم را حمایت کنم و با کسانی که از فرامین صادره اطاعت می کنند مانند پدری مهربان رفتار نمایم و شمشـیرم را بر روی کسانی خواهم کشـید که سر از فرمان من بپیچند ، از خشم من بترسید و بدانید که من مرد عملم و به گفتار بسنده نمی کنم .(۳)

۱- بحارالانوار ، ج ۴۵ ، ص ۳۳۴ .

۲- الشهید مسلم بن عقیل ، مقرّم ، ص ۹۹ .+

۳- اعلام الوری ، طبرسی ، ص ۲۲۲ .

ابن زیـاد به محض ورود به کـوفه و تکیه زدن بر مسـند حکـومت ، برای زهر چشم گرفتن از مردم کوفه ، دسـتور دسـتگیری و بـازداشت و کشـتار جمعی از سرشـناسان را صـادر کرد تـا روحیه ی انقلاـبی مردم را متزلزل کرده و هوای قیـام را از سـر آنان بیرون کند ، و در روز دوم ورودش به کوفه دسـتور داد تا مردم در مسـجد شهر اجتماع کنند و خود با هیئتی کاملاً متفاوت که معمولاًـ در میان مردم ظاهر می گشت ، بر فراز منبر نشـست ، و در خطبه ای تهدیـدآمیز خاطر نشان کرد که : احساس می کنم این مشـکل جز با شـدت عمل از میان نخواهـد رفت ، بدانید که من بی گناه را به جای گنهکار و مردم حاضـر را به جای افراد غائب کیفر خواهم کرد و شما را به جای خود خواهم نشاند !(۱)

عبیـدالله بن زیاد برای پراکنـده ساختن مردم از دور مسـلم بن عقیل چاره را در به راه انـداختن جنگ روانی دیـد . او جمعی از سرشـناسان کوفه را مأمور کرد که با مردم به صـحبت پرداخته و آنان را از عاقبت کار بترسانند تا دست از یاری مسلم بن عقیل بردارند ، این افراد عبارت بودند از : کثیر بن شهاب حارثی ، قعقاع بن شور ذهلی ، شبث بن ربعی تمیمی ، حجار بن ابجر ، شمر بن ذی الجوشن .

این گروه پنـج نفره از نزدیـک بـا حامیان مسـلم رابطه برقرار کردنـد و با قیافه ای حق به جانب ، آنان را از ادامه ی همکاری با مسـلم برحذر داشـتند و در حالی که خود را دلسوز آنان معرفی می کردند به دروغ گفتند که سـپاهیان یزید از شام در راهند و در سرکوب شما هیچ تردیدی به خود راه نخواهند داد ، بیهوده جان و مال و ناموس خود را در معرض خطر قرار ندهید .(۲)

نیرنگ عبیـدالله مؤثر واقع شد و اهالی کوفه که جان خود را در خطر می دیدند با سـخنان این منافقان دست از یاری مسـلم بن عقیل برداشتند و با خود گفتند :

۱- الفتوح ، ابن اعثم ، ج ۵ ، ص ۶۷ .

۲- حیاه الامام الحسین علیه السلام ، باقر شریف القرشی ، ج ۲ ، ص ۳۸۳ .

نباید به استقبال خطر رفت و بهتر است که تا دیر نشده به خانه های خود برگردیم تا مشیت الهی چه اقتضا کند .(۱)

تأثیر نیرنگ های عبیدالله برای متفرق ساختن مردم از دور مسلم به حدی بود که مادر به سراغ فرزند یا برادرش می آمد و دست او را می گرفت و می گفت که فردا سپاهیان یزید از شام به کوفه می رسند و همه را در آتش خشم خود می سوزانند ، به خانه ات بر گرد ! و هرکس هر که را می شناخت از میان جمعیت بیرون می برد و او را به خیال خود از خطر حتم نجات می داد که هنوز سیاهی شب کوفه را فرا نگرفته بود که آن جمعیت انبوه متفرق شدند و مسلم بن عقیل را تنها گذاشتند .(۲)

مسلم بن عقیل بعد از آمدن عبیدالله بن زیاد به کوفه ، از خانه ی مختار - که در آن سکونت داشت - بیرون آمد و به خانه ی هانی بن عروه رفت و پیروان امام علیه السلام مخفیانه در خانه ی هانی به ملاقات آن جناب می رفتند و به یکدیگر سفارش می کردند که این امر را از دیگران پنهان نگاه دارند .

و آن گاه که عبیدالله بن زیاد متوجه ی حضور مسلم در خانه ی هانی شد ، مسلم خانه ی هانی را ترک گفت و عبیدالله ، هانی بن عروه را دستگیر نمود و او را زندانی کرد و بعد از شهادت مسلم او را نیز به شهادت رسانید .

هانی بن عروه از خواص اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار می رفت و در جنگ جمل و صفین و نهروان ملازم رکاب آن حضرت بود و محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را درک کرده بود و از صحابه ی آن حضرت نیز به شمار می رفت و از عمر او در روزی که به دست عبیدالله بن زیاد به شهادت رسید ، نود سال می گذشت .(۳)

مسلم بن عقیل - آن گاه که همه ی مردم او را رها کردند و تنها ماند - به خانه ی طوعه پناه برد و او مسلم را در گوشه ای از خانه اش پناه داد ، مسلم آن شب را در

۱- الفتوح ، ج ۵ ، ص ۸۷ .
۲- بحارالانوار ، ج ۴۴ ، ص ۳۵۰ .
۳- مقتل الحسین ، مقرّم ، ص ۱۵۱ .

خانه ی طوعه به سر برد و تا پاسی از شب به عبادت و طاعت الهی پرداخت و هنگامی که به خواب رفت عموی گرامی خود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به خواب دید که به او می گفت : به زودی به ما ملحق خواهی شد و زمانی که بیدار شد می دانست که به زودی شهید خواهد شد .(۱)

چون سپیده سر زد ، طوعه برای مسلم آب آورد تا برای نماز وضو سازد و به مسلم گفت : مولای من ! ندیدم که خواب به چشمان تو راه یافته باشد .

او در پاسخ طوعه گفت : چرا ، لحظاتی به خواب رفتم و در عالم خواب عمویم امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم که به من فرمود : بشتاب ! بشتاب ! و من گمان می کنم آخرین روزهای عمر خود را می گذرانم .(۲)

آن گاه که مسلم بن عقیل را که بر پیکرش جراحات عمیق بود دستگر نمودند و به دارالاماره عبیداللّه بن زیاد بردند ، بر در قصر چشمش به کوزه ی آبی افتاد ، جرعه ای آب طلب کرد ولی به او آب ندادند . شخصی از نزدیکان عبیداللّه بن زیاد به نام مسلم بن عمرو باهلی که در پلیدی دست کمی از عبیداللّه نداشت به مسلم گفت : به خدا سوگند که یک قطره از این آب سرد را نخواهی چشید تا از حمیم دوزخ سیراب شوی !

مسلم پرسید : تو کیستی ؟

او گفت : من همان کسی هستم که حق را هنگامی شناختم که تو آن را رها کردی ! و خیرخواه امام خود بودم در حالی که تو نسبت به او بدی کردی و از او اطاعت کردم هنگامی که تو بر او شوریدی ، من مسلم بن عمرو باهی ام .

مسلم در پاسخ او گفت : مادرت به عزایت بنشیند ، چه بدخوی و سنگین دل و بی احساسی، ای پسر باهله! تو به حمیم دوزخ و خلود در آتش از من سزاوارتری.(۳)

در این حال ، عمرو بن حریث (یکی از هواداران عبیداللّه) به غلام خود دستور

۱- حیاه الامام الحسین ، ج ۲ ، ص ۳۸۸ .
۲- نفس المهموم ، شیخ عباس قمی ، ص ۱۰۹ .
۳- کامل ، ابن اثیر ، ج ۴ ، ص ۳۳ و ۳۴ .

داد تا ظرفی از آب پر کرده و به دست مسلم بن عقیل دهد ، مسلم ظرف پر آب را گرفت و چون خواست بنوشد ، ظرف از خون سر و دهانش رنگین شد و نتوانست از آن آب بیاشامد ، پس سه بار ظرف را از آب پر کردند ، در مرتبه ی سوم دندان های ثنایای مسلم در ظرف افتاد و گفت : حمد خدای را که اگر این آب از روزی مقسوم من بود ، نوشیده بودم .(۱)

پس از شهادت مسلم بن عقیل در روز هشتم ماه ذی حجه سال شصت هجری (همان روزی که امام حسین علیه السلام از مکه به طرف عراق حرکت کرد) ابن زیاد دستور داد تا بدن او را به دار آویختند و سر او را به دمشق نزد یزید فرستاد . مسلم بن عقیل اولین شهید از بنی هاشم است که بدن او به دار آویخته شد و اولین کسی است که سرش به دمشق حمل شده است .(۲)

مناجات امام حسین علیه السلام در صبح روز عاشورا – که ترجمه ی آن در متن بیان شد – چنین است :

اللّهُمَّ أنتَ ثِقَتی فی کُلِّ کَربٍ و رَجائی فی کُلِّ شِدَّهٍ ، و أنتَ لی فی کُلِّ أمرٍ نَزَلَ بی ثِقَهٌ وَ عُدَّهٌ ، کَم مِن هَمٍّ یَضعَفُ فیه الفُؤادُ و تَقِلُّ فِیه الحیلهُ و یَخذِلُ فیه الصدیقُ و یَشمِتُ فیه العَدُوُّ وَ أنزلتُهُ بِکَ وَ شَکَوتُهُ إلیکَ رَغبَهً مِنّی إلَیکَ عَمَّن سِواکَ فَفَرَّجتَهُ وَ کَشَفتَهُ فَأنتَ وَلیُّ کُلِّ نِعمهٍ وَ صاحِبُ کُلِّ حَسَنَهٍ وَ مُنتَهی کُلِّ رَغبَهٍ .(۳)

۱- ارشاد شیخ مفید ، ج ۲ ، ص ۶۰ .

۲- مروج الذهب ، مسعودی ، ج ۳ ، ص ۶۰ .

۳- بحارالانوار ج ۴۵ ، ص ۴ .

فصل هفتم : عباس حسین علیهماالسلام و حماسه وی

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

سلام خـدا بر تو باد یا مولا یا حسـین ، ای نور جاویـد خدا ، ای سـتاره ی بی زوال جهان افروز ، ای کشتی نجات ابدیّت پیمایِ بشریت ، ای معدن سخا و موهبت الهی ، ای بی نظیرترین و اعجاب انگیزترین آیه ی خدا در عالم !

در این فصل می خواهم از تمام عشق و وفا و ایثار سخن بگویم .

آری ،

می خواهم از عبـاس رشـیدت ، که واژه هـای عشق و وفـا و ایثـار بـا نـام مبارک وی تفسـیر می شود کمی بگویم ؛ همان برادر ارجمنـد و بزرگـوارت که خون شـیر خـدا امیرالمؤمنین علیه السـلام در رگ هـای او جریـان داشت و سـیمای جـذّاب و زیبـا و پرهیبتش ، یادآور سیمای مبارک پدرت بود .

ابوالفضل علیه السلام کوهی استوا

و هم اکنون نیز در پیشگاه الهی ، شهید بزرگواری است که با توسل به وجود مقدسش ، گره ها گشوده می شود ، بیماران شفا می یابند و مشکلات برطرف می شود .

آری ،

برادرت ابوالفضل العبّاس علیه السلام گره گشاست ؛ زیرا وجود مقدّسش پرتوئی از انوار خون خداست !

سلام خـدا بر تو باد یا مولا یا حسـین ، ای نور جاویـد خدا ، ای سـتاره ی بی زوال جهان افروز ، ای کشتی نجات ابدیّت پیمایِ بشریت ، ای معدن سخا و موهبت الهی ، ای بی نظیرترین و اعجاب انگیزترین آیه ی خدا در عالم !

در این فصل می خواهم از تمام عشق و وفا و ایثار سخن بگویم .

آری ،

می خواهم از عباس رشیدت ، که واژه های عشق و وفا و ایثار با نام مبارک وی تفسیر می شود کمی بگویم ؛ همان برادر ارجمند و بزرگوارت که خون شیر خدا امیرالمؤمنین علیه السلام در رگ های او جریان داشت و سیمای جذّاب و زیبا و پرهیبتش ، یادآور سیمای مبارک پدرت بود .

ابوالفضل علیه السلام کوهی استوار ، دریایی خروشان ، پناهگاه مظلومان و جنگجویی سلحشور و بلند همّت و دلاوری چون شیر بود .

.Your browser does not support the audio tag

آن اسوه ی رشادت و جوانمردی و معدن سخا ، چهارده سال بیشتر نداشت که پدر عزیزش مولا امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسید . بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام به مدت ده سال در کنار تو مدافع و مطیع بی چون و چرای برادرت امام حسن علیه السلام بود و بعد از شهادت آن حضرت که امامت الهیه به تو منتقل شد ، قدم به قدم همراه تو ، مدافع سرسخت تو و مطیع بی چون و چرای تو بود .

ص: ۲۴۴

امیرمؤمنان علیه السلام بعد از شهادت مادرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام وقتی خواست ازدواج کند به برادرش عقیل که در نسب شناسی قوی بود ، فرمود :

در میان قبیله های عرب بررسی کن و زنی برایم خواستگاری کن که فرزند شجاع بزاید .

و در نهایت فاطمه امّ البنین از قبیله ی بنی کلاب که در پاکدامنی و سلحشوری در قبیله ی خود زبان زد همگان بود توفیق آن را کسب نمود که همسر پدر بزرگوارت امیرمؤمنان علیه السلام شود .

.Your browser does not support the audio tag

او هر چند مادرش امّ البنین بود ، اما تو آنچنان به او علاقه مند بودی که گویا هر دو از یک مادر می باشید .

آری ،

تو با تمام وجودت برادر رشیدت را دوست می داشتی ؛ زیرا همواره صلابت و هیبت پدرت علی علیه السلام را در سیمای او مشاهده می کردی .

البته چهره ی زیبا و دلربای ابوالفضل علیه السلام همه را مفتون خود نموده بود ؛ آن چنان که همگان او را ماه بنی می خواندند .

او در دشت کربلا آن چنان رشادت و حماسه ای آفرید که تا ابد تمام عالمیان مبهوت رشادت اویند .

و او مقامی بس والا در رستاخیز دارد و بسیاری از گنهکاران را شفاعت می کند و خداوند به حرمت آن حضرت علیه السلام بسیاری از مردمان را از آتش دوزخ رها می سازد .

آری ،

او بعد از تو و امامان معصوم علیهم السلام سرور و سالار شهیدان است و در روز سخت قیامت ، میلیاردها دست با چشم های پر از اشک به سوی دامان او دراز است که برادرت عنایتی کند و دستگیری نماید و از آتش جهنم نجات دهد .

ص: ۲۴۵

.Your browser does not support the audio tag

فرزندت امام سجاد علیه السلام درباره ی مقام عمویش عباس علیه السلام می فرماید :

إنّ لِلعبّاس عِنداللّه ِ تبارک و تعالی مَنزلةً یَغبِطُهُ بِها جَمیعُ الشهداء یومَ القیامه .

به درستی که برای عباس در روز قیامت نزد خداوند مقام و عظمتی است که همه ی شهدا به آن غبطه و حسرت می خورند .

و در سخنی دیگر آن امام همام علیه السلام فرمود :

خدای رحمت کند عمویم حضرت عباس علیه السلام را که جان گرانبهای خود را در طبق ایثار گذاشت و در عوض دو دستی که از او قطع کردند ، خداوند دوبال به او مرحمت فرماید که در بهشت با ملائکه ها پرواز می کند ، چنانچه به جعفر بن ابی طالب [که دو دستش در جنگ موته قطع شد] دو بال عطا فرمود .

.Your browser does not support the audio tag

بر گردم به حماسه ی جاویدت در کربلا :

از روز دوم محرم که تو و یارانت وارد سرزمین کربلا شدید و دشمنان راه را بر شما بستند که نتوانید وارد کوفه شوید تا روز نهم محرم ، مدام از کوفه و حوالی آن سربازان عبیداللّه بن زیاد برای نبرد با تو و یارانت گروه گروه به دشت کربلا وارد می شدند تا آن جا که در روز نهم تعداد سپاهیان دشمن به سی هزار نفر رسید و شما نهایتا صد نفر بودید .

شمر بن ذی الجوشن و عبداللّه بن أبی المحل (که امّ البنین عمه ی او بود) به نزد عبیداللّه بن زیاد رفتند و گفتند : ای امیر ! خواهرزادگان ما (فرزندان امّ البنین) همراه با حسین اند ، اگر صلاح ببینی نامه ی امانی برای آن ها بنویس ! عبیداللّه بن زیاد پیشنهاد

ص: ۲۴۶

آن ها را پذیرفت و به کاتب خود فرمان داد تا امان نامه ای برای آن ها بنویسد .

.Your browser does not support the audio tag

عبـدالله بن ابی المحـل امـان نـامه را به وسـیله ی غلاـم خود به کربلاـ فرسـتاد و او پس از ورود به کربلا متن امان نامه را برای فرزندان امّ البنین قرائت کرد و گفت :

این امان نامه ای است که عبدالله بن ابی المحل که از بستگان شماست فرستاده است .

آنان در پاسخ گفتند :

ما را حاجتی به امان نامه ی تو نیست ، امان خدا بهتر از امان عبیدالله است .

و اما برادرت عباس علیه السلام جواب دندان شکنی به شمر ملعون داد ؛ آنگاه که شمر به نزدیکی خیمه ی تو آمد و با صدای بلنـد عبـاس و برادرانش را صـدا زد و آنـان از خیمه بیرون آمدنـد ، شـمر به آن ها گفت : ای فرزنـدان امّ البنین ! برای شـما از عبیدالله امان گرفته ام ! در این هنگام برادرت عباس علیه السلام با صدای رسایش به شمر ملعون گفت :

لعنت خدا بر تو و بر امان نامه ات باد ! آیا ما در امان باشیم و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم امان نداشته باشد ؟ !

.Your browser does not support the audio tag

و نهیب برادرت عباس علیه السلام شمر را با خفت بازگرداند .

آری ،

برادرت ابوالفضل با فریادهای کوبنـده اش بر سـر دشـمنان ، قلب تو را شاد نمود . پس از ردّ امان نامه ، عمر بن سـعد فریاد زد که ای لشـکر خدا ! سوار شوید و شاد باشید که به بهشت می روید ! ! و سواره نظام لشکر دشمن بعد از نماز عصر عازم جنگ شد .

ص: ۲۴۷

تو در آن هنگام در جلوی خیمه ی خویش نشسته و به شمشیر خود تکیه داده وسر بر زانو نهاده بودی .

خواهرت زینب علیهاالسـلام شـیون کنان به نزد تو آمـد و گفت : ای برادر ! این فریاد و هیاهو را نمی شـنوی که هر لحظه به ما نزدیکتر می شود ؟ ! گویا دشمن قصد حمله به ما را دارد !

تو سر برداشتی و فرمودی :

ای خواهرم ! رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، را همین حال در خواب دیدم ، به من فرمود : ای حسین ! تو به زودی به نزد ما می آیی .

.Your browser does not support the audio tag

خواهرت با شنیدن این سخنان ، آن چنان بی تاب شد که بی اختیار محکم به صورت خود زد و بنای بی قراری نهاد !

تو فرمودی:

ای خواهر ! جای شیون نیست ، خاموش باش ، خدا تو را مشمول رحمت خود گرداند .

در این میان برادر باوفا و دلاورت عباس علیه السلام به نزد تو آمد و عرض کرد : ای برادر ! این سپاه دشمن است که تا نزدیکی خیمه ها آمده است !

تو در حالی که برمی خاستی در چشمان زیبای برادرت نگاه کردی و با کلامی مهربانانه و ملایم به او فرمودی :

إرکَب بِنَفسی أنت ...

ای برادر ! من فدای تو شوم ! بر اسب خود سوار شو و از آنان بپرس : مگر چه

ص: ۲۴۸

روی داده ؟ برای چه به اینجا آمده اند ؟ !

آری ،

عباس علیه السلام آن قدر در نزد تو دوست داشتنی و بلند مرتبه بود که به او فرمودی : جانم فدایت !

و جان همه ی ما فدای خاک پای برادرت عباس علیه السلام باد !

.Your browser does not support the audio tag

آن فرزند شیر خدا با بیست سوار که زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر از جمله آنان بودند ، نزد سپاه دشمن آمده و بر آنان بانگ برآورد : چه می خواهید ؟

گفتند : فرمان امیراست که به شما بگوییم یا حکم را بپذیرید و با یزید بیعت کنید و یا آماده ی کارزار شوید !

برادرت به آن ها فرمود : از جای خود حرکت نکنید تا نزد ابی عبداللّه رفته و پیام شما را به او عرض کنم .

برادرت به تنهایی نزد تو آمد و ماجرا را به عرض تو رسانید و این در حالی بود که بیست تن همراهان برادرت ، سپاه عمر سعد را نصیحت می کردند و از جنگ با تو بر حذر می داشتند و در ضمن از پیشروی آن ها به طرف خیمه ها جلوگیری می کردند .

تو به برادر عزیزت فرمودی :

.Your browser does not support the audio tag

اگر می توانی آن ها را متقاعد کن که جنگ را تا فردا به تأخیر بیندازند و امشب را مهلت دهند تا ما با خدای خود راز و نیاز کنیم و به درگاهش نماز بگذاریم ، خدای متعال می داند که من نماز و تلاوت قرآن را دوست دارم .

برادرت عباس علیه السلام به سوی سپاه دشمن بازگشت و از آن ها شب عاشورا را - برای نماز و عبادت - مهلت خواست .عمر بن سعد در موافقت با این درخواست ، مردّد بود و سرانجام از لشکریان خود پرسید : که چه باید کرد ؟!

ص: ۲۴۹

عمرو بن حجّاج گفت : سبحان اللّه ! اگر اهل دیلم (کنایه از مردم بیگانه) و کفار از تو چنین تقاضایی می کردند سزاوار بود که با آن ها موافقت کنی !

قیس بن اشعث گفت : درخواست آن ها را اجابت کن ؛ به جان خودم سوگند که آن ها صبح فردا با تو خواهند جنگید .

ابن سعد گفت : به خدا سوگند اگر بدانم چنین کنند ، هرگز با درخواست آن ها موافقت نکنم !

.Your browser does not support the audio tag

و عاقبت فرستاده ی عمر بن سعد به نزد برادرت عباس علیه السلام آمد و گفت :

ما به شما تا فردا مهلت می دهیم ، اگر تسلیم شدید شما را به نزد عبیداللّه بن زیاد خواهیم فرستاد و اگر سرباز زدید ، با شما پیکار خواهیم نمود .

و آن شب تو و یاران وفادارت تا صبح مشغول نماز و قرائت قرآن و راز و نیاز با خدای خود بودید و از خیمه هایتان مناجات ملکوتیان به آسمان ها بلند بود و ملائکه با نزولشان در خیمه های شما جان می گرفتند و به آسمان ها بال می گشودند ؛ و این در حالی بود که خنده های مستانه از خیمه های آن دشمنان کافر کیش ، در دل زنان و کودکان رعب و وحشت ایجاد کرده بود .

و در ظهر روز عاشورا - در آن نبرد نابرابر - بعد از شهادت تمامی یاران با وفایت ، برادرت عباس علیه السلام از تو اجازه ی میدان گرفت .

تو با شنیدن سخنان برادر عزیزت گریه کردی و فرمودی :

.Your browser does not support the audio tag

ای عباس ! تو پرچمدار لشکر منی ، با رفتن تو دیگر کسی ندارم .

اما برادرت همچنان اصرار می کرد که به او اجازه ی میدان دهی تا جانش را همانند دیگر یاران فدای تو کند .

ص: ۲۵۰

تو به چشمان نازنین برادرت نگاه کردی و فرمودی :

ای برادر ! حالا که عازم میدانی پس خود را به شریعه ی فرات برسان و برای کودکان و تشنه لبان حرم آب بیاور .

برادرت پذیرفت و به سراغ کودکان لب تشنه رفت و به آنان وعده داد که به زودی برای شما آب خواهم آورد .

برادرت عباس علیه السلام بی درنگ سوار بر اسب شد در حالی که نیزه بر دست و مشک بر دوش داشت به طرف شریعه حرکت کرد و تو با نگاه های دردمندت او را بدرقه نمودی .

برادرت در حالی به شریعه ی فرات رسید که چند صد نفر شریعه را در محاصره ی خود داشتند ؛ ولی عباس با غرّش شیرشکنش و شجاعت بی نظیرش با یک حمله ی سریع محاصره را در هم شکسته و خود را به شریعه رسانید .

.Your browser does not support the audio tag

او از کثرت تشنگی و خستگی ، همین که دست بر زیر آب برد تا مقداری آب بنوشد ...

فَذَکَرَ عَطَشَ الحسینِ وَ اَهلِ بَیتِه

به یاد تشنگی تو و کودکان افتاد و آب را روی آب ریخت و نخورد ! و آن مرد خدا و فداکار چنین گفت :

واللّه ٕلا أذوقُ الماءَ و سیدی الحسین عَطشانا .

به خدا قسم آب نمی خورم در حالی که آقا و مولایم حسین تشنه است .

او با سرعت مشک را پر از آب نمود و بر اسبش سوار شد و شتابانه به جانب خیمه ها حرکت کرد .

تعداد زیادی از دشمنان با نیزه و شمشیرهای کشیده به کارزار عباس آمدند تا راه را

ص: ۲۵۱

بر او ببندند و او را از رساندن آب به خیام حرم منع سازند .

برادر دلاورت در حالی که در یک دستش نیزه و در دست دیگرش مشک پر آب بود نبرد جانانه ای کرد و تعداد زیادی از دشمنان را به درک واصل نمود .

.Your browser does not support the audio tag

برادرت همچنان با سرعت به سمت خیمه ها حرکت می کرد و هرکس از دشمنان که در مسیرش می آمد بدنش با نیزه او شکافته می شد .

چند نفر از دشمنان خود را در پشت درختان نخل پنهان کردند و همین که برادرت از آن جا عبور کرد به ناگاه بیرون آمدند و بر او حمله نمودند و با شمشیر دست راست او را قطع کردند .

برادرت مشک پر آب را بی درنگ به دست چپ گرفت و شتابانه به سمت خیمه حرکت نمود ؛ لیکن آن کافران دسته جمعی بر او حمله ور شدند و دست چپ او را نیز از بدن جدا ساختند . در حالی که خون از دستان مبارک برادرت جاری بود او مشک را به دندان گرفت و با تمام توان به سمت خیمه ها حرکت نمود .

.Your browser does not support the audio tag

در این میان تیری بر مشک آب او زدند و مشک پاره شد و آب بر زمین ریخت و امید برادرت عباس علیه السلام به ناامیدی تبدیل گشت .

در این میان یکی از آن نطفه حرامان با تیری بر سینه ی نازنین برادرت زد و عباس علیه السلام دیگر نتوانست طاقت بیاورد و از روی اسب با صورت بر زمین افتاد ؛ زیرا آن دلاور دیگر در بدن دست نداشت تا آن را سپر صورت خویش گرداند .

آن مرد خدا در حالی که غرقه به خون بود با صدای بلند تو را صدا زد :

ادرکنی یا أخی .

ای برادر مرا دریاب !

تو همین که صدای برادرت را شنیدی در حالی که گاهی نگاهت به سوی خیام حرم و گاهی به جانب میدان بود با عجله خود را کنار بدن بی دست و پیکر مجروح

ص: ۲۵۲

عباس رسانیدی و سر او را در آغوش گرفتی و در حالی که می گریستی فرمودی :

.Your browser does not support the audio tag

الآن إنكَسَرَ ظَهْرِی و قَلَّتْ حِیلَتی .

هم اکنون پشتم شکست و قدرتم کاهیده شد .

برادرت عباس علیه السلام هنوز رمقی در بدن داشت ، چشمان نازنینش را گشود و با لبخندی در چشمان پر از اشک تو نظر نمود .

او با لبخندش به تو می گفت که :

ای برادر ، عباس هم رفت تا در کنار علی اکبرت ، میهمان جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شود .

تو در همان حال که می گریستی به برادرت فرمودی :

ای برادر ! بعد از تو چه کسی از کودکان و زنان حرم دفاع کند ؟

عباس هم در آغوش تو شروع به گریستن نمود و سپس به تو وصیت نمود :

ای برادر ، مرا به دو جهت به خیمه مبر !

یکی آن که به دخترت سکینه وعده ی آب دادم ، ولی نتوانستم به این وعده عمل کنم .

دوم ، چون پرچمدار لشکر و سپاه تو بودم اگر اهل حرم جنازه ی مرا ببینند بسیار بی قراری می کنند و از قدرت و توانشان کاسته می شود .

ص: ۲۵۳

او دیگر نتوانست سخن بگوید و در آغوش تو جان داد .

.Your browser does not support the audio tag

تو در حالی که اشک چشمان خود را با آستین پاک می کردی پیکر پاک برادرت را رها نمودی و تنها به طرف خیام برگشتی . دخترت سکینه سراسیمه نزدیک تو شد و گفت : ای پدر ! از عمویم عباس چه خبر ؟ او که رفته بود برایمان آب بیاورد برسرش چه آمده است ؟

در آن حال بغض گلویت ترکید و با صدای بلند گریستی و به دخترت فرمودی :

یا ابتاه إنّ عَمَّکَ العباس قُتِلَ .

ای دخترم ! عمویت عباس کشته شد .

سکینه فریاد زد و بلند بلند گریست .خواهرت زینب علیهاالسلام و دیگر بانوان حرم از خیمه ها بیرون ریختند و در حالی که بر سر و روی خود می زدند فریاد بر آوردند :

وا أخاه ، وا عبّاساه ، وا قِلَّهِ ناصراه ، واضَیْعَتاه من بعدک .

وای برادر ، وای عباس ، وای از کمی یاور و ناصر ، وای از مصیبت هایی که بعد از تو با آن روبرو می شویم .

تو دیگر تمام یاران وفادار عزیزت را از دست داده بودی و اکنون یکه و تنها و بی یاور و بی کس در میان هزاران دشمن وحشی قرار گرفته بودی و هرچه فریاد می زدی :

آیا کسی هست که مرا یاری کند ؟

.Your browser does not support the audio tag

آیا کسی هست که از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دفاع کند ؟

آیا جوانمردی هست که از زنان و کودکان دفاع کند ؟

ص: ۲۵۴

اما در جواب تو آن کافرکیشان نعره های ددمنشانه ی خود را بالاتر می بردند و رعب و وحشت بیشتری در دل کودکان و زنان می افکندند .

دیگر عباس تو نبود که با فریادهای شیرگونه اش آنان را خاموش کند و با شمشیرش هرکس که به سمت حرمت نزدیک شود سرش را متلاشی سازد .

آری ،

عباس عزیزت دو دستش را در راه والای تو از دست داد و در عوض آن دو دست ، صاحب دو بال گشت و همراه ملائکه ی الهی به آسمان ها پرواز نمود و به ابدیت پیوست .

وفاداری به محبوب قلبش – که تو بودی – او را به چنان اوجی رسانید که تا ابد این وفاداری و فداکاری در عالم می درخشد و جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و پدرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای همیشه با عباس بر عالمیان مباهات می کنند .

.Your browser does not support the audio tag

در وفاداریش نسبت به تو این جمله ی تاریخی سند گویایی است که حتی دشمن هم از آن یاد میکند و به دیده ی تحسین می نگرد .

وقتی که یزید پرچم اباالفضل علیه السلام را مشاهده می کند که هیچ جای سالمی جز دستگیره برای آن نمانده می گوید :

هكذا يَكونَ وَفاءُ الأخِ لِإخيه .

این چنین است وفاداری برادر نسبت به برادرش .

برادرت عباس علیه السلام نور خداست ، برادرت عباس علیه السلام مشکل گشاست ، برادرت عباس علیه السلام باب الحوائج است و در روز رستاخیز میلیاردها دست به سوی دامان آن شهید دست قلم شده دراز است و از هم اکنون دستان لرزان ما به سوی دامان پر مهر برادرت عباس علیه السلام دراز است که آن حضرت با دستان خدائی اش ما را دست گیرد .

.Your browser does not support the audio tag

امّ البنین مادر عباس علیه السلام چهار جوان دلبندش را همراه تو نموده بود تا آنان فدائی تو شوند و عباس علیه السلام ابتدا برادرانش را به میدان فرستاد تا اجرش در صبر بر مصیبت

ص: ۲۵۵

برادران افزون شود .

بعد از شهادتت ، در آن روزهایی که زنان و اهل و عیال حریم ولایت ، از اسارت آزاد شدند و از شام به مدینه بازگشتند ، امّ البنین مادر عباس علیه السلام ، خواهرت زینب علیهاالسلام را کنار قبر جدّت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ملاقات نمود . پرسید از پسران من چه خبر داری ؟ خواهرت فرمود : فرزندانت کشته شده اند . امّ البنین گفت : همه شان به فدای حسین باد . سپس به خواهرت گفت : بگو ببینم با حسین من چه کردند ؟ خواهرت فرمود : حسین را هم کشته اند . امّ البنین فریاد بر کشید و بر سر زد و بلند گریه کرد و گفت : واحسیناه ، واحسیناه !

.Your browser does not support the audio tag

امّ البنین تو را خیلی دوست می داشت و زمانی که خبر شهادت چهار فرزند دلاورش را شنید به مردم مدینه می گفت : همه ی فرزندانم و آنچه در زیر آسمان کبود است به فدای حسین !

او روزها می آمد و در قبرستان بقیع برای چهار فرزندش اشک می ریخت که دوست و دشمن به حال او گریه می کردند ، وقتی زنان مدینه او را تسلیت می گفتند که ای امّ البنین ! خداوند به تو صبر و اجر مرحمت کند ، می گفت :

ای زنان مدینه ! دیگر مرا امّ البنین (مادر پسران) نخوانید که با این خطاب مرا به یاد شیران شجاعم می اندازید ، مرا به خاطر فرزندانم امّ البنین می گفتند ؛ ولی دیگر من پسر ندارم .

او شنیده بود که دستان فرزند دلبندش را در کربلا قطع نمودند و تیر بر سینه اش زدند و با عمود آهنین بر فرق مبارکش کوبیدند و سرش را شکافتند .

امّ البنین در عزای فرزند دلاورش این مرثیه را می خواند :

.Your browser does not support the audio tag

ای عباسم ! ای نور چشمم ! ای دلاورم !

شنیده ام که در کربلا با عمود آهنین بر سرت زده اند !

ای دلاورم ! تا شمشیر در دستت بود هرگز دشمن توانایی نزدیک شدن به تو را نداشت .

ص: ۲۵۶

سلام خداوند بر برادرت عباس ، که ایثار و وفاداری را در عالم به بهترین وجهی تفسیر نمود .

و سلام خدا بر تو باد یا مولا یا حسین ! که راه سعادت و پرواز را تا ابد به بشریت نشان دادی .

دشمن تو را کشت که به خیال باطلش نور تو را خاموش کند ؛ ولیکن پرتویی از نورت آسمان ها و زمین را روشن نموده است و تا ابد این نور می درخشد و قلب های مستعد را با نور خدا منور می گرداند .

آن گاه که آن کافرکیشان نطفه حرام ، سر تو و برادرت عباس علیه السلام را بر نیزه زدند و در شهرها گردانیدند ، در حقیقت خورشید و ماه را بر نیزه زدند .

آنان سر مبارک تو را - به فرمان ابن زیاد ملعون - در کوچه های کوفه می گردانیدند ، در آن هنگام برخی مشاهده نمودند که آن سر نازنین بر فراز نیزه قرآن تلاوت می کند و این آیه ی سوره ی کهف را می خواند :

.Your browser does not support the audio tag

« أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كانُوا مِنْ آياتِنا عَجَبا »(۱)

آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات شگفت انگیز ما بودند ؟ !

و در چند موضع در مسیر کوفه تا شام سر مبارکت بر فراز نیزه قرآن خواند و آن لقمه حراماں با سنگ بر سر مقدّست می زدند

!

آری ،

تو روح قرآنی ، تو همانند پدر ارجمندت امیرمؤمنان علیه السلام آیه آیه ، کلمه کلمه ، حرف حرف قرآنی .

آن قوم کافر روح قرآن را بر سر نیزه زدند و آن گاه نیز که بر فراز نیزه قرآن می خواندی و

۱- سوره ی کهف ، آیه ی ۹ .

ص: ۲۵۷

آنان با سنگ سرت را نشانه گرفتند در حقیقت هویت و حقیقت قرآن را با سنگ زدند .

از برکات سر مبارکت بگوییم که چون خورشید بر بالای نیزه می درخشید .

.Your browser does not support the audio tag

در راه اسارت اهل بیت از کوفه به شام ، وقتی لشکر ابن زیاد به کنار دیر راهب رسید ، سر مقدّست را در صندوق گذاشتند و در اطراف آن نشستند و به شرب خمر پرداختند ، ناگاه دیدند دستی از دیوار بیرون شد با قلمی که از آهن بود این کلام را با رنگ خون نوشت :

أَترجوا أمّه قَتَلَت حُسینا شَفاعَهَ جَدّه یَوم الحسابِ .

چگونه مردمی که خون حسین علیه السلام را به ناحق ریختند ، امید آن دارند که در روز قیامت جدّش آنان را شفاعت کند ؟ !

با دیدن این منظره ترس آنان را فرا گرفت ، خواستند آن دست و قلم را بگیرند که از دیده ی آنان غائب شد و تا سه مرتبه آن صحنه تکرار شد .

و آن شب آن کافرکیشان با ترس و وحشت به خواب رفتند .

راهب آن دیر می گوید :

نیمه شب صدائی را شنیدم که تسبیح کنان و تقدیس گویان اند و یا قدّوس یا قدّوس می گویند ، سر از دیر بیرون کردم دیدم از صندوقی که در کنار دیر گذاشته بودند نوری عظیم به طرف آسمان قد کشیده و از آسمان فرشتگان دسته دسته کنار صندوق فرود آمده و می گویند :

.Your browser does not support the audio tag

السلام علیک یابن رسول اللّه ، السلام علیک یا ابا عبداللّه ، صلوات اللّه و سلامه علیک .

راهب با دیدن این منظره جزع و فزع کرد و چون شب به سر آمد و طلوع فجر رسید نزد لشکر آمد و از امیر لشکر پرسید ، به او گفتند : خولی است . نزد خولی آمد

ص: ۲۵۸

و پرسید در این صندوق چیست؟ گفت : در این صندوق سر مرد خارجی است که در سرزمین های عراق پیدا شد و ابن زیاد او را کشت . از نامش پرسید ، گفت : حسین بن علی است . پرسید : نام مادرش چیست ؟ گفتند : فاطمه دختر محمّد . راهب به آنان گفت : نابود باشید از آنچه انجام داده اید ، علما و بزرگان ما چه درست گفته اند که هر وقت این شخص کشته شود آسمان خون خواهد گریست و این جز در پیامبر و وصی پیامبر نخواهد بود .

سپس آن راهب با معرفت به آنان گفت : از شما می خواهم که ساعتی این سر را به من واگذار کنید .

گفتند : ما این سر را به شام برای یزید می بریم تا جایزه بگیریم .

راهب گفت : آن چه بخواهید به شما می دهم .

.Your browser does not support the audio tag

آنان پذیرفتند و راهب مقدار زیادی به آنان پول داد و سر مقدّس را برای ساعتی گرفت .

راهب سر مقدّست را به صومعه برد و با مشک و گلاب شستشو داد و معطر و خوشبو نمود و روی سجاده ی خود گذاشت و نالید و گریه کرد و با آن سر مقدّس سخن گفت :

یا ابا عبداللّه ! به خدا بر من سخت است که چرا کربلا نبودم تا جان خود را فدایت کنم .

ای فرزند رسول خدا ! آنگاه که جدّت را زیارت کردی شهادت بده که من اسلام آورده ام و مسلمانم و بانگ برداشت : اشهد أن لا اله إلا اللّه وحده لا شریک له و أشهد أن محمّدا عبده و رسوله و أشهد أن علیا ولی اللّه ؛ سپس سر را برگرداند و دیگر در دیر نماند ، بلکه در بیابان ها و کوهستان ها مدتی به عبادت گذراند تا از دنیا رفت .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

ص: ۲۵۹

راهبی به برکت سر مقدّست مسلمان می شود ؛ ولیکن آن مسلمان نمایان که مدّعی دین و ایمان بودند تو را مظلومانه به شهادت رساندند و ننگ ابدی را شامل خود نمودند .

و اما داستان دیگر که سر مقدّست سبب نجات یک مسیحی شد بدین قرار است :

مرحوم سید بن طاووس از فرزندت امام زین العابدین علیه السلام نقل می کند : روزی که سر مبارکت را به بزم شراب آن میمون باز نطفه حرام آوردند ، برخی از سفرای دیگر کشورها در آن بزم حضور داشتند . فرستاده ی سلطان روم که مردی اشراف زاده بود در آن مجلس از یزید پرسید این سر کیست ؟

آن ملعون گفت : تو را با این سؤال چه کار !

آن اشراف زاده رومی گفت : چون در مراجعت از آن چه دیده ام مورد سؤال قرار می گیرم ، باید بدانم تا به سلطان روم ابلاغ کنم و دوست دارم در شادی شما شاد باشم . یزید گفت : این سر حسین بن علی است .

.Your browser does not support the audio tag

پرسید : مادرش کیست ؟

گفت : فاطمه دختر پیامبر خدا .

نصرانی به یزید گفت : اف بر تو و بر دین تو ، دین من از دین شما بهتر است .

من از نوادگان داوودم و فاصله ی میان من و داوود خیلی زیاد است ؛ ولی مردم مرا بدین جهت احترام کرده و خاک کف پایم را به عنوان تبرّک می برند ولی شما فرزند دختر پیغمبرتان را که یک مادر بیشتر فاصله نمی خورد می کشید ؟ این چه دینی است که شما دارید ؟ !

یزید آن چنان خشمگین شد که دستور داد آن مرد نصرانی را به قتل برسانند !

.Your browser does not support the audio tag

نصرانی گفت : مرا می خواهی بکشی ؟ دیشب پیامبرتان را در خواب دیدم و مرا بشارت بهشت داد و تعجب کردم و اکنون آن حقیقت برای من روشن شد .

آن نصرانی در حالی که شهادتین بر زبان داشت ، سر مقدّس تو را برداشت و به سینه چسبانید و می بوسید و گریه می کرد تا او را کشتند !

سلام خدا بر تو باد که همواره هدایت گر بشر و کشتی نجاتی و در تمام زمان ها

انسان های پاکزاد با نور تو راه می یابند و رستگار می شوند .

توضیحات فصل هفتم : ردّ امان نامه توسط حضرت عباس علیه السلام ، رشادت و وفاداری حضرت عباس علیه السلام ، برکات سر مقدّس امام حسین علیه السلام و مباحث متعدد دیگر

عبداللّه بن ابی المحل (که امّ البنین عمه ی او بود) در کوفه به عبیداللّه بن زیاد گفت : ای امیر ! خواهرزادگان ما همراه حسین اند ، اگر صلاح می دانی امان نامه ای برای آن ها بنویس ! عبیداللّه پیشنهاد آن ها را پذیرفت و به کاتب خود فرمان داد تا امان نامه ای برای آن ها بنویسد . عبداللّه بن ابی المحل امان نامه را به وسیله ی غلام خود به کربلا فرستاد و او پس از ورود به کربلا ـ متن امان نامه را برای فرزندان امّ البنین قرائت کرد و گفت : این امان نامه ای است که عبداللّه بن ابی المحل که از بستگان شماست ، فرستاده است ؛ آن دلاوران در پاسخ گفتند : ما را حاجتی به امان نامه ی تو نیست ، امان خدا بهتر از امان عبیداللّه است .(۱)

همچنین شمر بن ذی الجوشن به نزدیکی خیام امام آمد و فرزندان امّ البنین (عباس ، عبداللّه ، جعفر ، سلیمان) را صدا زد ، آن ها بیرون آمدند ، شمر به آن ها گفت : برای شما از عبیداللّه امان گرفته ام ! و آنان متفقا گفتند : خدا تو را و امان نامه ی تو را لعنت کند ، ما امان داشته باشیم و فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم امان نداشته باشد ؟ !!(۲)

پس از ردّ امان نامه ، عمر بن سعد – در عصر روز تاسوعا – فریاد زد که : ای لشکر خدا ! سوار شوید و شاد باشید که به بهشت می روید !! و سواره نظام لشکر بعد از نماز عصر عازم جنگ شد . در این هنگام امام حسین علیه السلام در جلوی خیمه ی خویش نشسته و به شمشیر خود تکیه داده و سر بر زانو نهاده بود ، حضرت زینب کبری علیهاالسلام شیون کنان به نزد برادر آمد و گفت : برادر ! این فریاد و هیاهو را نمی شنوی که هر لحظه به ما نزدیک تر می شود ؟ !

۱- کامل ، ابن اثیر ، ج ۴ ، ص ۵۶ .

۲- انساب الاشراف ، بلاذری ، ج ۳ ، ص ۱۸۴ .

امام حسین علیه السلام سر برداشت و فرمود :

خواهرم ! همین حال رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را در خواب دیدم ، به من فرمود : به نزد ما می آیی .

زینب با شنیدن این سخنان ، آن چنان بی تاب شد که بی اختیار محکم به صورت خود زد و بنای بی قراری نهاد !

امام علیه السلام گفت : ای خواهر ! جای شیون نیست ، خاموش باش ، خدا تو را مشمول رحمت خود گرداند .

در این اثنا حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام آمد و به امام حسین علیه السلام عرض کرد : ای برادر ! این سپاه دشمن است که تا نزدیکی خیمه ها آمده است !

امام در حالی که برمی خاست فرمود :

ای عباس ! جانم فدای تو باد ! بر اسب خود سوار شو و از آنان بپرس : مگر چه روی داده ؟ برای چه به اینجا آمده اند ؟ !

حضرت عباس علیه السلام با بیست سوار که زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر از جمله آنان بودند ، نزد سپاه دشمن آمده و پرسید : چه رخ داده و چه می خواهید ؟ !

گفتند : فرمان امیر است که به شما بگوییم یا حکم را بپذیرید و یا آماده ی کارزار شوید !

عباس علیه السلام گفت : از جای خود حرکت نکنید و شتاب به خرج ندهید تا نزد ابی عبداللّه رفته و پیام شما را به او عرض کنم . آن ها پذیرفتند و عباس بن علی علیهماالسلام به تنهایی نزد امام حسین علیه السلام رفت و ماجرا را به عرض امام رسانید و این در حالی بود که بیست تن همراهان او ، سپاه عمر سعد را نصیحت

می کردنـد و آنان را از جنگ با امام حسـین علیه السـلام بر حـذر می داشـتند و در ضـمن از پیشـروی آن ها به طرف خیمه ها جلوگیری می کردند .(۱)

حـبیب بـن مظـاهر به زهیر بن قین گفت : بـا این گروه سـخن بایـد گفت ، خـواهی تـو و اگر خـواهی من . زهیر گفت : تـو به نصیحت این قوم آغاز سخن کن .

حبیب بن مظـاهر رو به سـپاه دشـمن کرد و گفت : بدانیـد که شـما بـد جماعتی هستیـد ، همان گروهی که نزد خـدا در قیامت حاضر شوند در حالی که فرزندان رسول خدا و عترت و اهل بیت او را کشته باشند .

عزره بن قیس گفت : ای حبیب ! تو هر چه خواهی و هرچه می توانی خودستایی کن !

زهیر گفت : ای عزره ! خـدای عزوجل اهل بیت را از هر پلیـدی دور نموده و آن ها را پاک و منزه داشـته است ، از خدا بترس که من خیرخواه توأم ، تو را به خدا از آن گروه مباش که یاری گمراهان کنند و به خاطر خشـنودی آنان ، نفوسـی را که طیب و طاهرند ، بکشند .

عزره گفت : ای زهیر ! تو از شیعیان این خاندان نبوده بلکه عثمانی هستی !

زهیر گفت : [بلی ، قبلاً بودم ولی اکنون شـیعه ی آنان شده ام] آیا در اینجا بودنم به تو نمی گوید که من پیرو این خاندانم ؟ ! به خدا سوگند که نامه ای برای او ننوشتم و قاصدی را نزد او نفرستادم و وعده ی یاری هم به او ندادم ؛ بلکه او را در بین راه دیـدار نمودم و هنگامی که او را دیـدم رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم و منزلت امام حسـین علیه السـلام نزد او را به یاد آوردم و چون دانسـتم که دشـمن بر او رحم نخواهـد کرد ، تصـمیم به یاری او گرفتم تا جان خود را فـدای او کنم ، باشـد که حقوق خدا و پیامبر او را که شما نادیده گرفته اید ، حفظ کرده باشم .(۲)

امام حسـین علیه السلام به عباس علیه السلام فرمود : اگر می توانی آن ها را متقاعد کن که جنگ را تا فردا به تأخیر بیندازند و امشب را مهلت دهند تا ما با خدای خود راز و نیاز

۱- ارشاد ، شیخ مفید ، ج ۲ ، ص ۸۹.

۲- انساب الاشراف ، بلاذری ، ج ۳ ، ص ۱۸۴ .

کنیم و به درگاهش نماز بگزاریم ، خدای متعال می داند که من نماز و تلاوت قرآن را دوست دارم .(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود :

تاسوعا روزی است که در آن روز امام حسین علیه السلام و اصحابش را محاصره کردند و لشکر کوفه و شام در اطراف او حلقه زده و ابن مرجانه و عمر بن سعد به جهت کثرت لشکر و سپاه ، اظهار شادی و مسرّت می کردند و در این روز حسین علیه السلام را تنها و غریب یافتند و دانستند که دیگر یاوری به سراغ او نخواهد آمد و اهل عراق او را مدد نخواهند کرد .

سپس امام صادق علیه السلام فرمود :

پدرم فدای آن کسی که او را غریب و تنها گذاشته و در تضعیف او کوشیدند .(۲)

امام حسین علیه السلام در شب عاشورا به یارانش دستور داد که در پشت خیمه ها خندقی حفر نمایند که دشمن نتواند از پشت شبیخون بزند ، و همچنین فرمان داد تا مقداری چوب و نی در آن خندق بریزند که به محض حمله ی دشمن ، آن چوب و نی ها را آتش بزنند تا راه ارتباطی دشمن با خیمه ها قطع شود و فقط از یک قسمت که یاران امام مستقر بودند ، نبرد صورت بپذیرد و این تدبیر بسیار سودمند بود .(۳)

عباس بن علی علیهماالسلام در سال بیست و شش هجری متولد شد و مادر بزرگوار آن حضرت ، امّ البنین فاطمه دختر حزام بن خالد است .

امیرالمؤمنین علیه السلام به برادرش عقیل - که عالِم به انساب و اخبار عرب بود -

---

۱- اعلام الوری ، ص ۲۳۴ ، الملهوف ، ص ۳۸ .

۲- سفینه البحار ، ج ۲ ، ص ۱۲۳ .

۳- الامام الحسین و اصحابه ، فضل علی قزوینی ، ص ۲۵۷

فرموده بود : برای من زنی را که فرزنـد شـجاع بیـاورد انتخاب کن . عقیل ، فاطمه دختر حزام را معرفی کرد و گفت : در عرب شجاع تر از پدران او کسـی را نمی شـناسم . امام علی علیه السـلام با او ازدواج کرد و اول فرزندی که از امّ البنین به دنیا آمد ، عبـاس علیه السـلام بود که اورا به سـبب زیبـائی سـیما ، قمر بنی هاشم لقب داده بودنـد و کنیه ی او ابوالفضل است ، و پس از عبـاس از امّ البنیـن سـه فرزنـد بـه ترتیب عبـداللّه و عثمـان و جعفر متولـد شدنـد . عبـاس علیه السـلام چهـارده سـال بـا پـدرش امیرالمؤمنین علیه السـلام و بـاقی عمر را در کنار دو برادرش زنـدگی کرد و هنگام شـهادت سـی و چهار سال از عمر شـریفش گذشته بود . او در شجاعت بی نظیر بود و هنگامی که بر اسب سوار می شد پای مبارکش به زمین می رسید .

نقل است که روزی امام سجاد علیه السلام به فرزند عباس علیه السلام که نامش عبداللّه بود نظر کرد و گریست و فرمود : هیچ روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سخت تر از روز جنگ احد که حمزه شهید گردید و بعد از آن روز جنگ موته که جعفر بن ابی طالب شـهید گردید ، نبود ؛ و هیچ روزی مانند روز حسین علیه السلام نبود ، سی هزار نفر گرد او جمع شدند که خود را از این امت می دانسـتند ! و بـا خون حسـین علیه السـلام به خـدا تقرّب می جسـتند ! و حسـین علیه السـلام آن ها را موعظه فرمود ، ولی نپذیرفتند ، تا او را به ستم شهید کردند .

سپس امام سجاد علیه السلام فرمود :

خدا عمویم عباس را رحمت کند ! او خود را فدای برادرش حسـین علیه السلام نمود و ایثار کرد تا این که هر دو دست او قطع شد و خداوند به او همانند جعفر طیّار دو بال عطا فرمود که در بهشت با فرشتگان پرواز کند .

و فرمود :

برای عباس نزد خدای متعال منزلت و درجه ای است که تمام شهدا در قیامت

به آن درجه و منزلت غبطه می خورند .(۱)

عده ای از تاریخ نویسان نوشته اند :

عباس علیه السلام چون تنهایی امام حسین علیه السلام را دید ، نزد او آمد و گفت : آیا مرا رخصت می دهی تا به میدان روم ؟

امام حسین علیه السلام گریه ی شدیدی کرد و آن گاه گفت : ای برادر ! تو صاحب پرچم و علمدار من هستی .

عباس گفت : ای برادر ! سینه ام تنگ و از زندگی خسته شده ام ، می خواهم از این منافقان خونخواهی کنم .

امام حسین علیه السلام فرمود : برای این کودکان کمی آب تهیه کن .

عباس به میدان آمد و سپاه کوفه را موعظه کرد و آن ها را از عذاب خدا ترساند ولی اثری نکرد ، پس بازگشت و ماجرا را به برادر گفت ، در آن هنگام بود که فریاد العطش کودکان را شنید ، پس بر مرکب سوار شد و مشک و نیزه ی خود را برگرفت و آهنگ فرات نمود ، چهارهزار نفر از سپاه دشمن که بر فرات گمارده شده بودند ، او را احاطه کردند . عباس علیه السلام آن ها را پراکنده کرد و هشتاد نفر از آنان را کشت تا وارد فرات شد و چون خواست مقداری آب بنوشد ، یاد عطش امام حسین علیه السلام و اهل بیت و کودکانْ او را از نوشیدن آب باز داشت پس آب را ریخت و گفت : ای نفس ! زندگی بعد از حسین علیه السلام خواری و ذلت است و بعد از او نمانی تا این ذلّت را ببینی ؛ این حسین علیه السلام است که شربت مرگ می نوشد و تو آب سرد و گوارا می نوشی ؟ !

و سپس مشک را پر از آب نمود و سوار بر اسب شد و با سرعت به سمت خیام حرکت کرد در حالی که این رجز را می خواند :

از مرگ هرگز نمی هراسم چون فریاد زند ، تا هنگام مقابله با شجاعان آنان را

۱- ابصارالعین ، شیخ محمّد سماوی ، ص ۲۵ .

بـا شمشـیر به زیر افکنم ؛ من نفس خود را حافـظ و نگهدارنـده ی پسـر پیامبر قرار داده ام ، من عباسم و در روز ملاقات بیم از مرگ ندارم .(۱)

دشمن یکپارچه بر او هجوم بردند تا این که نوفل ازرق دست راست او را از بدن جدا کرد ، آنگاه مشک را بر دوش چپ نهاد و پرچم را به دست چپ گرفت و با صدای بلند این رجز را خواند :

به خدا سوگند ، گرچه دست راستم را جدا کردید ولی من همیشه حامی دینم خواهم بود و حامی امامی که در ایمانش صادق است و فرزند پیامبر پاک و امین است .

دست چپ عباس علیه السـلام را نیزهمان ملعون از مچ جدا کرد ؛ و نیز نقل شده است که در آن هنگام حکیم بن طفیل که در پشت درخت خرما کمین کرده بود شمشـیری بر دست چپ او زد و آن را از بـدن جدا کرد ، آن حضـرت پرچم را به سـینه ی خود چسبانید و این رجز را خواند :

ای نفس ! از کـافران مهراس و به رحمت خـدا شاد باش با پیغمبر که او مولای برگزیـده ی خـداست . پروردگارا ! آن ها را به آتش جهنم بسوزان .

سپس مشک را به دندان گرفت ؛ آن گاه تیری بر مشک زدند و آب های آن فرو ریخت .

بس فرو بارید بر او تیر تیز مشک شد بر حالت او اشک ریز

آن چنان گریید بر او چشم مشک تا که چشم مشک شد خالی ز اشک

و تیر دیگری بر سینه ی مبارکش اصابت کرد ، و بعضی گفتند تیر بر چشم

۱- مناقب ابن شهر آشوب ، ج ۴ ،ص ۱۰۸ .

حضرت نشست و برخی نوشته اند که عمودی آهنین بر فرق مبارکش زدند که از اسب بر زمین افتاد .(۱)

امام حسین علیه السلام با سرعت خود را بر بالین برادرش رسانید و بر دشمن حمله کرد و آنان از مقابلش گریختند .آن حضرت بالای سر عباس علیه السلام ایستاد و فرمود :

الآن إنکَسَرَ ظَهْری و قَلَّتْ حِیلَتی .(۲)

الان کمرم شکست و راه چاره به رویم بسته شد .

امام حسین علیه السلام نشست و سر عباس علیه السلام را در دامن گرفت و خون از چشمانش پاک کرد و او را دید که می گرید ، فرمود : برادر از چه می گریی ؟ ابوالفضل علیه السلام عرض کرد : چگونه نگریم ای برادر و ای نور چشمم ؟ !

و امام حسین علیه السلام نشسته بود که عباس علیه السلام فریادی زد و روح پاکش به ملکوت اعلی پیوست ، حسین علیه السلام فریاد برآورد : وا اخاه واعباساه .(۳)

بعد از پایان رسیدن صحنه ی دلخراش عاشورا ، سر مقدّس امام حسین علیه السلام را به خولی ملعون سپردند تا هر چه زودتر به قصر دارالاماره عبیداللّه بن زیاد برساند ، خولی با عجله و شتاب تلاش کرد تا خود را به کوفه برساند ، ولی چون فضای کوفه را شب فرا گرفته بود و تاریکی همه جا گسترده ، دیگر زمینه ای برای ملاقات با ابن زیاد فراهم نشد ، لذا سر مطهّر امام حسین علیه السلام را به خانه ی خویش برد .

« نوّار » زوجه خولی گوید :

خولی سر آن حضرت علیه السلام را به خانه آورد و در زیر ظرفی جای داد و آمد در میان بستر خواب ، از او سؤال کردم چه آورده ای ؟

۱- بحارالانوار ، ج ۴۵ ، ص ۴۲ .

۲- بحارالانوار ، ج ۴۵ ، ص ۴۲ .

۳- وسیله الدّارین ، موسوی ، ص ۲۷۴ .

گفت : چیزی که یک عمر ما را تأمین کند ، سر حسین را آورده ام .

گفتم : وای به حال تو مردم از مسافرت ها طلا و نقره می آورند ، ولی تو رفتی سر حسین علیه السلام فرزند پیغمبر آورده ای ! ! به خدا قسم دیگر سر خود را با تو روی یک بالین نخواهم گذاشت ، این جمله را گفتم از اطاق خواب بیرون دویدم و رفتم کنار آن ظرفی که سر مطهّر عزیز زهرا علیهاالسلام در زیر آن گذاشته بود . کنار آن نشستم ، به خدا قسم می دیدم که از آن سر مثل عمودی نور به آسمان تلألؤ می کرد و مرغان سفیدی را دیدم که در اطراف آن سر گویا به پرواز درآمده اند و این وضع تا به صبح ادامه داشت و چون صبح شد خولی سر را نزد عبیداللّه بن زیاد برد .(۱)

عمر بن سعد ملعون فرمان داد که سرهای دیگر یاران و اصحاب امام را از بدن ها جدا ساخته و خاک و خون از آن ها شسته و این هفتاد و دو سر را با شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج به کوفه فرستاد .(۲)

عمر بن سعد (لعنه اللّه علیه) روز عاشورا و روز دیگر را تا زوال آفتاب در کربلا ماند و کشتگان خود را جمع آوری نمود و بر آن ها نماز خواند و دفن نمود ! و بدن مقدّس حسین علیه السلام و یارانش را همان گونه بر روی خاک افتاده رها کرد ! (تا این که بعد از سه روز قبیله ی بنی اسد آمدند و آن پیکرهای مقدّس را دفن کردند) آن گاه به حمید بن بکیر احمری دستور داد که در میان لشکر برای حرکت به سوی کوفه فریاد بزنند .(۳)

در کامل ابن اثیر آمده :

عمر بن سعد بعد از شهادت امام حسین علیه السلام ، دو روز دیگر در کربلا ماند ، آن گاه به سوی کوفه کوچ کرد و دختران و خواهران و کودکان امام را هم با خود به کوفه برد در حالی که امام سجاد علیه السلام همچنان مریض بود .(۴)

۱- تاریخ طبری ، ج ۵ ، ص ۴۴۵ .
۲- ارشاد شیخ مفید ، ج ۲ ، ص ۱۱۳ .
۳- نفس المهموم ، ص ۳۸۵ .
۴- کامل ، ج ۴ ، ص ۸۱ .

ابن اعثم کوفی نقل می کند که :

عمر بن سعد ، خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را بر شتران برهنه و عریان سوار کرد و مانند اسیران به کوفه آورد ، چون بدان شهر رسیدند ، عبیداللّه دستور داد تا سر مبارک امام حسین علیه السلام را بیرون برند و با اسیران به کوفه در آورند ! پس آن سر مبارک را بر نیزه زدند و سرهای دیگر را نیز و پیشاپیش آن ها سر مبارک امام حسین علیه السلام را حرکت می دادند تا وارد شهر کوفه شدند . آن گاه آن سرهای پاک را در کوچه و بازار گردانیدند !(۱)

مرحوم شیخ عباس قمی در منتهی الآمال می نویسد :

اکثر مورخین و محدّثین شیعه و سنی در کتب خویش با اندک تفاوتی نقل کرده اند و حاصل جمیع آن ها آن است که چون لشکر ابن زیاد ملعون در کنار دیر راهب منزل کردند ، سر حضرت امام حسین علیه السلام را در صندوق گذاشتند و موافق روایت قطب راوندی آن سر را بر نیزه کرده بودند و بر دور او نشسته حراست می کردند ، پاسی از شب را به شرب خمر مشغول گشتند و شادی می کردند ، و آن گاه خوان طعام بنهادند و به خورش و خوردنی بپرداختند ناگاه دیدند دستی از دیوار دیر بیرون شد و با قلمی از آهن این شعر را بر دیوار دیر با خون نوشت :

أترجوا أمه قتلت حسینا شفاعه جدّه یوم الحساب

یعنی آیا امیدوارند امتی که کشتند حسین علیه السلام را شفاعت جدّ او در روز قیامت . آن جماعت سخت بترسیدند و بعضی برخاستند که آن دست و قلم را بگیرند ناپدید شد ، چون باز آمدند و به کار خود مشغول شدند دیگر باره آن دست با

۱- قصه ی کربلا ، علی نظری منفرد ، ص ۴۲۲ .

قلم ظاهر شد و این شعر را نوشت :

فلا واللّه لیس لهم شفیع وهم یوم القیامه فی العذاب

یعنی به خدا قسم که شفاعت کننده نخواهد بود قاتلان حسین علیه السلام را ، بلکه ایشان در قیامت در عذاب باشند ، باز خواستند که آن دست را بگیرند همچنان ناپدید شد . چون باز به کار خود مشغول شدند دیگر باره بیرون شد و این شعر را نوشت :

وقد قتلوا الحسین بحکم جور و خالف حکمهم حکم الکتاب

یعنی چگونه ایشان را شفاعت کند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و حال آن که شهید کردند فرزند او حسین علیه السلام را به حکم جور و مخالفت کرد حکم ایشان با حکم کتاب خداوند ، آن طعام بر پاسبانان آن سر مطهّر آن شب ناگوار افتاد و با ترس و بیم خفتند ، نیمه شب راهبی را بانگی به گوش رسید چون گوش فرا داشت همه ذکر تسبیح و تقدیس الهی شنید ، برخاست و سر از دریچه ی دیر بیرون کرد دید از صندوقی که در کنار دیوار دیر نهاده اند نوری عظیم به جانب آسمان ساطع می شود و از آسمان فرشتگان فوج فوج فرود آمدند و همی گفتند :

السلام علیک یابن رسول اللّه ، السلام علیک یا ابا عبداللّه ، صلوات اللّه وسلامه علیک .

راهب را از مشاهده ی این احوال تعجب آمد و جزعی شدید و فزعی هولناک او را گرفت ، همچنین بود تا تاریکی شب برطرف شد و سفیده ی صبح دمید ، پس از صومعه بیرون شد و به میان لشکر آمد و پرسید : بزرگ لشکر کیست ؟ گفتند : خولی است . به نزد خولی ملعون آمد و پرسش نمود که در این صندوق چیست ؟ گفت : سر مرد خارجی است (نعوذ باللّه) و او در اراضی عراق بیرون شد و عبیداللّه بن زیاد او را به قتل رساند . گفت : نامش چیست ؟ گفت : حسین بن علی بن ابی طالب [علیهم السلام] . گفت : نام مادرش چیست ؟ گفتند : فاطمه زهرا [سلام اللّه علیها] دختر محمّد مصطفی [صلی اللّه علیه و آله و سلّم] . راهب گفت : هلاکت باد شما را بر آن چه کردید ، همانا اخبار و علمای ما راست

گفتند که می گفتند : هر وقت این مرد کشته شود آسمان خون خواهد بارید و این نیست جز در قتل پیغمبر و وصی پیغمبر ، اکنون از شما خواهش می کنم که ساعتی این سر را با من گذارید آن گاه رد کنم ، گفت : ما این سر را بیرون نمی آوریم مگر در نزد یزید بن معاویه [لعنه اللّه علیهما] تا از وی جایزه بگیریم ، راهب گفت : جایزه ی تو چیست ؟ گفت : بدره ای که ده هزار درهم داشته باشد ، گفت : این مبلغ را نیز من عطا کنم . گفت : حاضر کن ، راهب همیانی آورد که حاصل ده هزار درهم بود ، پس خولی ملعون آن مبلغ را گرفت و صرافی کرده و در دو همیان کرد و سر هر دو را مهر نهاد و به خزانه دار خود سپرد و آن سر مطهّر را تا یک ساعت به آن راهب سپرد ، پس راهب آن سر مبارک را به صومعه ی خویش برد و با گلاب شست و با مشک و کافور خوشبو گردانید و بر سجاده ی خویش گذاشت و بنالید و بگریست و با آن سر منوّر عرض کرد :

یا ابا عبداللّه ! به خدا قسم که بر من گران است که در کربلا نبودم و جان خود را فدای تو نکردم ، یا ابا عبداللّه ! گاهی که جدّت را ملاقات کنی شهادت بده که من کلمه ی شهادت گفتم و در خدمت تو اسلام آورده ام ، پس گفت :

أشهد أن لا إله إلّا اللّه وحده لا شریک له و أشهد أنّ محمّدا رسول اللّه ، علیا ولی اللّه (سبط بن جوزی در تذکره الخواص این گونه نقل کرده که راهب گفت : أشهد أن لا إله إلا اللّه و أنّ جدّک محمّدا رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم و أشهد أنّنی مولاک و عبدک)

پس راهب آن سر مقدّس را رد کرد و بعد از این واقعه از صومعه بیرون شد ودر کوهستان می زیست و به عبادت و زهادت روزگاری به پای برد و تا از دنیا بیرون شد ، پس لشکریان کوچ دادند و در نزدیکی دمشق که رسیدند از ترس آن که مبادا یزید آن پول ها را از ایشان بگیرد ، جمع شدند تا آن مبلغ را پخش کنند ، خولی گفت تا آن دو همیان را آوردند ، چون خاتم برگرفت آن دو همیان را سفال یافت و بر یک جانب هر یک نوشته بود :

« لا تحسبنّ اللّه غافلاً عمّا یعمل الظالمون » و بر جانب دیگر مکتوب بود :

« و سَیَعلمُ الّذینَ ظَلَموا أیّ مُنقَلَبٍ ینقَلِبون » . خولی گفت : این راز را پوشیده دارید و خود گفت : « إنّا لِله و إنّا إلیه راجعون خسر الدنیا و الآخره » ، یعنی زیان کار دنیا و آخرت شدم و آن سفال ها را در نهر دمشق ریختند .(۱)

۱- منتهی الآمال ، ص ۴۴۹ و ۵۰۰ .

فصل هشتم : یاران حسین علیه السلام و حماسه آنان

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

سلام خدا بر تو باد یا حسین ! ای سرچشمه ی سخا و کرم و جوانمردی ، ای شخصیت بی نظیر و جاودانه ی عالم ،

سلام خدا بر تو باد و بر فرزندان پاک و مطهّر شهیدت و بر یاران ارجمند و با وفایت !

در این فصل می خواهم از یاران عزیز و والامقامت بگویم ، همان یاران بلند همت و بزرگواری که در رکاب تو تا آخرین قطره ی خونشان در دفاع از تو با دشمنان خدا جنگیدند و ذره ای از مرگ نهراسیدند و دنیای فانی را فدای سرای باقی نمودند و در رکاب تو شهد شهادت را نوشیدند و به ابدیّت پیوستند .

آری ،

می خواهم از آنان بگویم !

آن پاکان !

آن رشیدان !

آن دلاوران !

آن خداترسان !

آن بامعرفتان !

آن جانبازان !

آن صبوران !

آن مشتاقان !

آن بی رغبتان !

آری ، مشتاقان به لقای خداوند و بی رغبتان به دنیا و مظاهر فریبنده ی آن .

.Your browser does not support the audio tag

آنان با معرفت ترین ، مخلص ترین و پاک دامن ترین انسان های زمان تو بودند .

آنان همان کسانی بودند که هرگز نماز را ضایع نکردند و همواره کلام خداوند

ص: ۲۷۵

متعال را می خواندند و در آن اندیشه و تدبّر می نمودند .

و آنان کسانی بودند که هرگز چشمانشان را به خیانت به نامحرمان نگشودند و مدام گوش قلبشان پذیرای ندای حق و لبیک به آن بود .

آن نور چشمان کسانی بودند که شب ها تا به سحر به پا می خاستند و با چشمانی اشکبار دعا و ذکر خدا می گفتند و نماز می خواندند .

آری ،

آنان ، ذکرشان خدا بود ، فکرشان ، تهیه ی توشه جهت سفر آخرت بود ، نانشان حلال و تهی از حرام و شبهه بود و دینشان با سر دویدن و لبیک به ندای حجت خدا بود و خود در وصف آن جوانمردان پاکزاد فرمودی که من اصحابی شایسته تر و بهتر از اصحاب خود سراغ ندارم .

.Your browser does not support the audio tag

آنان چون پروانه های عاشق به دور خورشید وجود تو می گشتند و در روز عاشورا تا احدی از آنان زنده بود نگذاشتند که اهل بیت تو به میدان نبرد بروند .

برخی از این یاران با وفا از مکه با تو همراه بودند و برخی دیگر در بین راه به تو پیوستند و تعدادی نیز آن گاه که قدم در سرزمین مقدّس کربلا نهادی از شهر کوفه به سپاه تو ملحق شدند .

تو در روز دوم محرم وارد سرزمین کربلا شدی ، همین که مرکبت به این سرزمین رسید ، دیگر قدم از قدم برنداشت . تو سؤال کردی این سرزمین چه نام دارد ؟ در جواب گفتند : غاضریّه .

پرسیدی : آیا نام دیگری دارد ؟ عرض کردند : بله ؛ نینوا هم می گویند .

باز سؤال کردی : آیا نام دیگری دارد ؟ گفتند : شاطئ الفرات هم می گویند .

و باز پرسیدی : دیگر چه نام دارد ؟ گفتند : کربلا .

.Your browser does not support the audio tag

تو به محض شنیدن نام کربلا سر را بالا گرفتی و با خدا چنین نجوا کردی :

اللّهم إنّی أعوذُ بِکَ مِنَ الکَربِ وَ البَلاء .

ص: ۲۷۶

خدایا به تو پناه می برم از گرفتاری و بلای این سرزمین .

و سپس فرمودی :

ای اصحاب من ، همین جا فرود آیید و پیاده شوید .

هیهنا مَناخُ رِکابِنا و مَحَطُّ رِحالِنا و مَسفَکُ دِمائِنا و مَحَلُّ قَبورِنا .

اینجا قتلگاه ما و جایگاه ریخته شدن خون ما و جای قبور ماست .

در این هنگام خواهر ارجمندت امّ کلثوم نزد تو آمد و گفت : ای برادر جان ! این بیابان خطرناک است و ترس عجیبی دلم را فرا گرفته است . به او فرمودی :

خواهرم ، هنگامی که با پدرم به جبهه ی صفین می رفتیم همین جا بود که پدرم نزول اجلال کرد ، و سر روی دامن برادرم گذاشت و لحظه ای خوابید ، سپس بیدار شد و گریه می کرد . برادرم سؤال کرد : پدر جان ! چرا گریه می کنی ؟ فرمود : در عالم خواب دیدم که این بیابان گویا دریایی از خون شده و حسین من در دریای خون در حالی که هر لحظه در معرض غرق شدن بود ، فریاد می کرد و استمداد می طلبید ولی هیچ کس در مقام یاری اش بر نیامدند ، آن گاه پدرم رو به من کرد و فرمود : وقتی چنین حادثه ای پیش آید ، چه خواهی کرد ؟

.Your browser does not support the audio tag

گفتم : صبر می کنم .

تو سپس دوات و کاغذ طلب کردی و خطاب به تعدادی از بزرگان کوفه نوشتی :

بسم اللّه الرحمن الرحیم ، از حسین بن علی به سوی سلیمان بن صرد و مسیّب بن نجمه و رفاعه بن شدّاد و عبداللّه بن وال و

گروه مؤمنین ، اما بعد ، شما می دانید

ص: ۲۷۷

که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حیات خود فرمود : هرکس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال نماید و پیمان خود را شکسته و با سنت من مخالفت می کند و در میان بندگان خدا با ظلم و ستم رفتار می نماید و اعتراض نکند ، قولاً و فعلاً ، سزاوار است که خدای متعال هر عذابی را که بر آن سلطان بیدادگر مقدّر می کند ، برای او نیز مقدّر دارد و شما می دانید و این گروه (بنی امیه) را می شناسید که از شیطان پیروی نموده و از اطاعت خدا سرباز زده ، و فساد را ظاهر و حدود الهی را تعطیل و غنائم را منحصر به خود ساخته اند ، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده اند .

.Your browser does not support the audio tag

نامه های شما به من رسید و فرستادگان شما به نزد من آمدند و گفتند که شما با من بیعت کرده اید و مرا هرگز در میدان مبارزه تنها نخواهید گذارد و مرا به دشمن تسلیم نخواهید کرد ، حال اگر بر بیعت و پیمان خود پایدارید که راه صواب هم همین است ، من با شمایم و خاندان من با خاندان شما و من پیشوای شما خواهم بود ؛ و اگر چنین نکنید و بر عهد خود استوار نباشید و بیعت مرا از خود برداشتید ، به جان خودم قسم که تعجب نخواهم کرد ، چرا که رفتارتان را با پدرم و برادرم و پسر عمویم مسلم دیده ام ، هرکس پیمان شکند زیانش را خواهد دید و خداوند به زودی مرا از شما بی نیاز گرداند ، والسلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته .

تو نامه را بستی و مهر کردی و به قیس بن مسهّر صیداوی دادی تا عازم کوفه شود و مردم را از ورود تو به کربلا مطّلع گرداند ؛ اما مردم کوفه او را حمایت نکردند و ابن زیاد آن یار وفادار را دستگیر نمود و به شهادت رسانید .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

تو با ارسال آخرین نامه ات به مردم کوفه حجت را به تمامه برای آنان تمام کردی ، و آنان دانستند که تو در کربلایی ولی به جز چند نفر به کمک تو نشتافتند و از ترس

ص: ۲۷۸

جانشان در خانه نشستند تا دشمنان تو را مظلومانه به شهادت رساندند .

تو آنگاه فرمودی :

مردم بندگان دنیا هستند و دین لقلقه ی زبان آن هاست و تا زمانی که منافع آنان را تأمین کند ؛ با دین همراهند ؛ ولیکن

زمانی که با بلا آزمایش می شوند ، دینداران اندک می شوند .

سپس برای یارانت خطبه خواندی و از تقوای الهی و بی وفائی دنیا برای آنان سخن گفتی و نیز به آنان فرمودی که در این شرایط تاریک ، مرگ با عزت بسی بهتر است از زندگانی با ذلّت .

پس از سخنانت ، زهیر بن قین برخاست و گفت :

ای پسر رسول خدا ! گفتار تو را شنیدیم ، اگر دنیای ما همیشگی و ما در آن جاودان بودیم ، ما قیام با تو و کشته شدن در کنار تو را بر ماندن در دنیا مقدم می داشتیم .

.Your browser does not support the audio tag

سپس یکی دیگر از یاران با معرفتت به نام بُریر برخاست و گفت :

یابن رسول اللّه ! خداوند به وسیله ی تو بر ما منت نهاد که ما در رکاب تو جهاد کنیم و بدن ما در راه تو قطعه قطعه شود و جدّ بزرگوارت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در روز قیامت شفیع ما باشد .

سپس نافع بن هلال از جا بلند شد و عرض کرد :

با ما به هر طرف که خواهی ، به سوی مغرب و یا مشرق ، روانه شو ، به خدا

ص: ۲۷۹

سوگند که ما از قضای الهی نمی هراسیم و لقای پروردگار را ناخوش نمی داریم و ما از روی نیت و بصیرت هر که را با تو دوستی ورزد ، دوست داریم و هر که را با تو دشمنی کند ، دشمن داریم .

و دیگر یاران وفادارت نیز برخاستند و بیعت خود را در راه آرمان های متعالی تو تجدید نمودند .

.Your browser does not support the audio tag

به دنبال اطلاع عبیداللّه بن زیاد از ورود تو به کربلا ، نامه ای بدین مضمون به تو نوشت :

به من خبر رسیده که در کربلا فرود آمده ای و امیرالمؤمنین یزید به من نوشته است که سر بر بالین ننهم و نان سیر نخورم تا تو را به خداوند لطیف و خبیر ملحق کنم ! و یا به حکم من و حکم یزید بن معاویه باز آیی ! والسلام .

آن موجود خبیث پست فطرت ناپاکزاد تو را تهدید به مرگ نمود ، آن ملعون نمی دانست که شهادت برای شما خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام بزرگترین افتخار است ، او نمی دانست که تو آگاهانه و با آغوش باز به استقبال مرگ آمده ای تا با شهادتت تا ابد منافقانی چون او و یزید میمون باز را رسوا سازی و درس آزادگی و مردانگی و رشادت و خدا محوری

به بشر بدهی .

تو بعد از آن که نامه ی آن نطفه حرام را خواندی ، آن را به گوشه ای پرتاب کرده و فرمودی :

.Your browser does not support the audio tag

رستگار نشوند آن گروهی که خشنودی مخلوق را به خشم خالق خریدند .

فرستاده ی عبیداللّه به تو گفت : ای ابا عبداللّه ! جواب نامه ؟

به او فرمودی :

ص: ۲۸۰

این نامه را جوابی نیست ، زیرا بر عبیداللّه عذاب الهی لازم و ثابت است .

سپس رو به یارانت کردی و فرمودی :

همانا ناپاکزاد فرزند ناپاکزاد ، مرا در بین دو راه قرار داده است و گفته که راه سومی وجود ندارد !

مرا بین مرگ و ذلّت قرار داده است .

و سپس جمله ی جاویدت را بیان فرمودی :

و هیهات منّا الذّله .

و دور است از ما زیر بار ذلّت رفتن !

تو بیعت کردن با یزید را ذلّت نام بردی و فرمودی : که از ما خاندان طهارت ذلّت دور است .

آری ،

تو فرزند شیر خدا بودی که لحظه ای زندگانی با ذلّت را نپذیرفتی و بدن مبارکت را آماج تیرها و نیزه ها و شمشیرها قرار دادی تا به همه ی عالمیان درس دهی که مرگ با عزت بسیار بهتر است از زندگانی با ذلّت .

.Your browser does not support the audio tag

و دیگران برای برخورداری از دو روز زندگانی پست دنیا در برابر دودمان ناپاک اموی سکوت اختیار کردند و از ترس جانشان در خانه نشستند ، و لیکن در تعفّنات زندگی کردند و با ذلّت و خواری نیز مردند .

اما تو با رشادت و اوج ایثارت به چنان مقام رفیعی در پیشگاه الهی رسیده ای که سیمای مبارکت تا ابد نور می افشاند و عالم را منور می گرداند .

ص: ۲۸۱

چون قاصد نزد عبیداللّه بازگشت و پاسخ تو را بگفت ، آن ملعون برآشفت و به عمر بن سعد دستور داد تا با چهار هزار نفر به سرزمین کربلا وارد شود و راه را به گونه ای بر تو و یارانت ببندد که نه بتوانی به جلو روی و نه بازگردی !

.Your browser does not support the audio tag

از روز سوم محرم به بعد مدام بر لشکریان عمر بن سعد افزوده می گشت تا این که در روز تاسوعا بیش از سی هزار نفر شما را در محاصره ی خود گرفته بودند .

تو در چند موضع لشکریان عمر بن سعد را نصیحت کردی ؛ اما آنان به سخنان تو گوش ندادند و مدام عربده می کشیدند .

تو برای اتمام حجت با عمر بن سعد دیدار کردی و به او هشدار دادی و نصیحت کردی ؛ اما او آن چنان شیفته ی وعده های دروغین عبیداللّه بن زیاد نسبت به امارتش بر ری و گرگان شده بود که مواعظ تو بر قلب سیاه او هیچ اثری نگذاشت .

در روز هفتم محرم عبیداللّه بن زیاد نامه ای به نزد عمر بن سعد فرستاد و به او دستور داد تا با سپاهیان خود بین تو و اصحابت و آب فرات فاصله ایجاد کرده و اجازه نوشیدن حتی قطره ای آب را به تو و یارانت ندهد ، عمر بن سعد نیز فورا دستور را اجرا کرد .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

آن کافرکیشان آب را بر روی تو و فرزندان و یارانت بستند تا اوج رذالت و پستی خود را به عالمیان نشان بدهند .

تا این که شب عاشورا فرا رسید و تو تمامی یاران باوفایت را در نزد خود فرا خواندی و به آنان فرمودی :

این جماعت دشمن ، تشنه خون من اند و با من کار دارند ، شما تاکنون مرا یاری کردید ، من به شما اجازه می دهم و بیعت خود را از شما برمی دارم تا از سیاهی شب استفاده کنید و هر یک از شما دست یک تن از اهل بیت مرا بگیرید و در روستاها و شهرها پراکنده شوید تا خداوند فرجی فراهم گرداند .

ص: ۲۸۲

در این موقع اصحاب و خویشان و برادران و فرزندان برادر یکی پس از دیگری برخاستند و وفاداری مجدد خود را اعلام

کردند . اولین کسی که از جای برخاست و اعلام همبستگی و وفاداری مجدّد کرد برادر رشید و دلاورت حضرت عباس علیه السلام بود .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

آن رشید مرد قهرمان - که خداوند روزی منّت بر سرمان بگذارد و ما را خاک پای او کند - بپاخاست و گفت :

ای برادر ! بعد از تو دیگر زندگی برایمان هیچ است و هرگز تو را رها نسازیم و تا آخرین قطره ی خونمان مدافع تو خواهیم بود .

تو با نگاه های نازنینت در چشم های زیبای ماه بنی هاشم نظر افکندی و تمام عشق و محبتت را در وجود او ریختی .

.Your browser does not support the audio tag

سپس رو به فرزندان مسلم بن عقیل نمودی و به آن جوانان رشید فرمودی :

ای فرزندان عقیل ! شما پس از شهادت مسلم وفاداری خودتان را نشان دادید ، دیگر کفایت می کند ، اجازه دادم تا برگردید .

اما آن با معرفتان به تو گفتند :

مردم به ما چه خواهند گفت ؟ می گویند ما مولا و سید و سالار و عموی خود را رها کردیم ! به خدا هرگز چنین نخواهیم کرد تا جان و مال و فرزندان خود را فدای تو کرده و در رکاب تو خواهیم جنگید تا به فیض شهادت نائل گردیم ، خداوند زندگی بعد از تو را زشت و قبیح گرداند .

بعد از سخنان فرزندان مسلم بن عقیل ، تمام یاران بلند شدند و با تمام شوقْ خود

ص: ۲۸۳

را فدائی تو معرفی کردند .

یکی می گفت : چگونه بعد از تو سختی زندگی را تحمل کنیم ؟

دیگری می گفت : چگونه ما پسر فاطمه علیهاالسلام را در میان دشمن و در برابر شمشیر و نیزه ها رها کنیم ؟ !

.Your browser does not support the audio tag

دیگری می گفت : تا نیزه های خود را در سینه ی دشمن فرو نکنیم دست بردار نخواهیم بود .

یکی می گفت : به خدا قسم اگر اسلحه ای هم نداشتیم با سنگ از شما دفاع می کردیم .

دیگری می گفت : اگر هفتاد مرتبه ما را بکشند و زنده کنند و باز بکشند و بسوزانند و خاکسترمان را بر باد دهند ، دست از دامن تو بر نمی داریم .

زهیر بن قین گفت :

به خدا قسم ! دوست دارم در رکاب تو کشته شوم و باز زنده شوم ، دوباره کشته شوم تا هزار مرتبه مرا بکشند و زنده کنند ، باز در رکاب تو نبرد می کنم و دست از یاری تو برنخواهم داشت !

تو زمانی که وفاداری یارانت را دیدی برایشان دعا کردی و فرمودی که شما بهترین یارانید .

و سپس میان دو انگشت دست مبارکت را گشودی و به آنان فرمودی که میان انگشتان تو را نگاه کنند ؛ آنان نگاه کردند و جایگاه خود را در بهشت جاوید خداوند دیدند و غرق شادی و سرور شدند .

Your browser does not support the audio tag.

آری ،

تو جایگاهشان را در بهشت - به اعجاز الهی - نشانشان دادی و آنان با دیدن جایگاه خود در بهشت ، دیگر رنج ضربات نیزه و شمشیر را به جان خریدند و تا صبح روز عاشورا به راز و نیاز به درگاه الهی پرداختند و برای درک فیض شهادت بر یکدیگر سبقت می جستند .

اکنون یا مولا ! ذکر برخی از یارانت را می گویم تا قلب های عاشقانت بیشتر به

ص: ۲۸۴

تپش افتد :

زهیر بن قین

Your browser does not support the audio tag.

تو قبل از ورود به سرزمین کربلا در منطقه ای به نام « زرود » زهیر بن قین را ملاقات نمودی .

زهیر بن قین و رفقایش که از مراسم حج به کوفه باز می گشتند در منطقه ی زرود نزدیک استراحتگاه تو و یارانت خیمه زده

بودند تا کمی استراحت نمایند و از همان جا به کوفه مراجعت کنند .

زهیر بن قین شیعه نبود ؛ بلکه از هواداران عثمان به شمار می رفت .

تو به یکی از یارانت فرمودی که به نزد زهیر بن قین برود و او را نزد تو بیاورد .

آن فرستاده بر زهیر و رفقایش وارد شد ، در حالی که همه ی آنان مشغول خوردن غذا بودند .

فرستاده ی تو بر جمع سلام کرد و سپس گفت : ای زهیر بن قین ! مرا اباعبداللّه الحسین علیه السلام به سوی تو فرستاده که او را ملاقات کنی ، برخیز و به نزد ایشان برو که منتظر توست . زهیر و رفقایش با تعجب دست از غذا خوردن کشیدند و هیچ نگفتند !

همسر زهیر که شاهد ماجرا بود ، با صدای بلند به زهیر گفت :

Your browser does not support the audio tag.

ای زهیر ! مگر نشنیدی که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تو را صدا زده است و با تو کاری دارد ؟ چرا نشسته ای و حرکت نمی کنی ؟ ! مگر چه می شود که نزد او روی و سخنان او را بشنوی ؟

زهیر با کراهت برخاست و سوار بر اسب خویش شد و به سمت خیمه ی تو آمد .

تو بیرون خیمه ات منتظر او بودی و وقتی که زهیر رسید به او خوشامد گفتی و او را تنها به خیمه ی خود میهمان کردی .

ملاقات خصوصی تو با زهیر کمتر از یک ساعت به طول انجامید و آنگاه که او از خیمه ات خارج شد ، زمین تا آسمان دگرگون گشته بود !

ص: ۲۸۵

او که اعتقادی به امامت تو نداشت ، اما با آن دیدار از با معرفت ترین شیعیان تو گشته بود .

تاریخ در این باره هیچ ننوشته است که آن یک ساعت بین تو و زهیر چه گذشت و چه مباحثی بین تو و او رد و بدل شد ، اما هر چه بود زهیر دیگر زهیر سابق نبود ؛ او تبدیل به عاشقی بی قرار گشته بود که آرزوی آن را داشت که هزار مرتبه جانش را فدای تو کند .

Your browser does not support the audio tag.

آری ،

خدا می داند نور ولایت تو با قلب زهیر چه کرد که او را از خاک به اوج افلاک رسانید !

آری ، تو آن خورشید جهان افروزی هستی که بر قلب های مستعد می تابی و آنان را حقیقتا جان می دهی و آنان را آسمانی و افلاکی می گردانی .

آری ، آری !

زهیر با نور ولایت تو هدایت شد و سعادت جاوید را به ارمغان برد .

زهیر در حالی که چهره اش می درخشید

.Your browser does not support the audio tag

از خیمه ی تو خارج شد و شتابان با اسب به سمت خیمه اش حرکت نمود ، و با عجله وارد خیمه اش شد . همسر و دوستانش همگی تعجب نمودند که چه اتفاقی افتاده !

زهیر اسباب و وسائلش و زره و شمشیرش را برداشت و به زنش گفت : ای زن ! من تو را طلاق دادم ، اکنون مختاری تا هر جا که می خواهی بروی ! زنش به او گفت : مگر چه شده و کجا می روی با این عجله ؟ !

زهیر گفت : به سفری می روم که دیگر بازگشتی در آن نیست ، می روم تا خودم را فدای فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم کنم و در رکاب او به شهادت برسم .همسرش به او گفت : مرا نیز با خود ببر . زهیر پاسخ داد : نمی توانم و تو را اکنون طلاق دادم ، به نزد بستگان خویش بازگرد . زهیر سوار بر اسب شد و خداحافظی نمود و اسبش را به حرکت در آورد . زن با معرفت زهیر گفت : تو را به خدا می سپارم ، در روز قیامت ما را در نزد جدّ حسین علیه السلام یاد کن .

ص: ۲۸۶

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

زهیر به ندای تو لبیک گفت و با تو به سرزمین کربلا رهسپار شد و در روز عاشورا آن چنان رشادتی به خرج داد که دشمن مجبور شد گروهی به وی حمله کند و او را به شهادت برساند .

سلام خدا بر آن یار با معرفت و جوانمردت .

و کسانی نیز بودند که شخصا به نزدشان رفتی و آنان را دعوت به همراهی نمودی اما آن نالایقان نپذیرفتند و توفیق جهاد و شهادت در رکابت را از دست دادند . یکی از این اشخاص شخصی به نام عبیداللّه بن حرّ جعفی بود . تو در روز اول محرم

قبل از ورود به سرزمین کربلا او را در محلی به نام قصر بنی مقتال ملاقات نمودی و به او فرمودی که با ما همراه شو تا سعادت مند شوی ، اما او نپذیرفت !

داستان از این قرار بود :

زمانی که وارد آن محل شدی ، خیمه ای را مشاهده کردی که در کنار آن اسبی ایستاده است . سؤال کردی : این خیمه ی کیست ؟

.Your browser does not support the audio tag

گفتند : متعلق به عبیداللّه بن حرّ جعفی است .

تو یکی از یارانت را به نزد او فرستادی . آن یار وارد خیمه ی عبیداللّه بن حر شد و عبیداللّه به او گفت : چه می خواهی ؟ و چه پیامی برای من داری ؟

آن فرستاده گفت : هدیه ای و کرامتی ، اگر پذیرا باشی ! این حسین علیه السلام است که تو را به یاری خود خوانده است ، بشتاب و او را یاری کن که اگر یاری کنی مأجور خواهی بود و اگر کشته گردی به فیض شهادت در رکاب او نائل خواهی آمد .

عبیداللّه بن حرّ گفت : به خدا سوگند که از کوفه خارج نشدم مگر اینکه دیدم جماعت کثیری به قصد جنگ کردن با حسین بیرون می آیند و دانستم که او کشته خواهد شد و چون من قدرت بر یاری او ندارم ، مایل نیستم نه او مرا ببیند و نه من او را ببینم !

آن فرستاده به نزد تو آمد و پاسخ عبیداللّه بن حر را به تو عرضه داشت .

تو فرمودی : اگر او به نزد ما نیامد اکنون ما به نزد او می رویم و او را به همراهی با

ص: ۲۸۷

خود دعوت می کنیم .

.Your browser does not support the audio tag

سپس تو برخاستی و با عدّه ای از اهل بیت و یارانت به سوی خیمه ی عبیداللّه بن حرّ روانه شدی .

وقتی او تو را دید به رسم احترام بالای مجلس را برای جلوس تو مهیا کرد . تو بر زمین نشستی و عبیداللّه بن حرّ نیز در کناری روبروی تو نشست و به محاسن مبارکت که با خضاب سیاه نموده بودی نگریست و گفت : یا ابا عبداللّه ! آیا این سیاهی

محاسن از موی شماست یا اثر خضاب ؟

به او فرمودی :

ای پسر حر ! پیری ام زود فرا رسید ؛ این رنگ مشکی اثر خضاب است .

سپس بعد از حمد و ثنای الهی به او فرمودی :

ای پسر حر ! اهل شهر شما به من نامه نوشتند که به یاری من هماهنگ اند و از من خواستند تا به نزد آن ها بیایم ، ولی آنچه وعده داده بودند نادرست بود ؛ و تو دارای گناهان زیادی هستی ، آیا نمی خواهی به وسیله ی توبه ، آن اعمال ناشایست را از بین ببری ؟

او به تو گفت : چگونه ممکن است جبران آن همه گناه ای پسر پیغمبر ؟ !

.Your browser does not support the audio tag

به او فرمودی : فرزند پیامبرت را یاری کن .

عبیدالّله بن حر گفت : به خدا سوگند من می دانم کسی که از تو پیروی کند در روز قیامت سعادتمند خواهد شد ؛ ولی نصرت من ، تو را در قتال با دشمن بی نیاز نمی کند و در کوفه برای شما یاری نیست و من نمی توانم تو را همراهی کنم ؛ زیرا نفس من به مرگ راضی نیست ، (من دوست دارم زنده بمانم) ولی این اسب من برای تو ، به خدا

ص: ۲۸۸

سوگند در پی چیزی با این اسب نبودم که به دست نیاوردم و کسی مرا دنبال نکرد جز اینکه از او سبقت گرفتم ، اسبم را بگیر ، از آن تو باشد !

تو به آن فرد نالایق فرمودی :

حال که خود ، ما را یاری نمی کنی ، ما نیازی به تو و اسب تو نداریم و گمراهان را به یاری خویش نطلبیم ؛ ولی تو را نصیحت می کنم ، اگر می توانی به جایی برو که فریاد ما را نشنوی و نبرد ما را نظاره گر نباشی ، به خدا سوگند اگر کسی بانگ مرا بشنود و ما را یاری نکند ، خدا او را به روی در آتش افکند .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

آن نالایق به تو پاسخ مثبت نداد ؛ در حالی که بزرگواری نمودی و به نزد او رفتی ، تو به او هیچ نیاز نداشتی و خواستی تا او

را سعادتمند گردانی که شیطان او را فریب داد و از سعادت ابد محرومش ساخت .

حرّ بن یزید ریاحی

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

حر بن یزیـد ریاحی اگر چه از فرماندهان سـپاه عبیداللّه بن زیاد بود و نخستین کسـی بود که در کربلا راه را به روی تو بست ؛ ولیکن پیش از ظهر عاشورا در آخرین لحظات ، نور ولایت قلبش را روشن نمود و توبه کرد و به سـپاه تو پیوست و در رکاب تو به شهادت رسید .

روز یکشـنبه مطـابق بـا بیست و هفتم مـاه ذیحجه ، تو و یارانت وارد منطقه ی ذو حُسَم (نرسـیده به کربلا) شدیـد . تو دسـتور دادی که برای استراحت خیمه ها را برپا کنند .

هنگـام ظهر مشاهـده نمـودی که هزار نفر سـرباز به سـوی تو می آینـد . آن هزار نفر آمدنـد و مقابـل شـما قرار گرفتنـد . تو به یارانت فرمودی : این گروه را سیراب کنید و اسبان آنان را نیز سیراب کنید و یارانت چنین کردند .

ص: ۲۸۹

سپس به آنان فرمودی : شما کیستید ؟

در جواب گفتند : ما اصحاب امیرعبیداللّه بن زیاد هستیم .

به آنان فرمودی : فرمانده ی شما کیست ؟

گفتند : حرّ بن یزید ریاحی .

.Your browser does not support the audio tag

حر پیش آمد و تو به او فرمودی : به یاری ما آمده ای یا به جنگ ما ؟

حر گفت : ما برای مقابله و جلوگیری شما به کوفه آمده ایم .

تو در جواب فرمودی : لا حول و لا قوه إلا باللّه العلیّ العظیم .

هنگام نماز ظهر فرا رسـید ، تو به یکی از یارانت به نام حجّاج بن مسـروق جعفی دسـتور دادی تا اذان بگوید ، او اذان گفت و چون هنگام اقامه ی نماز شـد تو در حالی که ردائی بر دوش داشتی از خیمه بیرون آمـدی و پس از حمـد و ثنای الهی به حرّ و

سپاهیانش و دیگران فرمودی :

ای مردم ! من به سوی شما نیامدم تا این که نامه های شما به من رسید و فرستادگان شما نزد من آمدند و از من خواستند که به نزد شما آیم و گفتید که ما امام نداریم ، باشد که به وسیله ی من خدا شما را هدایت کند ، پس اگر بر سر عهد و پیمان خود هستید من به شهر شما می آیم و اگر آمدنم را ناخوش می دارید ، من باز گردم .

آن گروه همچنان در سکوت معنادار خود فرو رفته بودند ، تو به مؤذن دستور دادی که اقامه بگوید ، او اقامه ی نماز ظهر را گفت ، آن گاه به حر فرمودی : تو با اصحاب خود نماز می گذاری ؟

حر به تو پاسخ داد : خیر ! ما به شما اقتدا خواهیم کرد .

.Your browser does not support the audio tag

حر و سپاهیانش همه پشت سر تو ایستادند و نماز ظهر را به تو اقتدا کردند .

بعد از خواندن نماز ظهر به خیمه ات بازگشتی و حر بن یزید ریاحی نیز به

ص: ۲۹۰

خیمه ای که برایش افراشته بودند ، وارد شد .

در آن آفتاب سوزان ، هر سواری لجام اسب خود را گرفته و در سایه ی آن به زمین نشست تا هنگام عصر شد و تو دستور دادی که اعلان نماز عصر کنند و نماز عصر را به جای آوردی ، سپس روی به مردم کرده و پس از حمد و ثنای الهی فرمودی :

ای مردم ! اگر تقوا را پیشه سازید و حق را برای کسانی که اهلیت دارند بشناسید ، خدا را خشنود می سازید ، ما اهل بیت سزاوارتر به ولایت بر شما هستیم از مدعیانی که ادّعای حقی را می کنند که مربوط به آن ها نیست و رفتارشان با شما براساس عدالت نیست و در حق شما جفا روا می دارند ، اگر شما برای ما چنین حقی را قائل نیستید و تمایلی به اطاعت از ما ندارید و نامه های شما با گفتارتان و آرائتان یکی نیست ، من از همین جا باز می گردم .

حر بن یزید به تو گفت : من از این نامه هایی که شما فرمودید ، اطلاعی ندارم !

تو به یکی از یارانت فرمودی :

.Your browser does not support the audio tag

آن دو خورجین که نامه های اهل کوفه در آن است را بیاور .

او دو خورجین را که پر از نـامه بود آورد و نزد حر گـذاشت . حر گفت : مـا از جمله نویسـندگان نـامه هـا نبودیم و مأموریت داریم به محض رو به رو شدن با شما متوقفتان کنیم .

تو به یارانت فرمودی : برخیزید و سوار شوید . یارانت بر مرکب های خود سوار شدند ، تو به آن ها فرمودی : بازگردید !

چون خواستیـد باز گردیـد ، حر و همراهانش مانع شدنـد . تو رو به حر کردی و فرمودی : ای حر ، مادرت در سوگت بگرید ! چه می خواهی ؟

حر سر را به زیر افکند و گفت :

ص: ۲۹۱

اگر جز شـما هرکس دیگری چنیـن سـخنی را بـا مـن می گفت و اسم مـادرم را می آورد از او در نمی گذشـتم ! ولی به خـدا سوگند من نمی توانم نام مادر شما را جز به نیکی ببرم ، زیرا مادرت دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است .

حر بن یزیـد هر چنـد می توانست در پاسخ تو برخوردی تنـد کنـد ولی رعایت ادب کرد و موقعیّت الهی تو را درک نمود ، و بدون شک یکی از اموری که سبب هدایت و رستگاری او شد همین احترام و رعایت ادب بوده است .

تو بعد از جواب حر ، به او فرمودی : چه می خواهی ؟ چرا دست از ما بر نمی داری ؟

حر گفت : من مأمورم و باید شما را به نزد عبیداللّه بن زیاد ببرم !

.Your browser does not support the audio tag

به او فرمودی : به خدا سوگند به دنبال تو نخواهم آمد .

حر گفت : من مأمور به جنگ با شـما نیسـتم ولی مأمورم از شـما جدا نگردم ، تا شـما را به کوفه ببرم ، پس اگر شـما از آمدن خودداری می کنیـد ، راهی را انتخاب کنیـد که به کوفه ختم نشود و به مـدینه هم پایان نیابـد ، تا من نامه ای برای عبیداللّه بن زیاد بنویسم و کسب تکلیف کنم . تو سپس راهی را انتخاب کردی که به کربلا منتهی می شد و حر و سپاهیانش نیز در فاصله ای نزدیک به شما حرکت نمودند .

حر بن یزیـد ریـاحی پیوسـته تـو را همراهی می نمود و هنگـامی که مجـال می یـافت به تو عرض می کرد : تو را به خـدا جـان خویش را پاس بدار که من یقین دارم که اگر با این قوم درگیر شوی ، آنان تو را می کشند . در جواب حر فرمودی :

من از مرگ ترسی ندارم ، آیا گمان می کنی که اگر مرا بکشند دیگر مرگ گریبان شما را نمی گیرد ؟

ای حر ! برای ما مرگ با عزت بسیار شرف دارد تا این که با ذلّت زندگی کنیم .

حر با شنیدن سخنانت دیگر چیزی نگفت و با همراهان خود با فاصله ی کمی از تو

و یارانت مسیر دیگری را انتخاب کرد .

تو و یارانت همچنان حرکت می کردید تا در روز چهارشنبه اول ماه محرم به سرزمین نینوا (همجوار کربلا) رسیدید ،

.Your browser does not support the audio tag

ناگاه سواری از دور پیدا شد که مسلّح بود و از کوفه می آمد ، همه ایستادند و او را تماشا می کردند ، همین که آن سوار رسید به حر و همراهانش سلام کرد بی آن که به تو و یارانت سلام کند و بعد نامه ای را به دست حر داد ، حر نامه را گشود و قرائت کرد و سپس رو به تو کرد و گفت :

عبیداللّه بن زیاد به من دستور داده که به محض رسیدن نامه به دستم تو را متوقف سازم و کار را بر تو سخت بگیرم .

به او فرمودی : بگذار در سرزمین دیگری متوقف شویم .

حر به تو گفت : ممکن نیست ؛ زیرا عبیداللّه این آورنده ی نامه را بر من جاسوس گمارده است !

به او فرمودی : پس بگذار کمی جلوتر توقف کنیم .

حر پذیرفت ، و تو و یارانت مقداری از مسافت را پیمودید تا به سرزمین کربلا رسیدید و آن گاه به یارانت فرمودی :

ای یاران ! همین جا خیمه ها را بگسترانید که اینجا قتلگاه ماست .

در این میان حر بن یزید ریاحی نامه ای به عبیداللّه بن زیاد نوشت و در آن نامه او را از ورود تو و یارانت به کربلاـ آگاه ساخت .

و از روز سوم به بعد ، گروه گروه لشکر دشمن برای نبرد با تو به سرزمین کربلا وارد می شدند .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

حر بن یزید ریاحی اولین کسی بود که راه را بر تو بست و نگذاشت به مدینه باز گردی ، او گناه بسیار بزرگی را مرتکب شده بود ؛ ولیکن در آخرین لحظات با نور

ص: ۲۹۳

ولایت تو هدایت شد و از هلاکت نجات یافت و به سعادت رسید !

آری ،

تو آن خورشید جهان افروزی هستی که هدایت می کنی و مجرمان بزرگ را از قعر جهنم نجات می دهی .

داستان نجات حر بن یزید ریاحی از این قرار است :

Your browser does not support the audio tag.

تو پیش از ظهر عاشورا ، برای اتمام حجت ، بین دو سپاه قرار گرفتی و با صدای رسایت آن قوم نابکار را نصیحت کردی و فرمودی :

من شما را به راه راست می خوانم ؛ هرکس فرمان من برد بر راه صواب باشد ، و هر که نافرمانی من کند هلاک شود .

ای مردم ! هلاک و اندوه بر شما باد که ما را خواندید تا به فریاد شما رسیم و ما شتابان برای فریاد رسی شما آمدیم ولی به روی ما شمشیر کشیدید ...

آری ، بی وفایی و پیمان شکنی ، عادت شماست ، ریشه ی شما با مکر و بی وفائی در هم آمیخته است ...

از خدا بترسید و مرا مکشید ؛ زیرا کشتن و هتک حرمت من جایز نیست ، من فرزند دختر پیامبر شما هستم و جدّه ی من خدیجه همسر پیغمبر شماست و شاید سخن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به شما رسیده باشد که درباره ی من و برادرم فرمود : حسن و حسین ، دو سید جوانان اهل بهشتند .

اما هر چه می گفتی و آنان را نصیحت می کردی ، در قلب تاریکشان هیچ اثری نمی گذاشت و با جنجال و هیاهو پاسخ تو را می دادند ؛ سپس به آنان فرمودی :

Your browser does not support the audio tag.

شما از همه ی فرامین من سرباز می زنید و سخن مرا گوش نمی دهید ؛ زیرا

ص: ۲۹۴

که شکم های شما از مال حرام پر شده و بر دل های شما مهر شقاوت نهاده شده است .

حر بن یزید ریاحی در حالی که بسیار مضطرب بود سخنان تو را می شنید و در اندیشه ی سختی فرو رفته بود .

آن گاه که سخنان تو بر آن قوم کافر به پایان رسید و سپاه عمر بن سعد خود را آماده ی حمله می نمودند ، حر به نزد عمر بن سعد رفت و گفت : آیا واقعا می خواهی با حسین نبرد کنی ؟ !

آن ملعون پاسخ داد : آری ، به خدا سوگند جنگی که کمترینش این باشد که سرها و دست ها جدا گردد ! !

حر به او گفت : آیا آنچه حسین گفت ، برای شما کافی نبود ؟ !

عمر بن سعد گفت : اگر کار به دست من بود می پذیرفتم ، ولی امیر تو عبیداللّه نمی پذیرد ! !

حر در حالی که بسیار پریشان بود به میان سپاهیان بازگشت . یکی از لشکریان وقتی بی قراری حر را مشاهده کرد به او گفت :

ای حر ! من تو را شجاع ترین مرد کوفه می دانم ، اضطراب و نگرانی تو برای چیست ؟

حر پاسخ داد :

.Your browser does not support the audio tag

به خدا سوگند خود را در میان بهشت و دوزخ می بینم و به خدا قسم چیزی را بر بهشت برنمی گزینم ، اگر چه مرا پاره پاره کرده و در آتشم بسوزانند .

سپس بر اسب خود نهیب زد و با سرعت از صفوف لشکریان دشمن خارج شد و به سمت تو حرکت کرد .

او آن گاه که به خیمه ی تو رسید ، از اسب پیاده شد در حالی که دست بر سر نهاده بود و از خدا پوزش می طلبید با چشمانی گریان به نزد تو آمد و سر را به زیر افکند و گفت : یابن رسول اللّه ! من شرمسارم از این که راه را بر شما بستم و سرانجام تو را به

ص: ۲۹۵

این سرزمین پربلا کشانیدم ، من که باور نمی کردم این قوم اینگونه با تو برخورد نمایند و گرنه چنین نمی کردم و هم اکنون از کار خود پشیمانم و پوزش می خواهم ، آیا عذر مرا می پذیری و توبه مرا به درگاه خداوند قبول می بینی یا نه ؟

تو با کلامی مهربانانه به حر فرمودی :

آری ، توبه ات پذیرفته شده و خداوند تو را مورد رحمت قرار می دهد .

.Your browser does not support the audio tag

او از تو اجازه خواست تا از زنان حرم و دختران اهل بیت عـذرخواهی کند ؛ تو نیز به او اجازه دادی و حر آمد پشت خیام حرم و از بانوان حرم عذرخواهی کرد و گفت :

مرا ببخشید که دل شما را به لرزه درآوردم ، فردای قیامت در نزد حضرت زهرا علیهاالسلام مبادا از من شکایت نمائید .

سخنان حر آن چنان اهل حرم را به ناله و شیون واداشت که حر به شـدت تحت تأثیر قرار گرفت و از اسب پیاده شد و لطمه به صورت می زد و خاک بر سر می ریخت و می گفت :

کاش دستم بریده شده بود و زبانم لال بود که چنین برخوردی با فرزندان فاطمه نمی کردم .

ولی بعضی از اهل حرم او را دلداری دادند .

حر به نزد تو بازگشت و عرض نمود : هرگز پیاده نخواهم شـد دوست دارم سواره در رکاب تو جنگ کنم ، حر از خیمه ی تو جدا شد و به طرف میدان حرکت کرد و مقابل لشکر کوفه ایستاد و گفت :

ص: ۲۹۶

.Your browser does not support the audio tag

ای اهل کوفه ! مادرتان در سوگتان بگریـد ، این بنـده ی صالـح خـدا را خواندیـد و گفتید در راه تو جان خواهیم باخت ، ولی اینک شمشیرهای خود را بر روی او کشیده و او را از هر طرف احاطه کرده ایـد و نمی گذارید که در این زمین پهناور به هر کجـا که می خواهـد برود وماننـد اسیر در دست شـما گرفتار شـده است ، او و زنان و دختران او را از نوشـیدن آب فرات منع کردید در حالی که قوم یهود و نصاری از آن می نوشد و حتی بهائم در آن می غلطند و اینان از عطش به جان آمده اند ! شما پاس حرمت پیامبر را درباره ی عترت او نگاه نداشتید ، خداوند در روز تشنگی شما را سیراب نگرداند .

و آن گاه که به لشـکر دشمن زد ، بسیاری از آنان را کشت و رعب و وحشت در دل آنان افکند . لشکریان عمر بن سعد چون دانسـتند که به تنهایی نمی تواننـد با او نبرد کنند ، گروهی و دسـته جمعی بر او حمله ور شدند و حر همچنان به نبرد شـجاعانه اش ادامه می داد و دشـمنان را می کشت تا این که بر اثر جراحات متعدد بر زمین افتاد و تو خود را کنار پیکر حر رساندی و به او فرمودی :

.Your browser does not support the audio tag

بَخٍّ بَخٍّ لَکَ یا حُرّ أنتَ حُرٌّ کَما سَمَّتْکَ أُمُّکَ .

به به و درود و آفرین بر تو باد ای حر ! تو آزادی همان طوری که مادرت تو را آزاد نام گذاری کرد !

حر لحظه ای در چشمان مبارک تو نگاه کرد و در حالی که لبخند بر لب داشت جان داد .

آری ،

حر بن یزید ریاحی ، به برکت نور امامت هدایت شد و در رکاب تو به شهادت رسید و در آسمان ها پرواز نمود و به ابدیت پیوست .

ص: ۲۹۷

آری ،

حر اندیشید و قدم به سوی تو گذاشت و خود را از اسارت نفس آزاد نمود و رستگار شد .

آری ، آری

اندیشیدن و به سمت ولایت حرکت نمودن ، تنها راه نجات است .

سلام خدا بر حرّ بن یزید ریاحی باد .

حبیب بن مظاهر

.Your browser does not support the audio tag

آن یار باوفایت ، از اصحاب جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وهمچنین از یاران پدرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در تمام جنگ ها در خدمت آن حضرت شمشیر می زد .

تو بعد از آنکه - در راه کربلا - از شهادت مسلم بن عقیل باخبر شدی ، نامه ای برای حبیب نوشتی و فرمودی :

ای حبیب ! تو پیوند و قرابت ما را با پیامبرخدا صلی الله علیه و آله وسلم می دانی و از همه بهتر ما را می شناسی و تو آزاد مردی ، از یاری و جان دادن در راه ما کوتاهی مکن که فردای قیامت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تو را پاداش خواهد داد .

نامه ی تو به طور مخفیانه به دست حبیب رسید ولی به دنبال یک همسفر و همسن و سال و هم فکر می گشت که مسلم بن عوسجه را دید که در بازار در حال خریدن حنا بود ؛ حبیب جریان را با او در میان گذاشت که مگر خبر نداری امام حسین علیه السلام به کربلا آمده باید برای یاری او شتاب کرد ، این جا بود که آن دو شبانه کوفه را به قصد پیوستن به تو ترک کردند .

وقتی حبیب به کربلا رسید ، تو با اصحاب خود به استقبال او شتافتی ، آن یار وفادار گریه کنان تو را دید و عرض ادب کرد و تو نیز او را در آغوش گرفتی .

خواهرت زینب کبری علیهاالسلام پرسید : برادرم با اصحاب به کجا می رود و این کیست

ص: ۲۹۸

که برای یاری ما آمده ؟

.Your browser does not support the audio tag

به او پاسخ دادند : این حبیب بن مظاهر است که از کوفه آمده . زینب کبری علیهاالسلام فرمود : سلام مرا به او برسانید ، همین که سلام آن بانوی بزگوار علیهاالسلام را به حبیب رساندند ، حبیب گریه کنان خاک های کربلا را بر سر می ریخت و می گفت : وای بر من ، مگر من کیستم که زینب کبری علیهاالسلام سلام مرا می رساند ؟ !

ظهر روز عاشورا بود که ابوثمامه صیداوی به تو عرض کرد : یا ابا عبداللّه ! وقت نماز است و من دوست دارم که نماز ظهری را با شما بگذارم و سپس به افتخار شهادت نائل شوم و هنگامی که تو برای ادای نماز ظهر از سپاه کوفه مهلت خواستی ، حصین بن تمیم گفت : هرگز نماز شما پذیرفته نخواهد شد !

.Your browser does not support the audio tag

حبیب بن مظاهر در جواب آن ملعون گفت : نماز شما قبول می شود و نماز پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پذیرفته نمی شود ؟ !

بین آن یار بزرگوار و وفادارت و آن ملعون مشاجره و نزاع آغاز شد به طوری که حصین بن تمیم را زیر ضربات حبیب نجات دادند ؛ ولیکن آن پیرمرد شجاع بعد از کشتار تعدادی که از گروه خصم انجام داد ، ناگهان ظالمی شمشیری بر فرق مبارکش وارد کرد و دیگری نیزه بر سینه ی او زد که در این حال آن شیر مرد بر زمین افتاد و در خاک و خون جان داد .

آن گاه که گرد و غبار نبرد فرو نشست ، تو خود را به بالای سر حبیب رساندی و سر او را به دامن گرفتی و در حالی که چشمان مبارکت پر از اشک بود به او فرمودی :

ای حبیب ! چه برگزیده مردی بودی که خدا تو را توفیق عنایت کرد تا هر شب یک ختم قرآن کنی .

سلام خدا بر آن یار بزرگوار جدّت ، و شیر مرد سپاه پدرت و پیر غلام تو حبیب بن مظاهر باد .

ص: ۲۹۹

مسلم بن عوسجه اسدی

.Your browser does not support the audio tag

او مردی شریف ، عابد و زاهد بود و از اصحاب جدّت به شمار می رفت ؛ شجاعت او در جنگ ها و فتوحات اسلامی همیشه

ورد زبان ها بود .

عمرو بن حجّاج که در مسیره ی لشکر عمر بن سعد قرار گرفته بود ، بر میمنه ی لشکر تو - که زهیر بن قین فرماندهی آن را به عهده داشت - حمله ور شد ، و این درگیری در ناحیه ی فرات صورت گرفت و ساعتی به طول انجامید و در آن مسلم بن عوسجه بر روی زمین افتاد و به فیض شهادت نائل آمد . آن شهید بزرگوار در کوفه وکیل پسر عمویت مسلم بن عقیل بود و مسئولیت جمع آوری اموال و خرید سلاح و گرفتن بیعت از مردم را به عهده داشت .

در روز عاشورا در ضمن مبارزه ای تحسین انگیز این رجز را می خواند :

اگر از من سؤال کنید من دلاوری هستم از شاخه ی گروهی از بزرگان بنی اسد ؛ کسی که بر من ستم کند از راه سعادت جدا شده و به دین خدای جبّار و بی نیاز کافر گردیده است

.Your browser does not support the audio tag

.

حاضران در صحنه ی پیکار کربلا می گویند که چون غبار صحنه ی جنگ فرو نشست ، مشاهده کردند که مسلم بن عوسجه بر روی زمین افتاده است و آخرین لحظات حیاتش بود که تو بر بالین او حاضرشدی و فرمودی : خدای تو را رحمت کند ای مسلم بن عوسجه ! و سپس این آیه را تلاوت فرمودی : « فَمِنهُم مَن قَضی نَحبَهُ وَ مِنهُم مَن یَنتَظِر وَ ما بَدَّلوا تبدیلاً » .

دوست او حبیب بن مظاهر (که بعد از مسلم بن عوسجه به شهادت رسید) نزدیک آمد و گفت : ای مسلم بن عوسجه ! شهادت تو سخت بر من گران است ، تو را به بهشت بشارت می دهم .

مسلم بن عوسجه در پاسخ گفت : خدا تو را هم مژده ی خیر دهد .

ص: ۳۰۰

در آن حال آن یار با وفایت به حبیب گفت : تا جان در بدن داری دست از یاری حسین برندار و خود را فدای او ساز .

حبیب گفت : به خدای کعبه چنین خواهم کرد .

.Your browser does not support the audio tag

آن یار وفادارت جان داد و در جوار رحمت حق آرمید و سعادت جاوید را به ارمغان برد . سپاه عمرو بن حجّاج فریاد بر آوردند که : مسلم بن عوسجه را کشتیم !

شبث بن ربعی - که در سپاه دشمن بود - گفت : مادرانتان در سوگ شما بگریند ! شما خود را به دست خود کشته و موجبات

سرافکنـدگی خود را فراهم ساخته ایـد ؛ در این حال شادی می کنیـد که یلیماننـد مسـلم بن عوسـجه را کشـته ایـد؟!! به خدا سوگنـد او را در جایگـاهی کریم در میـان مسـلمانان دیـدم ، او را در دشت آذربایجان مشاهـده کردم که قبل از آمـدن تمامی سواران ، شش نفر از کفار را کشته بود ، شما بر کشتن چنین فردی شادی می کنید ؟ !

سلام خدا بر مسلم بن عوسجه آن یار با معرفت و دلاورت باد .

وهب بن حباب

.Your browser does not support the audio tag

از اصـحاب وفـادار تـو و جوانمردان رشـید کربلاـست ، وی که همراه مـادر و همسـرش به سـرزمین کربلاـ آمـده بود و آنقـدر مادرش او را در دفاع از تو تشویق نمود تا او را مهیّا و آماده ی رزم نمود .

روز عـاشورا هفـدهمین روز بـود که از مراسم ازدواج او می گـذشت ، او برای دفـاع از تو لبـاس رزم پوشـید و به سوی میـدان حرکت کرد و رجزخوانی نمود . بعـد از معرفی خود آن چنان دلاورانه و شـجاعانه حماسه آفرینی کرد که گروهی را به خاک هلاکت افکند ، سپس آمد به طرف خیمه ای که مادر و همسرش در آن بود و گفت : ای مادر ، از من راضی شدی ؟ !

مادرش گفت : از تو راضـی نخواهم شـد تا تو را در یاری فرزند رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم کشـته ببینم . همسـرش شروع به بی تـابی کرد و او را از رفتن منع می نمود ؛ ولی آن مـادر اصـرار می کرد و می گفت : برو ای پسـرم ، اگر شـفاعت جدّش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را می خواهی

ص: ۳۰۱

باید به افتخار شهادت در راه او نائل گردی .

.Your browser does not support the audio tag

وهب مجـددا به میـدان برگشت و دلاـورانه جنگیـد تـا عـده ی دیگری را بـاز به هلاکت رسانیـد ولی ناگهان دشـمن با هجوم گروهی دو دست نـازنینش را قطع کرد ، مـادرش که شاهـد جـدا شـدن دست فرزنـدش وهب بود ، عمود خیمه را کشـید و به دشـمن حمله کرد و فریـاد می زد : ای پسـرم ، بجنـگ و از حریم پیـامبر دفـاع کن ، وهب هر چه خواست مـادر را برگردانـد ، گفت : بر نمی گردم تا در کنار تو به خون غوطه ور گردم و تو به اهلش فرمودی که آن مادر دلاور را به خیام باز گردانند .

دشـمن وهب را - که نیمه جان شده بود - اسیر نمود و او را به نزد عمر بن سعد بردند ، وی که صلابت و جوانمردی وهب را دید از روی شگفتی گفت :

ما أشدّ صولتك ؛ چقدر رشادت و صولت سختی داری !

آن گاه دستور داد تا سر وهب را جدا کرده و سر نازنینش را به طرف لشکرت پرتاب سازند ، ولی مادر دوید و سر فرزندش را برداشت و - فریاد کنان - خون از چهره ی او پاک کرد و گفت : خدا را سپاس می گویم ای فرزندم که با شهادت خود ما را رو سفید کردی !

آن گاه آن شیر زن با معرفت سر بریده ی فرزندش را به طرف میدان و لشکر دشمن انداخت و گفت : ما آنچه را که در راه خدا داده ایم پس نمی گیریم .

همسر وهب کنار جنازه ی آغشته به خون شوهرش دوید و در حالی که خون ها را از پیکر او پاک می کرد ، می گفت : هنیئا لک الجنّه ؛ بهشت گوارای وجود تو باد .

عمر بن سعد تا آن همسر داغدیده را در کنار کشته ی وهب دید ، دستور داد با عمود آهنین بر فرق او کوفتند و آن زن را هم کشتند .

سلام خدا بر یار رشیدت و قهرمان با معرفت ، وهب بن حباب کَلْبی باد .

ابو ثمامه صائدی

.Your browser does not support the audio tag

آن نور چشم دلاور ، نامش عمرو بن عبداللّه بن کعب و از تابعین بود و مردی

ص: ۳۰۲

دلاور و از شیعیان مخلص پدرت امیرمؤمنان علیه السلام به شمار می رفت . او در جنگ ها در کنار پدر بزرگوارت علیه السلام بود و بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام از اصحاب برادرت امام حسن مجتبی علیه السلام گردید و در کوفه ماند ، و چون معاویه مرد ، به تو نامه نوشت و تو را دعوت کرد و از جمله فرماندهان مسلم بن عقیل بود که با سپاهیان خود عبیداللّه بن زیاد را در قصر دارالاماره محاصره کرد و چون مردم از اطراف مسلم پراکنده شدند ، ابو ثمامه به صورت مخفیانه زندگی می کرد و ابن زیاد شب و روز در جستجوی او بود ! او با نافع بن هلال در اثنای راه به تو ملحق گردید و در روز عاشورا پس از آن که با تو نماز گزارد به تو عرض کرد : یا ابا عبداللّه ! تصمیم گرفته ام که به یاران خویش ملحق شوم و ناخوش دارم که زنده بمانم و تو را کشته ببینم .

تو به او اذن دادی و فرمودی : ما هم بعد از ساعتی به شما ملحق می شویم ، پس او به میدان رفت و نبردی شدید با سپاه کفر نمود تا بر تن او جراحات زیادی رسید و در این احوال مردی به نام قیس بن عبداللّه صاعدی که پسر عموی او بود و با ابو ثمامه سابقه ی دشمنی داشت ، او را به شهادت رساند و شهادت او بعد از شهادت حر بن یزید ریاحی بود .

سلام خدا بر یار با وفا و با معرفت ، ابو ثمامه صائدی باد .

نافع بن هلال

.Your browser does not support the audio tag

آن عزیز بزرگوار دلاور ، از اصحاب پدرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و مردی شجاع و قاری قرآن و نویسنده ی حدیث بود و در جنگ های جمل و صفین و نهروان در خدمت پدرت امام علی علیه السلام شمشیر می زد ، و هنگامی که تو به سمت عراق در حرکت بودی ، نافع با سه نفر از یارانش در میان راه به تو پیوست .

در روز عاشورا به اذن تو پا به میدان نبرد گذاشت در حالی که این رجز را می خواند :

اگر مرا نمی شناسید خودم را معرفی می کنم ، من از قبیله ی جَمَلی هستم و آئین

ص: ۳۰۳

و دینم همان دین حسین بن علی است .

مردی به نام مزاحم بن حریث در پاسخ او گفت : من بر دین فلان هستم !

نافع بن هلال گفت : تو بر دین شیطانی ؛ و بر او حمله کرد و مزاحم خواست برگردد که ضربت نافع به او مهلت نداد و کشته شد .

عمرو بن حجاج فریاد زد : آیا می دانید با چه کسانی می جنگید ؟ ! کسی به تنهایی میدان نرود !

آن یار سلحشور و رشیدت ، نامش را بر روی تیرهای خود نوشته و آن ها را مسموم نموده و پرتاب می نمود و از سپاه عمر بن سعد دوازده نفر را کشت و بسیاری را مجروح ساخت . هنگامی که تیرهای او تمام شد ، شمشیر خود را برهنه نمود و حمله کرد و می گفت :

.Your browser does not support the audio tag

من شیر مردی از قبیله ی جملی هستم ، من پیرو دین علی علیه السلام هستم .

لشکر دشمن چاره ی کار را در حمله ی دسته جمعی به او دید و لذا اطراف او را گرفته و او را هدف تیرها و سنگ های خود قرار دادند تا این که بازوان او را شکسته و او را به اسارت گرفتند . شمر و گروهی از سپاه ، او را نزد عمر بن سعد آوردند .

آن ملعون به او گفت : ای نافع ! وای بر تو ! چرا با خود چنین کردی ؟ !

نافع جواب داد : پروردگار من از قصد من آگاه است .

در حالی که خون ها بر محاسن آن یار عزیزت جاری بود به او گفتند : مگر نمی بینی که با خود چه کرده ای ؟ !

آن جوانمرد گفت : دوازده نفر از شما را کشته ام و خودم را ملامت نمی کنم ، اگر بازوان من سالم بود نمی توانستید مرا اسیر کنید .

شمر به عمر بن سعد گفت : او را بکش !

ص: ۳۰۴

عمر بن سعد گفت : تو او را آورده ای ، اگر می خواهی تو او را بکش !

شمر شمشیر از نیام کشید و چون خواست نافع را به شهادت برساند ، نافع بن هلال گفت :

به خدا سوگند اگر تو مسلمان بودی ، برای تو ملاقات خدا بسیار دشوار بود و خون ما بر گردن تو سنگینی می کرد ، خدا را سپاس می گویم که مرگ ما را در دست بدترین خلق قرار داد !

پس شمر او را به شهادت رسانید و نافع بن هلال از آستان کربلای تو به ابدیت پرواز نمود .

سلام خدا بر یار رشید و سلحشورت ، نافع بن هلال باد .

جون بن ابی مالک

.Your browser does not support the audio tag

او از « نوبه » بود و پدرت امام علی علیه السلام او را به یکصد و پنجاه دینار خریده و او را به ابوذر غفاری بخشیده بود ، و چون ابوذر به دستور عثمان به ربذه تبعید شد ، او به همراه ابوذر به ربذه رفت و در سال سی و دو هجری هنگامی که ابوذر وفات یافت ، به مدینه بازگشت و در خدمت پدرت امام علی علیه السلام بود و سپس نزد برادرت امام حسن علیه السلام و پس از آن همراه تو از مدینه به مکه و از آن جا به کربلا آمد .

آن عزیز نور چشم ؛ بنده ی سیاه چرده ای بود که در روز عاشورا به خدمت تو رسید و برای مبارزه اجازه خواست ، تو به او فرمودی : تو از جانب ما مأذونی و برای عافیت همراه ما آمده ای ، خود را در مشقت میناز !

جون گفت :

من در راحتی باشم و در سختی شما را تنها بگذارم ؟ ! به خدا سوگند ! هرچند

ص: ۳۰۵

که بوی بـدن من بـد است و حسب من رفیع نیست ؛ ولی امام بزرگواری چون تو بوی مرا خوش و بـدنم را مطهّر و رنگ روی مرا سـفید می کند و به بهشـتم مژده می دهد ، به خدا سوگند ! که از شـما جدا نگردم تا خون من با خون شـریف شـما آمیخته گردد !

Your browser does not support the audio tag.

بعـد شـروع به رجز خوانی کرد و شـجاعانه به جنـگ بـا دشـمن پرداخت و بیست و پنـج نفر از آنان را به قتل رسانـد تا این که شهید شد .

تو بر بالین او حاضر شدی و فرمودی :

خدایا ! روی او را سفید و بوی او را خوش و او را با نیکان محشور کن و با محمّد و آل محمّد آشنا و معاشر گردان !

هرکس کشته ی خود را از میدان بیرون می برد و به خاک می سپرد ؛ اما جون کسی را نداشت تا او را از میدان بیرون برد ، به همین جهت پیکر پاره پاره ی او را پس از ده روز دیدند در حالی که بوی مشک از بدنش به مشام می رسید .

سلام خدا بر آن یار عزیز ، جون بن ابی مالک باد .

و سلام خدا بر ابوالحتوف بن حارث آن مرد رشید دلاور .

سلام خدا بر عمار بن سلامه ، از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و یار امیرالمؤمنین علیه السلام .

سلام خدا بر قاسم بن حبیب الأزدی که سلحشوری پاک باز بود .

سلام خدا بر عبدالرحمان بن مسعود که از شجاع ترین یاران بود .

سلام خدا بر عبداللّه بن بشیر که در جوانمردی بی نظیر بود .

سلام خدا بر عائذ بن مُجَمّع که تا آخرین قطره ی خونش مدافع اهل بیت علیهم السلام بود .

سلام خدا بر حارث بن امری ء القیس که ندای امام زمانش را لبیک گفت و دلاورانه جنگید تا به شهادت رسید .

ص: ۳۰۶

سلام خدا بر حنظله بن اسعد شبامی که در بزرگواری زبان زد خاص و عام بود .

سلام خدا بر جناده بن حارث که با فرزند رشیدش در کربلا به شهادت رسید .

سلام خدا بر کنانه بن عتیق که پهلوانی رشید بود .

و سلام خدا بر تمامی یاران جوانمرد و دلاور و پاکبازت که در رکاب تو شهد شهادت را نوشیدند و در ملکوت پرواز نمودند .

سلام خدا بر آنان باد ، سلام خدا بر آن دلاوران باد !

و سلام خدا بر نور چشمت و میوه ی دلت حضرت علی اکبر علیه السلام باد ! همان فرزند عزیزی که بوی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را می داد و شبیه ترین کس به جدّت رسول خدا بود .

.Your browser does not support the audio tag

از فرزندت امام صادق علیه السلام پرسیدند : ألذّ لذائذ چیست ؟

فرمود : فرزندی را که پدر به سر حد بلوغ برساند و عاقبت فرزند در مقابل چشم پدر در رفت و آمد باشد ، پدر نگاه می کند بر اندام او و لذت می برد .

از وی سؤال شد : سخت ترین مصیبت ها چیست ؟ فرمود : همان جوان در مقابل دیدگان پدر از دست برود .

همه ی جوانان عالم فدای جوان رشیدت علی اکبر علیه السلام شوند که دشمنان در مقابل چشمانت آن نور چشم را قطعه قطعه کردند !

شهادت فرزند رشیدت برای تو بسیار سنگین بود ؛ ولیکن برای رضای خدا صبر کردی و لحظه ای در راه هدف متعالی ات سست نگشتی .

تو جوان دلبندت را فدای دین خدا نمودی تا دین خدا باقی بماند و انسان ها در پرتوی نور قرآن وجود خویش را نورانی گردانند و در مسیر سعادت حقیقی گام بردارند .

.Your browser does not support the audio tag

در میان بنی هاشم اولین نفری که عازم میدان شد ، فرزندت علی اکبر علیه السلام بود .

همین که علی اکبر علیه السلام از تو اجازه خواست برای جنگ با دشمن ، بدون درنگ به او اجازه دادی و جوان رشیدت عازم میدان شد در حالی که نگاه مأیوسانه ی تو ، او را بدرقه می کرد .

در لحظه ای که فرزندت به میدان می رفت ، محاسنت را به طرف آسمان بلند کردی و با خدای خود چنین سخن گفتی :

اَللّهُمَّ أشهَدُ إنَّهُ قَد بَرَزَ إلیهِم غُلامٌ أشبَهُ الناسِ خُلْقا و خَلْقا وَ مَنطِقا بِرَسُولکَ و کُنّا إذا اشتَقَنا إلی نَبِیّکَ نَظَرنا إلَیهِ .

خداوندا ! تو شاهد باش که بهترین جوان و شبیه ترینشان به پیامبرت از نظر آفرینش و اخلاق و منطق است به طرف میدان فرستادم ، هر وقت مشتاق دیدار جمال پیامبر می شدم به چهره ی این جوان نگاه می کردم .

و در نفرین بر عمر بن سعد فرمودی : ای عمر سعد ! خداوند رَحِمَت را قطع کند .

فرزند رشیدت که خون مولا علی علیه السلام در رگ های او بود ، آن چنان حماسه آفرینی و فداکاری کرد که از هر طرف دشمن مهاجم را به خاک هلاکت افکند و آن قدر از دشمن را کشت که صدای ناله و شیون از آنان بلند شد .

Your browser does not support the audio tag.

ولی گرمای سوزان و حرارت جنگ و تشنگی سخت ، فرزندت را ناراحت داشت و برای رفع عطش به خیام حرم بازگشت و صدا زد :

یا أبَتِ العَطَشُ قَد قَتَلَنی و ثِقلُ الحدیدِ قَد أجهَدَنی .

ای پدر ! تشنگی مرا کشت و سنگینی اسلحه جنگی مرا از پای در آورد ، آیا آب در اختیار داری تا بنوشم .

تو گریستی و به فرزندت فرمودی :

پسرم برگرد به میدان و به نبردت ادامه بده ، امید است به زودی از دست جدّت سیراب گردی ، آن گونه سیرابی که هرگز تشنگی بعد از آن نخواهی دید .(۱)

۱- بنا بر نقلی امام حسین علیه السلام به فرزندش فرمود : زبانت را بیرون بیاور و حضرت آن را در دهان خود نهاد و مکید و انگشتر خود را به او داد و فرمود : آن را در دهان خود بگذار و برو به طرف نبرد با دشمن ؛ امیدوارم قبل از فرا رسیدن شب از دست جدّت آن گونه سیراب شوی که هرگز تشنگی بعد از آن نبینی .

فرزندت به میدان برگشت و تعداد زیادی از نفرات دشمن را کشت ، ناگاه مُرّه بن منقذ عبدی گفت :

گناه همه ی عرب بر گردن من اگر داغ این جوان را بر پدرش نگذارم .

از کمین در آمد و چنان شمشیر بر فرق نازنین علی اکبر علیه السلام زد که فرق مبارکش را شکافت . دشمن همین که فرزندت را ناتوان دید با ضربه های شمشیر پی در پی آن قدر بر بدن نازنین فرزندت زدند که بدنش جراحات زیادی پیدا کرد ، به ناچار از ناتوانی دست در گردن اسب خود آورد و اسب هم که چشمانش پر از خون فرزندت شده بود ، به جای این که

بـه طرف خیـام حرکت کنـد در شـرایطی قرار گرفت که او را در میـان صـفوف لشـکر آورد ، در این موقـع هرکسـی توانسـت ضربتی بر بدن علی اکبر علیه السلام وارد ساخت که عاقبت بدنش را قطعه قطعه کردند .

.Your browser does not support the audio tag

و چون روح به گلوگاه او رسید ، صدا زد :

یا أبتاه ، هذا جَدّی رسولُ اللّه قَد سَقانی بِکأسِهِ الأوفی .

ای پدر ، این جدم پیامبر خداست که مرا سیراب کرد .

تو خود را بر بالین پیکر پاره پاره ی فرزنـدت رسانـدی و خود را روی نعش جوانت افکنـدی و در حالی که به شدت گریه می کردی ، صورتت را به صورت فرزندت نهادی و فرمودی :

قَتَلَ اللّه ُقَوما قَتَلُوک .

خدا بکشد آن گروهی که تو را کشتند .

ص: ۳۰۹

تو دقـایقی صورتت را بر صورت علی اکبر علیه السـلام قرار داده بودی به گونه ای که همه گمان کردنـد که تو بر نعش فرزند قطعه قطعه شده ات ، جان داده ای

.Your browser does not support the audio tag

؛ اما بعد از دقایقی سر را بلند کردی و خطاب به فرزندت – که جان داده بود – فرمودی :

عَلَی الدّنیا بَعدَکَ العَفا .

ای علی جان ! بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا !

پس خواستی که جنازه ی فرزنـدت را بلند کنی و به خیمه ببری ؛ اما آن پیکر مبارک آنچنان پاره پاره شده بود که نتوانستی و فریاد زدی : ای جوانان بنی هاشم ! به کمکم بشتابید تا علی را به خیمه بازگردانم .

خواهرت زینب علیهاالسلام با سرعت از خیمه اش بیرون آمد و با آه و فغان به طرف بدن غرقه به خون فرزندت حرکت کرد و خود را روی بـدن علی اکبر علیه السـلام افکند و زار زار گریست و تو خواهرت را از پیکر فرزندت بلند کردی و او را دلداری دادی و به جانب خیمه اش برگردانیدی .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

تو فرزند عزیزت – که سیمای مبارکش یادآور سیمای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود – را قربانی راه خدا کردی تا به همه ی انسان ها تا قیامت درس دهی که : باید در راه خدا عزیزترین چیزها را فدا نمود و از مرگ نهراسید که مرگ با عزت ، شرف است و زندگی با ظالمین ننگ و ذلت است .

و اما دل ها بسوزد در عصر روز عاشورا آن گاه که اسب بی سوار به خیمه ها بازگشت و دل زنان و کودکان را غرقه بر خون کرد !

ذوالجناح آن گاه که تو را به خون آغشته دید ، سر و کاکل خویش را به خون شریفت خضاب نمود و با صدائی بلند ناله کنان به طرف خیام حرم برگشت .

دختران داغدیده ی تو هنگامی که صیحه ی آن اسب را شنیدند از خیمه ها خارج شدند و اسب بی صاحب پدر را غرق خون دیدند ، این جا بود که همه متوجه شهادتت

ص: ۳۱۰

شدند و صدای واحسیناه ، وا اماماه بلند نمودند . همه زنان و کودکان سیلی به صورت زنان ، اطراف ذوالجناح را گرفتند ، یکی می گفت : چرا حسین را بردی و نیاوردی ، دیگری می گفت ما را در میان دشمن تنها گذاشتی ، دخترت سکینه گفت : ای ذوالجناح ! آیا پدرم را آب دادند یا با لب تشنه شهید کردند ؟

.Your browser does not support the audio tag

تا امّ کلثوم شنید دست روی سر گذاشت در حالی که ناله سر می داد، فریاد برداشته و گفت:

وا محمّدا ، وا جدّاه ، وا نبیاه .

و آن قدر گریه و ناله کرد تا غش کرد .

و این است آن مصیبتی که فرزندت حضرت مهدی علیه السلام در زیارت ناحیه مقدسه به آن اشاره دارند که هرگز فراموش نخواهند کرد :

... و با سرعت اسب تو به سوی خیام حرم آمد ، شیهه کشان و گریه کنان ، چون که زنان حرم اسب تو را دیدند به این حال و نظر افکندند به زین واژگونش ، از پشت پرده خیمه ها بیرون آمدند ، در حالی که گیسوانشان را پریشان ساخته بر چهره ها و سیلی بر صورتشان می زدند و با صدای بلند فریاد می کشیدند و بعد از عمری عزت به ذلت گرفتار آمدند و به سوی قتلگاه تو

می شتافتند و ناگاه مشاهده کردند که شمر بر روی سینه ات نشسته بود و خنجرش را به زیر گلوی تو گذاشته ، محاسنت را با دست گرفته و سرت را با خنجر تیزش برید . در آن موقع حواست باز ایستاد و نفس هایت قطع گردید و سرت را بر بالای نیزه بردند و اهل بیت تو به اسیری گرفته شدند مانند بردگان و آنان را در غل و زنجیر کردند ...(۱)

۱- ... و أسرَعَ فَرَسُکَ شارِدا إلی خِیامِک قاصِدا مُحَمحِما باکیا فَلَمّا رَأَینَ النِساءُ جَوادَکَ مَخزِیاً و نَظَرنَ سَرجَکَ عَلَیه مَلوِیّا بَرَزْنَ مِنَ الخُدورِ ناشِرات الشُّعور عَلی الخُدودِ لاطِماتِ الوُجُوهِ سافِراتٍ وَبالعُویل داعِیاتٍ و بَعدَ العِزِّ مُذَلّلاتٍ وَ اِلی مَصرَعِکَ مُبادراتٍ و الشّمرُ جالسٌ عَلی صَدرِکَ وَ مُولِغٌ سَیفَهُ عَلی نَحرِکَ قابِضٌ عَلی شَیبَتِکَ بِیَدِهِ ذابِحُ لَکَ بِمُهَنَّدِهِ قَد سَکَنَت حَواسُّکَ وَ خَفِیَت أنفاسُکَ وَ رُفِعَ عَلی القَناهِ رَأسُک و سُبِیَ أهلُکَ کَالعَبیدِ وَ صُفِدوا فِی الحدید ...

سلام خدا بر تو باد ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ای خورشید جاوید جان ها و ای شاهراه هدایت ،

تو را به فرزندت علی اکبر علیه السلام قسم می دهیم که در روز رستاخیز به فریادمان برس و ما را از هول آن روز سخت نجات بده .

صلی اللّه علیک یا ابا عبداللّه الحسین

و علی الارواح الّتی حلّت بفنائک .

توضیحات فصل هشتم : داستان شهادت قیس بن مسهّر ، بستن آب بر امام حسین علیه السلام ، ملاقات امام حسین علیه السلام با عمر بن سعد ملعون ، سخنرانی امام حسین علیه السلام در روز عاشورا ، سن حضرت علی اکبر علیه السلام و مباحث متعدد دیگر

اشاره

مرحوم علامه مجلسی می نویسد که زمانی که امام حسین علیه السلام به کربلا وارد شد نامه ای برای مردم کوفه نوشت و آن نامه را بست و مهر کرد و به قیس بن مسهّر صیداوی داد تا عازم کوفه شود و چون امام حسین علیه السلام از خبر کشته شدن قیس مطلع گردید گریه در گلوی او پیچید و اشک بر گونه اش لغزید و فرمود :

خداوندا ! برای ما و شیعیان ما در نزد خود پایگاه والایی قرار ده و ما را با آنان در جوار رحمت خود مستقر ساز که تو بر انجام هر کاری قادری .(۱)

البته این را باید گفت که در این که امام حسین علیه السلام قیس بن مسهر را از کجا به کوفه فرستاده است ، بین اهل تاریخ اختلاف است ، در بیشتر نقل ها آمده است که آن حضرت علیه السلام ، قیس بن مسهر را در راه عراق در منطقه ای به نام « بطن الرُّمّه » - در روز پانزدهم ذیحجه - به کوفه اعزام نموده است .

اما داستان شهادت قیس بن مسهّر :

قیس نامه ی امام را گرفته و با شتاب رکاب می زد ، گروهی از مزدوران ابن زیاد راه را بر او گرفته تا او را تفتیش کنند ، او به ناچار نامه ی امام را پاره نمود تا از مضمون آن آگاه نشوند .

مزدوران ، قیس بن مسهّر را نزد عبیداللّه بن زیاد فرستادند ، عبیداللّه از او

۱- بحارالانوار ، ج ۴۴ ، ص ۳۸۱ .

پرسید : تو کیستی ؟

پاسخ داد : مردی از شیعیان امیرالمؤمنین حسین بن علی علیه السلام .

عبیداللّه گفت : نامه ای را که با تو بود چرا پاره نمودی ؟

قیس پاسخ داد : برای اینکه تو از مضمونش آگاه نشوی ! !

عبیداللّه گفت : نامه را چه کسی فرستاده و نزد چه کسانی می بردی ؟

قیس گفت : نامه از حسین علیه السلام به سوی گروهی از اهل کوفه بود که من اسامی آن ها را نمی شناسم .

عبیداللّه خشمناک شد و فریاد زد : به خدا سوگند تورا هرگز رها نمی کنم مگر این که اسامی آن افرادی را که حسین برای آن ها نامه فرستاده است بگویی و یا این که بر منبر بالا رفته و حسین و پدرانش را سبّ کنی (دشنام دهی) در این صورت تو را رها می کنم و الاّ تو را از دم تیغ خواهم گذراند !

قیس در پاسخ گفت : چون آن گروه را نمی شناسم ، پیشنهاد دوم تو را انجام خواهم داد !

عبیداللّه با این گمان که او از مرگ می هراسد ، قبول کرد و دستور داد مردم کوفه در مسجد اعظم آن شهر گرد آیند تا سخنان قیس بن مسهّر فرستاده ی امام علیه السلام را در مدح بنی امیه بشنوند .

در این هنگام قیس بر فراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر رسول گرامی ، رحمت بسیار بر علی و فرزندانش فرستاد ، سپس بر عبیداللّه بن زیاد و پدرش و سردمداران حکومت از کوچک و بزرگ لعنت فرستاد و با صدای بلند گفت :

ای مردم ! حسین بن علی بهترین خلق خدا و فرزند فاطمه دختر رسول خداست و من فرستاده ی او به سوی شما هستم ، من در یکی از منازل بین راه از او جدا شده و نزد شما آمدم تا پیام او را برسانم ، به ندای او لبیک گوئید .

مأمورین ابن زیاد که شاهد ماجرا بودند ، جریان را به عبیداللّه گزارش کردند و او که کاملاً در نقشه ی خود شکست خورده بود و خشم سراپایش را گرفته بود ، فریاد زد که او را به بالای قصر دارالاماره برده و به زیر افکنند ، مأمورین او این چنین کردند قیس را به شهادت رسانده استخوان های او را در هم شکستند .(۱)

امام حسین علیه السلام پس از ورود به سرزمین کربلا به اصحاب خود فرمود :

النّاسُ عَبیدُالدّنیا وَ الدّینُ لَعَقٌ عَلی اَلسِنَتِهِم یَحُوطَونَه ما دَرَّت مَعایِشُهُم فَإذا مُحِصُّوا بِالبَلاءِ قَلَّ الدّیّانونَ .(۲)

مردم ، بندگان دنیا هستند و دین را همانند چیزی که طعم و مزه داشته باشد ، می انگارند و تا زمانی که منافع آنان را تأمین کند ، آن را نگاه می دارند ولی هنگامی که بنای آزمایش باشد ، تعداد دینداران اندک می شود .

عبیداللّه بن زیاد (لعنه اللّه علیه) با ورود امام حسین علیه السلام به کربلا ، طی نامه ای به امام علیه السلام نوشت : تو دو راه بیشتر نداری ، یا باید بیعت کنی و یا کشته شوی ! امام حسین علیه السلام خطاب به آن ناپاکزاد به یارانش فرمود :

ألا إنّ الدّعیَ ابنَ الدّعی قَد رَکَزَنی بَینَ اثنَتَین ، بَینَ السِّلَّهِ والذِّلّهِ وَ هَیهات مِنّا الذّلّه .(۳)

این ناپاک زاد فرزند ناپاک زاد ، مرا بین دو راه قرار داده است ، بین مرگ و ذلت و دور است از ما ذلّت .

۱- الفتوح ، ابن اعثم ، ج ۵ ، ص ۱۴۷ .
۲- بحارالانوار ، ج ۴۴ ، ص ۳۸۳ به نقل از تحف العقول .
۳- ملهوف ، سید بن طاووس ، ص ۵۹ .

عمر بن سعد یک روز بعد از ورود امام حسین علیه السلام به کربلا یعنی روز سوم محرم با چهار هزار سپاهی از اهل کوفه وارد کربلا شد .(۱)

از وقایعی که در روز سوم محرم آمده این است که امام حسین علیه السلام قسمتی از زمین کربلا را که حرمش در آن واقع شده است ، از اهل نینوا و غاضریه به شصت هزار درهم خریداری کرد و با آن ها شرط کرد که مردم را برای زیارت قبرش راهنمایی نموده و زوّار او را تا سه روز میهمانی نمایند .(۲)

روز یک شنبه مطابق با بیست و هفتم از ماه ذیحجه ، امام حسین علیه السلام وارد منطقه ی ذو حُسَم (در نزدیکی کربلا) شد و دستور داد خیمه ها را در این مکان برپا کردند .

حر بن یزید ریاحی با هزار سوار هنگام ظهر از گرد راه فرا رسید و برابر امام علیه السلام با لشکریانش قرار گرفت ، امام رو به اصحاب خود کرد و فرمود : این گروه را سیراب کنید و اسبان آنان را نیز آب دهید .

یاران امام فرمان بردند و لشکریان دشمن و حتی اسبان آنان را نیز سیراب کردند .

علی بن طعان می گوید : من از جمله یاران حر بن یزید بودم که در آخرین لحظات به او پیوستم ، امام چون تشنگی من و اسبم را مشاهده کرد ، فرمود : « أنِخِ الرّاویه » و راویه نزد ما مشک آب را گویند ، و من مراد حضرت را متوجه نشدم ، سپس فرمود : شتر را بخوابان .(۳)

پس من آن شتر که مشک آب را حمل می کرد ؛ خواباندم . امام حسین علیه السلام فرمود : آب بنوش ، من چون می خواستم آب بنوشم ، آب از دهانه ی مشک می ریخت و نمی توانستم به راحتی آب بیاشامم . امام فرمود : دهانه ی مشک را جمع کن

۱- ارشاد شیخ مفید ، ج ۲ ، ص ۸۴ .

۲- مجمع البحرین ، الطریحی ، ج ۵ ، ص ۴۶۱ .

۳- امام از « راویه » شتری را که مشک آب بر آن حمل می شد ، قصد کرده بود ، چه آن که اهل حجاز شتر را روایه گویند ، و چون علی بن طعان عراقی بود و اهل عراق مشک را راویه گویند ، منظور امام علیه السلام برایش روشن نبود .

که من نتوانستم ، ناگهان امام علیه السلام برخاست و دهانه ی مشک را جمع کرد تا من و اسبم آب نوشیدیم .(۱)

عبیداللّه بن حر جعفی می گوید :

من هرگز کسی را همانند حسین علیه السلام در عمرم ندیدم ، هنگامی که حسین به سوی خیمه ام می آمد چنان منظره و هیبت گیرایی داشت که در هیچ چیزی آن جاذبه وجود نداشت و چنان رقّتی در من پدیدار شد که تاکنون نسبت به کسی هرگز در من این گونه رقتی پیدا نشده بود ، آن لحظه ای که مشاهده نمودم امام حسین علیه السلام راه می رفت ، جوانان و کودکان گرداگرد او پروانه وار بر گرد شمع وجودش حرکت می کردند ، به محاسنش نگاه کردم همانند بال غراب (کلاغ) سیاه بود ، بدو گفتم : آیا این رنگ سیاهی از موی شماست یا اثر خضاب ؟

فرمود : ای پسر حر ! پیری ام زود فرا رسید ؛ دانستم که خضاب است .(۲)

در روز هفتم محرم عبیداللّه بن زیاد نامه ای به عمربن سعد فرستاد و به او دستور داد تا با سپاهیان خود بین امام حسین علیه السلام و اصحابش و آب فرات فاصله ایجاد کرده و اجازه ی نوشیدن حتی قطره ای آب را به امام ندهد ، همان گونه که از دادن آب به عثمان بن عفان خودداری شد ! !(۳)

عمر بن سعد فورا عمرو بن حجاج را با پانصد سوار در کنار شریعه ی فرات مستقر کرد و مانع دسترسی امام حسین علیه السلام و یارانش به آب شدند و این رفتار غیر انسانی سه روز قبل از شهادت امام حسین علیه السلام صورت گرفت . در این هنگام مردی به نام عبداللّه بن حصین ازدی که از قبیله ی بُجیله بود فریاد برداشت که : ای حسین ! این آب را دیگر نخواهی دید ! به خدا سوگند که قطره ای از آن را

۱- مقتل الحسین ، خورازمی ، ج ۱ ، ص ۲۳۰ .
۲- مقتل الحسین ، خوارزمی ، ج ۱ ، ص ۲۴۷ ؛مقتل الحسین ، مقرّم ، ص ۱۸۹ .
۳- انساب الاشراف ، بلاذری ، ج ۳ ، ص ۱۸۰ .

نخواهی آشامید تا از عطش جان دهی !

امام حسین علیه السلام فرمود : خدایا ! او را از تشنگی بکش و هرگز او را مشمول رحمت خود قرار مده !

حمید بن مسلم می گوید : به خدا سوگند که پس از این گفتگو به دیدار او رفتم در حالی که بیمار بود ، قسم به آن خدایی که جز او پروردگاری نیست ، دیدم که عبداللّه بن حصین آن قدر آب آشامید تا شکمش بالا می آمد و آن را بالا می آورد ! و باز فریاد می زد : العطش ! باز آب می خورد تا شکمش پر می شد ولی سیراب نمی گشت ! و چنین بود تا جان داد .(۱)

چون تشنگی امام حسین و اصحابش را سخت آزرده کرده بود ، آن حضرت - در روز هشتم محرم - کلنگی برداشت و در پشت خیمه ها به فاصله ی نوزده گام به طرف قبله ، زمین را کند ، آبی بس گوارا بیرون آمد ، همه نوشیدند و مشک ها را پر کردند ، سپس آب ناپدید گردید و دیگر نشانی از آن دیده نشد .

خبر این ماجرای شگفت انگیز و اعجاب آمیز توسط جاسوسان به عبیداللّه رسید و پیکی نزد عمر بن سعد فرستاد که : به من خبر رسیده است که حسین چاه می کند و آب به دست می آورد و خود و یارانش می نوشند ! به محض این که نامه به تو رسید ، بیش از پیش مراقبت کن که دست آن ها به آب نرسد و کار را بر حسین و اصحابش بیشتر سخت بگیر و با آنان چنان رفتار کن که با عثمان کردند ! !

عمر بن سعد طبق فرمان عبیداللّه بیش از پیش بر امام و یارانش سخت گرفت تا به آب دست نیابند .(۲)

امام حسین علیه السلام مردی از یاران خود به نام عمرو بن قرظه ی انصاری را نزد عمر بن سعد فرستاد و از او خواست که شب هنگام در فاصله ی دو سپاه با هم ملاقاتی داشته باشند ، و عمر بن سعد پذیرفت . شب هنگام امام حسین علیه السلام با

۱- ارشاد شیخ مفید ، ج ۲ ، ص ۸۶ .

۲- مقتل الحسین ، خورازمی ، ج ۱ ، ص ۲۴۴ .

بیست نفر از یارانش و عمر بن سعد با بیست نفر از سپاهیانش در محل موعود حضور یافتند .

امام حسین علیه السلام به همراهان خود دستور داد تا برگردند و فقط برادر خود حضرت عباس علیه السلام و فرزندش علی اکبر علیه السلام را نزد خود نگاه داشت و همین طور عمر بن سعد نیز به جز فرزندش حفص و غلامش ، به بقیه همراهان دستور بازگشت داد .

ابتدا امام حسین علیه السلام آغاز سخن کرد و فرمود : ای پسر سعد ! آیا با من مقاتله می کنی و از خدایی که بازگشت تو به سوی اوست ، هراسی نداری ؟ ! من فرزند کسی هستم که تو بهتر می دانی ! آیا تو این گروه را رها نمی کنی تا با ما باشی ؟ و این موجب نزدیکی تو به خداست .

عمر بن سعد گفت : اگر از این گروه جدا شوم می ترسم که خانه ام را خراب کنند !

امام حسین علیه السلام فرمود : من برای تو خانه ات را می سازم .

عمر بن سعد گفت : من بیمناکم که املاکم را از من بگیرند !

امام حسین علیه السلام فرمود : من بهتر از آن به تو خواهم داد ، از اموالی که در حجاز دارم . و به نقل دیگری امام حسین علیه السلام فرمود که : من « بغیبغه » را به تو خواهم داد و آن مزرعه ی بسیار بزرگی بود که نخل های زیاد و زراعت کثیری داشت و معاویه حاضر شد آن را به یک میلیون دینار خریداری کند ولی امام آن را به او نفروخت .

عمر بن سعد گفت : من در کوفه بر جان افراد خانواده ام از خشم ابن زیاد بیمناکم و می ترسم آن ها را از دم شمشیر بگذراند .

امام حسین علیه السلام هنگامی که مشاهده کرد عمر بن سعد از تصمیم خود باز نمی گردد ، از جای برخاست در حالی که می فرمود : تو را چه می شود ؟ ! خداوند جان تو را به زودی در بسترت بگیرد و تو را در روز قیامت نیامرزد ، به خدا سوگند من می دانم از گندم عراق جز به مقدار اندکی نخوری !

عمر بن سعد با تمسخر گفت : جو ما را بس است !!(۱)

و برخی نوشته انـد که :امام حسـین علیه السـلام به او فرمود : مرا می کشـی و گمان می کنی که عبیداللّه بن زیاد ولایت ری و گرگان را به تو خواهـد داد ؟ ! به خـدا سوگنـد که گوارای تو نخواهـد بود این عهـدی است که با من بسته شـده است ، و تو هرگز به این آرزوی دیرینه ی خود نخواهی رسـید ! پس هر کاری که می توانی انجام ده که بعـد از من روی شادی را در دنیا و آخرت نخواهی دید و می بینم که سـر تو را در کوفه بر سـر نی می گردانند ! و کودکان سر تو را هدف قرار داده و به طرف او سنگ پرتاب می کنند .(۲)

در روز عاشورا قبل از نبرد ، امام حسـین علیه السـلام بین دو سـپاه ایستاد و برای اتمام حجت لشکریان عمر بن سعد را نصیحت کرد ، امام حسـین علیه السـلام در روز عاشورا سه مرتبه خطبه ایراد فرمودنـد ، اینک بخشـی از خطبه ی امام علیه السـلام را در اینجا ذکر می کنیم :

چون عمر بن سعد سپاه خود را برای محاربه با امام حسین علیه السلام آماده کرد و پرچم ها را در جای خود قرار داد و میمنه و میسـره ی لشـکر را منظّم نمود ، به افرادی که در قلب لشـکر بودنـد گفت : در جای خود ثابت بمانیـد و حسـین را از هر طرف احاطه کنید تا او را همانند حلقه ی انگشتری در میان بگیرید !

در این اثناء امام علیه السـلام در برابر سـپاه کوفه ایستاد و از آن ها خواست که خاموش شوند ولی آن ها ساکت نشدند ! ! امام علیه السلام به آن ها فرمود :

وَیلَکُم مـا عَلَیکُم أن تُنصِـتوا إلَیَّ فَتَسـمَعوا قَولی و إنّما أَدَعوکُم إلی سَبیلِ الرَّشاد فَمَن أطاعَنی کانَ مِنَ المُرشَـدینَ و مَن عَصانی کانَ مِن المُهلِکینَ و کُلُّکُم عاصٍ لِاءمری غَیرُ مُستمِعٍ قَولی فَقَد مُلِئَت بُطُونُکم مِنَ الحرامِ

۱- بحارالانوار ، ج ۴۴ ، ص ۳۸۸ .

۲- سفینه البحار ، ج ۲ ، ص ۲۷۰ .

وَ طُبِعَ عَلی قُلُوبِکم وَیلَکُم ألا تُنصِتون ! ألا تَسمَعُونَ ؟

وای بر شما ! چه زیان می برید اگر سخن مرا بشنوید ؟ ! من شما را به راه راست می خوانم ، هرکس فرمان من بَرَد ، بر راه صواب باشد و هر که نافرمانی من کند هلاک شود ، شما از همه ی فرامین من سرباز می زنید و سخن مرا گوش نمی دهید ؛ چرا که شکم های شما از مال حرام پر شده و بر دل های شما مهر شقاوت نهاده شده است ، وای بر شما ! آیا خاموش نمی شوید و گوش نمی دهید ؟ !

پس اصحاب عمربن سعد یکدیگر را ملامت کرده و گفتند : گوش دهید ! !

پس از سکوت سپاه دشمن ، امام علیه السلام فرمود :

ای مردم ! هلاک و اندوه بر شما باد که با آن شور و شعف زایدالوصف ما را خواندید تا به فریاد شما رسیم ، و ما شتابان برای فریادرسی شما آمدیم ، ولی شما شمشیری را که خود در دست شما نهاده بودیم به روی ما کشیدید ، و آتشی که ما بر دشمن خود و دشمنان شما افروخته بودیم برای ما فروزان کردید ...

وای بر شما ! چرا آن گاه که شمشیرها در غلاف و دل ها آرام و خاطرها جمع بود ما را رها نکردید ؟ ! و همانند مگس به سوی فتنه پریدید و همانند پروانه ها به جان هم افتادید ؛ هلاک باد شما را ای بندگان کنیز ! و بازماندگان احزاب ! و رها کنندگان کتاب خدا ! و ای تحریف کنندگان کلمات خدا ! و فراموش کنندگان سنت رسول ! و کشندگان فرزندان انبیاء و عترت اوصیای پیامبران ! ...

آری به خدا سوگند بی وفائی و پیمان شکنی ، عادت شماست ، ریشه ی شما با مکر و بی وفائی در هم آمیخته است ، و شاخه های شما بر آن پرورده است . شما خبیث ترین میوه اید ...

اینک ، ناپاکزاد فرزند ناپاکزاد (عبیداللّه بن زیاد) مرا در میان دو چیز قرار داده

است : یا شمشیر کشیدن یا خوار شدن ! و هیهات که ما به ذلت تن خواهیم داد ، خدا و رسول او و مؤمنان برای ما هرگز زبونی نپسندند ، دامن های پاکی که ما را پرورانده اند و سرهای پرشور و مردان غیرتمند هرگز طاعت فرومایگان را بر کشته شدن مردانه ترجیح ندهند و من با این جماعت اندک با شما می جنگم هر چند یاوران ، مرا تنها گذاشتند ...(۱)

برای اطلاعات کامل درباره ی اصحاب سید الشهدا علیه السلام و احوالات و حماسه ی ایشان ، به کتاب ارزشمند « فرسان الهیجاء فی تراجم أصحاب سیدالشهداء » مراجعه گردد ، این کتاب تألیف ذبیح اللّه محلاتی می باشد که نویسنده با تحقیقات وسیع در متون تاریخی و روایی شیعه و سنی بحث جامعی را در رابطه با اصحاب سیدالشهداء مطرح می نماید .

این کتاب به زبان عربی است و در دو جلد منتشر شده است .

در رابطه با سنّ حضرت علی اکبر علیه السلام در بین مورخان اختلاف است :

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب و طبرسی در اعلام الوری سن آن حضرت را هجده ساله معرفی نموده اند .

شیخ مفید در کتاب ارشاد ، سن آن حضرت را نوزده ساله بیان نموده است .

شهید اول در دروس و بسیار دیگری از مورخان ؛ سن آن حضرت را بیست و پنج سال مطرح نموده اند ، بنابراین قول ، آن حضرت دو سال از امام زین العابدین علیه السلام بزرگتر بوده است .

و بعضی از ارباب مقاتل و محققین ؛ همین قول بیست و پنج سال را صحیح می دانند ؛ زیرا عده ای وی را علی اکبر علیه السلام و حضرت زین العابدین علیه السلام را علی اصغر می دانند .

و نیز در کتب تاریخی آمده که امام سجاد علیه السلام در مجلس یزید (لعنه اللّه علیه) فرمود:

۱- تحف العقول ، ص ۱۷۴ ؛ الاحتجاج ، ج ۲ ، ص ۹۹ ؛ مقتل الحسین ، خوارزمی ، ج ۲ ، ص ۶ .

قد کان لی أخ أکبر منّی یُسمّی علیّا فقتلتموه .(۱)

من برادری داشتم به نام علی که از من بزرگتر بود و او را کشتند .

بعضی معتقدند که حضرت علی اکبر علیه السلام متأهل بوده ، همان طوری که از ابوحمزه ی ثمالی از امام صادق علیه السلام روایت کرده : در زیارت علی بن الحسین علیهماالسلام که در کربلا کشته شده بگوئید :

صلی اللّه علیک و علی عترتک و اهل بیتک و آبائک و أبنائک .(۲)

اگر چه اختلاف است در این که علی اکبر علیه السلام اولین شهید بنی هاشم است یا آخرین شهید ؛ با شواهدی که ذکر می کنیم اول شهید بودن حضرتش را تقویت می کند :

۱ - بسیاری از علمای بزرگ مانند شیخ مفید ، سید بن طاووس ، طبری ، ابن اثیر ، ابوالفرج اصفهانی او را اولین شهید دانسته اند .

۲ - در زیارت ناحیه مقدسه به حضرتش خطاب می شود :

السلام علیک یا اوّل قتیل من نسل خیر سلیل من سلاله ابراهیم الخلیل .

۳ - بنابر روایت شیخ مفید در ارشاد امام حسین علیه السلام بعد از شهادت علی اکبر علیه السلام به جوانان بنی هاشم فرمود : إحملوا أخاکم .

معلوم می شود جوانان بنی هاشم آن لحظه که امام علیه السلام فرمود : برادرتان را به خیمه برسانید ، شهید نشده بودند .

زیارت ناحیه مقدسه ، از زبان ولی عصر (عجل اللّه تعالی فرجه الشریف) است

۱- مقاتل الطالبیین ، ص ۱۲۱ .

۲- بحارالانوار ، ج ۴۵ ، ص ۳۳۴ .

که در زیارت و مصائب امام حسین علیه السلام می باشد و مرحوم علامه ی مجلسی در بحارالانوار جلد صد و یک آن را به نقل از چندین نفر از بزرگترین فقهای شیعه مانند سید مرتضی و شیخ مفید آورده و در خاتمه ی زیارت می فرماید :

روشن شد که این زیارت دارای سند روایتی ، و نقل شده از سوی امام معصوم علیهم السلام است .

ص: ۳۲۵

فصل نهم : زینب حسین علیهماالسلام و حماسه وی

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

سلام خدا بر تو باد یا اباعبداللّه الحسین ، ای باب رحمت خدا به سوی خلق و ای سیمای جهان افروز !

سلام خـدا بر تو باد و بر خواهر والامقام و دریا دلت ، حضـرت زینب کبری علیهاالسـلام و بر فرزنـدت امام زین العابـدین علیه السلام ، چهارمین ستاره ی فروزان هدایت گر خلق .

در این فصل می خواهم از زینب علیهاالسلام بگویم ، همان شیر زن بزرگ تاریخ ، همان بانوی ارجمند و والامقام و بی نظیری که در کنار فرزند عزیزت امام سـجاد علیه السـلام پیام عاشورا را به جهانیان ابلاغ نمود و با پاسداری از خون مقدّست ، یزید و یزیدیان را تا ابد رسوا ساخت .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

خواهرت زینب کبری علیهاالسـلام با سـخنان آتشـین خود ، پیام انقلاب خونین تو را به بهترین شـکل برای جامعه تبیین نمود و افکار عمومی را نسبت به قیام تو آگاه ساخت و خون مقدّس تو - که بر سـرزمین مقدّس کربلا به زمین ریخته شد - را به ثمر رسانید .

او فرزند شـیر خدا اسد اللّه الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام بود و خون پدر ارجمندت در رگ های او جریان داشت و در دامن پـاک مـادرت حضـرت صـدیقه کبری علیهاالسـلام پرورش یافته بود ، و با وجود این که بیش از وزن آسـمان های هفت گانه بر او مصـیبت وارد شده بود ؛ لیکن با صلابت تر از کوه در برابر کافران ایستاد و کمر خم نکرد و دودمان یزید و یزیدیان را تا ابد بر باد داد .

آری ،

آن بانوی والامقام - که خاک پای کنیزان آن حضـرت را بر دیـدگان خود می گـذاریم - در کربلا داغ تو را دیـده بود و داغ برادرش عبـاس و داغ فرزنـدان عزیز تو وداغ دو جوان رشـیدش و داغ جوانـان بنی هـاشم ، که هر یک از این داغ ها کافی بود زنی را از پای

ص: ۳۲۶

در آورد ؛

.Your browser does not support the audio tag

ولیکن آن بـانوی شـیر زن بزرگوار ، بـا صـلابت و اسـتوار با قلبی چاک چاک در برابر کافر کیشان خانـدان اموی و پیروانشان ایستاد و صورت های ناپاکشان را به خاک مذلّت کشانید .

زینب علیهاالسـلام یعنی تمام صـلابت ، زینب علیهاالسـلام یعنی تمام رشادت ، زینب علیهاالسلام یعنی تمام جانفشانی و ایثار ، زینب علیهاالسلام یعنی تمام معرفت و عبودیت !

آری ،

وجود مقدسش تمام معرفت و عبودیت بود ؛ زیرا لحظه ای خدا را فراموش نکرد و فقط از خدا می ترسید و دائم قلب مبارکش جایگاه خدا بود .

آن بـانوی بـا معرفت سـلحشور ، یـک بـار هم نمـاز شـبش ترک نشـد ؛ حتی در شب یـازدهم محرم - که بیش از تمام بارهای آسمان هفت گانه بر پشت او فرو ریخت - نماز شبش را ترک ننمود و آن نماز را به حالت نشسته خواند !

.Your browser does not support the audio tag

پس منِ بی معرفت ، چه بگویم و چگونه بگویم و بنویسم ! که شایسته است قلم ها در برابر عظمت خواهرت زینب علیهاالسلام شکسته شود و زبان ها خاموش گردند !

آنگاه که بعـد از شـهادتت کودکان و زنان حرم را به اسارت گرفتنـد ، و از کربلا به کوفه و سـپس از کوفه به شام بردند ، آن بانوی ارجمند ، یگانه سرپرست و حامی کودکان و زنان بود و چه بسـیار که وجود خود را سپر کودکان قرار می داد تا تازیانه های آن کافرکیشان بر پیکر کودکانت اصابت نکند .

و آن شیر زن دلاور ، دو بار جان فرزندت امام سـجاد علیه السلام را حفظ کرد ؛ بار اول آن موقعی بود که آن قوم کافر ، اُسرا را بر مرکب های بی جهاز سوار کردند و آنان را از کنار کشـته های شـما عبور دادند ؛ آن زمانی که فرزندت امام سـجاد علیه السلام چشمش به پیکر پاره پاره و بی سر تو و جوانان بنی هاشم و یاران تو افتاد ، نزدیک بود که جان تهی کند ، در آن موقع خواهرت زینب علیهاالسلام ، او را دلداری داد و قلب فرزندت را کمی آرام نمود .

.Your browser does not support the audio tag

و دوم ، آن موقعی که اُسـرا را وارد کـاخ عبیـداللّه بن زیاد ملعون نمودنـد و آن ناپاکزاد آنگاه که چشـمش به امام سـجاد علیه السلام افتاد ، دستور داد او را بکشند و خواهرت علیهاالسلام خود

ص: ۳۲۷

را سپر او قرار داد و نگذاشت آن کافران ، فرزندت را به قتل برسانند .

و آن بانوی دلاور در کاخ آن ملعون با خطبه ی آتشینش ، صورت نحس آن ناپاک زاد را در انظار مردم به زمین کشانید و در شام در قصر یزید - که او برای به رخ کشیدن پیروزی اش !! سفرای کشورهای خارج را در کاخش جمع کرده بود - نیز با سخنرانی آتشین و پر شورش ، صورت ناپاک آن میمون باز نطفه حرام را به خاک ذلّت کشید . خاندان خبیث اموی ، بیش از بیست سال بود که با تمام توان ، علیه پدر ارجمندت مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام در مناطق مختلف جامعه ی اسلامی - به ویژه منطقه ی شام - تبلیغ می نمود ؛ معاویه و خاندان پلیدش با تبلیغات زهراگین و کینه توزانه ، خاندان پاک پدرت را در نظر مردم شام منفور جلوه داده بود و در مقابل ، خاندان فاسد اموی را خویشان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قلمداد کرده بود !

.Your browser does not support the audio tag

و بعد از شهادتت نیز تمام دستگاه های آن حکومت تلاش نمود که ماهیت قیام عاشورا - که ظلم ستیزی و احیای حق و کرامت بشر بود - را تحریف کنند و تو و یارانت را گروهی خروج کرده و آشوب طلب معرفی نمایند .

و این خواهرت زینب علیهاالسلام و فرزندت امام سجاد علیه السلام بودند که با خطبه های آتشین و جانبازی خود ، نگذاشتند آن پلیدان به اهداف خود برسند و عاقبت رسوا شدند . عبیداللّه بن زیاد پس از شهادت تو ، مردم را در مسجد بزرگ کوفه جمع کرد تا قضیه را به اطلاع آن ها برساند . او برای تحریف حقایق ، قیافه ی مذهبی به خود گرفت و گفت :

اَلحَمدُ لِلهِ الّذی اَظهَرَ الحقَّ وَ نَصَرَ اَمیرَالمُؤمنینَ وَ أَشیاعَهُ وَقَتَلَ الکَذّابَ بن الکذّاب .

ستایش خدای را که حق را پیروز کرد و امیرالمؤمنین (یزید) و پیروانش را یاری کرد و دروغ گو پسر دروغ گو را کشت ! !

ص: ۳۲۸

او با این ترفندش می خواست که پیروزی ظاهری یزید ملعون را خواستِ خدا قلمداد کند تا مردم را بفریبد و واقعیت قیام خونینت را دگرگون کند .

اما آن نطفه ناپاک نمی دانست که باطل در هر لباسی ظهور کند ، نابود شدنی است .

.Your browser does not support the audio tag

در آن میان یکی از شیعیان تو که پیرمردی نحیف و نابینا بود به نام عبداللّه بن عفیف اَزُدی برخاست و با شجاعت هر چه تمام تر به آن ملعون گفت :

ای پسر مرجانه ! کذّاب بن کذّاب تویی و پدرت و آن کس که تو و پدرت را بر این سِمَت گمارد ، ای دشمن خدا ! فرزندان انبیاء را از دم شمشیر می گذرانی و این گونه جسورانه بر منبر مؤمنان سخن می گویی ؟ !

ابن زیاد با شنیدن این اعتراض در خشم شد و گفت : این که بود ؟!

آن پیرمرد نابینا با صدای بلند گفت : ای دشمن خدا ! من بودم ، خاندان پاکی را که خداوند هر پلیدی را از آنان دور ساخته می کشی و گمان داری که مسلمانی ؟! واغوثاه ! پسران مهاجران و انصار کجایند ؟ از این طغیان گر نفرین شده ی فرزند نفرین شده که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با زبان خود او را لعن کرد ، انتقام نمی گیرند ؟

آتش خشم ابن زیاد ملعون شعله ورتر گشت و رگ های گردنش بر آمد و گفت : او را نزد من آورید !

.Your browser does not support the audio tag

عاقبت مأموران آن شیعه ی مخلص تو را گرفتند و نزد عبیداللّه آوردند و او دستور داد که گردن آن پیرمرد نابینا را بزنند .

زنان و کودکانِ حرم تو را به کاخ عبیداللّه بن زیاد بردند ، آن روز آن ملعون در کاخ خود دیدار عمومی ترتیب داده بود و دستور داده بود سر مقدّست را در برابرش بگذارند . آن گاه دستور داد تا زنان و کودکان را وارد کاخ کنند .

خواهر دریا دلت زینب علیهاالسلام ، در حالی که کم ارزش ترین لباس های خود را به تن داشت و زنان و کنیزان اطراف او را گرفته بودند ، به صورت ناشناس وارد مجلس شد

ص: ۳۲۹

و بی اعتنا در گوشه ای نشست .

عبیداللّه چشمش به او افتاد و پرسید : این زن که خود را کنار کشیده و دیگر زنان گردش جمع شده اند ، کیست ؟

خواهرت پاسخ نگفت . آن ملعون سؤال خود را تکرار کرد . یکی از کنیزان گفت : او زینب دختر فاطمه دختر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم است .

آن نطفه ناپاک رو به خواهرت کرد و گفت :

ستایش خدا را که شما خانواده را رسوا ساخت و کشت و نشان داد که آن چه می گفتید دروغی بیش نبود ! !

.Your browser does not support the audio tag

خواهر دلاورت با صدای رسا به آن کافر جواب داد :

ستایش خدا را که ما را به وسیله ی پیامبر خود گرامی داشت و از پلیدی پاک گردانید . جز فاسق رسوا نمی شود و جز بدکار ، دروغ نمی گوید و بدکار ما نیستیم ، بلکه دیگرانند و ستایش مخصوص خداوند است .

آن ملعون گفت : دیدی خدا با خاندانت چه کرد ؟ !

خواهرت علیهاالسلام پاسخ داد :

جز زیبائی ندیدم ، آنان کسانی بودند که خدا مقدّر ساخته بود کشته شوند و آن ها نیز اطاعت کرده و به سوی آرامگاه خود شتافتند و به زودی خداوند تو و آنان را (در روز رستاخیز) با هم روبرو می کند و آنان از تو ، به درگاه خدا شکایت و دادخواهی خواهند کرد ، اینک بنگر که آن روز چه کسی پیروز خواهد شد ، مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه !

پسر زیاد از سخنان صریح و تند خواهرت و از این که او را با نام مادربزرگ بدکاره اش یعنی مرجانه خطاب کرد ، سخت خشمگین شد و خواست که خواهرت را بکشد ؛ اما یکی از حاضران گفت : ای امیر ! او یک زن است و کسی زن را به خاطر سخنانش

ص: ۳۳۰

مؤاخذه نمی کند .

.Your browser does not support the audio tag

آن ملعون بار دیگر به خواهرت گفت :

خدا دلم را با کشته شدن برادر نافرمانت حسین و خاندان شورشگر و سرکشت شفا داد .

آن شیر زن در جوابش گفت :

به جانم قسم مهتر مرا کشتی ، نهال مرا قطع کردی و ریشه ی مرا درآوردی ، اگر این کار مایه ی شفای توست ، همانا شفا یافته ای ؛ و لیکن بدان که انتقام الهی فرا خواهد رسید !

آن ملعون که درمانده شده بود ، با خشم و استهزاء گفت :

این هم مثل پدرش سخن پرداز است ، به جان خودم پدرت نیز شاعر بود و سخن به سجع می گفت .

خواهرت پاسخ داد :

زن را با سجع گویی چه کار ؟ (حالا چه وقت سجع گفتن است ؟)

آن ناپاک زاد می خواست وانمود کند که هرکس بر حسب ظاهر در جبهه ی نظامی شکست بخورد ، رسوا شده است ؛ زیرا اگر او به حق بود در جبهه نظامی غالب می شد .

خواهرت به خوبی می دانست ابن زیاد از چه دیدگاهی سخن می گوید ، پایگاه فکری او را در هم کوبید و با سخنانش اعلام کرد که معیار « شرف و فضیلت » حق جویی و حقیقت طلبی است نه قدرت ظاهری .

آری ،

او اعلام کرد که کسی که در راه خدا شهید شده رسوا نمی شود ؛ رسوا کسی است که ظلم و ستم کند و از حق منحرف شود .

.Your browser does not support the audio tag

ص: ۳۳۱

عبیداللّه بن زیاد انتظار داشت خواهر مصیبت دیده و عزیز از دست داده ات ، با یک طعنه به زانو در آید و اشک بریزد و لابه کند ! اما آن شیر زن علیهاالسلام سخنان او را در دهانش شکست و غرورش را در هم کوبید .

آن گاه عبیداللّه به سوی فرزندت امام سجاد علیه السلام نگاه کرد و گفت : این کیست ؟ !

گفته شد : علی بن الحسین است .

آن ملعون گفت : مگر خدا علی بن الحسین را نکشت ؟ !

فرزندت امام زینالعابدین علیه السلام در حالی که به شدت بیمار بود و در تب می سوخت ، شجاعانه به آن خبیث گفت :

مرا برادری بود که نام او نیز علی بن الحسین بود و مردم او را کشتند ! !

عبیداللّه گفت : بلکه خدا او را کشت ! !

فرزند دلیرت فرمود :

خدا ، جان ها را به هنگام مرگشان می گیرد !

ابن زیاد خشمگین شد و گفت : در پاسخ من با جسارت سخن می گویی ؟ ! او را ببرید و گردن بزنید . خواهرت زینب علیهاالسلام چون چنین دید ، امام سجاد را در آغوش خود کشید و گفت : ای پسر زیاد ! هر چه از خون ما ریختی تو را بس است ، به خدا از او جدا نخواهم شد ، اگر قصد کشتن او را داری اول باید مرا بکشی !

.Your browser does not support the audio tag

ابن زیاد لحظه ای به خواهر و فرزندت نگریست ، سپس گفت : چه خویشی شگفت انگیزی !! به خدا سوگند که این زن دوست دارد با برادرزاده اش کشته شود ، گمان می کنم که این جوان به همین بیماری در گذرد !

فرزندت امام سجاد علیه السلام به خواهرت روی کرد و گفت : ای عمه ! بگذار تا من

ص: ۳۳۲

صحبت کنم ؛ آن گاه روی به ابن زیاد کرد و گفت :

أبِالقَتلِ تُهَدِّدُنی یابن زیاد ؟ ! أما عَلِمتَ أنَّ القَتلَ لَنا عادهٌ و کَرامتُنا الشهادهُ .

ای ابن زیاد ! از مرگ مرا می ترسانی ! مگر نمی دانی که کشته شدن عادت ماست و شهادت در راه خدا برای ما کرامت است ؟ !

عبیداللّه که در آن جمع حسابی خوار و مفتضح شده بود دستور داد که تمامی اسرا را در خانه ای که جنب مسجد کوفه قرار داشت ، جای دهند . او که از قیام مردم در کوفه می ترسید ، بعد از چند روز زندانی کردن اهل بیت به دنبال دستور یزید ، دستور داد تا همه ی آنان با سرهای بریده ی شهدا به شام فرستاده شوند .

خواهرت زینب علیهاالسلام قبل از وارد شدن به کاخ عبیداللّه بن زیاد ، با سخنان خود در جمع زنان کوفه حماسه ی بزرگی را آفرید ؛ هنگامی که اسرا وارد کوفه شدند ، زنان کوفه با مشاهده ی اوضاع و احوال کاروانیان ، زاری می کردند و گریبان های خود را چاک می زدند ، و مردان کوفی نیز به همراه آنان می گریستند .

.Your browser does not support the audio tag

خواهرت زینب علیهاالسلام بر سر مردم نهیب زد : خاموش باشید !

با این نهیب همه ساکت شدند ، آن گاه آن بانوی والا مقام علیهاالسلام ، پس از حمد و ستایش پروردگار و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خطاب به آنان فرمود :

ای مردم کوفه ! ای مردم مکار خیانت کار ! هرگز دیده هایتان از اشک تهی مباد ! هرگز ناله هایتان از سینه بریده نگردد ! شما آن زنی را می مانید که چون آن چه داشت می رشت ، به یکبار پاره میکرد ، نه پیمان شما را ارجی است و نه سوگند شما را اعتباری ! جز لاف ، جز خود ستایی ، جز در عیان مانند کنیزان تملّق گفتن و در نهان با دشمنان ساختن چه دارید ؟ شما گیاه سبز و تر و تازه ای

ص: ۳۳۳

را می مانید که بر توده ی سرگینی رسته باشد و مانند گنجی هستید که گوری را بدان اندوده باشند . چه بد توشه ای برای آن جهان آماده کردید : خشم خدا و عذاب دوزخ ! گریه می کنید ؟ آری به خدا گریه کنید که سزاوار گریستنید ! بیش بگریید و کم بخندید ! با چنین ننگی که برای خود خریدید چرا نگریید ؟ ننگی که با هیچ آب شسته نخواهد شد . چه ننگی بدتر از کشتن پسر پیغمبر و سید جوانان بهشت ؟

.Your browser does not support the audio tag

! مردی که چراغ راه شما و یاور روز تیره ی شما بود . بمیرید ! سر خجالت را فرو بیفکنید ! به یکبار گذشته ی خود را بر باد دادید و برای آینده هیچ چیز به دست نیاوردید ! ! از این پس باید با خواری و سرشکستگی زندگی کنید ؛ چه ، شما خشم خداوند را برای خود خریدید ! کاری کردید که نزدیک است آسمان بر زمین افتد و زمین را بشکافد و کوه ها را در هم بریزد .

می دانید چه خونی را ریختید ؟ می دانید این زنان و دختران که بی پرده در کوچه و بازار آورده اید ، چه کسانی هستند ؟ می دانید جگر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را پاره پاره کرده اید ؟ ! چه کار زشت و احمقانه ای ؟ ! کاری که زشتی آن سراسر جهان را پر کرده است . تعجب می کنید که از آسمان قطره های خون بر زمین می چکد ؟ اما بدانید که خواری عذاب رستاخیز سخت تر خواهد بود . اگر خدا هم اکنون شما را به گناهی که کردید نمی گیرد ، آسوده نباشید ، خدا کیفر گناه را فوری نمی دهد ، اما خون مظلومان را هم بی کیفر نمی گذارد ، خدا حساب همه چیز را دارد .

.Your browser does not support the audio tag

این سخنان شیوای خواهرت زینب علیهاالسلام که با عبارت شیوا و از دل پر خونش بر می آمد ، و از دریای موّاج ایمان و یقین او به خدا و روز رستاخیز نشأت گرفته بود ، آن چنان همگان را دگرگون کرد که همه بر سر و صورت خود می زدند و زار زار می گریستند !

یزید ملعون دستور داد اسیران را همراه سرهای شهیدان به شام بفرستند . قافله ی

ص: ۳۳۴

اسیران به سمت شام حرکت کرد . مأموران ابن زیاد بسیار تند خو و خشن بودند . دربار شام به انتظار رسیدن این قافله ، که یک فتح و پیروزی محسوب می شد ، دقیقه شماری می کرد . کاروان اهل بیت تو - در حالی که سرهای مبارک تو و یارانت بر نیزه پیشاپیش حرکت می کرد - از دروازه ی ساعات در میان هزاران تماشاچی وارد شهر گردید . آن روز شهر دمشق ، غرق شادی و سرور ، پیروزی یزید را جشن گرفته بود !

آن کاروان زجر کشیده ی دربند ، در حالی که مردم به آنان جسارت می کردند ، در میان انبوه جمعیت ، کوچه ها و خیابان ها را پشت سر گذاشت تا به کاخ حکومت یزید رسید .

در اینجا می خواهم از حماسه ی بی نظیر خواهر دلاورت سخن به میان آورم ،

.Your browser does not support the audio tag

خواهرت زینب علیهاالسلام این شیر زن بزرگ تاریخ بشریت با خطبه ی آتشینش چنان یزید را - در انظار سران قبائل و برخی از نمایندگان خارجی - رسوا نمود که آن پلید برای حفظ جایگاه و آبروی خود بر سر خود زد و گفت : خدا بکشد پسر مرجانه را ! من راضی به کشتن حسین نبودم ، بلکه گفته بودم فقط از او بیعت بگیر !!

آری ،

در آن جلسه صورت نحس آن میمون باز نطفه حرام ، توسط حماسه ی خواهرت زینب علیهاالسلام به زمین مالیده شد و مفتضح گردید .

.Your browser does not support the audio tag

ماجرا از این قرار است :

اسیران وارد کاخ یزید شدند و در گوشه ای که در نظر گرفته شده بود ، قرار گرفتند . چون چشم آن ملعون به اسیران خاندان تو افتاد ، و آنان را پیش روی خود ایستاده دید ، دستور داد تا سر مقدّس تو را در میان طشتی نهادند . لحظه ای بعد او با چوبی که در دست داشت ، به دندان های مبارک تو می زد و چنین شعر می خواند :

کاش بزرگان من که در بدر حاضر بودند و به دست پدر این شخص کشته شدند ، اکنون در این مجلس حاضر بودند و شادمانی می کردند و می گفتند : ای یزید دست مریزاد که انتقام ما را از آل علی گرفتی ! !

ص: ۳۳۵

اگر مجلس به همین جا خاتمه می یافت ، یزید برنده بود ؛ اما خواهر دلاورت نگذاشت کار به این صورت پایان یابد ، آنچه را آن ملعون مایه ی شادی و فخر می پنداشت ؛ در کام او از زهر تلخ تر کرد ؛ و به حاضران نشان داد : اینان که پیش رویشان به عنوان اسیر در بندند ، دختران همان پیامبری هستند که یزید به نام او بر مردم شام سلطنت می کند .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

خواهرت زینب علیهاالسلام با قدرت و شهامت تمام ، آغاز سخن کرد و به آن ناپاک زاد چنین فرمود :

خدا و رسولش راست گفته اند که : پایان کار آنان که کردار بد کردند ، این بود که آیات خدا را دروغ می خواندند و آن ها

را مسخره می کردند .

یزید ! چنین می پنداری که چون اطراف زمین و آسمان را بر ما تنگ گرفتی و ما را به دستور تو مانند اسیران از این شهر به آن شهر بردند ، ما خوار شدیم و تو عزیز گشتی ؟ گمان می کنی با این کار قدر تو بلند شده است که این چنین به خود می بالی و بر این و آن کبر می ورزی ؟ وقتی می بینی اسباب قدرتت آماده و کار پادشاهیت منظم است از شادی در پوست نمی گنجی ، نمی دانی این فرصتی که به تو داده شده است برای این است که نهاد خود را چنانکه هست ، آشکار کنی .مگر گفته ی خدا را فراموش کرده ای که می گوید :

کافران می پندارند این مهلتی که به آنان دادیم ، برای آنان خوب است ؟! ما آن ها را مهلت می دهیم تا بار گناه خود را سنگین تر کنند ، آن گاه به عذابی می رسند که مایه ی خواری و رسوایی است .

.Your browser does not support the audio tag

ای پسر آزادشدگان !(۱)

۱- وقتی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم مکه را فتح کرد ، بزرگان قریش و در رأس آنان ابوسفیان ، جدّ یزید ، چون می ترسیدند پیامبر آنان را مجازات کند ، به ظاهر از گذشته ی خود ابراز پشیمانی نمودند تا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آنان را مجازات نکند و پیامبر به آنان فرمود : بروید ، شما آزاد شدگانید . حضرت زینب علیهاالسلام با این بیان ، اشاره به آن عفو بزرگ جد خود در مورد جدّ یزید دارد .

ص: ۳۳۶

این عدالت است که زنان و دختران و کنیزان تو در پس پرده ی عزت بنشینند و تو دختران پیغمبر را اسیر کنی ، پرده ی حرمت آنان را بدری ، صدای آنان را در گلو خفه کنی و مردان بیگانه آنان را بر پشت شتران از این شهر به آن شهر بگردانند ؟ ! نه کسی آن ها را پناه دهد ، نه کسی مواظب حالشان باشد و نه سرپرستی از مردانشان آنان را همراهی کند ؟ مردم از این سو و آن سو برای نظاره ی آنان گرد آیند ؟ !

اما از کسی که سینه اش از بغض ما آکنده است جز این چه توقعی می توان داشت ؟ می گویی کاش پدرانم که در جنگ بدر کشته شدند اینجا بودند و هنگام گفتن این جمله با چوب به دندان پسر پیغمبر می زنی ؟ ابدا به خیالت نمی رسد که گناهی کرده ای و رفتاری زشت مرتکب شده ای ! چرا نکنی ؟ ! تو با ریختن خون فرزندان پیغمبر و خانواده ی عبدالمطلب که ستارگان زمین بودند ، دشمنی دو خاندان را تجدید کردی . شادی مکن ، چه ، به زودی در پیشگاه خدا حاضر خواهی شد ، آن وقت است که آرزو می کنی کاش کور و لال بودی و این روز را نمی دیدی ، کاش نمی گفتی : پدرانم اگر در این مجلس حاضر بودند از خوشی در پوست نمی گنجیدند !

.Your browser does not support the audio tag

خدایا ، خودت حق ما را بگیر و انتقام ما را از آن کس که به ما ستم کرد ، بستان !

ای یزید ! به خدا پوست خود را دریدی و گوشت خود را کندی . روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و خاندان او و پاره های تن او در سایه ی لطف و رحمت حق قرار گیرند ، تو با خواری هر چه بیشتر پیش او خواهی ایستاد ، آن روز روزی است که خدا وعده ی خود را انجام خواهد داد و این ستمدیدگان را که هر یک در گوشه ای به خون خود خفته اند ، گرد هم خواهد آورد ؛ او خود می فرماید :

آنان که در راه خدا کشته شده اند ، می پندارند مرده اند ، نه ؛ آنان زنده اند و از

نعمت های پروردگار خود بهره مند می باشند .

اما آن کس که تو را چنین به ناحق بر گردن مسلمین سوار کرد (یعنی معاویه) ، آن روز که دادخواه ، محمّد ، دادستان خدا ، و دست و پای تو گواه جنایت تو در آن محکمه باشد ، خواهد دانست کدام یک از شما بدبخت تر و بی پناه ترید .

.Your browser does not support the audio tag

یزید ای دشمن خدا ! و پسر دشمن خدا ! سوگند به خدا تو در دیده ی من ارزش آن را نداری که سرزنشت کنم و کوچک تر از آن هستی که تحقیرت نمایم ؛ اما چه کنم اشک در دیدگانم حلقه زده و آه از سینه زبانه می کشد . پس از آن که حسین کشته شد و حزب شیطان ما را از کوفه به بارگان حزب بی خردان آورد تا با شکستن حرمت خاندان پیغمبر پاداش خود را از بیت المال مسلمانان بگیرد ، پس از آن که دست این دژخیمان به خون ما رنگین و دهانشان از پاره گوشت های ما آکنده شده است ، پس آن که گرگ های درنده بر کنار آن بدن های پاکیزه جولان می دهند ، توبیخ و سرزنش تو چه دردی را دوا می کند ؟ !

اگر گمان می کنی با کشتن ما سودی به دست آورده ای ، به زودی خواهی دید آن چه سود می پنداشتی جز زیان نیست . آن روز جز آن چه کرده ای حاصلی نخواهی داشت ، آن روز تو پسر زیاد را به کمک خود می خوانی و او نیز از تو یاری می خواهد !

.Your browser does not support the audio tag

تو و پیروانت در کنار میزان عدل خدا جمع می شوید ، آن روز خواهی دانست بهترین توشه ی سفر که معاویه برای تو آماده کرده است این بود که فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را کشتی . به خدا من جز از خدا نمی ترسم و جز به او شکایت نمی کنم . هر کاری می خواهی بکن ! هر نیرنگی که داری به کار گیر ! هر دشمنی که داری نشان بده ! به خدا این لکه ی ننگ که بر دامن تو نشسته است ، هرگز زدوده نخواهد شد .

سپاس خدا را که کار سروران جوانان بهشت را به سعادت پایان داد و بهشت را برای آنان واجب ساخت .از خدا می خواهم رتبه های آنان را فراتر برد و رحمت خود را بر آنان بیشتر گرداند ، چه او سرپرست و یاوری تواناست .

ص: ۳۳۸

با این سخنان خواهر جگرسوخته ات که با تمام یقین به وعده های خداوند متعال ، بیان شد ، سکوتی مرگ بار سراسر کاخ یزید را فرا گرفت . آن ملعون خود را شکست خورده و رسوا در آن جمع دید و برای حفظ موقعیت و آبروی خود ، سکوت را شکست و گفت :

خدا پسر مرجانه را بکشد من راضی به کشتن حسین نبودم ؛ بلکه فقط از او خواسته بودم که بیعت بگیرد !

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

یزید در آن جمع رسوا شد و حاضران وی را لعن و نفرین نمودند .

اما از حماسه ی بزرگ فرزندت امام سجاد علیه السلام در شام بگویم ؛ او با سخنرانی بی نظیرش در مسجد جامع شام ، در مقابل دیدگان هزاران نفر ، چنان یزید را رسوا ساخت که مردم شام - که چهل سال خاندان اموی بر فکر آنان علیه خاندان طهارت علیهم السلام تبلیغ سوء می کردند - در هر محفل و مجلسی یزید را نفرین و سبّ می نمودند .

یزید در روز جمعه دستور داد اسیران را به مسجد جامع بیاورند تا پیروزی خود را به مردم بهتر نشان بدهد ! !

اسیران را آوردند و در گوشه ای از مسجد جای دادند ؛ آن گاه آن ملعون به خطیب فرمان داد که بر فراز منبر برود و تو را نکوهش کند و از خاندان اموی تعریف نماید . خطیب جیره خوار بالای منبر رفت و پس از حمد و ستایش خداوند ! ! سخنان زیادی در نکوهش پدرت مولانا علی بن ابی طالب علیه السلام و نکوهش تو گفت و سپس در مدح و ستایش معاویه و یزید ، داد سخن داد و از آنان به نیکی یاد کرد .

فرزند دلاورت ، امام سجاد علیه السلام بر آن جیره خوار فریاد زد :

وای بر تو ای خطیب ! خشنودی خلق را به بهای خشم خالق خریدی و جایگاهت را در آتش دوزخ قرار دادی .

.Your browser does not support the audio tag

ص: ۳۳۹

و سپس فرزند شجاع والامقامت با صدای بلند به یزید گفت :

ای یزید ! بگذار بر بالای این چوب ها بروم و سخنانی بگویم که در آن رضای خدا باشد و برای حاضران نیز اجر و ثوابی ؟

یزید اجازه نداد .

مردم به او گفتند : ای امیر ! اجازه بده بر منبر برود تا بشنویم چه می گوید ؟

آن ملعون اجازه نداد .

باز مردم اصرار نمودند و به او گفتند : بگذار بر منبر برود مگر او چه می خواهد بگوید که تو مانع می شوی ؟ !

یزید گفت : اگر او بر فراز منبر برود پائین نمی آید مگر اینکه من و خاندان ابوسفیان را رسوا کند !

در این میان فرزند یزید ، به نام معاویه به پدر گفت : ای امیر ! مگر این جوان اسیر چه می داند و چه می تواند بگوید ؟ !

یزید گفت : او از خاندانی است که علم را از کودکی به شیر مکیده اند و با خون آن ها در آمیخته است .

مردم سخن فرزند یزید را تکرار کردند و آنقدر اصرار نمودند تا سرانجام آن ملعون مجبور شد اجازه دهد .

آن گاه فرزندت امام سجاد علیه السلام بر عرشه ی منبر قرار گرفت و ابتداءا خدا را حمد و ستایش کرد و سپس خطبه ای ایراد کرد که دل ها را به لرزه در آورد و اشک ها را از دیدگان سرازیر نمود ؛

آری ، فرزندت چنین فرمود :

.Your browser does not support the audio tag

ای مردم ! خداوند به ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، شش امتیاز ارزانی داشته و با هفت فضیلت بر دیگران برتری بخشیده است :

شش امتیاز ما این است که خدا به ما : علم ، حلم ، بخشش و بزرگواری ، فصاحت و شجاعت داده و محبت ما را در دل های مؤمنان قرار داده است .

و هفت فضیلت ما این است که : پیامبر برگزیده ی خدا از ماست ، صدّیق (علی بن ابی طالب علیه السلام) از ماست ، جعفر طیّار از ماست ، شیر خدا و شیر رسول او (حمزه) از ماست ، دو سبط این امت (امام حسن و امام حسین علیهماالسلام) از ماست و زهرای بتول علیهاالسلام از ماست .

ای مردم ! هرکس مرا شناخت که شناخت و هرکس نشناخت خود را بدو معرفی می کنم : من پسر مکه و منایم ، من پسر زمزم و صفایم ، منم فرزند آن بزرگواری که « حجر الأسود » را با گوشه و اطراف عبا برداشت(۱) منم فرزند بهترین کسی که احرام بست و طواف و سعی به جا آورد ، منم فرزند بهترین انسان ها ، منم فرزند کسی که در شب معراج از مسجدالحرام به مسجدالأقصی برده شد ، منم پسر کسی که در سیر آسمانی به سدره المنتهی رسید ، منم پسر کسی که در سیر ملکوتی آن قدر به حق نزدیک شد که رخت به مقام « قاب قوسین أو أدنی » کشید ، منم فرزند کسی که با فرشتگان آسمان نماز گزارد ، منم فرزند کسی که خداوند بزرگ به او وحی کرد ، منم فرزند محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم ، منم فرزند علی مرتضی علیه السلام ، منم فرزند کسی که آن قدر با مشرکان جنگید تا زبان به « لا إله إلاّ اللّه » گشودند ،

.Your browser does not support the audio tag

منم فرزند کسی که در رکاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم با دو شمشیر و دو نیزه جهاد کرد (یعنی امام علی علیه السلام) و دو بار هجرت کرد و دوبار با پیامبر بیعت نمود ، در جنگ حنین شجاعانه جنگید ، و لحظه ای به خدا کفر نورزید ، من فرزند کسی هستم که صالح ترین

۱- اشاره است به داستان نصب حجر الأسود توسط پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در سن ۳۵ سالگی آن حضرت و رفع اختلاف مردم مکه با این تدبیر .

مؤمنان ، وارث پیامبران ، نابود کننده ی کافران ، پیشوای مسلمانان ، نور مجاهدان ، زیور عابدان ، فخر گریه کنندگان (از خشیّت الهی) ، شکیباترین صابران ، بهترین قیام کنندگان از طرف یاسین - فرستاده ی خدا - است ، نیای من کسی است که

پشتیبانش جبرئیل ، یاورش میکائیل و خود حامی و پاسدار ناموس مسلمانان بود . او با مارقین (از دین به دررفتگان) و ناکثین (پیمان شکنان ، یعنی یاران طلحه و زبیر و عایشه) و قاسطین (ستمگران ، یعنی معاویه و یارانش) جنگید ، و با دشمنان کینه توز خدا جهاد کرد .

.Your browser does not support the audio tag

منم پسر برترین فرد قریش که پیش از همه به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گروید و پیشگام همه ی مسلمانان بود . او خصم گردن کشان ، نابودکننده ی مشرکان ، تیر خدایی برای نابودی منافقان ، زبان حکمت عابدان ، یاری کننده ی دین خدا ، ولیّ امر خدا ، بوستان حکمت الهی ، و کانون علم بود .

.Your browser does not support the audio tag

سپس فرمود :

منم پسر فاطمه زهرا علیهاالسلام ، منم پسر سرور زنان ...

و فرزندت امام سجاد علیه السلام در معرفی خود و در حقیقت معرّفی شجره نامه ی امامت و رسالت ، آن قدر داد سخن داد که صدای گریه و ناله ی مردم بلند شد .

یزید ملعون ترسید شورشی بر پا شود ؛ لذا به مؤذّن دستور داد تا اذان بگوید . مؤذّن بپا خاست و اذان را شروع کرد و گفت :

اللّه اکبر ، اللّه اکبر .

فرزندت فرمود : بلی ، هیچ چیز از خدا بزرگتر نیست .

و چون مؤذن گفت : أشهد أن لا إله إلاّ اللّه .

فرزندت فرمود : بلی ، مو و پوست و گوشت و خون من به یگانگی خداوند

ص: ۳۴۲

شهادت می دهند .

همین که مؤذّن گفت : أشهد أنّ محمّدا رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم فرزندت از بالای منبر رو به یزید کرد و با صدای بلند گفت :

ای یزید ! این رسول گرامی ، آیا جدّ من است یا جدّ تو ؟ اگر بگویی که جدّ تو بوده عالمیان می دانند که دروغ می گویی و اگر بگویی که جدّ من بوده ، چرا پدرم را بی گناه کشتی و مال او را به تاراج دادی و حرم او را به اسیری آوردی ؟

.Your browser does not support the audio tag

فرزندت امام سجاد علیه السلام این را بگفت و دست به پیراهن زد و آن را بدرید و در گریه افتاد فرمود :

به خدا که اگر در دنیا کسی هست که رسول جدّ او باشد ، به غیر از من نباشد ، ای مردم ! پس چرا این مرد پدرم را به ظلم کشت و ما را ، چنان که اسیران روم را آورند ، آورد ؟

ای یزید ! این کار کردی و اکنون می گویی محمّد رسول اللّه و روی به قبله می کنی ؟ وای بر تو ، روز قیامت جدّ من و پدر من خصم تو باشد !

در این هنگام سر و صدای عظیمی در خلق افتاد و یزید ملعون در این اثناء بانگ بر مؤذن زد که قامت بگو ، مردم در جوش و خروش شدند ، بعضی نماز کرده و بعضی نماز نکرده و پراکنده شدند .

آری ،

روشنگری های خواهرت زینب علیهاالسلام و فرزندت امام سجاد علیه السلام ، آن چنان یزید را رسوا نمود که مردم در هر محفل یزید را لعن می نمودند و به او ناسزا می گفتند .

آن ناپاکزاد پلید با آن که در آغاز پیروزی خود بسیار شادمان و مغرور بود ، در اثر

ص: ۳۴۳

فشار افکار عمومی قافیه را باخته و گناه کشتن تو را به گردن عبیداللّه بن زیاد افکند !

.Your browser does not support the audio tag

او با آن که نخست با کودکان و زنان و بازماندگان تو با خشونت و غرور و تکبر برخورد کرده و دستور داد آنان را در خانه ی مخروبه ای جای دهند ؛ اما زیر فشار افکار عمومی به فاصله ی کمی با آنان بنای نرمش و ملاطفت گذاشت و محل سکونتشان را تغییر داد .

او برای این که تظاهر کند که در قتل تو بی گناه است ، فرزندت امام سجاد علیه السلام را در کنار خود سر سفره می نشاند و به او احترام می گذاشت و به زنان و کودکان اجازه عزاداری بر تو را داد .

و بالأخره اجازه داد تا خاندانت - بعد از چند روز اقامت در شام - با احترام به مدینه بازگردند ؛ و آن داغ دیدگان در بین راه در اربعین شهادتت از کربلا عبور نمودند و با دلی پر خون شما را زیارت کردند وسپس به زادگاهشان مدینه بازگشتند در حالی که پیروزمند واقعی آنان بودند .

آری ، آری

پیروزمند واقعی شما بودید و آن کافران شکست خورده ی ذلیل .

اما دل های عالمیان بسوزد برای مصیبت عاشورای تو .

.Your browser does not support the audio tag

تو بعد از شهادت تمامی یاران با وفایت ؛ آنگاه که برای آخرین وداع با زنان و کودکان حرم آمدی ، خواهرت زینب علیهاالسلام بسیار بی تابی می کرد . تو به خواهرت فرمودی :

خواهرم ! گریه های خودت را برای آینده بگذار که مصیبت های بسیار سختی را پیش روی داری .

ولی خواهرت علیهاالسلام همچنان ناآرام بود ، تو دست ولایتت را بر سینه ی زینب علیهاالسلام قرار دادی و خواهرت آرام شد .

تو سپس به طرف میدان حرکت کردی ، خواهرت زینب علیهاالسلام به دنبال تو روانه گشت و با صدای محزونش به تو گفت :

ص: ۳۴۴

مَهلًا یا أخی تَوَقَّف حَتّی أتَزَوَّد مِنکَ و أُوَدِّعَکَ وِداعَ مُفارق لا تَلاقی بَعده .

ای برادرم ، صبر کن تا تو را سیر ببینم و با تو آن گونه وداع کنم که دیگر بعد از آن نخواهد بود .

تو کمی درنگ کردی و او خودش را به تو رسانید و دوباره تو را در آغوش گرفت و زیر گلویت را بوسه زد .

و خدا می داند در آن هنگام که با بدن پاره پاره ات در گودال قتلگاه آخرین نفس های خود را می کشیدی ، بر دل خواهرت زینب علیهاالسلام چه می گذشت ، خصوصا آن گاه که شمر لعین خنجر کشیده بود و با خشم به سمت تو می آمد و خواهرت آن صحنه را می نگریست و بر سر عمربن سعد فریاد بر آورد :

وَیحَک یا عمر ! أَیُقتَلُ أبو عبداللّه و أنتَ تنظُر إلیه .

وای بر تو ای عمر بن سعد ! حسین مرا دارند می کشند ، ولی تو خیره خیره نگاه می کنی ؟

.Your browser does not support the audio tag

آن ملعون چیزی در جواب خواهرت زینب علیهاالسلام نگفت ، بلکه در حالی که اشک در چشمانش جاری بود ، صورت

خود را بر گرداند .

و اما از مصیبت دیگری بگوییم که دل های زنان و کودکان حرمت را پاره پاره کرد .

یک روز بعد از آن واقعه ی جانگداز ، اسیران را بر مرکب های بی جهاز سوار نمودند و دستور دادند تا آنان را از کنار کشته ها عبور دهند تا با دیدن بدن های عزیزانشان ،

ص: ۳۴۵

دل هایشان بیشتر خونین شود .

آه ! آنان چه دیدند ؟ !

بدن عزیزانشان را در حالی که سر به تن نداشتند ، آغشته به خون دیدند که بدون غسل و کفن در خاک سوزان کربلا افتاده و هرگز کسی در صدد دفن آنان بر نیامده است . فرزندت امام سجاد علیه السلام با دیدن چنین منظره ای چنان ناراحت شد که نزدیک بود جان از بدنش مفارقت کند . خواهرت زینب علیهاالسلام تا او را منقلب دید گفت :

ای یادگار پدر و برادر و عمو و عمو زادگانم ! تو را در شرف جان دادن می بینم .

فرزندت پاسخ داد :

ای عمه جان ! چگونه بی تابی نکنم در حالی که بدن پدر و برادر و اصحاب و جوانان بنی هاشم را در این بیابان آغشته به خون می بینم که کسی در دفن آن ها اقدام نمی کند ، گویا این مردم ما را مسلمان نمی دانند .

.Your browser does not support the audio tag

خواهرت زینب علیهاالسلام که خود جگرش پاره پاره بود ، برای آرام کردن فرزندت امام سجاد علیه السلام به آن حضرت گفت :

از آنچه می بینی ناراحت مباش ؛ زیرا همیشه اوضاع به این گونه نمی ماند و سرانجام این بدن های خونین دفن خواهندشد ، و به زودی بر فراز این قبرها پرچم مظلومیت پدرت حسین علیه السلام را به اهتزاز در می آورند و آثارش کهنه نخواهد شد و این نشانه ها در طول زمان ها از بین نمی رود .

زنان و کودکان حرمت را از کنار کشته ها عبور می دادند و نگاهشان بر آن اجساد

ص: ۳۴۶

طیبه و طاهره می افتاد و همه ی آنان صیحه زنان و گریه کنان فریاد و شیون سر می دادند .

و زمانی که خواهرت زینب علیهاالسلام چشمش به بدن غرقه به خون بی سرت افتاد ، ناله زد و فریاد بر آورد :

سلام خدا بر تو باد ای رسول خدا ! این حسین توست که بدن نازنینش روی خاک افتاده و گرد و غبار اندامش را گرفته ، این حسین توست که سر نازنینش را از قفا بریده اند و عمامه و ردایش را به غارت برده اند ...

و زمانی که به بالای بدن پاره پاره ات رسید ، خم شد و بدن پاره پاره ات را به آغوش کشید و لب های خود را بر حلقوم بریده ی تو نهاد و آن را بوسید .

سلام خدا بر تو باد یا حسین ! ای خورشید هدایت بشریت ، سلام خدا بر تو و بر خواهرت زینب علیهاالسلام و بر فرزندانت باد .

توضیحات فصل نهم : رشادت عبداللّه بن عفیف اَزُدی ، خطبه ی امام سجاد علیه السلام در کوفه ، دفن پیکر مطهّر شهدای کربلا ، ورود اُســرا به شام ، متنفر شدن مردم شام از یزید با روشن گریهای حضرت زینب علیهاالسلام و امام سجاد علیه السلام ، پشیمانی دروغین یزید از به شهادت رسانیدن امام حسین علیه السلام ، اربعین و مباحث متعدد دیگر

زمانی که عبداللّه بن عفیف اَزُدی ابن زیاد را در مسجد کوفه رسوا نمود ، ابن زیاد به مأموران گفت : او را نزد من بیاورید ! مأموران از هر طرف به او هجوم آوردند تا او را بگیرند . بزرگان قبیله « اَزُد » که پسر عموهای او بودند بپاخاسته و او را از دست مأموران عبیداللّه بن زیاد رهایی دادند و از در مسجد کوفه بیرون بردند . ابن زیاد به مأموران خود دستور داد که : این نابینای ازدی را که خدا دلش را همانند چشمش کور ساخته است گرفته و نزد من آورید !

چون قبیله ی ازد از این جریان آگاه شدند ، دور هم گرد آمدند و قبایل یمن نیز اجتماع کرده و با آنان همدست شدند تا از عبداللّه بن عفیف دفاع کنند .

چون این خبر به ابن زیاد رسید ، قبائل مضر را طلبید و آنان را به کمک محمّد بن اشعث فرستاده و دستور داد که با آنان تا پای جان مبارزه کنند .

جنگ شدیدی در میان دو طرف رخ داد ، گروهی کشته شدند و سرانجام عبیداللّه بن زیاد درِ خانه ی عبداللّه بن عفیف را شکسته وارد خانه ی او شدند . دختر عبداللّه با فریاد ، پدر خود را از یورش آنان باخبر ساخت ، و عبداللّه بن عفیف به او گفت : بیمناک مباش ، شمشیر مرا به من برسان ! او شمشیر به دست از خود دفاع می کرد و می گفت : من پسر عفیف صاحب فضل و پاک سرشتم ، چه بسیار زره پوش و سر برهنه و پهلوان تاراج کننده ی شما را به زمین افکندم !

دختر عبداللّه بن عفیف به پدر خود می گفت : کاش مرد بودم و هم دوش تو با این تبهکاران که کشندگان عترت پاک رسول خدایند ، مبارزه می کردم .

سپاهیـان ابن زیـاد اطراف عبـداللّه بن عفیف را گرفته ، به او حمله می کردنـد و او که نابینـا بود با هـدایت دخترش با آنان می جنگیـد و از خود دفـاع می کرد و از هر طرف که بر او حمله می کردنـد ، دخترش فریـاد می زد که از فلاـن سوی آمدنـد ، تا سرانجام به او نزدیک شدند ، دخترش فریاد بر آورد که : وا ذلّاه ! پدرم را احاطه کردند و کسی نیست که او را یاری کند .

عبـداللّه بن عفیف شمشیرش را می چرخانـد و می گفت : به خدا قسم که اگر چشـمم باز بود ، راه آمد و شد را بر شـما تنگ می کردم .

و بالأخره او را دستگیر کردند و به نزد عبیداللّه بن زیاد آوردند ، چون چشم عبیداللّه بر او افتاد ، گفت : سپاس خدای را که تو را رسوا کرد !

عبـداللّه بن عفیف گفت : ای دشـمن خـدا ! چگونه خـدا مرا رسوا کرد ؟ ! به خدا قسم اگر چشـمم باز بود راه زندگی بر شـما تنگ می گردید .

ابن زیاد پرسید : درباره ی عثمان چه می گویی ؟ !

گفت : ای بنده ی بنی علاج ! و ای پسر مرجانه ! و او را دشنام داد که : تو را با عثمان چه کار ؟ ! اگر بدی کرد یا نیکی و اگر اصـلاح کرد یا فتنه انگیزی ، خداونـد ولیّ مردم است و در میان آنان به عدل داوری خواهد کرد ؛ ولی تو باید از من در مورد پدرت و خودت و یزید و پدر یزید سؤال کنی !

ابن زیاد گفت: به خدا سوگند که چیزی از تو نخواهم پرسید تا مزّه ی مرگ را بچشی!

عبـداللّه بن عفیف گفت : الحمدللّه ربّ العالمین ، من از خدا شـهادت را طلب می کردم پیش از آن که مادر تو را بزاید ، و از خداونـد آرزو کرده بودم که به دست منفورترین خلق خدا که او را بیش از همه دشـمن دارد ، به شـهادت برسم ، و چون نابینا شدم از فیض شهادت ناامید شدم ، اینک خدای را سپاس می گویم که شهادت را پس از نا امیدی ، نصیبم کرد و قبولی دعای پیشین مرا به من نشان داد .

ابن زیاد دسـتور داد تا سـر او را از بـدن جـدا کننـد ! و مأموران گردن او را زدند و بدنش را در محله ی سـبخه ی کوفه به دار آویختند .(۱)

۱- بحارالانوار ، ج ۴۵ ، ص ۱۱۹ ؛ ارشاد شیخ مفید ، ج ۲ ، ص ۱۱۷ .

اقدام شجاعانه و جسورانه ی این پیر روشن ضمیر در همان آغاز سخنان عبیداللّه موجب گردید که :

۱ - مجلس و گردهمایی مردم کوفه بهم بخورد و عبیداللّه در رسیدن به نتیجه مطلوب و هدفی که در نظر داشت از آن جلسه بگیرد ، ناکام بماند .

۲ - اعتراض عبداللّه بن عفیف پس از شهادت امام حسین علیه السلام موجب گردید که روحیه ی برخورد با ظلم و ظالم در میان مردم که از بین رفته بود دگر باره زنده گردد .

۳ - دستور دستگیری فردی صالح و شناخته شده توسط عبیداللّه بن زیاد و به شهادت رساندن او خشم و نفرت عمومی را برانگیخت و زمینه ی قیام و نهضت را که بعدها به صورت نهضت توّابین شکل گرفت آماده نمود .(۱)

حضرت امام سجاد علیه السلام در کوفه ، خطاب به مردم - بعد از ستایش و حمد الهی - ف-رم-ود :

ای مردم ! آن که مرا می شناسد ، می شناسد ، و آن که نمی شناسد خود را بدو می شناسانم : من علی فرزند حسین فرزند علی فرزند ابی طالبم . من پسر آنم که حرمتش را در هم شکستند ، دارایی و مال او را به غارت بردند ... و کسان او را اسیر کردند . من پسر آنم که در کنار نهر فراتش سر بریدند ، در حالی که نه به کسی ستم کرده و نه با کسی مکری به کار برده بود . من پسر آنم که او را از قفا سر بریدند و این شهادت پدرم مرا فخری بزرگ است . ای مردم ! آیا شما به پدرم نامه ننوشتید ؟ و آیا با او بیعت نکردید ؟ و پیمان نبستید ؟ و به او خیانت نکردید ؟ و به پیکار او بر نخاستید ؟ چه زشت کاری ! و چه بد اندیشه و کرداری !

اگر رسول خدا به شما بگوید : فرزندان مرا کشتید و حرمت مرا در هم شکستید ، شما از امت من نیستید ! به چه رویی به او خواهید نگریست ؟

۱- قصه ی کربلا ، علی نظری منفرد ، ص ۴۵۳ .

این سخنان کوتاه امام سجاد علیه السلام در آن محیط خفقان در وجود مردم کوفه تأثیر گذاشت که از هر سو بانگ شیون برخاست . مردم به یکدیگر می گفتند : نابود شدید و نمی دانید .

سپس به امام سجاد علیه السلام گفتند : ای پسر پیغمبر ! ما شنوا ، فرمانبردار ، و به تو وفاداریم ، از تو نمی بُریم ، با هر که گویی پیکار می کنیم و با هرکس خواهی در آشتی به سر می بریم ! یزید را دستگیر می کنیم و از ستمکاران بر تو بیزاریم !

امام سجاد علیه السلام فرمود :

هیهات ! ای فریبکاران دغل باز ! ای اسیران شهوت و آز ! می خواهید با من هم کاری کنید که با پدرانم کردید ؟ نه ، به خدا هنوز زخمی که زده اید خون فشان است و سینه از داغ مرگ پدر و برادرانم سوزان . تلخی این غم ها گلوگیر و اندوه من تسکین ناپذیر است و از شما می خواهم نه با ما باشید نه بر ما !(۱) .(۲)

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا خیمه ای را آماده نمود و دستور داد تا هر یک از اهل بیت و اصحاب به شهادت برسد ، بدن او را به آن خیمه منتقل نمایند ، و تنها بدنی که به این خیمه منتقل نشد ، بدن مطهّر قمر بنی هاشم حضرت عباس علیه السلام بود .

مردی از قبیله ی بنی اسد می گوید :

۱- احتمال هست که این سخنرانی در بازگشت اهل بیت از شام ، در کوفه ایراد شده باشد ؛ زیرا از یک طرف خطبه طولانی است و در موقع رفتن به شام ، برای ایراد چنین خطبه ای ، نه آزادی وجود داشت و نه وقت و فرصت و از طرف دیگر ، طبرسی در آغاز این خطبه می گوید : احتجاج علی بن الحسین علیه السلام علی اهل الکوفه حین خرج من الفسطاط و توبیخه ایاهم علی غدرهم ونکثهم ... (احتجاج ، ج ۲ ، ص ۱۶۶) و می دانیم که موقع رفتن به شام ، خیمه ای وجود نداشته است که امام علیه السلام از آن بیرون آید !

۲- ملهوف ، سید بن طاووس ، ص ۶۶ .

پس از رفتن قافله ی کربلا ، من به میدان نبرد آمدم ، صحنه ی عجیبی بود ، اجساد مطهّر اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و یاران امام علیه السلام غرقه در خون روی زمین افتاده بودند و خاک بر آن ها نشسته بود ، منظره ای بسیار حزن آور بود ، از بدن های معطر آنان نور به آسمان می تابید و نسیمی که بر آن اجساد عزیز می گذشت عطرآگین بود ، در این هنگام شیری را دیدم که در کنار جسد مطهّر حضرت حسین علیه السلام آمد و خود را به خون مبارک امام علیه السلام آغشته کرد و چنان ناله می کرد که تاکنون نشنیده بودم و آنچه که بر تعجب من افزود آن بود که شب هنگام نگاهی به صحنه ی کارزار کردم ، در کنار هر بدنی نوری دیدم همچون شمعی که می درخشد و صدای ناله و گریه از کنار آن عزیزان به گوش می رسید .

در آن میان پیکر سید جوانان بهشت به گونه ای بود که از مشاهده ی آن حتی دلی که همانند سنگ سخت است پاره می شد ، ولی انوار الهی از طرف آن بدن مطهّر ساطع و بوی عطر از جوانب آن پیکر مقدّس به مشام می رسید .(۱)

در مورد دفن اجساد مطهّر شهدا در مصادر تاریخی و روایی آمده :

عده ای از قبیله ی بنی اسد آمدند تا بدن مطهّر امام علیه السلام و یاران را دفن نمایند ؛ اما چون بدن ها سر نداشتند وحتی لباس آن ها را ربوده بودند و بیشتر بدن ها بر اثر ضربات شمشیر پاره پاره بود ، قابل شناسایی نبودند و بنی اسد متحیّر مانده بودند ، در این هنگام امام چهارم علیه السلام تشریف آورد و بدن ها را به بنی اسد معرفی نمود و خود به دفن بدن مطهّر و مقدّس پدر بزرگوارش اقدام کرد و در حالی که به شدّت گریه می نمود ، فرمود :

آفرین بر آن زمینی که پیکر پاک تو را در بر گرفته ، دنیا پس از تو تاریک و آخرت به نور تو روشن است ، دیگر شب ها خواب ندارم و اندوهم را پایانی

۱- میدنه المعاجز ، سید هاشم بحرانی ، ج ۴ ، ص ۷۰ ؛ مقتل الحسین ، مقرّم ، ص ۳۱۸ .

نیست تا این که خداوند اهل بیت تو را به تو ملحق گرداند و در مأوای تو جای دهد ، درود من بر تو ای فرزند رسول خدا و رحمت خداوند بر تو باد .

سپس روی قبر مطهّر نوشت :

هذا قبرُ الحسین بن علی بن ابی طالب الّذی قتلوه عطشانا غریبا .

آنگاه بدن مقدّس حضرت علی بن الحسین (علی اکبر علیه السلام) را پائین پای حضرت به خاک سپردند و بعد به دستور امام سجاد علیه السلام شهدای اهل بیت علیهم السلام را در نزدیکی قبر امام حسین علیه السلام در یک محل به خاک سپردند . سپس بنی اسد همراه امام علیه السلام برای دفن قمر بنی هاشم علیه السلام به طرف نهر علقمه حرکت کردند و بدن مطهّر عباس علیه السلام را در همانجا که شهید شده بود به خاک سپردند ؛ در این هنگام امام سجاد علیه السلام در حالی که به شدت گریه می کرد فرمود :

پس از تو – ای ماه بنی هاشم – خاک بر دنیا ببارد ، بر تو درود می فرستم و رحمت خداوند را بر تو می طلبم .(۱)

سپس بنی اسد اصحاب را در یک محل دفن نمودند و حبیب بن مظاهر را همان جایی که اکنون هست (نزدیک بالای سر امام علیه السلام) دفن کردند به جهت شأن و مرتبه ای که در قبیله ی خود داشت ، چون او از بنی اسد و رئیس آن ها بود .(۲)

تعدادی از ارباب مقاتل نوشته اند که جریان دفن پیکر مطهّر شهدا در شب سیزدهم بوده است ؛ به نظر می رسد این قول صحیح تر است به دو دلیل :

۱- حیاه الامام الحسین علیه السلام ، باقر شریف القرشی ، ج ۳ ، ص ۳۲۴ .

۲- الإمام الحسین علیه السلام و اصحابه ، ص ۳۷۵ .

۱ – بنی اسد در روز – به خاطر امان نبودن از آسیب لشکر ابن زیاد – نمی توانستند در روز اقدام به دفن پیکرها کنند ، بنابراین در شب که خطر لشکر دشمن آنان را تهدید نمی نمود به این کار اقدام نمودند .

۲ – امام سجاد علیه السلام در هنگام شب که مأموران برای استراحت توقف نموده و در خواب بودند ، به صورت پنهانی طی الأرض نموده و با کمک قبیله ی بنی اسد پیکر مطهّر شهدا را دفن نمودند .

این نکته را هم باید بگوئیم که متولّی کفن و دفن هر امامی ، امام بعد از اوست و در این رابطه روایاتی در کافی و دیگر کتب حدیثی مذکور است .

از امام باقر علیه السلام روایت شده که امام سجاد علیه السلام به صورت پنهانی آمد و بر پدر بزرگوارش نماز خواند و آنگاه او را دفن کرد .(۱)

و این مطلب از بیانات امام هشتم علیه السلام نیز بر می آید ، هنگامی که علی بن حمزه به امام عرض کرد : ما از پدران شما روایت کرده ایم که متولّی امر امام به جز امام بعد از او نخواهد بود . حضرت امام رضا علیه السلام به او فرمود : مرا خبر ده آیا حسین بن علی علیهماالسلام امام بود یا این که امام نبود ؟

علی بن حمزه گفت : آن حضرت امام بود .

امام رضا علیه السلام فرمود : چه کسی متولی امر او بود و او را دفن نمود ؟

علی بن حمزه گفت : حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام .

حضرت امام رضا علیه السلام فرمود : علی بن الحسین علیهماالسلام در آن هنگام کجا بود ؟ آیا او محبوس در دست عبیداللّه بن زیاد نبود ؟ !

علی بن حمزه گفت : امام سجاد علیه السلام آمد و دشمنان اطلاع نداشتند و آن حضرت پیکر مطهّر امام حسین علیه السلام را دفن کرد و بازگشت .

امام رضا علیه السلام فرمود : همان کسی که امام سجاد علیه السلام را قدرت داده است که به کربلا بیاید و جسد مطهّر پدرش را دفن کند ، به صاحب این امر (امام وقت)

۱– جلاء العیون ، سید عبداللّه شبّر ، ج ۲ ، ص ۲۱۶ .

قـدرت داده است تـا به بغـداد آمـده و امر امام و پـدرش را عهـده دار شود ، سـپس بازگردد ، با این تفاوت که او در زنـدان و اسارت دشمن همانند علی بن الحسین علیه السلام نبوده است .(۱)

خطبه ی حضـرت زینب علیهاالسـلام در کاخ عبیـداللّه بن زیاد در کتب متعددی آمده ، از جمله در ملهوف سـید بن طاووس ، ص ۶۹ ، ارشاد شیخ مفید ، ص ۲۴۴ .

خطبه ی حضـرت زینب علیهاالسـلام در کاخ یزیـد در شام در کتب متعـددی آمـده ، از جمله در احتجاج طبرسـی ، ج ۲ ، ص ۱۲۲ و بحارالانوار ، ج ۴۵ ، ص ۱۳۳ .

خطبه ی امام سـجاد علیه السـلام در مسـجد جامع شام در کتب متعددی آمده ، از جمله در احتجاج طبرسی ، ج ۲ ، ص ۱۳۲ و بحارالانوار ، ج ۴۵ ، ص ۱۳۷ و نفس المهموم ، ص ۴۵۱ .

شیـخ بهائی در کامل و ابوریحان بیرونی در الآثار الباقیه و کفعمی در مصـباح ، تاریخ ورود اهل بیت را به شام در روز اول ماه صفر نوشته اند .(۲)

سید بن طاووس می گوید : امّ کلثوم علیهاالسـلام گفت : وقتی به شام نزدیک شدیم به شمر گفتم از تو می خواهم که ما را از در دروازه ای وارد شام نمائی که مردم کمتر نظاره گر ما باشـند و نیز بگو سرهای شهدا را از میان محملان بیرون ببرند تا مردم به تماشای سرها مشغول باشند و کمتر به ما خیره گردند ؛ ولی شمر برخلاف خواسته ی امّ کلثوم دستور داد تا سرهای شهدا را بر نیزه هـا زده و در میـان حرم اهـل بیت بیاورنـد ، و از دروازه ساعات که پر جمعیت ترین دروازه ها بود اهل بیت امام حسـین علیه السلام را وارد شام کردند .

از سـهل بن سعدالساعدی نقل شده که گفت در سفری که وارد شام شدم آثار شادی در چهره های مردم آن دیار دیدم و شهر را آذین بسته مشاهده کردم و زنانی را دیدم که دف و طبل می زدند ! ! با خود گفتم برای شامیان عیدی

۱- بحارالانوار ، ج ۴۸ ، ص ۲۷۰ .

۲- مقتل الحسین ، مقرّم ، ص ۳۴۸ .

نیست که ما نـدانیم ! پس گروهی را دیدم که با یکدیگر سـخن می گفتند ، به آنان گفتم : برای مردم شام عیدی هست که ما از آن بی خبریم ؟ !

گفتند : ای پیرمرد ! گویا تو مردی اعرابی و بیابان گردی !

گفتم : من سهل بن سعدم که محمّد صلی الله علیه و آله وسلم را دیده ام .

گفتند : ای سهل تعجب نمی کنی که چرا آسمان خون نمی بارد ؟ و زمین ساکنان خود را فرو نمی برد ؟ !

گفتم : مگر چه روی داده است ؟ !

گفتند : این سر حسین فرزند محمّد است که از عراق به ارمغان آورده اند !

گفتم : واعجبا ! سـر حسـین علیه السـلام را آورده انـد و مردم شادی می کننـد ؟ ! از کدام دروازه ی آنان را وارد می کنند ؟ ! آنان اشاره به دروازه ای نمودند که آن را باب ساعات می گفتند .

در آن هنگام که با آن افراد سرگرم گفتگو بودم ، دیدم که پرچم ها یکی پس از دیگری نمایان شد ، ابتدا سری نورانی و زیبا را بر سـر نیزه ای دیدم که احساس کردم می خندد و آن سـر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام بود ، سپس سواری را دیدم که نیزه ای در دست داشت و سـر مبارک امام حسین علیه السلام بر آن قرار داشت ، و آن سر از نظر صورت ، شبیه ترین مردم به رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وسـلم بود ، و شـکوه و عظمتی فوق العاده داشت و نور از او می تابید ، محاسـنش حاکی از پیری بود ، اما خضاب شده بود ، چشـمانی گشاد و ابروانی باریک و پیوسته داشت ، پیشانی مبارکش بلند و میان بینی حضرت علیه السلام مقداری بر آمده بود و در حالی که لبخندی بر لبان مبارکش داشت چشم به سوی مشرق دوخته بود ، و باد محاسن شریفش را به چپ و راست حرکت می داد ، گویی امیرالمؤمنین علیه السـلام بود ، و آن نیزه را مردی به نـام عمروبن منـذر در دست گرفته و پیش می آمد .

امّ کلثوم را دیدم که چادری سخت کهنه بر سر گرفته و روی خود را بسته بود . بر امام زین العابدین علیه السلام و اهل خاندان او سلام کرده خود را معرفی نمودم و

گفتم من از اصحاب جدّ شمایم ، اگر دستوری دارید در خدمتم ؛ سکینه به من فرمود : به این بدبختی که سر مقدّس پدرم را حمل می کند بگو تا از میان محمل ها بیرون ببرد و کمی جلوتر حرکت کند تا مردم به تماشای سر او بپردازند و از نگاه کردن و خیره شدن به ما چشم پوشی کنند و اینقدر به حریم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بی حرمتی نشود .

سهل بن سعد گوید : رفتم مقداری پول به او دادم تا راضی شود سر مقدّس امام حسین علیه السلام را کمی جلوتر حرکت دهد و او نیز به خواسته ی من عمل کرد . کار بدین منوال بود تا سرها را به نزد یزید بردند .(۱)

سهل بن سعد می گوید : سر مقدّس امام حسین علیه السلام را در حالی که در میان ظرفی نهاده بودند به مجلس یزید وارد کردند ! من هم با آنان وارد شدم . یزید بر تخت نشسته و بر سر او تاجی بود مزیّن به درّ و یاقوت و اطراف او را گروه زیادی از پیرمردان قریش گرفته بودند ! کسی که سر مبارک امام حسین علیه السلام را با خود حمل می کرد به هنگامی که پا در مجلس یزید نهاد گفت :

شترم را از سیم و زر ، سنگین بار کن که من پادشاه با فرّ و شکوهی را کشتم ؛ کشتم کسی را که بهترین مردم است از جهت پدر و مادر ، و نژاد او والاتر از همه است .

یزید با عصبانیت از او پرسید : اگر می دانستی که او بهترین مردم است چرا او را کشتی ؟ !

آن مرد گفت : به امید گرفتن جایزه از تو او را کشتم !

یزید دستور داد او را گردن زدند .(۲)

منهال بن عمرو گوید : به خدا قسم در شام سر مبارک امام حسین علیه السلام را بر سر نی دیدم که این آیه ی سوره ی کهف را می خواند : « أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ

۱- قمقام زخّار ، فرهاد میرزا ، ص ۵۵۶ .

۲- الدمعه الساکبه ، ج ۵ ، ص ۸۴ .

الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كانُوا مِنْ آياتِنا عَجَبا » .

ناگاه به قدرت الهی سر مقدّس امام حسین علیه السلام را دیدم که با زبان فصیح فرمود : آری ، امر من از داستان اصحاب کهف شگفت انگیزتر است ؛ دیدم پیرمردی از اهالی شام کنار اسیران آمد و گفت : حمد خدای را که شما را کشت و شهرها را از وجود شما راحت کرد و یزید را بر شما مسلط گردانید ! زخم زبانش که تمام شد ، امام سجاد علیه السلام به او فرمود : ای پیرمرد ، آیا قرآن خوانده ای ؟ عرض کرد : آری ، فرمود : این آیه را خوانده ای ؟

« قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى » ؛ پیامبر ! بگو من هرگز پاداشی جز محبت به ذوی القربی نمی خواهم .

پیرمرد گفت : آری ، حضرت فرمود : آن ها مائیم که خداوند محبت به ما را مزد رسالت رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم قرار داده است .

باز فرمود : آیا این آیه را خوانده ای ؟

« وَ آتِ ذا الْقُرْبى حَقَّهُ » ، حق ذوی القربی را بپرداز .

گفت : آری ، حضرت فرمود : مراد مائیم که خداوند فرمود حق ما را بپردازند .

باز فرمود : آیا این آیه را خوانده ای ؟

« وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى » .

گفت : خوانده ام . حضرت فرمود : مراد این آیه هم مائیم ما نزدیک ترین خویشان پیامبریم .

در آخر فرمود : آیا این آیه را نیز خوانده ای ؟

« إِنَّما يُرِيدُ اللّه ُلِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا »(۱)

عرض کرد : آری ، حضرت فرمود : مائیم آن اهل بیتی که خداوند به طهارت و پاکی آنان شهادت داده است .

آن پیرمرد با شنیدن این مطالب گریه کنان اظهار پشیمانی کرد و عمامه را از سر

۱- سوره ی احزاب ، آیه ی ۳۳ .

برداشت و بر زمین انداخت و به درگاه خدا اظهار پشیمانی نمود و به امام سجاد علیه السلام عرض کرد : آیا توبه ی من قبول می شود ؟

حضرت فرمود : آری ، و توبه کرد ؛ ولی وقتی یزید از جریان با خبر شد ، او را کشت .(۱)

مردم شام چون با روشن گری های حضرت زینب علیهاالسلام و امام سجاد علیه السلام از ستم های ناروای یزید نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آگاه شدند ، از او متنفر شده و او را دشنام می دادند ! و یزید چون چنین دید ، (برای حفظ موقعیت خویش) رفتار خود را نسبت به اهل بیت تغییر داد ، به طوری که طبری نقل می کند : یزید بر سرسفره ی غذا نمی نشست مگر اینکه علی بن الحسین علیهماالسلام را فرا می خواند ! و او را بر سر همان سفره می نشاند که با او غذا بخورد !!(۲)

ابن اثیر می نویسد :

هنگامی که سر مقدّس امام حسین علیه السلام را نزد یزید بردند ، موقعیت ابن زیاد نزد او بالا رفت و از اقدام او خوشحال شد و به وی جایزه داد ؛ ولی طولی نکشید که به وی گزارش رسید که مردم نسبت به او خشمگین شده اند و به او لعن و ناسزا می گویند ؛ از این رو از کشتن امام حسین علیه السلام [در ظاهر] پشیمان شد . او می گفت : کاش متحمل اذیت می شدم و حسین را به منزل خود می آوردم و به خاطر پیامبر اسلام و رعایت حرمت قرابت حسین با او ، اختیار را به وی واگذار می کردم ، هر چند موجب ضعف حکومتم می شد !! خدا پسر مرجانه (ابن زیاد) را لعنت کند ! او حسین را مجبور به این کار (جنگ) کرد ، در حالی که حسین از او خواسته بود اجازه بدهد به یکی از مناطق مرزی برود ، ولی پسر مرجانه با پیشنهاد او موافقت نکرده او را به قتل رسانید و با این کار مرا مورد

۱- ملهوف ، سید بن طاووس ، ص ۶۸ .

۲- تاریخ طبری ، ج ۵ ، ص ۲۳۳ .

بغض و نفرت مسلمانان قرار داده و تخم دشمنی مرا در دل های آن ها افشاند . اینک هرکس و ناکسی به خاطر قتل حسین با من دشمن شده است . این چه رفتاری بود که پسر مرجانه برای من درست کرد ؟ ! خدا او را لعنت کند و گرفتار غضب خویش سازد ! !(۱)

یزید ملعون که خود دستور کشتن امام حسین علیه السلام را - در آغاز حکومتش - طی نامه ای برای عبیداللّه بن زیاد نوشته بود ، اما با مواجهه شدن با اعتراضات مردمی ، خود را تبرئه می کند و عبیداللّه بن زیاد را مسئول شهادت امام معرفی می نماید ! !

آن پلید آن گاه که سر مبارک امام حسین علیه السلام را در طشتی در مقابلش قرار دادند ، با چوب خیزران - در حالت مستی - به دندان و لب مبارک امام حسین علیه السلام می کوبید و اشعار کفرآمیزش را می خواند ؛ اما اندکی که از ماجرا گذشت و نفرت و خشم مردم را از این عمل زشت احساس کرد و دید که مردم به او دشنام می دهند و سلطنت او در معرض خطر است ، ابراز پشیمانی از کرده ی خود نمود و جنایت بزرگ عاشورا را به عبیداللّه بن زیاد منتسب کرد ! !

البته این امر در تاریخ سابقه دارد که امیران و فرمانروایان و پادشاهان چون عملی انجام می دادند که مردم را به خشم می آورد ، تلاش می کردند که برای تثبیت اقتدار خود انجام آن عمل زشت را به دیگران نسبت داده و خود را تبرئه کنند ! و در همین راستا یزید پس از خطبه ی حضرت زینب علیهاالسلام و خطبه ی امام سجاد علیه السلام و اعتراض برخی از صحابه و همسر خود هند دختر عبداللّه بن عامر و دیگران به ناگهان مشی سیاسی خود را تغییر داد و قتل امام حسین علیه السلام را به عبیداللّه بن زیاد نسبت داد و می گفت : لَعَنَ اللّه ءابنَ مرجانَه ، در حالی که پس از ماجرای عاشورا عبیداللّه بن زیاد به شام آمد و یزید به او مال فراوان و هدایای گرانبها بخشید و در نزد خود نشانید و او را به حرمسرای خود برده و با هم

۱- الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۸۷ .

شراب خوردند و جشن گرفتند .(۱)

برخی از رجال ساده لوح اهل سنّت ، پشیمانی یزید در قتل سیدالشهدا علیه السلام را نشانه ی توبه او پنداشته و برخی دیگر مانند امام محمّد غزالی پا را فراتر نهاده و مدعی هستند که یزید را نباید لعن کرد ؛ زیرا ممکن است که خداوند توبه ی او را پذیرفته باشد ! !

جواب :

۱ - با توجه به شواهد و قرائن - به ویژه اشعار کفر آمیز - به خوبی معلوم می شود که او هیچ اعتقادی به خدا و روز قیامت نداشت تا متنبه گردد و از گناهان خویش توبه نماید !

۲ - اظهار پشیمانی وی برای فریب مردم و حفظ موقعیت خویش بود و دلیل گویای آن این است که وی بعد از مراجعت اهل بیت به مدینه ، بلافاصله عبیداللّه بن زیاد و عمربن سعد را به شام دعوت نمود و آن دو را در حرمسرای خود میهمان نمود و جوایز گرانبها اهدا کرد !

در تاریخ آمده :

یزید نامه ای به عبیداللّه بن زیاد بدین مضمون نوشت :

اما بعد : به راستی که تو اوج گرفتی ! و به نهایت جایگاهی که هم اکنون داری ، رسیدی ! همان گونه که شاعر گفت :

تو بالا رفتی و از ابرها گذشتی و در ماورای آن قرار گرفتی ، و برای تو جز بلندگاه خورشید جایگاهی نیست !

چون نامه ی من به دست تو رسید ، به جانب شام حرکت کن و به نزد من آی تا پاداش تو را بدهم .

۱- تذکره الخواص ، سبط بن جوزی ، ص ۱۴۶ .

ابن زیـاد بـا اعضـای حکومتی خود به دمشق سـفر کرد و چون بـدانجا رسـید تمام افراد بنی امیه برای اسـتقبال او به بیرون شـهر رفتند ، و چون بر قصـر یزید وارد شدند ، یزید از جای برخاست و عبیداللّه بن زیاد را در آغوش گرفت و پیشانی او را بوسید و او را بر تخت خود نشانید و به آوازه خوانش گفت : آواز بخوان ! و به ساقی گفت :

شربتی مرا بنوشان که دلم را سیراب کند و سپس همانند آن را به پسر ابن زیاد بنوشان ؛ او محلّ سرّ و امانت نزد من است ، و بر سر حدّات غنیمت و جهاد من است .(۱)

عبیداللّه بن زیاد به مدت یک ماه در شام ماند و میهمان یزید بود و یزید یک میلیون درهم به او صله داد ! و همین مقدار نیر به عمر بن سعد بخشید ! و خراج یک سال عراق را نیز در اختیار عبیداللّه بن زیاد قرار داد !(۲)

و این تشکر و سپاسگزاری یزیـد نسبت به ابن زیاد بدین جهت بود که وی بزرگترین دشـمن حکومت نامشـروع و فاسدش - یعنی سید الشهدا علیه السلام - را کشته بود و به گمان باطل خود پایه های سلطنت او را محکم ساخته بود .

آری ،

یزید ملعون به دروغ و فریب اظهار پشیمانی در قتل امام حسین علیه السلام می نمود .

۳ - کسـی که تـوبه می کنـد دست از جنایـات بر می دارد ؛ امـا یزیـد نه تنهـا دست از جنایـات برنـداشت ، بلکه در سـال دوم حکومتش ، با قساوت هر چه تمامتر قیام مردم مدینه را سـرکوب نمود و هزاران نفر از بیگناهان را کشت و نوامیس مسـلمین را بر سپاهیان خونخوارش مباح اعلام نمود !

و در سـال سوم حکومتش به مکه حمله کرد و با منجنیق خانه ی خـدا را سوزانـد و به کلی ویران نمود ودر سال چهارم افتاد و مرد !(۳)

بنابراین یزید تا آخرین لحظات عمر نحسش به جنایات مشغول بود و هرگز

۱- مروج الذهب ، مسعودی ، ج ۳ ، ص ۶۷ .

۲- حیاه الامام الحسین علیه السلام ، باقر شریف القرشی ، ج ۳ ، ص ۳۹۳ .

۳- انساب الاشراف ، بلاذری ، ص ۳۰ ، الکامل ، ابن اثیر ، ج ۴ ، ص ۲۰۲ به بعد ، مروج الذهب ، مسعودی ، ج ۳ ، ص ۶۸ به بعد .

توبه نکرد .

۴ - با توجه به مضامین روایات متعدد از خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام و سخنان علمای بزرگ مذهب شیعه ، هرگز توبه ی کشندگان پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام پذیرفته نمی گردد .

بنابراین فرضا اگر هم بپذیریم که یزید توبه کرده بود ، باز هم می گوئیم که : جایگاه آن ملعون در قعر جهنم است ؛ زیرا خداوند توبه ی کشندگان انبیاء و امامان علیهم السلام را نمی پذیرد .

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود :

ألا ولَعَنَ اللّه ُقَتَلَةَ الحسینِ ومُحِبّیهم و ناصریهم و السّاکِتینَ عَن لَعنِهِم مِن غَیرِ تَقِیّهٍ تُسْکِتُهُم .(۱)

لعنت خدا باد بر قاتلین حسین و بر دوستان و یاوران آن قاتلین و نیز بر کسانی که از لعن کردن بر آن گروه - بدون تقیه - ساکتند .

امام صادق علیه السلام :

اللّهُمَّ العَن جَوابیتَ هذِهِ الاُمَّهِ وَ الْعَنْ طَواغِیتَها وَ الْعَنْ فَراعِنَتَها وَ الْعَنْ قَتَلَهَ أمیرالمُؤمنینَ وَ الْعَنْ قَتَله الحُسینِ و عَذِّبهُم عَذابا لا تُعَذِّبُ بِهِ أحَدا مِنَ العالَمین .

امام رضا علیه السلام :(۲)

۱- تفسیر الامام الحسن العسکری علیه السلام ، ص ۳۶۹ ؛ البرهان فی تفسیر القرآن ، ج ۱ ، ص ۲۶۸ ؛ ریاض الأبرار فی مناقب الأئمه الأبرار علیه السلام ، ج ۱ ، ص ۱۹۵ .

۲- الکافی ، ج ۴ ، ص ۵۷۳ ؛ بحارالانوار ، ج ۹۵ ، ص ۱۵۸ .

یَابنَ شَبیب ! إنْ سَرَّکَ أن تَسکُنَ الغُرَفَ المَبنِیَّه فِی الجَنّهِ مَعَ النَّبِیِّ وَآلِهِ – صَلواتُ اللّه ِعَلَیهم أجمعین – فَالْعَنْ قَتَلَهَ الحُسینِ .(۱)

ای فرزند شبیب ! اگر دوست داری در غرفه های بهشتی در جوار پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت علیهم السلام باشی ، پس قاتل امام حسین علیه السلام را لعنت کن !

این احادیث و احادیث متعدد دیگر ، گویای این مطلبند که : قاتلین معصومین علیهم السلام هرگز بخشیده نمی شوند ؛ زیرا کسی که بخشیده شود دیگر استحقاق لعن ندارد ، لذا می بینیم که در احادیث متعدد ، معصومین علیهم السلام آنان را لعن نموده اند .

مرحوم شیخ صدوق در این باره می فرماید :

اعتقادُنا فی قَتَلَهِ الأنبیاء و قَتَلَهِ الأئمه علیهم السلام أنّهم کفّارٌ مشرکون مُخلّدون فی أسفلِ دَرکٍ من النّار .(۲)

اعتقاد ما [علمای اهل بیت علیهم السلام] درباره ی قاتلان پیامبران و امامان معصوم این است که : آنان کفار مشرکند و جایگاهشان در قعر جهنم است و در آن همیشه باقی خواهند ماند .

مرحوم علامه ی مجلسی نیز می فرماید :

۱- امالی ، شیخ صدوق ، مجلس ۲۷ ، ص ۱۳۰ ؛ عیون أخبارالرضا علیه السلام ، ج ۱ ، ص ۳۰۰ ؛ وسائل الشیعه ، شیخ حرّ عاملی ، ج ۱۴ ، ص ۴۱۷ .
۲- اعتقادات الامامیه ، ص ۱۰۶ ؛ بحارالانوار ج ۲۷ ، ص ۲۴۱ .

أنا لا نجوزُ صدور التّوبه و الایمان عَن قَتَلَهِ الانبیاء والأئمه صلوات اللّه علیه-م .(۱)

من جایز نمی دانم صدور و پذیرش توبه از قاتلان پیامبران و امامان علیهم السلام .

هنگـامی که امـام سـجاد علیه السـلام در مسـجد شـام آن خطبه ی رسـا را ایراد کرد ، یکی از علمـای یهود که در مجلس یزید حضور داشت ، از یزید پرسید : این نوجوان کیست ؟

یزید گفت : علی بن الحسین است .

سؤال کرد : حسین کیست ؟

یزید گفت : فرزند علی بن ابی طالب است .

باز پرسید : مادر او کیست ؟

یزید گفت : دختر محمّد .

یهودی گفت : سبحان اللّه ! این فرزند دختر پیامبر شماست که او را کشته اید ! شما چه جانشین بدی برای فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودید ! ! به خدا سوگند که اگر پیامبر ما موسی بن عمران در میان ما فرزندی می گذاشت ، ما گمان می کردیم که او را تا سر حد پرستش باید احترام کنیم ، و شما دیروز پیامبرتان از دنیا رفت و امروز بر فرزند او شوریده و او را از دم شمشیر خود گذارندید ؟ ! وای بر شما امت ! !

یزیـد در خشم شد و فرمان داد تا او را بزنند ، آن عالم بزرگ یهودی به پا خاست در حالی که می گفت : اگر می خواهید مرا بکشـید ، باکی نـدارم ! من در تورات یافته ام کسـی که فرزنـد پیامبر را می کشد ، او همیشه ملعون خواهد بود و جایگاه او در آتش جهنم است .(۲)

سپس آن ملعون دستور داد تا سر مقدّس امام حسین علیه السلام را بر سر درب کاخ

۱- مرآه العقول فی شرح اخبار آل رسول ، ج ۱۱ ، ص ۲۱۴ .

۲- حیاه الامام الحسین علیه السلام ، ج ۳ ، ص ۳۹۵ .

خود بیاویزند .

هند – دختر عبداللّه بن عامر – همسر یزید ، چون شنید که یزید سر امام حسین علیه السلام را بر سر در خانه اش آویخته است ، پرده ای که یزید را از حرمسرای او جدا می کرد ، پاره کرد و بدون روسری به سوی یزید دوید ، در آن هنگام یزید در مجلس عمومی نشسته بود ، هند به یزید گفت : ای یزید ! سر فرزند فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باید بر سر درِ خانه ی من آویخته شود ؟ ! یزید از جای خود برخاست و او را پوشاند وگفت : آری ، برای حسین ناله کن ! و بر فرزند دختر پیامبر اشک بریز ! که همه ی قبیله ی قریش بر او گریه می کنند ! عبیداللّه بن زیاد در کشتن او شتاب کرد که خدا او را بکشد ! !(۱)

هند می گوید : شبی در خواب دیدم که دری از آسمان گشوده شد و فرشتگان گروه گروه آمده و در کنار مقدّس سر امام حسین علیه السلام گرد آمدند و زمزمه می کردند که :

السلام علیک یا ابا عبداللّه ! السلام علیک یابن رسول اللّه !

در این حال پاره ی ابری را دیدم که گویا از آسمان فرود آمد که مردان زیادی بر آن سوار بودند و در میان آنان مردی را دیدم نورانی ، با چهره ای همانند قرص ماه که خود را بر روی سر مبارک امام علیه السلام انداخت و لب و دندان های حسین علیه السلام را می بوسید و می گفت : ای فرزندم ! تو را کشتند و تو را از خوردن آب بازداشتند ؟ ! ای فرزندم ! من جدّ تو رسول خدایم ، و این پدرت علیّ مرتضی و این برادرت حسن و این عمویت جعفر و این عقیل و اینان حمزه و عباس هستند ؛ سپس نام سایر اهل بیت را یکی پس از دیگری بر شمرد .

هند گوید : از خواب وحشت زده بیدار شدم و متوجه سر مقدّس حسین علیه السلام

۱- بحارالانوار ، ج ۴۵ ، ص ۱۴۲ .

شـدم ، دیـدم اطراف آن سـر مقـدّس را هـاله ی نوری احـاطه کرده است ، به سـراغ یزیـد رفتم و او به اتـاق تاریک رفته بود و صورت خود را به جانب دیوار نموده و می گفت : مالی و للحسین ؟ ! مرا با حسین چه کار ؟ !

چون در چهره ی او نگـاه کردم ، آثـار ناراحتی را در آن آشـکار دیـدم و خواب خود را برای او تعریف کردم ، و او در حالی که سر به زیر انداخته بود به حرف های من گوش می کرد !(۱)

در کامل شیخ بهائی آمده است که امّ کلثوم [و طبق برخی نقل ها زینب علیهاالسلام] کسی را به نزد یزید فرستاد تا اجاه دهد برای حسین علیه السلام سوگواری کنند ، یزید هم موافقت کرد و دستور داد که اهل بیت را به دارالحجاره ببرند تا در آنجا به سوگواری بپردازند ! اهل بیت علیهم السـلام در آن مکان هفت روز عزاداری نمودند و هر روز گروه زیادی از زنان شام ، گرد آنان جمع می شدند و عزاداری می کردند .

مروان به نزد یزیـد رفت و او را از اجتمـاع مردم در آن محـل آگـاه کرد و گفت : روحیه ی مردم شـام دگرگـون شـده است و مانـدن اهل بیت درشام به صـلاح پادشاهی تو نیست ! بایـد که مقـدّمات سـفر ایشان را فراهم سازی و آنان را به مـدینه گسـیل داری که اگر اینان در اینجا بمانند کار حکومت تو تمام است .(۲)

وقتی یزید تصـمیم گرفت اهل بیت را به مدینه بازگرداند ، به امام سجاد علیه السلام گفت که سه خواسته از من کنید تا آن ها را انجام دهم !

امام سجاد علیه السلام فرمود :

اول آنکه یک بار دیگر می خواهم صورت مبارک پدرم را ببینم .

دوم آنکه بگویی هر چه از ما به یغما برده اند به ما بازگردانند .

سوم آنکه اگر تصمیم به کشتن من گرفته ای ، فردی مطمئن را با این زنان همراه

۱- بحارالانوار ، ج ۴۵ ، ص ۱۹۶ .

۲- قمقام زخّار ، ص ۵۷۹ .

کن تا آنان را به حرم جدشان برساند .

یزید گفت : خواسته ی اول تو هرگز برآورده نخواهد شد ، و اما خواسته ی دوم را چندین برابر جبران می کنم ؛ و در مورد سوم جز تو کسی همراه زنان نخواهد بود .

امام علیه السلام فرمود : اموال تو را نخواهیم و مال تو بر تو ارزانی باد و آنچه را از ما به غارت برده اند به ما بازگردان ، چون در میان آن ها مغزل و مقنعه و گردن بند و پیراهن فاطمه علیهاالسلام قرار دارد .(۱)

یزید به هنگام حرکت اهل بیت علیهم السلام به مدینه ، مقدار زیادی از اموال را همراه کاروان کرد و به امّ کلثوم علیهاالسلام گفت : اینها عوض مصائبی است که بر شما وارد شده است !

ام کلثوم فریاد زد : چقدر تو بی حیا و بی شرمی ! برادرم حسین و اهل بیت او را می کشی و در مقابل مال و منال به ما می دهی ؟ ! هرگز این اموال را قبول نمی کنم .(۲)

به هر حال پس از چند روز که اهل بیت علیهم السلام در شام بودند ، به دستور یزید نعمان بن بشیر وسائل سفر آنان را فراهم نمود و آنان را همراه چند مأمور روانه ی مدینه ی منوره کرد .

طبری می نویسد :

در هنگام حرکت ، یزید امام سجاد علیه السلام را فرا خواند تا با او وداع کند ! ! و گفت : خدا پسر مرجانه را لعنت کند ! اگر من با پدرت حسین ملاقات کرده بودم ، هر خواسته ای که داشت می پذیرفتم ! ! و کشته شدن را به هر نحوی که بود ، گرچه بعضی از فرزندانم کشته می شدند از او دور می کردم ! ولی همان گونه که

۱- الملهوف ، سید بن طاووس ، ص ۸۲ .

۲- بحارالانوار ، ج ۴۷ ، ص ۱۹۷ .

دیدی شهادت او قضای الهی بود ! ! چون به وطن رفتی و در آنجا استقرار یافتی ، پیوسته با من مکاتبه کن و حاجات و خواسته های خود را برای من بنویس !(۱)

اگر نقل طبری را درست بدانیم باید بگوئیم - همان گونه که قبلاً گفته شد - یزید که دیگر خیالش از بزرگترین دشمن حکومت نامشروعش ، یعنی حضرت سیدالشهدا علیه السلام راحت گشته بود ، برای حفظ موقعیت خود ، شهادت امام حسین علیه السلام را به ابن زیاد منتسب می نمود ؛ اما آن ملعون بلافاصله بعد از عزیمت کاروان اهل بیت علیهم السلام به سمت مدینه ، نامه ای به عبیداللّه بن زیاد نوشت و او را برای پاداش دادن ، به شام دعوت نمود ، چنانچه که گذشت .

در تاریخ آمده : یزید بن معاویه - بعد از اصرار امام زین العابدین علیه السلام - سرهای مقدّس [برخی از] شهدا را در اختیار علی بن الحسین علیه السلام قرار داد و آن بزرگوار در روز بیستم ماه صفر ، آن سرها را به بدن های پاکشان ملحق نمود و آن گاه عازم مدینه ی طیبه گردید .(۲)

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه گفته است :

در روز بیستم ماه صفر ، (سال ۶۱ ق) سر مقدّس امام حسین علیه السلام به بدن مطهّرش بازگردانیده و دفن شد به هنگامی که اهل بیت امام حسین علیه السلام بعد از بازگشت از شام در روز اربعین جهت زیارت آمده بودند .(۳)

اهل بیت علیهم السلام به سفر خود ادامه دادند تا به دو راهی جاده ی عراق و مدینه رسیدند ، چون به این مکان رسیدند ، از امیر کاروان خواستند تا آنان را به کربلا

۱- تاریخ طبری ، ج ۵ ، ص ۲۳۳ .

۲- نفس المهموم ، شیخ عباس قمی ، ص ۴۶۶ .

۳- مقتل الحسین ، مقرّم ، ص ۳۷۱ .

ببرد و او آنان را به سوی کربلا حرکت داد .

مرحوم سید بن طاووس نقل می کند ، همین که کنار تربت سیدالشهداء رسیدند با جابر بن عبداللّه انصاری و عده ای از بنی هاشم که به زیارت آن حضرت آمده بودند برخورد کرده و یکدیگر را ملاقات نمودند شروع کردند به تعزیه داری و نوحه سرائی و اشک و ناله .

عطیه که از شیعیان اهل بیت علیهم السلام است گوید : ما با جابر بن عبداللّه برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام وارد کربلا شدیم ، جابر خود را فورا به فرات رسانید ابتدا در آن غسل کرد لباس نو به تن نمود ، به جانب قبر مطهّر حرکت کرد و هر قدمی که بر می داشت ذکر خدا می گفت تا نزدیک قبر که رسید گفت : عطیه دست مرا بگیر و بگذار روی قبر ؛ همین که جابر دستش روی قبر رسید از هوش رفت و غش کرد ، پس از آن که به هوش آمد سه مرتبه صدا زد : یا حسین یا حسین یا حسین ! بعد عرض کرد :

حَبیبٌ لا یُجیبُ حَبیبَهُ .

آیا دوست جواب دوست را نمی دهد ؟

آن گاه خودش جواب خود را می دهد که چگونه حسین علیه السلام جواب تو را بدهد ، کسی که رگ های گردنش قطع شده و بین سر و بدنش جدایی افتاده ، شهادت می دهم که تو فرزند خیرالنّبیّین و پسر سیّد المرسلینی .

آنگاه با این جملات بر شهدا سلام نمود .

السّلامُ علیکِ أیَّتُها الأرواحُ الّتی حَلَّتْ بِفناءِ الحُسین وَ أناخَتْ بِرَحلِهِ ، أشهَدُ أنّکُم أقَمتُمُ الصَّلواةَ و آتَیتُم الزّکاةَ وَ أمرتُم بِالمعروفِ ونَهَیتُم عَن المُنکَرِ و جاهَدتُمُ المُلحِدینَ و عَبَدتُمُ اللّه حَتّی أتاکُمُ الیَقینُ .

سلام بر شما ای ارواحی که در کنار حسین علیه السلام نزول کرده و آرمیدید ، گواهی می دهم که شما نماز را به پا داشته و زکات را ادا نموده و به معروف امر و از منکر نهی کردید ، و با ملحدین و کفّار مبارزه و جهاد کرده ، و خدا را تا هنگام مرگ عبادت نمودید .

و سپس اضافه نمود :

به آن خدایی که پیامبر را به حق مبعوث کرد ما در آنچه شما شهدا در آن وارد شده اید شریک هستیم .

عطیه می گوید : به جابر گفتم : ما کاری نکردیم ! اینان شهید شده اند .

جابر گفت : ای عطیه ! از حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می فرمود :

مَنْ أحَبَّ قَوماَ حُشِرَ مَعَهُم و مَنْ أَحَبَّ عَمَلَ قَومٍ أُشرِکَ فی عَمَلِهِم .(۱)

هر که گروهی را دوست داشته باشد با آنان محشور می گردد ، و هر که عمل جماعتی را دوست داشته باشد در عمل آن شریک خواهد بود .

و در نقل دیگری درباره ی اربعین آمده :

عطیه می گوید : در روز اربعین که جابر را کنار قبر سیدالشهدا علیه السلام آوردم ، همین که دستش به قبر امام علیه السلام رسید ، از بس گریه کرد بیهوش شد ، و چون به هوش آمد سه بار صدا زد : یا حسین ، یا حسین ، یا حسین !

ناگهان دیدم سیاهی و شبحی از طرف دیگر نمودار شد ، جریان را با جابر در

۱- بحارالانوار ، ج ۶۵ ، ص ۱۳۰ .

میان گذاشتم . جابر گفت : برو به طرف این سیاهی و تحقیق کن ، اگر مأمورینی از لشکریان عمر بن سعد است مرا با خبرکن تا خود را مخفی کنم .

او رفت و خبر آمدن اهل بیت علیهم السلام را به جابر داد . در این هنگام جابر به استقبال آنان شتافت ، همین که امام سجاد علیه السلام و جابر روبه روی هم قرار گرفتند ، مصیبت ها تداعی گشت و داغشان تازه شد ، امام سجاد علیه السلام با زاری به جابر فرمود :

یا جابرُ ! هیهُنا واللّه ِقُتِلَت رِجالُنا وَ ذُبِحَت اَطفالُنا وَ سُبِیَت نِسائُنا و حُرِّقَت خِیامُنا .(۱)

ای جابر ! به خدا قسم همین جا بود که مردان ما را کشته و کودکان و جوانان ما را به خاک و خون کشاندند ، زنان ما را اسیر کردند و خیمه های ما را به آتش سوزاندند .

امام سجاد علیه السلام - بعد از سه روز عزاداری در کنار قبور شهدا - ملاحظه کرد که زنان و بانوان کنار این قبرها زیاد بی تابی می کنند ، برای اینکه جلو پیدایش هرگونه ناراحتی تازه ای برای بانوان و کودکان گرفته شود ، دستور دادند تا وسایل لازم را آماده کنند تا از کربلا به سوی مدینه حرکت کنند ، در این هنگام سکینه برای وداع کردن با قبر پدرش دوید در حالی که قبر پدر را در آغوش کشیده و زنان اطراف او حلقه زده بودند ، می گفت :

بدان ای کربلاـ با تو در رابطه با بدنی وداع می کنم که بدون غسل و کفن اینجا دفن شد ، بدان ای کربلا با تو در رابطه با حسینی وداع می کنم که روح و جان رسول اللّه و علی بود .(۲)

۱- اعیان الشیعه ، سید محسن امین ، ج ۴ ، ص ۴۷ .

۲- معالی السبطین ، ج ۳ ، ص ۱۹۸ ؛ الدّمعه الساکبه ، ج ۵ ، ص ۱۶۳ .

یزید بن معاویه (لعنه اللّه علیهما) در نیمه ی ماه ربیع الاول سال ۶۴ هجری به هلاکت رسید .(۱)

سن او در هنگام هلاکتش ۳۸ و یا ۳۹ سال بوده است و مدت خلافت او سه سال و شش ماه و یا سه سال و هشت ماه بوده است .(۲)

بعد از مرگ یزید مردم حجاز در سال ۶۴ ق با عبداللّه بن زبیر که در آنجا بود بیعت نمودند و مردم شام هم با مروان بن حکم بیعت نمودند .

عبیداللّه بن زیاد ملعون که پس از واقعه کربلا به بصره بازگشته بود ، بعد از هلاکت یزید مردم بصره به عبداللّه بن زبیر گرایش یافتند و آن ملعون از ترس نیروهای ابن زبیر به شام فرار کرد و عاقبت در سال ۶۷ ق به دست سپاه مختار به هلاکت رسید .

۱- تاریخ الخلفاء ، سیوطی ، ص ۲۰۹ .

۲- کامل ، ابن اثیر ج ۴ص ۱۲۵ .

ص: ۳۷۴

فصل دهم : حیات طیبه در پرتو حسین علیه السلام و حماسه ی وی

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

سلام خدا بر تو باد یا مولا ، یا حسین ، ای نور جاوید خدا ، ای موهبت بی پایان الهی به عالمیان !

سلام خدا بر تو باد که حیات طیبه و پرواز و جاودانگی با تمسک به تو میسر می شود ؛ زیرا وجود مقدّست تمام ایمان و تمام عمل صالح است و خداوند متعال در کلام جاویدش می فرماید :

« مَنْ عَمِلَ صالِحا مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاهً طَیِّبَهً وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ ».(۱)

هر کس کار شایسته ای انجام دهد ، خواه مرد باشد یا زن ، در حالی که مؤمن است ، به طور مسلم او را حیات پاکیزه ای می بخشیم ؛ و پاداش آنها را مطابق بهترین اعمالی که انجام می دادند ، خواهیم داد .

تو به سمت مغفرت و رحمت خداوند سرعت گرفتی و از همگان پیشی گرفتی ، به گونه ای که خداوند متعال سراسر وجود مقدّست را - همانند جد بزرگوارت رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم - برای عالمیان - رحمت و مغفرت قرار داد .

.Your browser does not support the audio tag

خداوند در کلامش ، همگان را ترغیب نموده که به سوی مغفرت او و بهشت جاوید بی منتهایش با سرعت حرکت کنند و از یکدیگر سبقت بگیرند :

« وَ سارِعُوا إِلی مَغْفِرَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ جَنَّهٍ عَرْضُهَا السَّماواتُ وَ الْاءَرْضُ

۱- سوره ی نحل ، آیه ی ۹۷ .

ص: ۳۷۵

أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقینَ » .(۱)

و شتاب کنید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان ؛ و بهشتی که وسعت آن ، آسمانهاو زمین است ؛ و برای پرهیزگاران

آماده شده است .

« سابِقُوا إِلی مَغْفِرَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ جَنَّهٍ عَرْضُها کَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْاءَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِینَ آمَنُوا بِاللّه ِوَ رُسُلِهِ ذلِکَ فَضْلُ اللّه ِیُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللّه ُذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ » .(۲)

به پیش تازید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است و برای کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده اند ؛ آماده شده است ، این فضل خداوند است که به هرکس بخواهد می دهد ؛ و خداوند دارای فضل عظیم است .

.Your browser does not support the audio tag

خداوند جدّ بزرگوارت را برای عالمیان رحمت قرار داده است که در کلام جاویدش می فرماید :

« وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلاَّ رَحْمَهً لِلْعَالَمِینَ » .

و تورا به رسالت نفرستادیم مگر این که رحمتی باشی برای عالمیان .

و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بارها در کلامش ، تو را بخشی از وجود خود معرفی نمود و به مردم فرمود :

۱- سوره آل عمران ، آیه ی ۱۳۳ .

۲- سوره ی حدید ، آیه ی ۲۱ .

ص: ۳۷۶

حسین منّی و أنا منه أحبّ اللّه من أحبّ حسینا .

باز هم این روایت زیبا را بگویم که قلبهای عاشقانت بیشتر به تپش افتد :

جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با جمعی به میهمانی می رفتند و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیشاپیش آنان حرکت می کرد ؛ در اثنای راه تو را دید و خواست تو را در آغوش بگیرد و تو به این سو و آن سو می دویدی ، جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از مشاهده ی این حالت تبسّم می کرد و تو را دنبال نمود تا آن که تو را در آغوش گرفت و یک دست خود را پشت سر و دست دیگر را به زیر چانه ات نهاد و لب های مبارکش را بر لب های کوچک تو قرار داد و بوسه زد و فرمود : حسین از من است و من از اویم ، خداوند دوست دارد کسی که او را دوست دارد .

آری ،

وجود مقدّس تو رحمت برای عالمیان است ؛ زیرا تو بخشی از وجود مقدّس رَحْمَهٌ لِلْعالَمِینی .

عالَم بـدون تو زیبا نیست ، عالم بـدون تو زمسـتانی است ، تو گرما بخش قلوب دوسـتداران خدائی و طراوت و صـفای بهشـت جاودانی !

.Your browser does not support the audio tag

تو و کلام خدا چه زیبا تناسبات دارید :

قرآن کلام جاویـد خـداست و تو نیز در قلوب عارفان جاودانی ، قرآن هـدایتگر است و ظلمات را می شـکاف ، تو نیز هـدایت گری و نور ولایتت ظلمات را می شکافد و راه را نشان می دهد .

قرآن سعادت ابد را برای بشر به ارمغان آورده است ؛ راه تو نیز بشر را به سعادت ابد می رساند .

قرآن قلب ها را زنـده می کنـد و جان ها را طراوت می بخشـد ؛ سـیمای جهان افروز تو نیز طراوت بخش جان ها و احیا بخش قلب هاست .

قرآن همگان را فرا می خوانـد تا انـدیشه کننـد و راه یابنـد ؛ حماسه ی جاوید تو نیز همگان را در تمام اعصار به اندیشـیدن فرا می خواند تا عزت یافته و از اسارت رها یابند .

ص: ۳۷۷

قرآن قلب های پاک را می لرزاند و اشک ها را جاری می سازد ؛ و حماسه ی جاوید تو نیز سبب تپش قلب ها و جاری نمودن اشک هاست .

.Your browser does not support the audio tag

قرآن پند و تذکر است برای عالمیان ؛ و حماسه ی تو نیز پند و تذّکر عالمیان است . و با تمام وجود و اعتقاد می گویم :

به خدا قسم تو روح قرآنی و قرآن با تو و حماسه ی جاویدت تفسیر می شود .

آری ، آری

تو نوری ، تو برکتی ، تو رحمتی ، و بشـر که در عصـر حاضر سراپا غرقه در باتلاق هاست باید دامن تو را بگیرد تا در لجنزارها مدفون نگردد !

باز هم اندکی از سجایایت بگویم :

روزی سـوار بر اسب از محله ای در مـدینه عبور می کردی ، چنـد نفر مسـکین و فقیر را دیـدی که روی زمین نشسـته بودنـد و سفره ای را پهن نموده و نان خشک می خوردنـد . آن فقیران چون تو را دیدنـد به خوردن طعام دعوتت نمودند . تو بلافاصـله

از اسب پائین آمدی و بر آن جمع سلام نمودی و روی خاکْ سر سفره ی آن گروه - که چند تکه نان خشک در آن بود - نشستی وفرمودی : خداوند متکبران را دوست ندارد ، و آن گاه با صمیمیت با آن فقیران در خوردن نان خشک همراهی نمودی .

.Your browser does not support the audio tag

سپس به ایشان فرمودی : من چون دعوت شما را اجابت کردم شما نیز دعوت مرا اجابت کنید و امروز میهمان من گردید . آن فقیران با خوشحالی پذیرفتند و تو آنان را به منزل خود بردی و سفره ی وسیعی را پهن کردی و با چند نوع خوراکی های لذیذ از میهمان هایت پذیرایی نمودی و آن زمانی که خواستند از خدمتت مرخص شوند ، به آنان هدایای با ارزشی مرحمت فرمودی و آنان با دلخوشی و شادی منزل تو را ترک نمودند .

آری ،

حیات طیّبه با توست ، حیات طیّبه با توست !

.Your browser does not support the audio tag

و باز هم بگوییم تا قلب های انسان های پاک بیشتر به تپش افتد :

مردی نیازمند وارد مدینه شد و پرسید : کریم ترین مردم شهر کیست ؟

ص: ۳۷۸

به او جواب دادند : حسین بن علی علیهماالسلام . آن مرد گفت : کجا می توانم او را بیابم ؟

گفتند : در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم .

آن اعرابی نیازمند داخل مسجد شد و مشاهده نمود که در حال نمازی ، پس چند بیت شعر در مدح و سخاوت تو خواند . چون از نماز فارغ شدی به یکی از یارانت فرمودی : آیا از مال حجاز چیزی باقی مانده است . آن یار عرض کرد : بلی ، چهارهزار دینار هنوز باقی مانده است . به او فرمودی : زودتر به منزل برو و سکه ها را آماده کن .

و سپس برخاستی و با همان مرد نیازمند به خانه ات رفتی و ردای خود را از تن بیرون کردی و آن سکه های طلا را در آن پیچیدی و سپس برای این که آن مرد احساس خجلت نکند در پشت در ایستادی و دستت را از شکاف در بیرون کردی و بدون اینکه آن فقیر چهره ات را ببیند ، سکه های طلا را به او عطا فرمودی و از او عذرخواهی نمودی !

آن مرد سکه ها را گرفت و به شدّت شروع به گریستن کرد .

.Your browser does not support the audio tag

به او فرمودی : ای اعرابی گویا کم شمرده ای عطای ما را که می گریی ؟

او با همان حالت گریه عرض کرد : بر این می گریم که این دست پاکِ با جود و کرم ، چگونه در میان خاک خواهدشد !

زمانی که این داستان مفرّح را خواندم به پیش خود گفتم :

اگر آن مرد می دانست که این دستان زیبا و پر مِهر روزی در کربلا ـ با شمشیر و نیزه پاره پاره می شود و انگشت نازنین و مبارک آن دست ، برای ربوده شدن انگشتری آن ، با خنجر قطع می گردد ؛ بدون شک آن مرد ، از شدّت حزن آنقدر سر خود را به دیوار یا زمین می کوبید تا جان بدهد !!

به خدا قسم ، بشری که در غفلت ها غوطه ور شده است و تجملات کاذب دنیا وی را از آخرت و پرواز در ابدیت بازداشته و همه چیز را در دنیا می بیند ، راه نجاتش تمسک به توست .

ص: ۳۷۹

تو به انسان ها به زیباترین شکل می آموزی که چگونه زندگی کنند تا هم حیاتشان طیبه باشد و هم مرگشان .

تو به آن ها می آموزی تا به گونه ای زندگی کنند که مرگشان پرواز باشد و اوج گرفتن در ملکوت ها .

اکنون وضعیت بشر چگونه است ؟ !

.Your browser does not support the audio tag

آیا بشر کرامت خدا داده ی خویش را حفظ نموده است ؟ !

آیا بشر که خداوند او را « اشرف مخلوقین » خلق نموده ، جایگاه خویش را پاس داشته است ؟ !

آیا بشر - که در عصر حاضر - تمام سعی و تلاشش در جهت رسیدن به امکانات و مادّیات است و لذّات نیز بری او حرف اول را می زند ، در دنیا به یک آرامش نسبی رسیده است ؟ !

آیا بشر که خدا را از زندگانی خویش خارج ساخته ، و عقیده ی خود را نسبت به روز رستاخیز بسیار تضعیف نموده ، و بی پروا مدام گناهان را مرتکب می شود ، از زندگانی خویش راضی می باشد ؟ !

اصلاً ، آیا بشر معنای آزادگی و رها شدن و اوج گرفتن و پرواز در ابدیت را فهمیده است ؟ !

من مطمئن هستم که هر انسانی که هنوز بخشی از وجدان خود را حفظ نموده ، فقط واژه ی « خیر » پاسخ اوست !

یا مولا ! یا حسین ! ای عزیز زهرا علیهاالسلام ! ای آرام بخش قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ! ای شهید جاوید ! تویی نور و شکافنده ی ظلمات ؛ تویی نجات دهنده و دست گیرنده از مُهلکات و تویی رها سازنده از اسارت و تعفّنات !

آری ،

بشر باید صورتش را بر خاک مقدّس کربلای تو بساید و غبار آن دیار را توتیای چشم خویش گرداند تا در دو عالم سعادتمند شود .

ص: ۳۸۰

.Your browser does not support the audio tag

در پایان این نوشته ، پاره ای از گفتار انسان ساز و دلنشینت را می آورم تا دل های پاک بیشتر جلا یابند ، فرمودی :

شما را به تقوای الهی و پرهیزکاری سفارش می کنم و از عذاب هایش بیم می دهم ، و پرچم های او را در برابرتان بر می افرازم (حجت های خدا را بر شما تمام می کنم) چندان نمانده که مرگ ترسناک با دهشت و وحشت هایی که همراه دارد و چیزهایی که آمدنش را دوست ندارید و در کامتان تلخ و زهرآگین است ، فرا رسد ، پس به قلب هایتان در آویزید ، پس در این مدت کوتاه عمر و سلامتی بدن به عمل نمودن شتاب کنید ، گوئی مرگ و سختی های آن در کمین شماست که ناگهان بر شما شبیخون می زند و شما را از پشت زمین به درونش می کشد و از بلندی به پستی و از الفت به وحشت و از آسودگی و روشنایی به تاریکی و از گشایش آن به تنگنایش می برد ، به آنجا که نه خویش را دیدار کنند ، نه بیمار را عیادت و نه فریادگر را اجابت ، خدا ما و شما را بر وحشت های سخت آن روز یاری فرماید و از کیفرش نجات بخشد و به ما و شما [مؤمنین] پاداش بسیار عنایت کند .

و در سخن ارزشمند دیگرت درباره ی یاد عالم پس از مرگ و حساب و کتاب فرمودی :

.Your browser does not support the audio tag

ای بندگان خدا ! اگر آخرین منزل هستی و مقصد نهایی ، همین [مرگ و سختی هایش] بود ، باز هم برای مرد کار ، مشغله ای کافی بود که تمام اندوه هایش را به آن اختصاص دهد و از دنیا به کلّی غافل گردد و برای نجات از آن سختی ها رنج فراوان برد ، چه رسد که [این آغاز کار و نخستین منزل راه است و] از این پس در گرو کردار و بازداشت برای حساب است ، نه یاوری دارد که مانع عذاب گردد و نه پشتیبانی که از او دفاع کند ، در آن

ص: ۳۸۱

روز هیچ کس را که از پیش ایمان نیاورده ، یا در حال ایمان خیری نیندوخته [و عمل صالحی انجام نداده] ایمان سودی نبخشد ، بگو چشم به راه باشید ما هم منتظریم .

و در کلام ارزشمند دیگرت ، درباره ی نتیجه ی پرهیزکاری فرمودی :

به شما سفارش می کنم به تقوای الهی و پرهیزکاری ؛ زیرا خداوند متعال هرکس را که پرواکند ، ضمانت نموده که ناخوشایندش را به خوشی تبدیل کند و از آنجا که گمان نمی برد به او روزی بخشد ، پس بپرهیز از آن که از کسانی باشی که بر جان دیگران به خاطر گناهانشان ترسانند و در مورد کیفر خود در مورد گناهانشان ، آسوده خاطر می باشند ؛ چرا که نمی توان از خداوند متعال بهشت را با خدعه گرفت و جز از راه اطاعت و بندگی ، به پاداش الهی نائل شد ، إن شاء اللّه .

و درباره ی هویت دنیا فرمودی :

همانا همه ی آنچه از مشرق ها و مغرب های زمین ، دریاها و خشکی ها ، زمین های هموار و کوه ها ، که خورشید بر آن ها تابیده است ، در دیدگاه یکی از دوستان خدا و اهل معرفت و خداشناس ، مانند سایه دیوار [که به زودی زائل می شود [است .

.Your browser does not support the audio tag

سپس فرمودی :

آیا آزاد مردی پیدا می شود که این ته مانده ی دنیا را به اهلش (دنیا پرستان) واگذارد ؟

ص: ۳۸۲

جان شما بهائی جز بهشت ندارد ، آن را به غیر از بهشت نفروشید ، همانا کسی که از خدا به داشتن دنیا خشنود شود ، به چیز ناقابل و ناچیز خشنود شده است .

یا مولا ! چقدر این کلامت ، متعالی و ارزشمند است که فرمودی :

جان شما بهائی جز بهشت ندارد ، آن را به غیر از بهشت نفروشید .

آری ،

خداوند متعال بشر را آفریده که وی را در ابدیتی طیبه - یعنی بهشت - پرواز دهد ، و آنانی که در دینا از خدا غافلند و دل خوش دارند به چند روز زندگانی ناچیز دنیا ، ابدیت طیبه را از دست می دهند .

آری ، به خدا قسم !

بشر باید دامان تو را بگیرد تا ارزش وجودی خویش را دریابد و وجودش را به دنیا مفت نفروشد .

و چه رسا و زیبا ، اشعاری را در موعظه به بشر بیان فرمودی :

اگر کارهای نیک ، روزی برای صاحبانش مایه ی کمال است ، پس نیک خویی ، زیباتر و کامل تر است .

.Your browser does not support the audio tag

و اگر رزق ها برای هرکس تقدیر شده ، بنابراین حرص کمتر انسان برای تحصیل ثروت ، زیبنده تر است .

و اگر دنیا به عنوان چیز ارزشمند [در چشمان گروهی] شمرده شود ، بدانند که خانه ی آخرت (بهشت) ارجمندتر و با ارزش تر است .

و اگر بدن ها برای مرگ پدید آمده اند ، بدانید که نبرد انسان در راه خدا [و شهادت وی] برتر خواهد بود .

ص: ۳۸۳

و اگر انباشته کردن اموال برای به جا گذاشتن آن هاست ؛ پس چرا انسان در مورد چیز به جا مانده ، بخل می ورزد .

آری ، آری

همه ی ما خواهیم مُرد و بدن هایمان در خاک متلاشی خواهد شد ؛ و آن کس سعادتمند است که با معرفت و عشق تو بمیرد !

آری ،

آن کس که با عشق به تو بمیرد ، نه ترسی از فشار قبر دارد و نه ترسی از رستاخیز و احوالات سنگین آن ؛ زیرا تو فریاد رس او می باشی .

و در این آخر ، می خواهم با روضه ای که قلب های هر انسان پاک سرشت را چاک چاک می کند ، کلامم را به پایان برسانم ؛

.Your browser does not support the audio tag

همان روضه ی حمله به خیمه هایت - پس از شهادتت - و غارت نمودن و به آتش کشیدن آن .

لشکر دشمن پس از شهادتت ، بر غارت خیام حرم هر یک بر دیگری سبقت می گرفتند و چون به خیمه ها رسیدند ، آنچه از جامه و لباس و زیور آلات بود همه را به غارت بردند .

با آن همه ضجّه و ناله ی کودکان حرم ، هیچ کس را دل به حالشان نسوخت ، مگر یک زن که از قبیله ی بکر بن وائل بود ، با شوهرش به کربلا آمده و در لشکر دشمن بود .

همین که دید دختران و فرزندان تو این گونه بی رحمانه مورد حمله ی دشمن قرار گرفته اند ، دلش به حال کودکان و زنان

حرمت سوخت و شمشیری برداشت و قصد رفتن به طرف خیمه ها نمود در حالی که فریاد می زد :

ای قبیله ی بکر بن وائل ! این غیرت و مردانگی است که شما شاهد به غارت رفتن اموال و لباس اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم باشید که غارت می کنند و شما

ص: ۳۸۴

نظاره می نمائید ؟ !

دشمن اعتنایی نکرد ، زنان و کودکان حرمت را از خیمه ها بیرون نمودند و سپس آتش به خیمه ها انداختند .

حمید بن مسلم - از لشکریان دشمن - می گوید :

.Your browser does not support the audio tag

همراه شمر از کنار خیمه ی زین العابدین علیه السلام رد می شدم که دیدم در میان بستر در حالت کسالت و تب شدید افتاده بود ، عده ای که با شمر همراه بودند قصد کشتن امام سجاد علیه السلام را نمودند ، گفتم : سبحان اللّه ! بس است ، چه بی رحم مردمی هستید که از این نوجوان بیمار هم نمی گذرید ، همین کسالت بیماری کافی است که او را از بین ببرد ، ولی سرانجام بستری که در زیر پای آن حضرت بود را کشیدند و با صورت او را روی زمین انداختند .

دختر ارجمندت ، فاطمه علیهاالسلام می گوید :

کنار خیمه ایستاده بودم و نظاره گر بدن های قطعه قطعه و تاختن اسب ها بر آن بدن ها بودم و در این فکر بودم که دشمن سرانجام با ما چه خواهد کرد ، ناگهان سواری را دیدم که به طرف خیام بانوان حمله ور شد و با نیزه آنان را می زد و چادر و روسری از سر آنان می کشید و اموالشان را غارت می کرد در حالی که همه فریاد می کردند واجدّاه ، واابتاه ، واعلیّاه ، واحسناه ، واحسیناه ، با دیدن این منظره به خود لرزیدم به عمه ام امّ کلثوم پناهنده شدم ،

.Your browser does not support the audio tag

ناگهان دیدم ظالمی به طرف من می آید ، فرار کردم به قصد این که شاید بتوانم از دست او نجات یابم ؛ ولی همچنان دشمن مرا تعقیب می کرد و چنان با کعب نیزه به شانه ام زد که با صورت روی زمین افتادم و آن چنان گوشواره ام را کشید که گوشم را درید ؛ در حالی که خون از سر و صورتم جاری بود بیهوش شدم ، ولی وقتی چشم باز کردم عمه ام را بالای سر خود مشاهده نمودم که گریه کنان می گوید :

ص: ۳۸۵

برخیز تا به خیمه ی برادرت زین العابدین علیه السلام برویم و ببینیم با او چه کردند !

به او گفتم : آیا جامه ای هست تا با آن سرم را بپوشانم ؟

زینب علیهاالسلام فرمود : عمّتُکِ مِثلُکِ .

همراه عمه ام به خیمه ی برادرم زین العابدین علیه السلام آمدم ، دیدم چنان بستر را زیر پای برادرم کشیده اند که او را با صورت روی زمین انداخته اند ، به طوری که طاقت نشستن ندارد ، او برای ما گریه می کرد و ما برای او .

بنا به روایت ، آنگاه که دشمن آتش به خیمه ها زد ، خواهرت زینب علیهاالسلام به محضر فرزندت امام سجاد علیه السلام آمد و عرض کرد : خیمه ها را دشمن غارت کرد و اکنون دارد آن ها را به آتش می کشد ، تکلیف ما زن و بچه چیست ؟

Your browser does not support the audio tag.

فرزندت امام سجاد علیه السلام فرمود :

عَلَیکُنَّ بِالفَرار .

همگی با سرعت فرار کنید و پراکنده شوید .

در آن هنگام که همه ی زنان و کودکان داغدیده فرار می کردند ، اما خواهرت زینب علیهاالسلام اطراف خیمه ای می گردید و گاهی وارد خیمه می شد و گاهی خارج .

یکی از افراد سپاه دشمن می گوید :

من زنی را کنار خیمه ای دیدم که گاهی وارد خیمه می شد و گاهی خارج و دست ها را از شدت ناراحتی به هم می زد .

تعجب کنان به او گفتم : ای زن ! تو چرا مانند دیگران فرار نمی کنی ، مگر نمی بینی این آتش است تو را می سوزاند .

خواهرت حضرت زینب علیهاالسلام فرمود : در این خیمه بیماری دارم که قدرت بر نشستن ندارد ، چگونه دست از این خیمه بردارم ؟ !

ص: ۳۸۶

و با سختی فراوان خواهرت زینب علیهاالسلام توانست فرزندت امام سجاد علیه السلام را از خیمه خارج سازد تا در آتش نسوزد !

یا مولا ـ یا سید الشّهدا ! این مجموعه به پایان رسید و من شرمنده ام که نتوانستم آنچه که شایسته است از تو و حماسه ی جاویدت بگویم ؛ اما – به لطف خدا و عنایات تو – امیدوارم که نگارش این مجموعه ی کوچک برای خوانندگان نافع گردد و سبب شود که قلب هایشان بیشتر به عشق تو بتپد .

.Your browser does not support the audio tag

هر چند من شخصی حقیر و نالایقم ؛ ولیکن امید آن دارم که در روز رستاخیز با یک لحظه نگاهت مرا مورد لطف وکرم خویش قرار دهی که شما خاندان کرم و بزرگواری هستید .

و همین یک نگاه بزرگوارانه ات کافی است تا مرا نجات بدهد .

و این مجموعه را تمام می کنم با سلام های حزن بار و جانگداز فرزندت مهدی موعود (عجل اللّه تعالی فرجه الشریف) که در زیارت ناحیه مقدسه آمده است :

السَّلامُ عَلی مَن اَطاعَ اللّه ـفِی سِرّهِ وَ عَلانِیَتِهِ .

سلام بر کسی که خدا را فرمانبردای کرد در پنهان و آشکار .

السَّلامُ عَلی مَن جَعَلَ اللّه ُالشِّفاءَ فِی تُربَتِهِ .

سلام بر کسی که خداوند شفا را در تربت شریفش قرار داد .

السَّلامُ عَلی مَن الإجابَهُ تَحتَ قُبَّتِه .

سلام بر کسی که دعا مستجاب است در زیر گنبد حرمش .

السَّلامُ عَلی مَنِ الأئمَّهُ مِن ذُرّیَتِهِ .

سلام بر کسی که امامان از نسل اویند .

السَّلامُ عَلی ابنِ خاتَمِ الأنبیاءِ ، السَّلامُ عَلی ابنِ سَیِدالأوصیاء .

سلام بر پسر خاتم انبیاء ، سلام بر پسر سرور اوصیاء .

ص: ۳۸۷

السَّلامُ عَلی المُرَمّلِ بِالدِّماءِ .

سلام بر آن کسی که بدنش به خون آغشته شد .

السَّلامُ عَلی مَن بَکَتهُ مَلائکهُ السَّماءِ .

سلام بر آن کسی که فرشتگان آسمان بر او گریه کردند .

السَّلامُ عَلی الشِّفاهِ الذّابلاتِ .

سلام بر آن لب های از عطش خشکیده .

السَّلامُ عَلی الأجسادِ العاریاتِ .

سلام بر آن بدن های عریان روی زمین مانده .

السَّلامُ عَلی الأعضاءِ المُقَطَّعاتِ .

سلام بر آن اعضاء قطعه قطعه شده .

السَّلامُ عَلی الرُّؤوسِ المُشالاتِ .

سلام بر آن سرهای بالای نیزه رفته .

السَّلامُ عَلی الرَّضیعِ الصّغیر .

سلام بر آن طفل شیرخوار کوچک .

Your browser does not support the audio tag.

السَّلامُ عَلی المَدفونینَ بِلا أکفانٍ .

سلام بر آن دفن شده های بدون کفن .

السَّلامُ عَلی الرُؤوس المُفَرَّقَهِ عَنِ الأبدانِ .

سلام بر آن سرهای جدا شده از بدن ها .

السَّلامُ عَلی مَن هُتِکَت حُرمَتُهُ .

سلام بر آن کس که حرمتش شکسته شد

السَّلامُ عَلی المُغَسَّل بِدَمِ الجِراحِ .

سلام بر آن که با خون زخم هایش غسل داده شد .

السَّلامُ عَلی الشَّیْبِ الخَضیبِ .

سلام بر آن محاسن به خون خضاب شده .

ص: ۳۸۸

السَّلامُ عَلی الخدِّ التَریبِ .

سلام خدا بر آن گونه خاک آلوده .

السَّلامُ عَلَی البَدَن السَّلیبِ .

سلام بر آن بدن برهنه و عریان .

السَّلامُ عَلی الثَّغرِ المَقروعِ بِالقَضیبِ .

سلام بر آن دندانی که با چوب خیزران بر آن نواخته شد .

السَّلامُ عَلی الرّأسِ المَرفوعِ .

سلام بر آن سر بالای نیزه رفته .

و سلام خدا باد بر صبر و استقامتت ، و بر آن دختر سه ساله ات که مظلومانه در شام جان داد و سلام خدا بر شیعیان با معرفت و مخلصت و بر قلب ها و اشک هایشان که در عزای تو ماتم زده اند .

به خدا قسم ! آن موقع که گلوی کودک شش ماهه ات را در آغوشت با تیر پاره کردند ، پیروزمند واقعی تو بودی و آنان شکست خورده ی ذلیل .

به خدا قسم ! آن موقع که جوان رعنایت را در مقابل چشمانت قطعه قطعه کردند ، پیروزمند واقعی تو بودی و آنان شکست خورده ی ذلیل .

به خدا قسم ! آن موقع که با اسب بر پیکر نازنین تو تاختند ، پیروزمند واقعی تو بودی و آن کافران شکست خورده ی ذلیل .

به خدا قسم ! آن موقعی که سر نازنینت بر نیزه زدند و دور آن با هیاهو می رقصیدند ، پیروزمند واقعی تو بودی و آن کافران شکست خورده ی ذلیل .

به خدا قسم ! آن موقع که آن ناپاکزاد با چوب خیزران بر لب و دندان مبارک تو می زد ، پیروزمند واقعی تو بودی و آن کافران شکست خورده ی ذلیل .

و تویی که سیمای جهان افروزت تا ابد نور می افشاند و ظلمات را می شکافد .

الحمد للّه ِالّذی جعلنا من المتمسکین بولایه أمیرالمؤمنین

و الأئمه المعصومین (سلام اللّه علیهم أجمعین)

و صلّی اللّه ُعَلی مُحمدٍ و آلِهِ الطّاهرین .

شیراز ، سومین حرم اهل بیت علیهم السلام در ایران

ششم رمضان المبارک ۱۴۳۵

مصادف با سیزدهم تیرماه ۱۳۹۳

شروع نوشتار سوم شعبان و پایان آن ششم رمضان المبارک ۱۴۳۵

توضیحات فصل دهم : داستان شهادت دختر سه ساله امام حسین علیه السلام در شام ، مبارزات امام حسین علیه السلام با معاویه ، جنایات یزید در واقعه ی حرّه ، و مباحث متعددد دیگر

دو داستانی که در این فصل در رابطه با امام حسین علیه السلام مطرح شد ، از کتاب منتهی الآمال ، ج ۱ ، ص ۳۴۲ و ۳۴۳ نقل نموده ایم .

احادیثی که در این فصل آورده شد ، از کتاب تحف العقول می باشد . کتاب ارزشمند تحف العقول ، تألیف عالم ربّانی و محدّث جلیل القدر ابو محمّد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرّانی از علمای برجسته قرن چهارم هجری است که معاصر شیخ صدوق و شیخ مفید بوده است .

این کتاب یکی از مهم ترین و مشهورترین کتاب های حدیثی شیعه به شمار می آید که سال های سال مورد توجه علمای برجسته می باشد .

احادیث نورانی و گهربار آن از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه ی اطهار علیهم السلام و دو پیامبر بزرگ الهی حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام نقل شده است .

یحیی بن سلیم معروف به بکّاء از امام علی علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود :

سَتَفْتَرِقُ أُمَّتی عَلی ثَلاثٍ وَ سَبعینَ فِرقَةٍ ، مِنها فِرقَةٌ ناجِیَةٌ وَ الْباقونَ هالِکونَ ، والنّاجُونَ الّذینَ یَتَمَسَّکونَ بِوَلایَتِکُم و یَقْتَبِسونَ مِن عِلمِکُم وَ لا یَعْلَمُونَ بِرَأیِهِم . فَأولئکَ ما عَلَیهِم مِن سَبیلٍ .(۱)

به زودی امتم هفتاد و سه فرقه شوند . از میان آن ها یک فرقه اهل نجات است و بقیه اهل هلاکت هستند ؛ و اهل نجات کسانی هستند که به ولایت شما تمسک جویند و از علم شما بهره گیرند و به رأی خود عمل نکنند . پس بر

۱- کفایه الاثر ، ص ۱۸۱ .

چنین کسانی راه (سرزنش) نیست .

مرحوم شیخ عباس قمی در کتاب « انوار البهیّه » در بخش زندگانی امام حسین علیه السلام می گوید : عالم ربانی سید علیخان از کتاب « خُلِقَ الانسان » تألیف فاضل نیشابوری نقل می کند که امام حسین علیه السلام در موارد بسیار ، این اشعار را می خواند ، روایت کنندگان معتقدند که این اشعار را خود وجود اقدس آن حضرت سروده ، و از زبان گهربارش خوانده است و آن اشعار چنین است :

لَئِن كانَتِ الأفعالُ يوما لاِءهلِها كَمالاً وَ حُسنُ الخُلقِ اَبْهى و اَكْمَلُ

وَ اِنْ كانَتِ الأرزاقُ رِزقا مُقدّرا فَقِلَّهُ جَهدِ المَرءِ فِى الكَسبِ اَجْمَلُ

وَ اِنْ كانَتِ الدُنيا تُعَدُّ نَفيسَةً فدارُ ثوابِ اللّه ِ اَعْلى وَ اَنْبَلُ

وَ اِنْ كانَتِ الأبدانُ لِلْمَوتِ أنْشَأتْ فَقَتلُ امرءٍ بِالسَّيفِ فِى اللّه ِ اَفضَلُ

وَ اِنْ كانَتِ الأَموالُ لِلتَركِ جَمْعُها فَما بالُ مَتروكٍ بِهِ المَرءُ يَبخَلُ

ترجمه در متن بیان شد .

بعضی از مورخین و اصحاب مقاتل نوشته اند :

یزید اهل بیت را در محلی خرابه گونه جای داد در حالی که زنان خاندان نبوت و اهل بیت طهارت علیهم السلام جریان شهادت امام حسین علیه السلام و اهل بیت و یارانش را از کودکان مخفی نگاه داشته و می گفتند پدرانشان به مسافرت رفته اند و این جریان ادامه داشت تا این که یزید اهل بیت را در سرای خودش جای داد .

امام حسین علیه السلام دختری داشت که سه یا چهار سال از عمر مبارکش می گذشت ، برخی از مورخین نام آن کودک را فاطمه ی صغری نامیده اند و برخی دیگر نام او را رقیه ذکر کرده اند .

شبی آن دختر از خواب پرید در حالی که سخت پریشان به نظر می رسید و جویای پدر شد و پرسید : پدرم کجاست که من هم اکنون او را در خواب دیدم !

بانوان حرم چون این سخن را از او شنیدند ، گریستند و کودکان دیگر نیز ناله و زاری سر دادند . چون صدای شیون و گریه ی آنان بلند شد ، یزید از خواب بیدار شد و پرسید : این گریه و زاری از کجاست ؟

پس از جستجو ، یزید را از جریان باخبر کردند ، یزید گفت : سر پدرش را نزد او ببرید !

آن سر مقدّس را در زیر پوششی قرار داده در مقابل او نهادند .

کودک پرسید : این چیست ؟

گفتند : سر پدرت حسین است .

دختر امام حسین علیه السلام سرپوش را برداشت و چون چشمش به سر مبارک پدر افتاد ، ناله ای از دل کشید و بی تاب شد و گفت :

ای پدر ! چه کسی تو را به خون رنگین کرد ؟ ! چه کسی رگ های تو را برید ؟ ! ای پدر ! چه کسی مرا در کودکی یتیم کرد ؟ ! ای پدر ! بعد از تو به چه کسی دل ببندم؟! و چه کسی یتیم تو را بزرگ خواهد کرد؟! ای پدر! انیس این زنان و اسیران کیست؟! ای کاش من فدایت شده بودم ! ای کاش من نابینا شده بودم ! ای کاش من در خاک آرمیده بودم و محاسن به خون خضاب شده ی تو را نمی دیدم !

آنگاه لب کوچک خود را بر لب های پدر نهاد و گریه ی شدیدی کرد و از هوش رفت ! هر چه تلاش کردند ، به هوش نیامد و این عزیز امام حسین علیه السلام در شام به شهادت رسید .(۱)

دانشمند جلیل القدر ، علامه سید جعفر مرتضی عاملی ، در کتاب « رقیه و زینب » اسناد این واقعه را ذکر نموده و توضیحاتی را نیز در این باره فرموده است .

۱- معالی السبطین ، ج ۲ ، ص ۱۷۰ و ۱۷۱ ؛ العوالم ، محدّث بحرانی ، ص ۵۱۵ ؛ نفس المهموم ، ص ۴۵۶ ؛ الدّمعه الساکبه ، ج ۵ ، ص ۱۴۱ ؛ ریاحین الشریعه ، ج ۲ ، ص ۳۰۹ .

در پایان دو جریان تاریخی را نقل می کنیم :

۱ – مبارزات امام حسین علیه السلام با حکومت معاویه

بعد از شهادت امام حسن علیه السلام که امامت الهیه به امام حسین علیه السلام منتقل شد ، حدود ده سال از امامت آن حضرت علیه السلام در دوران حکومت معاویه بود . در آن زمان هر چند امام حسین علیه السلام شرایط را برای قیام مسلحانه علیه حکومت طاغوتی معاویه مساعد نمی دید ، لیکن در آن مدت ده سال در صحنه ی سیاسی در مقابل آن ملعون قرار گرفت و با موضع گیری های سخت و سخنرانی های افشاگرانه ، ماهیت منافقانه ی معاویه را برملا می نمود .

امام حسین علیه السلام به دنبال هر جنایت و اقدام ضد اسلامی معاویه ، او را به شدّت مورد انتقاد و اعتراض قرار می داد .

یکی از مهم ترین این موارد ، موضوع ولیعهدی یزید بود .

معاویه به دنبال فعالیت های دامنه دار خود به منظور تثبیت ولیعهدی یزید ، سفری به مدینه کرد تا از مردم مدینه ، به ویژه شخصیت های بزرگ این شهر که در رأس آنان حضرت امام حسین علیه السلام قرار داشت ، بیعت بگیرد . او پس از ورود به این شهر ، با امام حسین علیه السلام و عبداللّه بن عباس دیدار کرد و طی سخنانی موضوع ولیعهدی یزید را پیش کشید و کوشش کرد که موافقت آنان را با این موضوع جلب کند . امام حسین علیه السلام در پاسخ سخنان وی با ذکر مقدمه ای چنین فرمود :

... تو در برتری و فضیلتی که برای خود قائلی ، دچار لغزش و افراط شده ای و با تصاحب اموال عمومی مرتکب ظلم و اجحاف گشته ای . تو از پس دادن اموال مردم به صاحبانش خودداری و بخل ورزیدی و آنقدر آزادانه به تاخت و تاز پرداختی که از حد خود تجاوز نمودی و چون حقوق حقداران را به آنان

نپرداختی ، شیطان به بهره ی کامل و نصیب اعلای خود در اغوای تو رسید . آنچه درباره ی کمالات یزید و لیاقت وی برای اداره ی امور امت اسلامی گفتی ، فهمیدم . تو یزید را چنان توصیف کردی که گویا شخصی را می خواهی معرفی کنی که زندگی او بر مردم پوشیده است و یا از غایبی خبر می دهی که مردم او را ندیده اند ! و یا در این مورد فقط تو علم و اطلاع به دست آورده ای ! نه ، یزید آن چنان که باید خود را نشان داده و باطن خود را آشکار ساخته است . یزید را آن چنان که هست معرفی کن ! یزید جوان سگ باز و کبوتر باز و بوالهوسی است که عمرش با ساز و آواز و خوشگذرانی سپری می شود . یزید را این گونه معرفی کن و این تلاش های بی ثمر را کنار بگذار ! گناهانی که تاکنون درباره ی این امت بر دوش خود بار کرده ای بس است ، کاری نکن که هنگام ملاقات پروردگار ، بار گناهانت از این سنگین تر باشد . تو آن قدر به روش باطل و ستمگرانه ی خود ادامه دادی و با بی خردی مرتکب ظلم شدی که کاسه ی صبر مردم را لبریز نمودی ، اینک دیگر ما بین مرگ و تو بیش از یک چشم بر هم زدن باقی نمانده است ، و بدان که اعمال تو نزد پروردگار محفوظ است و باید در روز رستاخیز پاسخگوی آن ها باشی ... !(۱)

در همان ایام مروان حکم - که یک سال حاکم مدینه بود - به معاویه نوشت :

عمرو بن عثمان گزارش کرده است که : گروهی از رجال و شخصیت های عراق وحجاز نزد حسین بن علی رفت و آمد می کنند و اظهار کرده است که اطمینان ندارد حسین قیام نکند .

مروان در نامه ی خود اضافه کرد که : من در این باره تحقیق کرده ام ، طبق اطلاعات رسیده او فعلاً قصد قیام و مخالفت ندارد ، ولی اطمینان ندارم که در آینده نیز چنین باشد ، اینک نظر خود را در این باره بنویسید .

۱- الامامه و السیاسه ، ابن قتیبه ، ج ۱ ، ص ۱۸۴ .

معاویه ، پس از دریافت این گزارش ، علاوه بر پاسخ نامه ی مروان ، نامه ای نیز به این مضمون به امام حسین علیه السلام نوشت :

گزارش پاره ای از کارهای تو به من رسیده است که اگر صحّت داشته باشد من آن ها را شایسته ی تو نمی دانم . سوگند به خدا هرکس پیمان و معاهده ای ببندد (همان معاهده ی صلح امام حسن علیه السلام که معاویه خود چند روز بعد آن را نقض نمود) باید به آن وفادار باشد ! ! و اگر این گزارش صحت نداشته باشد ، تو سزاوارترین شخص برای چنین وضعی هستی . اینک مواظب خود باش و به عهد و پیمان خود وفا کن . اگر با من مخالفت کنی با مخالفت روبرو می شوی و اگر بدی کنی بدی می بینی ، از ایجاد اختلاف میان امت بپرهیز ! !(۱)

امام حسین علیه السلام در پاسخ معاویه چنین نوشت :

اما بعد ، نامه ی تو به دستم رسید ، نوشته ای که خبرهایی از من به گوش تو رسیده است که به گمان تو هیچ وقت زیبنده ی من نبوده و تو آن ها را در خور شأن من ندانسته ای ! باید بگویم تنها خداست که انسان را به کارهای نیک هدایت می کند و توفیق اعمال خیر را به انسان می دهد .

اما آنچه در باب من به گوش تو رسیده ، یک مشت سخنان بی اساس است که چاپلوسان و سخن چینان دروغ پرداز ، از پیش خود ساخته و پرداخته اند . این گمراهان بی دین دروغ گفته اند من نه تدارک جنگی بر ضد تو دیده ام و نه قصد خروج بر ضد تو داشته ام ؛ ولی از اینکه بر ضد تو و بر ضد دوستان ستمگر و بی دین تو ، که حزب ستمگران و برادران شیطانند ، قیام نکرده ام از خدا می ترسم.

آیا تو قاتل حجر بن عدی و یارانش نبودی ؟ قاتل کسانی که همه از

۱- اختیار معرفه الرجال (معروف به رجال کشّی) ، ص ۴۸ .

نمازگزاران و پرستندگان خدا بودند ؛ کسانی که بدعت ها را ناروا شمرده و با آن سخت مبارزه می کردند و کارشان امر به معروف و نهی از منکر بود . تو پس از آن که به آنان امان دادی و سوگندهای اکید یاد کردی که به خاطر حوادث گذشته آزارشان نکنی ، بر خلاف امان و سوگند خود آنان را ظالمانه کشتی و با این کار ، بر خدا گستاخی نموده ، عهد و پیمان او را سبک شمردی .

آیا تو قاتل عمرو بن حَمِق ، آن مسلمان پارسا که از کثرت عبادت چهره و بدنش تکیده و فرسوده شده بود ، نیستی که پس از دادن امان و بستن پیمان - پیمانی که اگر به آهوان بیابان می دادی ، از قله های کوه ها پائین می آمدند - او را کشتی ؟ !

آیا تو نبودی که « زیاد » (پسر سمیه) را برادر خود خواندی و او را پسر ابوسفیان قلمداد کردی ، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است : نوزاد به پدر ملحق می گردد و زناکار باید سنگسار گردد .

ای کاش جریان به همین جا خاتمه می یافت ، اما چنین نبود ؛ بلکه پسر سمیه [که از اولاد زناست] را پس از برادرخواندگی ، بر ملت مسلمان مسلط ساختی و او نیز با اتکاء به قدرت تو مسلمان ها را کشت ، دست ها و پاهایشان را قطع کرد ؛ و بر شاخه های نخل به دار آویخت . ای معاویه ! تو عرصه را چنان بر مسلمانان تنگ ساختی که گویی تو از این امت و این امت از تو نبوده اند !

آیا تو قاتل حضرمی نیستی که جرم او این بود که همین زیاد به تو اطلاع داد که وی پیرو دین علی است ، در حالی که دین پدرم علی دین پسر عمویش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است و به نام همان دین است که تو اکنون [منافقانه] بر اریکه ی حکومت تکیه زده ای ! و اگر این دین نبود ، تو و پیروانت هنوز در جاهلیت به سر می بردید و بزرگترین شرف و فضیلت شما ، رنج و مشقت دو سفر زمستانی و تابستانی به یمن و شام بود ؛ ولی خداوند در پرتو رهبری ما خاندان ، شما را از این زندگی نکبت بار نجات بخشید .

ای معاویه ! یکی از سخنان تو این بود که در میان این امت ایجاد اختلاف و فتنه نکنم . من هیچ فتنه ای بزرگ تر از حکومت تو بر این امت سراغ ندارم ! دیگر از سخنان تو این بود که مواظب رفتار و دین خود ، و امت محمّد صلی الله علیه و آله وسلم باشم . من وظیفه ای بزرگ تر از این نمی دانم که با تو بجنگم و این جنگ جهاد در راه خدا خواهد بود و اگر [به خاطر یک رشته عذرها] از قیام بر ضد تو خودداری کنم از خدا طلب آمرزش می کنم و از خدا می خواهم مرا به آنچه موجب رضا و خشنودی اوست ، ارشاد و هدایت کند .

ای معاویه ! دیگر از سخنان تو این بود که : اگر من به تو بدی کنم ، با من بدی خواهی کرد و اگر با تو دشمنی کنم دشمنی خواهی نمود . باید بگویم : در این جهان نیکان و صالحان همواره با دشمنی بدکاران روبرو بوده اند و من امیدوارم دشمنی تو زیانی به من نرساند و زیان بد اندیشی های تو بیش از همه متوجه خودت گردد و اعمال تو را نابود سازد ، پس هر قدر می توانی دشمنی کن !

ای معاویه ! از خدا بترس و بدان که گناهان کوچک و بزرگت همه در پرونده ی خدایی ثبت شده است . این را نیز بدان که خداوند جنایات تو را که به صرف ظن و گمان مردم را می کشی و به محض اتّهام ، آنان را بازداشت و گرفتار می سازی ، و کودکی شرابخوار و سگ باز را به حکومت رسانده ای ، هرگز به دست فراموشی نخواهد سپرد .

تو با این کار خود را به هلاکت افکندی ، دین خود را تباه ساختی و حقوق ملت را پایمال کردی ، والسلام .(۱)

یک یا دو سال پیش از مرگ معاویه که فشار و ظلم نسبت به شیعیان از طرف حکومت وی به اوج شدت رسیده بود ، امام حسین علیه السلام به حج مشرف شد و در

۱- الامامه و السیاسه ، ابن قتیبه ، ج ۱ ص ۱۸۰ ؛ احتجاج طبرسی ، ج ۲ ، ص ۱۶۱ ؛ رجال کشّی ، ص ۴۸ ؛ بحارالانوار ، ج ۴۴ ، ص ۲۱۲ .

حالی که عبداللّه بن عباس و عبداللّه بن جعفر آن حضرت را همراهی می کردند ، از صحابه و تابعین و بزرگان آن روز جامعه ی اسلامی که به پاکی و صلاح شهرت داشتند و نیز عموم بنی هاشم خواست که در چادر او واقع در « منی » اجتماع کنند . بالغ بر هفتصد نفر از تابعین و دویست نفر از صحابه در چادر آن حضرت علیه السلام گرد آمدند .

آنگاه امام حسین علیه السلام بپا خواست و سخنانی به این شرح ایراد فرمود :

دیدید که این مرد زورگو و ستمگر با ما و شیعیان ما چه کرد ؟ من در اینجا مطالبی را با شما در میان می گذارم ، اگر درست بود تصدیق و اگر دروغ بود تکذیب کنید . سخنان مرا بشنوید و سخنان مرا بنویسید ؛ وقتی که به شهرها و میان قبائل خود برگشتید ، با افراد مورد اعتماد و اطمینان در میان بگذارید و آنان را به رهبری ما دعوت کنید ؛ زیرا می ترسم این موضوع (رهبری امت توسط اهل بیت علیهم السلام) به دست فراموشی سپرده شود و حق نابود و مغلوب گردد .

امام علیه السلام سپس فضیلت ها و سوابق درخشان پدرش امیرمؤمنان علیه السلام و خاندان امامت علیهم السلام را بر شمرد و بدعت ها و جنایت ها و اعمال ضد اسلامی معاویه را تشریح کرد(۱) و بدین وسیله یک حرکت عظیم تبلیغی را بر ضد حکومت پلید معاویه پدید آورد و زمینه را برای قیام فراهم ساخت .

حسن بن علی بن شعبه ، در کتاب ارزشمند تحف العقول ، خطبه ای را از امام حسین علیه السلام نقل کرده که محل و تاریخ ایراد آن روشن نبوده ؛ ولی قرائن و شواهد و محتوای خطبه نشان می دهد که این همان خطبه ای است که حضرت امام حسین علیه السلام در منی ایراد نموده است .(۲)

۱- احتجاج ، طبرسی ، ص ۱۶۱ ؛ الغدیر ، ج ۱ ، ص ۱۹۸ .
۲- الغدیر ، علامه امینی ، ج ۱ ، ص ۱۹۸ .

اکنون بخش هایی از این خطبه را ملاحظه فرمائید :

... ای رجال مقتدر ! شما گروهی هستید که به دانش و نیکی و خیرخواهی شهرت یافته اید ، در پرتو دین خدا در دل های مردم ، عظمت و مهابت یافته اید ، شرافتمند از شما حساب می برد و ضعیف و ناتوان شما را گرامی می دارد ، و کسانی که با شما هم پایه و هم درجه اند و بر آن ها حق نعمتی ندارید شما را بر خود مقدم می دارند ... .

من بر شما ، که [به سبب سوابق و ایمانتان] بر گردن خدا منّت می نهید ! می ترسم که از طرف خدا بر شما عذاب و گرفتاری فرود آید ؛ زیرا شما به مقامی رسیده اید که دیگران دارا نیستند و بر دیگران برتری یافته اید ، نیکان و پاکان را احترام نمی کنید ، در صورتی که شما به خاطر خدا در میان مردم مورد احترام هستید .

شما به چشم خود می بینید که پیمان های الهی را می شکنند و با قوانین خدا مخالفت می کنند ؛ ولی بیم و هراسی به خود راه نمی دهید .از نقض عهد و پیمان پدرتان به هراس می افتید ، ولی به این که پیمان های رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شکسته یا خوار و بی مقدار گشته است هیچ اهمیتی نمی دهید . افراد کور و لال و زمین گیر در کشور اسلامی بدون سرپرست و مراقبت مانده اند و بر آن ها رحم نمی شود ؛ اما شما در خور موقعیت و منزلت خویش کاری نمی کنید ، و با کسی هم که وظیفه ی خود را در این مورد انجام می دهد یاری و همکاری نمی کنید ، و با سازش و همکاری و مسامحه با ستمگران ، خود را آسوده می دارید . خداوند فرمان جلوگیری از منکرات و بازداشتن مردم از آن ها را داده است ، ولی شما از آن غافلید . مصیبت شما عالمان امت از همه بیشتر است ؛ زیرا موقعیت و منزلت عالمان دین مورد تعرض قرار گرفته است و ای کاش این

را می دانستید !

زمام امور باید در دست کسانی باشد که عالم به احکام خدا و امین بر حلال و حرام او هستند و شما دارای این مقام بودید و از دستتان گرفتند و هنگامی این مقام را از دستتان گرفتند که از پیرامون حق پراکنده شدید و با وجود دلیل روشن ، (وجود امام حیّ) در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اختلاف ورزیدید . اگر در راه خدا مشکلات را تحمل کرده و در برابر آزارها و فشارها شکیبایی از خود نشان می دادید ، زمام امور در قبضه ی شما قرار می گرفت و همه ی امور زیر نظر شما اداره می شد ؛ ولی شما ستمگران را بر مقدّرات خود مسلط ساختید و امور خدا (حکومت) را به آن ها تسلیم کردید تا حلال و حرام را در هم آمیزند و در شهوات و هوس رانی های خود غوطه خورند . آنان را بر این مقام مسلط نساخت مگر گریز شما از مرگ و دلبستگیتان به زندگی چند روزه ی دنیا . شما با این کوتاهی در انجام وظیفه ، ناتوانان را زیر دست آن ها قرار دادید تا گروهی را برده و مقهور خویش و گروهی دیگر را برای زندگی توأم با شکست ، بیچاره سازند و به پیروی از اشرار ، و در اثر گستاخی در پیشگاه خداوند جبار ، در اداره ی حکومت به میل و هوای خود رفتار کنند و دل به رسوایی و هوس رانی بسپارند .

در هر شهری از شهرها ، گوینده ای مزدور بر فراز منبر می فرستند و همه ی کشور اسلامی در قبضه ی آن هاست ، و دستشان در همه جا باز است و مردم برده ی آنان و در اختیار آنان هستند ، هر ستمی که بر این مردم بی پناه کنند ، مردم نمی توانند از خود دفاع کنند . دسته ای از این قوم ، زورگو و معاندند که بر هر ناتوان و ضعیفی فشار می آورند و برخی دیگر فرمانروایانی هستند که به خدای زنده کننده و میراننده عقیده ای ندارند .

شگفتا از این وضع ! و چرا در شگفت نباشم در حالی که زمین در دست تصرف فردی ستمگر و دغلکار و باجگیری نابکار است که بر مؤمنان بی هیچ ترحّم و

دلسوزی حکمرانی می کند ! خدا در کشمکش میان ما حاکم ، و او به حکم خود بین ما داور است .

پروردگارا ! این حرکت ما نه به خاطر رقابت بر سر حکومت و قدرت و نه به منظور به دست آوردن مال دنیاست ؛ بلکه به خاطر آن است که نشانه های دین تو را به مردم نشان دهیم و اصلاحات را در کشور اسلامی اجرا کنیم تا بندگان ستم دیده ات از چنگ ظالمان در امان باشند و واجبات و احکام و سنت های تو اجرا گردد .

اینک [شما بزرگان امت] اگر مرا یاری نکنید ستمگران بر شما چیره می گردند و در پی خاموش کردن نور پیامبرتان می کوشند ...

در همان ایام کاروانی از یمن که حامل مقداری از بیت المال بود ، از طریق مدینه رهسپار دمشق بود . امام حسین علیه السلام با اطلاع از این موضوع ، آن را ضبط کرد و در میان مستمندان بنی هاشم و دیگران تقسیم کرد و نامه ای بدین شرح به معاویه نوشت :

کاروانی از یمن از اینجا عبور می کرد که حامل اموال و پارچه ها و عطریاتی برای تو بود تا آن ها را به خزانه ی دمشق سرازیر کنی و به خویشانت که تاکنون شکم ها و جیب های خود را از بیت المال پر کرده اند ، ببخشی ؛ من نیاز به آن اموال داشتم و آن ها را ضبط کردم ، والسلام .

معاویه از این اقدام سخت ناراحت شد و نامه ی تندی به امام حسین علیه السلام نوشت .(۱)

۲ – همان گونه که قبلاً اشاره شد ، یکی از جنایات یزید در سال دوم حکومتش حمله به مدینه و قتل عام مردم و هتک نوامیس مسلمین توسط لشکریانش می باشد ؛ اینک این جنایت یزید و لشکریانش را مفصل بیان می داریم :

۱– حیاه الامام الحسین علیه السلام ، ج ۲ ، ص ۲۳۱ .

شورش مردم مدینه در سال شصت و دو قمری رخ داد و به فاجعه ی « حَرّه » مشهور گردید .(۱)

این حادثه از آنجا سرچشمه گرفت که پس از شهادت امام حسین علیه السلام موجی از خشم و نفرت در مناطق اسلامی بر ضد حکومت یزید برانگیخته شد . در شهر مدینه نیز که مرکز خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه و تابعین بود ، مردم به خشم آمدند . حاکم مدینه (عثمان بن محمّد بن ابی سفیان) که در غرور چیزی از یزید کم نداشت ، با اشاره ی یزید گروهی از بزرگان شهر را به نمایندگی از طرف مردم مدینه به دمشق فرستاد تا از نزدیک ، خلیفه ی جوان را ببینند و از مراحم وی برخوردار شوند تا در بازگشت به مدینه مردم را به اطاعت از حکومت وی تشویق کنند ! !

به دنبال این طرح ، عثمان هیئتی مرکب از منذر بن زبیر بن عوّام ، عبیداللّه بن ابی عمرو مخزومی و عبداللّه بن حنظله ی غسیل الملائکه و چند تن دیگر از شخصیت های بزرگ مدینه را جهت دیدار با یزید به دمشق روانه ساخت . از آنجا که یزید نه از تربیت اسلامی برخوردار بود ، نه مشاورانی داشت که به او توصیه کنند که حداقل در حضور آن هیئت رفتار سنجیده ای داشته باشد و نه تدبیر پدر را داشت که بداند کسی که به نام اسلام بر مسلمانان حکومت می کند ، برای فریب مردم حداقل باید ظواهر اسلامی را حفظ کند ، نزد آنان نیز از شراب خواری و سگ بازی و میمون بازی و تشکیل بزم ها و مجالس ساز و آواز و فسق و فجور کوتاهی نکرد ، اما پذیرایی باشکوهی از آنان در کاخ خود به عمل آورد ، به آنان احترام بسیار کرد و به هر کدام هدایا و خلعت های هنگفتی بالغ بر پنجاه هزار و صد هزار دینار بخشید . او فکر می کرد که آنان با دریافت این پول ها و با آن پذیرایی جانانه در کاخ سبز دمشق ، در بازگشت به

۱- حره به زمین سنگلاخی گفته می شود که سطح آن از سنگ های آتشفشانی پوشیده شده باشد ، و چون اطراف شهر مدینه دارای چنین خصوصیتی است و نفوذ سپاه شام به مدینه از طریق حرّه واقم صورت گرفت ، این جنگ به نام حرّه نامیده شد .

مدینه از او تمجید و تحسین خواهند کرد ، اما این دیدار نه تنها به نفع او تمام نشد ؛ بلکه کاملاً نتیجه ی معکوس بخشید .

نمایندگان به جز منذر بن زبیر که به بصره رفت به مدینه بازگشتند و در اجتماع مردم این شهر اجتماع کردند که : ما از نزد شخصی برگشته ایم که دین ندارد ، شراب می خورد ، تار و تنبور می نوازد ؛ سگبازی می کند ، خنیاگران و زنان خوش آواز در مجلس او دلربایی می کنند و با مشتی دزد و خرابکار به شبنشینی می پردازد . اینک شما را شاهد می گیریم که او را از خلافت بر کنار کردیم .

پسر حنظله گفت : من از نزد شخصی برگشته ام که اگر هیچ کس با من یاری و همکاری نکند با همین چند پسرم به جنگ او خواهم رفت ، او به من عطیه داد و مرا احترام کرد ؛ ولی من عطیه ی او را نپذیرفتم مگر برای اینکه در جنگ با وی از آن استفاده کنم .

به دنبال این جریان ، مردم مدینه با عبداللّه پسر حنظله بیعت کردند و حاکم مدینه و همه ی بنی امیه را از شهر بیرون کردند .

این گزارش که به یزید رسید ، مسلم بن عُقبه را که مردی سالخورده و از سرسپردگان دربار بنی امیه بود با لشکر انبوهی برای سرکوبی نهضت به مدینه اعزام کرد و به وی گفت : به آنان سه روز مهلت بده ، اگر تسلیم نشدند با آنان بجنگ و وقتی پیروز شدی سه روز هر چه دارند از نوامیس و اموال و چهارپایان و سلاح و طعام ، همه را غارت کن و در اختیار سربازان بگذار .

سپاه شام ، مدینه را مورد حمله قرار داد و جنگ خونینی بین دو گروه در گرفت و سرانجام ، شورشیان شکست خوردند و سران نهضت کشته شدند . مسلم بن عقبه به مدت سه روز دستور هتک زنان و دختران و قتل عام مردم و غارت شهر را صادر کرد . سربازان شام جنایاتی مرتکب شدند که قلم از بیان آن ها شرم دارد . مسلم بن عقبه را به خاطر این جنایات مُسرف نامیدند .

پس از پایان قتل و غارت و تجاوز به زنان و دختران ، مسلم از مردم به عنوان

بردگی برای یزید بیعت گرفت !(۱)

امام زین العابدین علیه السلام چون می دانست این نهضت با شکست روبرو می شود و هیچ ثمره ای ندارد ، برای حفظ جان خود و شیعیانش از همکاری با شورشیان خودداری نمود ؛ البته مردم مدینه نیز امام علیه السلام را در کاهای خود دخیل ننمودند ؛ بلکه عبداللّه بن حنظله را رهبر خود قرار دادند و با او بیعت نمودند !

وقتی مردم مدینه بنی امیه را از شهر بیرون کردند ، مروان از امام خواهش کرد که همسر و خانواده ی او در حرم امام باشند . امام نیز با بزرگواری پذیرفت . از این رو طی سه روز که مدینه دستخوش قتل و غارت بود ، خانه ی امام سجاد علیه السلام مأمن خوبی برای پناهندگان بود و تعداد چهارصد زن با اعضای خانواده ی خویش به منزل امام سجاد علیه السلام پناهنده شدند و امام تا آخر غائله از آنان پذیرایی کرد .(۲)

۱- انساب الاشراف ، بلاذری ، ص ۳۰ تا ۴۶ ؛ الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر ، ج ۴ ، ص ۱۰۲ به بعد ؛ مروج الذّهب ، مسعودی ، ج ۳ ، ص ۶۸ تا ۷۱ .
۲- کشف الغمه ، ص ۳۱۹ ؛ اعیان الشیعه ، ج ۱ ، ص ۶۳۰ و ۶۳۳ .

منابع و مآخذ

قرآن کریم

۱ . ابصار العین ، شیخ محمّد سماوی ، انتشارات بصیرتی ، قم .

۲ . اختیار معرفه الرجال (رجال کشی) ، محمّد بن حسن طوسی ، دانشگاه مشهد .

۳ . إرشاد ، شیخ مفید ، مؤسسه آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث ، قم .

۴ . الإصابه فی تمییز الصحابه ، ابن حجر عسقلانی ، دار احیاء التراث العربی ، بیروت .

۵ . أعلام الوری ، فضل بن الحسن طبرسی، دار المعرفه ، بیروت .

۶ . أعیان الشیعه ، سید محسن امین ، دارالتعارف للمطبوعات ، بیروت .

۷ . أمالی ، محمّد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (شیخ صدوق) ، کتابچی ، ۱۳۷۶ ق .

۸ . الإمام الحسین علیه السلام و اصحابه ، فضل علی قزوینی ، چاپ باقری ، قم .

۹ . الإمامه و السیاسه ، ابن قتیبه عبد اللّه بن مسلم دینوری ، شرکه الحلبی ، مصر .

۱۰ . أنساب الأشراف ، احمد بن یحیی بلاذری ، دار التعارف للموطبوعات ، ۱۳۹۷ ق . بیروت .

۱۱ . انوار البهیّه ، شیخ عباس قمی ، ترجمه محمّد اشتهاردی ، انتشارات ناصر ، قم .

۱۲ . أُسد الغابه ، ابن اثیر علی بن محمد جزری ، دار إحیاء التراث العربی ، بیروت .

۱۳ . بحار الأنوار ، علاّمه محمّد باقر مجلسی ، چاپ سوم ، دار إحیاء التراث العربی ، بیروت .

۱۴ . تاریخ الخلفاء ، جلال الدین سیوطی ، مطبعه السعاده ، تهران .

۱۵ . تاریخ الخلفاء ، جلال الدین سیوطی ، مکتبه المثّنی ، ۱۳۸۳ ق ، بغداد .

۱۶ . تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، تحقیق علی شیری ، دار الفکر ، بیروت .

۱۷ . تاریخ طبری ، محمد بن جریر طبری ، دار سویدان ، بیروت .

۱۸ . تاریخ یعقوبی ، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر ، دار السجاد ، بیروت .

۱۹ . تجارب الامم ، مسکویه رازی ، انتشارات سروش ، تهران .

۲۰ . تحف العقول ، ابو محمّد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرّانی ، انتشارات آل علی علیه السلام ،

چاپ یازدهم ، ۱۳۸۸ ش ، قم .

۲۱ . تذکره الخواص ، سبط بن جوزی حنفی ، مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، بیروت .

۲۲ . تظلّم الزهرا علیهاالسلام ، رضی قزوینی ، منشورات الرّضی ، قم .

۲۳ . تفسیر آلوسی (روح المعانی) ، دار إحیاء التراث العربی ، بیروت .

۲۴ . تفسیر البرهان ، سید هاشم بن سلیمان بحرانی .

۲۵ . تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام ، مدرسه ی امام مهدی علیه السلام ، ۱۴۰۹ ق ، قم .

۲۶ . تفسیر فخر رازی (التفسیر الکبیر) ، دار إحیاء التراث العربی ، بیروت .

۲۷ . تفسیر مجمع البیان ، ابی علی فضل بن حسن طبرسی ، مکتبه العلمیّه ، تهران .

۲۸ . تفسیر نور الثقلین ، عبد علی بن جمعه عروسی حویزی ، مؤسسه اسماعیلیان ، قم ، ۱۴۱۵ ق .

۲۹ . تنقیح المقال ، عبداللّه مامقانی ، انتشارات جهان ، تهران .

۳۰ . التوحید ، محمّد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق) ، جامعه مدرسین ، قم .

۳۱ . ثواب الأعمال و عقاب الأعمال ، شیخ صدوق ، مکتبه الصدوق ، تهران .

۳۲ . جامع الرواه ، اردبیلی ، انتشارات مصطفوی ، قم .

۳۳ . جلاء العیون ، سید عبداللّه شبّر ، انتشارات بصیرتی ، قم .

۳۴ . حیاه الامام حسین علیه السلام ، باقر شریف القرشی ، دار الکتب العلمیه ، قم .

۳۵ . حیوه القلوب ، علاّمه محمّد باقر مجلسی ، قم .

۳۶ . خصائص الحسینه علیه السلام ، شیخ جعفر شوشتری ، انتشارات اشکذر ، ۱۳۸۸ ش .

۳۷ . الدّر المنثور ، جلال الدین سیوطی ، دار المعرفه ، بیروت .

۳۸ . دلائل الإمامه ، محمد بن جریر طبری ، منشورات المطبعه الحیدریه ، نجف .

۳۹ . الدمعه السّاکبه ، محمّد باقر بهبهانی ، مؤسسه الأعلمی ، بیروت .

۴۰ . ذخائر العقبی ، ابی جعفر احمد بن عبداللّه (محبّ طبری) ، مکتبه القدسی ، قاهره ، ۱۳۵۶ ق .

۴۱ . ریـاض الأبرار فی منـاقب الأئمّه الأطهار علیهم السـلام ، سیّد نعمه اللّه جزائری ، مؤسّسه التاریـخ العربی ، ۱۴۲۷ ه . ق ، بیروت .

۴۲ . زینب و رقیه فی شام ، سید جعفر مرتضی عاملی ، المرکز الاسلامی للدراسات ، ۱۴۳۴ ق ، بیروت .

۴۳ . سفینه البحار ، عباس قمی ، کتابخانه ی سنائی ، تهران .

۴۴ . سنن بیهقی (السنن الکبری) ، احمد بن الحسین بن علی بیهقی ، دائره المعارف النظامیه ، ۱۳۴۴ ق ، حیدرآباد .

۴۵ . سیره ی پیشوایان ، مهدی پیشوایی ، مؤسسه ی تحقیقاتی و تعلیماتی امام صادق علیه السلام ، قم .

۴۶ . شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید معتزلی ، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم ، مصر .

۴۷ . صحیح بخاری ، محمّد بن اسماعیل بخاری ، مطبعه الهندی ، ۱۹۷۶ م ، دمشق .

۴۸ . صحیح ترمذی ، محمد بن عیسی الترمذی ، بیروت .

۴۹ . صحیح مسلم ، مسلم بن حجّاج نیشابوری ، دار الفکر ، بیروت .

۵۰ . الصواعق المحرقه ، ابن حجر ، ۱۳۸۵ ه . ق ، مصر .

۵۱ . طبقات ابن سعد (الطبقات الکبری) ، دار صادر ، بیروت .

۵۲ . العقد الفرید ، ابن عبد ربّه اندلسی ، دار إحیاء التراث العربی ، بیروت .

۵۳ . عوالم العلوم ، علّامه بحرانی ، مؤسّسه الإمام المهدی علیه السلام ، قم .

۵۴ . عیون أخبار الرضا علیه السلام ، شیخ صدوق ، منشورات اعلمی ، تهران .

۵۵ . الغدیر ، عبدالحسین امینی (علّامه امینی) ، دارالکتاب العربی ، ۱۳۸۷ ق .

۵۶ . الفتوح ، احمد بن اعثم کوفی ، دار النّدوه ، بیروت .

۵۷ . فرسان الهیجاء فی تراجم أصحاب سیدالشهداء علیه السلام ، ذبیح اللّه محلّاتی ، مطبوعات دار الأندلس ، بیروت .

۵۸ . فرهنگ معین ، دکتر محمّد معین .

۵۹ . فضائل الخمسه من الصّحاح السّتّه ، سید مرتضی حسینی فیروزآبادی ، دارالکتب الاسلامیه ، ۱۴۱۳ ق .

۶۰ . قصّه کربلا ، علی نظری منفرد ، انتشارات سرور ، چاپ دوازدهم ، قم .

۶۱ . قمقام زخّار ، فرهاد میرزا ، انتشارات اسلامیه ، تهران .

۶۲ . الکافی ، ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی ، مؤسسه الأعلمی ، بیروت .

۶۳ . کامل الزیارات ، ابی القاسم جعفر بن محمّد بن جعفر بن موسی بن قولویه قمیّ ، انتشارات پیام حق ، چاپ چهارم ، ۱۳۸۴ ش .

۶۴ . الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر ، دار إحیاء التراث العربی ، بیروت .

۶۵ . کشف الغمّه ، اربلی ، نجف ، ۱۳۸۴ ق .

۶۶ . کفایه الأثر فی النّصّ علی الأئمّه الإثنی عشر علیهم السلام ، علی بن محمّد بن علی خزّاز قمی ، انتشارات زمزم هدایت ، چاپ اول ، ۱۳۹۲ ش .

۶۷ . کنز العمّال ، علاء الدین علی متقی هندی ، مؤسسه الرساله ، بیروت .

۶۸ . مجمع البحرین ، طریحی ، انتشارات مرتضوی ، تهران .

۶۹ . مجمع الزوائد ، ابن حجر هیثمی ، دار الکتب العلمیّه ، بیروت .

۷۰ . مدینه المعاجز الأئمّه الإثنی عشر علیهم السلام ، سید هاشم بحرانی ، نشر مؤسسه الإسلامیه ، قم ، ۱۴۱۳ ق .

۷۱ . مرآه العقول فی شرح اخبار آل الرسول علیهم السلام ، علاّمه محمّد باقر مجلسی .

۷۲ . المزار الکبیر ، ابن مشهدی ، جامعه ی مدرسین حوزه ی علمیّه ی قم ، ۱۴۱۹ ق .

۷۳ . مستدرک الصحیحین ، حاکم محمد بن عبداللّه نیشابوری ، دار المعرفه ، بیروت .

۷۴ . مسلم بن عقیل ، سید عبدالرّزاق مقرّم ، نجف اشرف .

۷۵ . مصیبت نامه ، علامه محمّد باقر مجلسی ، نسخه ی خطّی ، کتابخانه مجلس شورای اسلامی .

۷۶ . معالی السبطین ، محمّد مهدی حائری ، منشورات الرّضی ، قم .

۷۷ . معجم رجال حدیث ، سید ابوالقاسم خویی .

۷۸ . مقاتل الطالبیّین ، ابو الفرج اصفهانی ، دار احیاء الکتب العربیه ، قاهره .

۷۹ . مقتل الحسین علیه السلام ، سید عبدالرّزاق مقرّم ، دارالکتاب ، بیروت .

۸۰. مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی ، مکتبه المفید ، قم .

۸۱. مقتل الحسین علیه السلام ، ابو مخنف ، لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف ازدی ، قم .

۸۲. الملهوف ، سید بن طاووس ، انتشارات داوری ، قم .

۸۳ . مناقب ، ابن مغازلی شافعی ، وزارت ارشاد ، قم ، ۱۴۱۵ ه . ق .

۸۴ . مناقب آل ابیطالب ، ابن شهر آشوب ، مکتبه الطباطبائی ، قم .

۸۵ . منتهی الآمال ، شیخ عباس قمی ، مطبوعات حسینی ، ۱۳۷۲ ش .

۸۶ . مهدی انقلابی بزرگ ، ناصر مکارم شیرازی ، چاپ دوم ، قم .

۸۷ . میزان الإعتدال ، محمد بن احمد بن عثمان ذهبی ، دار المعرفه ، بیروت .

۸۸ . نفس المهموم ، شیخ عباس قمی ، انتشارات بصیرتی ، قم .

۸۹ . نور الأبصار ، مؤمن بن حسن شبلنجی ، دار الفکر ، بیروت .

۹۰ . وسائل الشیعه ، شیخ حر عاملی ، دار إحیاء التراث العربی ، بیروت .

۹۱ . وسیله الدارین ، موسوی ، مؤسسه الأعلمی ، بیروت .

۹۲ . وقعه صفّین ، نضر بن مزاحم ، مؤسسه العربیّه الحدیثه، قاهره .

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹